





۴۵

۴۶

۱۰

۴

بِسْمِ اللَّهِ  
 تَعَالَى شَاخِ الْغُرَرِ  
 جِلْدُ كِتَابِ رَوَايَتِ  
 تَارِيخِ نَبِيِّ سَكَازِ مَصْنُوعَاتِ  
 جَنَابِ لَنَا بِي أَجَلِ عَمَارِ السَّاطِنَةِ  
 مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ طَبَّاعِ  
 وَغَيْرِهِمَا إِذَا مَرَّ بِالْعَالَمِ  
 فِي بِلَادِ بَيْتِكَ  
 ۱۳۱۰ هـ

نمره دفتر ۱۲۱۶۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 جلد ۹۶۸  
 منجمه (۱۰۹۱) جلد کتب قدیمی آقای احتشام السلطنه  
 توسط آقای مخبر السلطنه  
 ( شعبان سیچقان نیل ۱۳۳۰ )  
 ۵۱۶

کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 ۲  
 ۷۵۸





بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بخدا که از نعمت خود  
 سپرد و در مسالحتی فرزند خدایا  
 علی الخصوص رسول کریم خان را  
 هماره نیز بود خاص الی بیخبر  
 جهان بنا را آورد از عدم بوجود  
 پیمبران گزین از کرد کار و رود  
 که خوانده است خدایش محمد محمود  
 نخبی که بود مستدام و نامتدا  
 ایام بعد پیوسته از درگاه احدیت عزتنامه و جلاز که مکنت این بود که  
 بناگارش جلد سیم کتاب تاریخ اشکانیان موسوم به **در التاجان** در تاریخ  
 بنی الاشکان موقوف گردد و این خدمت را وسیله جلب مکارم و مراسم بندگی است  
 سهر نشان افدس شاهنشاه بجهت ایران خسرو عادل صاحبقران و اورث تخت و  
 تاج یکمان شهر نازد ان در بیان یاد شاه اسکندر نشان و لیسنت هما بون کل اهل  
 ممالک محروسه صانها الله تعالی عن الحدیثان السلطان بن السلطان بر السلطان  
 والنخافان بن النخافان اعلم حضرت قوی شوکت خلد الله ملکه و  
 سلطانه نماید و عموم ابنا و وطن را بمعلومانی که ناگون مجهول بوده نابل سازد  
 بنا برین درین مجتسه زمان که قوی و سعادت را در پی می بیند قدم درین فرخنده  
 طریق میگذارد و بتجربید این اوزان میبرد از دین و کمال شرح سلطنت سلاطین  
 اشکانی چنانکه پیش وعده کرده لغات جغرافیایه قدیم را که در این سه جلد کتاب مذکور است

و امر فرزندم دیگر مشهور تو ضیح مینماید و مبین میسازد فلان ناحیه فلان کوه  
 و رود که در افسانه سالها فلان اسم داشته حالاً چه نام دارد و این نیکبین برای فهم  
 مطالب کتاب مؤبدی بس نافع و مفید است و هر کس بیهولت از آن مستفید و مراد  
 التوفیق والتأیید

فصل شانزدهم

در شرح سلطنت اشکانیان در سال ۱۰۰۰ از ساسانیان در ساسانیان در ساسانیان  
 در اول جلد دوم این کتاب در شرح سلطنت اشکانیان در ساسانیان در ساسانیان  
 که این پادشاه را از موزاکنیز که روی که قیصر و وقتیه الکبری برای فرهاد چهارم بعد  
 فرستاده بود پسری بوجود آمد و از افراسیاب نامید و فرهاد نامی است محرف  
 فرهاد چه باشد یعنی فرهاد کوچک نیز گفتیم این پسر نامی در خود دست بهم داده فرهاد  
 چهارم را از هر مسموم و مقنول نمودند تا بعد از او سلطنت فرهاد شد و با او سایر  
 اولاد فرهاد چهارم مدعی تخت و تاج پادشاهی بران و مضافات نگردند و مملکت بی  
 منازع فرزند موزا را باشد اینک گوئیم اکابر موزا چنین وفادارند و وفادارند  
 که اشکانیان در ساسانیان فرهاد پنجم مینویسند منابر متابعت کرده معروض میداریم  
 که فرهاد پنجم دو سال قبل از میلاد حضرت عیسی علیه السلام پدر خود را از زندگانی  
 محروم کرده بر تختی خون آلوده که از شومی بجای سرخی رنگی سیاه داشت جلوس کرد  
 و مثال کار و حال چنین سلطنت هویداست و بر اهل نظر پیدا که مملکت را بکشتن پدر  
 ممالک شدن چنان باشد که گنجی را در خاک هفتن و بیامار به دست و کربان گشتن  
 و بهین جهت و بواسطه فریادیکه و نژاد پست مادر او موزا اطلو به نکشید که در  
 قاطبه از او سرد شده و نجیب خلع و هلاکش نمودند و آورد نامی از سلسله و خانواده  
 اشکانیان را که نسبتاً شاهراده بود بر سر سلطنت متمکن ساختند و یکی از مشاهیر  
 مصنفین کوبد فرهاد پنجم را چون از پادشاهی انداختند طرد و نفعی کردند و او به اجل  
 طبیعی در گذشت



شرح محل سلطنت فرهاد پنجم این بود که ذکر شد اما مفصل آن از فراد بیکه استناد  
 منقول است مورخ و نگارنده معتبر انگلیس که از پیشتر فرجه حالش نگاشته شده و سایر  
 ارباب خبر نوشته اند این است که چون این پادشاه بر او بیکه پادشاهی نشکستند پدید  
 خود ادعا کرد که مملکت ارمنستان از مضامین ایران است و باید مطیع و منقاد ایران  
 باشد بنابراین سفیر به بدر بارا گوشت قصه روم فرستاد و درخواست عقد صلح و عهد  
 موثقی از نو کرد بعبارة اخری میخواست و لکن روم همان دوستی و اتحادی که با پدرش  
 فرهاد چهارم داشته با او نیز داشته باشد در باب ادعای خود بر مملکت ارمنستان  
 صراحتی چیزی اظهار نکرده اما خواهش نموده بود چهار نفر برادر او را که در دربار  
 روم اقامت داشتند بفرستد تا بگویند و بشک نیست که مقصودش آنکه چون شاهزاده  
 با بران ایند آنها را نابود کند گوشت فرستاده فرهاد پنجم را وقتی نکند اشتر جوایب  
 او را در کمال بی اعتنائی نوشت و در عنوان نامه او را پادشاه خواند فرهاد نامید  
 و بر بدون القاب سلطنتی و کف لقب شاهنشاهی ایران که پیرموز ابو خود داده  
 از روی استحقاق نیست با بدان آن صرف نظر نماید و قشون که در ارمنستان دارد  
 از آن مملکت بیرون آورد اما از بابت تسلیم کردن شاهزادگان اشکانی در نامه  
 لگونت هیچ ذکر نشده بود یعنی این دعا بپشت که با جانب مقرر نمیشود  
 مقصود قصص اینکه یکی از برادران او را رقیبی قرار دهد و در صورتیکه فرهاد  
 دست از دغاوی خود نکشد و بر طبق میل دولت روم رفتار نکند شاهزاده  
 اشکانی را پیش اندازد و کار خود را بسازد این بی اعتنائی گوشت بخرجه فرهاد  
 پنجم که سهره بزرگ یا سر زردی که داشت رفت در جواب نوشت (این نامه است  
 از فرهاد پنجم شاهنشاه پارت بر سر از و فلان مطلب فلان) گوشت دیدان نهادند  
 او کار بی ساختن شد بر اقدام پدید آمدن نواده خود کا توس را اما مورثی  
 و با و کف باید نفوذ دولت روم را در ارمنستان بر اعلا درجه رساند اگر چه  
 بچنگ با سلطان اشکانی باشد شاهزاده رومی با تامل در خورشان امپراطور  
 روم وارد شام شد پادشاه پارت شوخش کرد پدیدیک سال بعد از میلاد در یکی از جزایر  
 واقعه در شطرنج با کا توس ملاقات نمود در صورتیکه در یکطرف شطرنج رومی

حاضر

حاضر بود و در طرف دیگر لشکر اشکانی در ایجاد و لنین با هم فرار می دادند و کار  
 صلح انجام میداد و بعد از مصالحه پادشاه پارت و شاهزاده رومی یکدیگر را به اراضی خود  
 دعوت نمودند و رسوم مخالف را بعل آوردند و عساکر جانبین در اینوقت از حقیقت  
 عدد و عدت مساوی بود مختصر بعد از آنکه کا توس از فرهاد پنجم قول گرفت که کار  
 به ارمنستان نداشته باشد بشام بازگشت و پادشاه پارت خلاف تعهد نمود  
 چیزی نکند که ارمنستان دوچار اغتشاش شد و کا توس در رفع آن اقدامات  
 می نمود در ضمن مجاهدت در نزد یکی یکی از بروج آن مملکت زخمی می شد  
 زندگانی گفت و بنا بر مسطور آن مورخین پادشاه پارت را در پیکار مادی  
 معنوی دخالت نموده و بیکه از مدخله در مملکت ارمنستان کاره می نمود حتی  
 بعد از هلاک کا توس با این خیال پهنشاده است  
 وجهت عده اینکه فرهاد پنجم صرف نظر از مملکت ارمنستان نمود ظاهر این بود  
 که در داخله اشکالات او را مشغول داشت نمیکنند اشک بفرجه باشد بزرگان  
 پارت یعنی سران اشکانی از میکی او استنکاف داشتند و او علاوه بر قیصر نژاد  
 و کینز ادگی کارهای بد می کرد از جمله مشهور شد که با ماد ر خود نزد یکدیگر  
 این مطلب است نایب یاد روع حقیقت را خدا میداند اما چیزی بیکه مسلم است این است  
 که احترامات فوق العاده در باره ماد ر خود منظور میداشت بلکه بمناسبت لفظ  
 موزا که از ارباب انواع یونانیها شمرده میشد وی را رب التوحی اسمای میخواندند  
 و ملکه لقب داده محبتی مفرط با او اظهار میکرد و صورت او را روی سکه نقش میدادند  
 و این سلوک و رفتار اسباب هرگونه سوءظن بود فرهاد پنجم شاید از این وضع و  
 حرکت خواسته کینز بودن ماد ر خود را در زیر پرده های تجمل و جلال و توقیر و اجلال  
 مسور دارد اما رؤسای اشکانی و اکابر کردنگشان قوم چگونه میتوانستند زیر  
 این بارها بروند و این عشوه ها را اینهمه های کز ان بخرند بعلاوه در نظر داشتند  
 که آن بد کو مرد امن خود را بخون پدید کرده پس بهر جهت وی مبعوض اعظم پارت  
 بود و از سلطنت چنین شخصی کراهت داشتند لهذا بعد از چند سال بخلاف  
 او برخاستند و بعد از زده و خوردی مختصر فرهاد پنجم را مقهور و خلع کردند و بکنیز

از شاهزادگان



از شاهزادگان اشکانی را که ارد نام داشت و محتمل که در مالک خارجه میریبت  
و هیچ گان نمیکرد بمقام منبع سلطنت فایز کرد و طلبیدند و بر تخت پادشاه  
نشاندند

بعضی کار کرده اند فرهاد چهارم سفیر روم فرستاد و مطالبه برادر از خود را  
نمود اما بر محققین پوشیده نیست که فرهاد چهارم در روم برادری نداشته که خواهش  
استرداد آن نماید

برخی ملاقات فرهاد پنجم و کابوس پسر خوانده اگوست را در یکی از جزایر سطاقران از  
سوانح سال دوم میلادی دانسته اند اما اهل ندیقو استبعاد نموده گفته اند چون شاهزاده  
شمار الیخپلی وقت پیش از سنه منوره مامور مشرف شد نباید در حرکت خود اینقدر  
تعلل ورزد چنانکه از احوال وله بوسه مستشف شهر چین بر می آید که یکسال بعد از  
میلاد آن ملاقات اتفاق افتاده است و نویسنده مذکور خود در این ملاقات حضور  
داشته و آنرا از مطالب مهمه تاریخ شمرده است

یکی از مصنفین میگوید فرهاد پنجم بر دو جهت از غاری خود بملکت ارمن دست کشید  
یکی آنکه کارد اخلا خود را محنت میدید و اهلی را مستعد طغیان دیگری آنکه بر او  
معلوم شده بود که کابوس نواده قصیر روم با استعدادی کافی و کامل وارد نشان شده  
و ممکن است این عدت اسباب زهنت او گردد

در باب نقش کردن صورت موزاد رسکه زمره را عقیده این است که اینکار را فرهاد  
چهارم در او اخر عمر خود کرده اما معتبرین اهل فن اینکار را بفرهاد پنجم نسبت  
داده اند

باید دانست که در سکه های فرهاد پنجم نقشی که هست اینست که در یک طرف سر  
خود او ملاحظه میشود و بواسطه دو علامت فتح قلم روی آن سر گذاشته شده  
و در طرف دیگر صورت سر موزا است و مسکوکاتی که این شکل را دارند مورخ به  
سنه تاریخ پسیا شد سال دو و یک قبل از میلاد و سنه چهار بعد از میلاد  
اگر چه هیچیک از مورخین مدت ملک فرهاد پنجم را تعیین نکرده اما از نبتغ  
در کلمات قوم چین مستفاد میشود که دو سال قبل از میلاد جلوس کرده

و در سنه

و در سنه چهارم از تاریخ میلادی در گذشتن پسر تفرسیا پنج الی شش سال  
سلطنت نموده است

در یک دو کتاب تاریخ و غیره القاب این پادشاه را اورژیندیکا بوسرا پینانش  
فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و صحبت پوئان ضبط کرده اما اکثر مورخین  
معتبر القاب برای این پادشاه ذکر نموده هانا کنیز زادگی او و اعمال شنیعه اش خاصه  
بدر کشته و بر او هر لقب شرافتی محروم ساخته است

زمره از مصنفین فرهاد پنجم را اشک هفدهم دانسته و اشک شانزدهم را با اسم تیرداد  
دویم نام برده اند اما این قول بنظر ضعیف می آید

# فصل هفدهم

در شرح سلطنت ایشکانیان از سنه هفدهم تا سنه بیست و یکم از اردشیر اول

چون فرهاد پنجم را بزرگان پارت یا اغاظم اشکانی خلع کردند در باب انتخاب پادشاه  
شوری نمودند و گفتند از آنجا که اولاد فرهاد چهارم را نیا هی اخلاق و منشور حسن  
و بیوه سبزه و راه کج انداخته لایق و قابل سلطنت و نگه داری زمام و انجام مهمل  
مملکت نیستند و عدول از سلسله نیز جایز نباشد بنا برین از همین خانواده اردشیر  
یا اردشیر را بسپادشاهی برداشتند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و ظن غالب  
آنکه اردشیر یا اردشیر محرف او رمنزد یعنی هرمنز باشد در هر حال اردشیر از جلوس  
بر سر سلطنت از راه راست منحرف شد و در کار کشور داری طریقی نادرستی پیش  
گرفت کارهای ناهنجار کرد و اعمال زشت را نیک پنداشت لهذا همان اشخاص  
که او را برای این منصب و مقام رفیع برگزیدند از تحت بر سرش کشیدند و بر تخته  
نابوتش نشانند

یکی از مورخین معتبر مینویسد پس از خلع فرهاد پنجم سران و بزرگان دولت اشکانی  
در کار ملک مشورت کردند و نتیجه آراء و اقوال آنها این شد که اداره مملکت

ایران



اسیران بالقرور منوط و متوقف بوجود سلطان است و اصول حکومت جمهور  
 با طبیعت مردم این سرزمین ببنوعی ظاهر و نمایان و چون فرزندان فرهاد چهارم  
 در خور انتخاب نیا شدند و پادشاهی را نشاءت چرکینزاده ایطالیائی نیز از ایشان  
 و اگر آنها را حق سلطنت دهیم او را اولاد او از بچو شوند پس باید از فرغ این سلسله  
 یکبار بر آن بیکه سلطنت نشاند تا وی با صلاح مفاسد پردازد و کارها را بوجهی لایق  
 بسازد و در نامی انجمن تاج دادند و مفاد حکم را در کف اختیار او نهادند  
 اما او نیز مردی نابکار بود و کارهای ناپسند می نمود و از باب خبرد اندکی از قوانین  
 و رسوم اشکانیان اینک پادشاه و بزرگان و کارگزاران دولت جمله نابدهیست مسلح  
 باشند در پی صورت کشیدن او و غفله برای امرای یا اسلحه کاری آسان بود تا هم  
 در بنیاب متفق شدند و او را در موقعی هلاک نمودند و نوین یا او نونش با نوین  
 طلبید صاحب ورنک پادشاهی کردند و این اسم را یونانیها و فرنگیها هر طور تلفظ  
 کنند بر ما مسلم است که محرق افوش است و افوش یکی از چهار پسر فرهاد چهارم است  
 که بطور گروگان در روم بود

اسنادی مستر و کتسن میگویند سلسله نسب او درستی معلوم نیست یعنی همینقدر  
 معتین است که اشکانی است یا یکی از شاهزادگان پارت بوده که بواسطه اندیشه از  
 نظرهای پاد در مملکتی از مالک خارجه زندگانی می نمود و در حالت انزوا بی اسم  
 و رسم میزیست و هیچ امید نداشتند که روزی حکمران کشور و مالک خاک وافر  
 کرد تا گاه فرستاده امناح و ولایت اشکانی را می بیند که و برای طلبید و از جانب  
 سران قوم بسلطنت دعوت می نماید

اینچنین پادشاهزاده بعد از جلوس بر سر پادشاهی میبایست بیکو کار رود  
 رفتار باشد بعد از او ادکار کند و شیوه مرضیه اختیار نماید و در سر بر خلات  
 چون تکبیر و تخنگام داد و خود را حکمران و پادشاه دید راه اعتساف پیش گرفت  
 و از طریق سرقت و انصاف انحراف جنت مردم از سوء سلوک او منجر گشتند  
 و امرای پارت مجده را ایت طغیان برافراشتند و او را در ضیافت و جشن پا  
 در رسید و شکار بکشند و زرق مویخ و سر در آید بود نه اشکانی است که نصیر میج

بایفطلبک

بایفطلبک نموده است  
 ناسیت مویخ مشهور لاتیین بدلا بل ثابت می نماید که ذوق فر پادشاه اشکانی را که بعد  
 فرهاد چهارم و قبل از اردوان سیم سلطنت کرده اند بسختی و عذاب هر چه نامش  
 کشند اند

در هر حال بعد از اردوس با اردوسران پارتی مامور نزد او گوست قیصر روم فرستاد  
 و در خواست کرد که ندکه افوش پسر او شد فرهاد چهارم را مخصر کند تا او با پارتان آید  
 و تحت و تاج موروثی خود را اتمک نماید قیصر بمیل این مسئلت را قبول کرد و در  
 سلطنت شاهزاده که در روم تربیت شده بر طبق مصلحت حال دولت فیصهر  
 است و پرا اجازه حرکت داد و او با پارتان آمده بر سر پادشاهی اشکانیان  
 جلوس کرد

مدت ملک اردوس با هر فر ظاهر چهار سال بوده است و القابش او رذتس  
 دیکا پیوس ایفانر فیل هلن یعنی بیکو کار و عادل و نامدار و محبت یونان  
 هر که سلطنت این پادشاه را جز خود سر بر و شرارت و اجحاف سوا این نیست که  
 قابل ذکر باشد

# فصل هجدهم

## در سلطنت پادشاهان ارشایا ارسا هجدهم و نون با و نونش یا او نون

اسم اشک هجدهم را افوز چین فرنک و نون و نونش و او نونش نوشته و در هر صورت این  
 کلمه افوش بوده که بصورت مذکور تغییر یافته و القاب افوش او رذتس دیکا پیوس ایفانر  
 فیل هلن بوده یعنی بیکو کار و عادل و نامدار و محبت یونان

بعضی عقیده این است که افوش نوزدهم پادشاه اشکانی است چنانکه ما خود در جلد  
 اول در اینجا که اسلحه سلاطین اشکانی را نکاشیم افوش را نوزدهم پادشاه ضبط  
 وثبت نمودیم لکن بعد از تصحیح کتب منبع کامل معلوم و محقق شد که افوش هجدهم

سلطان



سلطان اشکانی است و چون این نقطه از تاریخ اشکانیان قدری مظلم بلکه نزدیک به بحالت ابهام است اسباب سهو و چند نفر از مصنفین کرده به خلاصه چون آورد که هرگز نباشد گشته شد بزرگان پارت سفیر به بدر بار دولت روم فرستاده از اگوست قیصر روم درخواست نمودند که یکی از چهار پسر فرهاد چهارم را که در پایتخت قیصر بطور گروگان میزبند منتخب کرده با بران روانه نماید که بر تخت سلطنت اشکانی جلوس کند و تاج پادشاهی بران را بر سر گذارد بر عری خود امر او سران پارت اوش را انتخاب کرده و از قیصر مستدعی شده که او را برای سلطنت با این مملکت کسبیل فرماید و جهت این انتخاب آنکه اوش ارشد اولاد فرهاد چهارم یا اعتقل از سر پسر دیگر بوده است در هر حال اگوست قبول این مسئلن خواهرش نموده و اینکار را اسباب مزید اعتبار خود دانسته اوش را با بران فرستاد و عظامی پارت او را بر سر بر سلطنت جلوس کرد و این واقعه مطابق بود با سال چهارم از تاریخ میلادی و سنه سی و پنجم امپراطور اگوست قیصر روم

اسرا و اکابر اشکانی ابتدا بعد روم اوش بشا نشین بکمال اظهار کرده بوجود او منظم و خوشحال بودند اما از آنجا که این شاهزاده در روم تربیت یافته ملائمت و حسن خلقی داشت و چندان بشکار و سواره و تبحر و زینت ظاهر و اظهار شوکت و جلال مایل نبود و در کویچه ها ساده و بدون پیرایه ها حرکت می نمود و بی مانعانه با نامطبوع که ملک پارت آنرا خیلی مطبوع میدانستند اقدام و اصرار به نداشت و پاره خستونها از و بظهور نمی رسید که حقیقت آداب سرسوم و عادات او معانی و میانین با رسوم و آداب عادات اشکانیان بود از ورنجیده خاطر شده منقر کردیدند بلیچر نیز اسباب تکمیل این تقصیر میگشت و آن این بود که اوش جمعی از اهالی یونان را با خود با بران آورده اینها را حاضر با نهاد است و وقتی حضور میگذاشت و بر فخره اسباب حد و بعضی بزرگان پارت میگشت

یکی از مورخین تصریح کرده میگویند چون اشکانیان بخستون معناد بودند اوش که پادشاه مؤدب و دارای طبیعت لطیف بود در نظر آنها فابل و بکاره می نمود و محاسن او را امتا می پسنداشتند مثلا اوش هرگز را به آسان با رسیداد و مورد توجه و عاطفت خود

قرارداد

قرارداده بدل عنایت می کرد و مردم بجای اینکه از این نقطه شاکر و ممنون شوند بیزار و دلگرم میگشتند و میگفتند این شخص را جبروت پادشاهی نیست فعالیت با او اسطالتا سرشیر است و این از آنست که مدت مدید یکد روم در حالت اسیر زندگانی کرده خلاصه هر چه اوش با ستالتا اهل کرد اخذ و بر ملاطف و مهر با آن افسر و فلور بیشتر از و تافر گشت تا آنکه بکاره مکنون صفایر اشکارا شدند همانا بدست آوردند و گفتند چون این شاهزاده اقیصر روم پادشاهی بران انتخاب کرده و فرستاده است البته ممنون اگوست میباشند و سلطنت او در این مملکت سبب میشود که بران به تبت بر روم بهر ساند بنا بر این مصلحت نیست که تحت و تاج دولت اشکانی او را باشد چه اگر او در سلطنت بماند و لیا بران در و بنتر ل گذارد و عظمی که بواسطه کشتن کراسوس و سکنت آنرا حاصل کرده ان میان بر و د البته کسبیکه سبب میگردید نسبت بقیصر آورد اگر مالک مملکتی باشد چنان باشد که آن مملکت یکی از ایالات روم است

مختصر کار دولت اشکانی متفق القول گشته گفتند پادشاهی که قیصر روم برای ما فرستد بکار ما نسا بدو دولت بران که با دولت روم همشان است یا نشان خود را اجل میداند زیرا بر این تنگ نمی رود این میگفتند و اوش بشوریدند بقیه اطاعت او را از گردن انداختند و او را نایب طلبیده که بجای اوش پادشاهی دهند و این در سال شانزدهم از تاریخ میلادی بود

این اردوان نیز از سلسله اشکانی بوده در میان طایفه داهو که در مغالده است در سواحل دریای خزر سکنت داشتند نشو و نما کرده در آنوقت در میدا آتر و پارت یعنی آذربایجان حکمرانی می نمود

در عهد قدیم بهر کس تکلیف سلطنت می کردند بدون اینکه ملاحظه شرایط آن را نمایند و تصور کنند که آیا از عهد بر چه آید یا نمی آید فوراً قبول میکرد چنانکه اردوان هم بمحض اظهار مقصم تغلذ این امر خطیر کرده با دستش قشونی که از رعایای او بودند غارم پارت شد اوش که غالب رعایا میل قلبی با او داشتند تمهین عسکر نموده با اردوان مقابل گشت و در حریف با هم جنگهای سخت کردند و آخر الامر اهل مدمه مهر و شهر

شده



شده راه مملکت خود را پیش گرفت آنوش بعد از غلبه بغداد بر رومیها حکم کرد بولج  
 سکنه نیکه در یک روی آن سرخورد او را نقش کرده و در پشت آن آثار و علائم نصر  
 مشاهده میشد اردوان در تلبه لشکر بغداد و عدت پیش از پیش حاضر و منگ نموده  
 آهنک جنگ آنوش کرد و این دفعه فتح و غلبه او را نصیب شد آنوش بطرف سلوئی کار  
 دجله که بچند لشکر شکست خورده او بواسطه تعاقب عساکر اردوان رنج و زحمت پیشا  
 دیدند تا آنکه از سلوئی با پادشاه خود متوجه بلاد ارمن کرد بدند اردوان مظهر و  
 منصور و اردطیفون شده در آنجا بر سر پادشاهی جلوس کرد و این در سال هجدهم  
 از تاریخ میلادی بود

چون آنوش به ارمنستان رسید اتفاقاً آن مملکت در آنوقت سلطانی نداشت اهالی  
 از نداشتن پادشاه در زحمت بودند بنابراین مردم آنوش را مغنم شمرده او را پادشاه  
 برداشتند و از آنجا که دولت روم مملکت ارمن را تابع خود میدانست تیغز قیصر روم  
 که بجای او گوستامیر الطوری روم داشت میخواست آنوش را در ظل حمایت خود قرار دهد  
 و از وکل کند اما اردوان سفیر بدربار تیغز فرستاده با و معلوم کرد که اگر قصد  
 امداد آنوش نماید باید معیت او جنگ و زد و خورد با عساکر اشکانی باشد تیغز که  
 این بید از خیال خود منصرف شد و از معاونت آنوش تقاعد نمود

پس اردوان فرستاده به ارمن فرستاده اظهار داشت که آنوش با مملکت گرجی  
 و پناه یافته نباید و از تسلیم کشید و گرفتن کارزار است و قتل هم مأموران  
 نمود بچاره آنوش خود را در خطر کلی دید عزمش تمام کرد که در کف رعایت کرتی  
 کوس سیلانوس و الی ایولایت از جانب دولت روم امین باشد و الی مشارالیه  
 اقرار در نهایت خوبی پذیرفته شرایط احترام آنوش را امری و منظور  
 داشت

یکه از مورخین مینویسد چون خبر ورود آنوش بشام و بر سیلانوس بر روم  
 رسید تیغز بوالی خود در شام نوشت مقدم این شاهزاده را خیل گز  
 دار و باو اعزاز و احترام فوق العاده نماچه او در روم تربیت یافته و سزا  
 مودت با این دولت دارد اما متوجه باش که فرار نکند

مقارن اینحال مجلس سنا دولت روم در مانیکوس پسر دوز و زوس را که برادر زاده  
 تیغز قیصر روم بود با اسم رئیس عساکر شرق یا اختیارات تمام مأموران شام نمود قبل از  
 آنکه این شخص وارد شام شود اردوان پادشاه اشکانی پسر خود او را با هزار  
 بیادشاهی ارمنستان فرستاده بود چون رئیس عساکر شرق بحال مأمورین خود رسید  
 در حال حضور دولت روم را بملکت ارمن عنوان کرده و اشکانیان را مکلف و مجبور  
 ساخت که از نصاحب تملک ارمنستان صرف نظر نمایند و مقصود عمده از  
 مأمورین در مانیکوس همین بود که مالک شرقی برای دولت روم مصفی و مسلم نباشد  
 رئیس عساکر شرق که سردی غافل و کانه بود به اردوان اظهار داشت که اگر دست از  
 ادعای خود بر ارمنستان کشد او آنوش را از شام که قریب جوار ایران دارد تبعید  
 خواهد نمود و سلطنت اشکانی از چنین مدد عجزی بجای نمی آید هر روز اسباب  
 محضه برای دولت ایران شود اسوده میشود اردوان از ارمنستان صرف نظر کرد  
 و در مانیکوس آنوش را بنواهی کپلیکا که امر و معرفت به ایچ ایل است فرستاد  
 (کپلیکا در قدیم اسم ولایتی بوده در آسیای صغیره و قصبه آن را طرسوس میگویند)  
 آنوش با نفوذ و اموال که داشت غانم ایچ ایل شده و میخواست بواسطه نفوذ خود  
 دست قتل برای حفظ نفس خود داشته باشد در بین راه مسلحی بمقتضای خویش  
 داد که در راه است و سخن نگریه نکند بلکه بجای فرار نماید مستحفظ آن مبلغ را  
 گرفت و بنای اغراض اگذاشت آنوش فرار کرد اما همان مستحفظ او را تعاقب نمود و  
 در عبور از معبر رود سیحان ویرا بکشت و آن پادشاه اشکانی که فی الحقیقه در عقل  
 و کمال و ادب بر جمله برتری داشت در سال نوزدهم میلادی در عالم بدبختی جان بداد  
 و چون او بعد از غلبه اردوان بر ارمن کربخت و اهالی ارمنستان میخواستند  
 ویرا بیادشاهی بردارند یا چند روزی بر داشتند بعضی از مورخین گمان کرده اند  
 آنوش پادشاه ارمن کسیر بوده است و از آنجا که ترجمه حال در مانیکوس را  
 در تاریخ آنوش مدخلیتی است ما مختصراً بنکارش از میگردانیم

### ترجمه حال در مانیکوس

در مانیکوس



ژرمانی کوس چنانکه در فوق اشاره نمودیم پس روزی و برادرزاده پیچ  
 قیصر روم بود و اسم و کینه خود او در روزی و چون در امپراطوری پیچ در ژرمن  
 که المان باشد آشوب طغیان بظهور رسید قیصر او اما مور آن مملکت  
 نمود که نایب فتنه را منطقی سازد ژرمانی کوس از آنجا که سرک می قابل و دانا و عاقل و  
 مدبر بود همینکه به ژرمن آمد اهالی مملکت خود را امر میدادند او ندیده اسلحه  
 خویش را رها کرده تسلیم وی شدند پیچ قیصر بظواهر از برادرزاده ممنون شد  
 با و لقب ژرمانی کوس داد یعنی مهور و آرام کننده ژرمن لکن در باطن بر او حسد  
 بر دو برای آنکه او داد و در سازد و در مشکلات اندازد مأمور بر شام و ریاست  
 عسکر شرفش نمود او درین مأموریت نیز کفایت و درایت خود را ظاهر ساخت  
 و بعد از آن بزیر که مشهور گردید ژرمانی کوس در او ایستاد همیچرا هم از تاریخ  
 میلادی وارد آسیا شده به ارتقا کنانایای تخت او منستان آمد و بواسطه  
 حسین سلوک او امنه را بخود مایل نمود مظنون این بود که ژرمانی کوس انوش را  
 بیادشاهی او منستان برقرار نماید اما اینکار در عیبی است یکی آنکه او امنه  
 آن شاهزاده را از مملکت خود رانده بودند و میکلند ایشانند بعد از اندن باز  
 او را بخوانند و بیادشاهی بر او راند و بیکرانکه اردوان پادشاه اشکانی ازین  
 فتنه حاصل نمود و ممکن بود برای دولت روم اسباب خصم و زحمتی فراهم آید  
 اردوان میل داشت ژرمانی کوس پادشاهی پسرش هرمن را در او منستان تصدیق  
 نماید این هم نفع بزرگی برای دولت روم بود و مفاد آن تصدیق این میشد که  
 دولت روم از جمیع اعتبار و اقتداری که در آسیای مغربه داشت صرف نظر  
 نموده است برای احترام از این غایله ژرمانی کوس بکنفر شاهزاده خارجه را که  
 در او منستان نشوینما کرده و از آداب رسوم او امنه اطلاعی کامل داشت و  
 بزرگان او من با و میکل و اعتقاد میداشتند سلطنت این مملکت داد اسم این  
 شاهزاده ز نو بود و چندی درین قوس سلطنت داشت چون ژرمانی کوس در  
 ارتا کناناز نور پادشاهی او من داد او را ارتا کنانایس نامید تا بسیت صورتی  
 گوید ارتا کنانان محقق ارتا کنانایس نامید و او را کنانایس تا یعنی شهر ارتا کنانایس

وچنین بنظر آید که ارتا کنانایس از ارتا کنانان مشتق شده مصدق بیکر میگوید  
 ارتا کنانایس بمعنی عظمت یا سلطنت است چون ز نو بعد از پادشاهی او منستان  
 میبایست اسم بونانی خود را یعنی هد و اسم او منی قبول کند خود را ارتا کنانایس  
 نامید و یک دو نفر دیگر نیز بر این اسم قبیل از ارتا کنانایس در او من پادشاهی  
 کرده اند و این اسم همان است که بعد از دشر کرد ندو ذراصل معنی مقصود شد  
 بصحرا حال ژرمانی کوس خود را از منحصه باین تدبیر خلاص کرد بعد از آن سفر از ججا  
 اردوان نزد ژرمانی کوس آمدند و اظهار داشتند که پادشاه اشکانی معاهدت  
 کرد و کلت اشکانی با دولت روم داشتند مستحکم میدادند و مطالب است با ژرمانی کوس  
 مجدداً عهد مودتی برقرار نماید و برای پذیرایی سردار روم تا ساحل رود  
 فرات خواهد آمد و خواهرش اردانوش را از نزد یکی سردار ایران دور کنند  
 و نگذارند با بزرگان اشکانی ارسال و مرسول داشته باشد ژرمانی کوس سفر  
 اردوان را بخوبی پذیرفته و جوابی از روی ادب با آنها داد اما مسئله ملاقات را  
 مهتم گذاشت و انوش را چنانکه پیش ذکر شد تبعید نمود و در اثنای فرار  
 بقتل رسید

اما ژرمانی کوس چون محسود و مبعوض نبی بود و خیال اعدا او را داشت  
 بجزو نایب از اذلال که از دوستان پیچ بود و لایت شرق داد و پیرو  
 بدستور العمل پیچ ژرمانی کوس را مسموم نمود و این در سنه نوزدهم از تاریخ  
 میلادی و در سال سی و چهارم عمر ژرمانی کوس واقع شد و جگر ژرمانی کوس  
 مستماتاً بر اعز بنیاد بقا علیه رومیان جسدش شهر اسوزانیده خاکستر آن داد  
 روم فرستاد و خواست با بزرگان قتل شوهرش محاکمه نماید بجزو اند  
 که پیچ طرفدار وی از نوخواهد کرد تا چاره خود را هلاک نمود



# فصل نوزدهم

## در کسالت شاهان اشکانی و اسکانی و نوزدهم که در اردوانی می باشد

اشک نوزدهم یا اردوان سیم ملقب به اورژر بن دیکا بنوسا پسر پسر فیلی هیلن  
یعنی نیکو کار و عادل و نامدار و محبت جوانان بعد از فرار انوش از مالک ایران چنانکه  
در فصل پیش ذکر شد بر تخت سلطنت جلوس کرد و این در سال هجدهم از نایج  
میلادی بود

اصحاب سیر و ارباب بخیر دانستند که فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از فرط حقد و حسد  
و سوء سیر بر شاهان اشکانی را معدوم و هلاک نموده و تنی چند که  
زنده بودند را بلاد و ممالک خارج میبرد و بعضی نسبت قتل شاهزادگان را  
به اردوان سیم که اشک نوزدهم باشد سپید هکند و اردوان اصلاً از قبیله  
مصرفه داهی از قبایل اسکیث که در طرف شرقی بحر خزر یعنی در اراضی دهستان  
سکنی داشتند بود و چندی در اذربایجان سلطنت می نمود بعد بشرحی که  
پیش گفتیم او را برای جلوس بر سر تاج اشکانی طلب کردند و او را از انوش  
شکست خورد و پناه به اهل قبیله خود که قوم داهی باشند برد و بمعاونت آنها  
باز گشته انوش را امنه زهر ساختند در کشته زهره ممالک تخت و نایج اشکانیان  
که در پد این پادشاه بیعت تحمل شد اید غریب و بواسطه این که در میان قوای  
و حیثی و جنگجویان بیت شده بود تنگنوی گشته و خوشنوی بکار داشت و با مردم ایران  
زاید الوصف شده و بید رفتاری می کرد و چنین بنظر می آمد که با اهل مملکت  
عداوت مخصوصه دارد و در صد کینه کشتی و انتقام از آنها میباید که در الحقیقه  
در عهد سلطنت او مردم ایران روی راحت آسایش ندیدند و بوجوهی از فراغت  
و امنیت خاطر نشیندند خلاصه اردوان چون خود را مالک ممالک اشکانیان  
دید لشکر با مرستان کشید و دولت روم را تهدید بجهت نمود برای اینکه از  
انوش حمایت ننماید انوش چنانکه در فوق مکتور شد استعدادهای متفاوت در خود

ازارین به برشام رفت و در زمانیکه سوسا بوالذکر برای اینکه خیال تنبیر قیصر روم را  
شوب ندارد انوش را تبعید نمود بنابرین اردوان را با اردوان نیکو سر خان مودتی  
حاصل آمد و چون در زمانیکه سوسا در گذشت اردوان را باره از عهد سابق گفت  
برای عزاداری او سر روزگشت از صید و شکار کشید و غرض کرد که در ایام ثلاثه  
عیش و طرب در سر کلبه متفرک باشد و خود اظهار افسردگی و غم و غم می نمود  
مع ذلک چیزی از امر اردوان نیکو سر نگذشت که اردوان مدعی دولت روم گشت  
یعنی سپیدانست بنیر قیصر روم در سن هفتاد و پنجاهگی است و همگیل ندارد  
متمم زحمت لشکر کشی و جنگ با سلاطین ممالک بعید کرد و نیز از و بطلبوس که  
در برشام بجای ژرمانیکوس بود اندیش و بهی نداشت بنابر این قشودنی مامور  
ارمنستان نمود و در و بهار از آن سرزمین طرد کرد و ارمن ضمیمه ممالک اشکانیان  
گشت چون این خبر روم رسید سفر ابرار فرستادند و از علت نفی عهد استعلام  
نمودند اردوان در جواب آنها گفت مملکت ارمنستان از زمان قدیم ملک اشکانیان  
بوده و در دست نیست که بناحق در تصرف دولت روم باشد و اردوان در این حرکت  
استرداد حقوق اسلاف خود را خواسته است غصب نکرده و ملکی را بدو زحمت نیا  
نصرف نموده بعلاوه فطرت بر که از آسینا از عهد قدیم ملک طلق ایران بوده  
باید دولت روم کانی الشایق آنرا بدولت ایران واگذار کند و نفوذ و اموال  
که انوش از خزان اشکانی با خود داشتند و پس از مقبول شدن و وضعها آنرا اصلاح  
کرد و اند باید پس دهت داد دولت اشکانی با دولت روم بر سر صلح آید و از خیمه  
حکمران مملکت در گذرد

از اتفاقات حسنه برای اردوان آنکه و بطلبوس کرد و ایشد ای سنه سی و چهار میلادی  
بجای ژرمانیکوس به برشام آمده بود و استقلال دولت روم را در شرق پا برجا  
می نمود کفایت و لیاقت ژرمانیکوس را نداشت و وجود او برای اردوان اسباب خیمه  
نبود دیگر آنکه آنرا که نایس باز نو که سلطنت ارمنستان برقرار گشته بود و این  
همان کفره نازار من حکمران و پادشاه نداشت لهذا اردوان با قوت قلبی در  
سنه مذکور یعنی سال سی و چهار میلادی لشکر به بان مملکت فرستاد آنجا را



تصاحب کردند و پسر ارشد خود را سلطان آن کشور داد تا سبب مورخ دیگر  
که ضبط اینواضع هر چند اسم پسر اردوان را کرده و این واقع را شاه ارمینان  
یافت فقط از ساس که مقصود اشک باشد ثبت کرده اند اما البته اسم مخصوص  
داشته که بنواشته اند بدستی معلوم کنند

دولت روم از این حرکت اردوان دلخوش نبودند داشت بزرگان داندمنان ایران هم  
علاوه بر دلشکی از پادشاه از جنگ یا خادجه خائف بودند و ظهور آنرا اسباب  
خوابی مملکت و اهالی میباشند مصلحت دیدن بعضی از آنها بدر بار دولت  
روم رفتند و از اردوان نزدیک شکایت کردند و از او درخواست نمودند که  
یکی از شاهزاده های اشکانی را که در روم زنده هستند با آنها بیاورد فرستند  
تا سلطنت این مملکت را اداره نماید بقیه از حرکت اردوان خیلی اظهار بغض و  
رنجش نمودند فرهاد پسر فرهاد چهارم را که در روم زندگانی میکرد و زنده بود  
با آنها همراه نمود که بیاورد و بر سر هر سلطنت اشکانی جلوس نماید

عقیده بزرگان ایران این بود که چون شاهزاده اشکانی را با سامل فرات آورند  
فوراً این مملکت را بر سر خود و اهالی که کلاشاکه میباشند بیکار و شورش  
و طغیان میکنند و سلطنت تغییر میکنند از آنطرف دیگر خیال میکرد اگر تمام  
مقاصد او از آمدن این شاهزاده اشکانی با ایران حاصل نشود افلا مرقوم مملکت  
که به سبب آن آمدند و آشوب عظیم برپا شد اردوان گرفتار محصره داخله میشود و  
از برد اخیش بخارج صرف نظر میکند و دولت روم از شتر آسوده خواهد بود  
اما فرهاد بن فرهاد شاهزاده ایران را که چهل سال در روم اقامت داشت بعد از  
حرکت برای آنکه او را بخود را نادشوم اشکانیان نزدیک کند تا در سلطنت اشکانی  
بنظر بزرگان این قوم ناپسند نیاید تغییر عادت موجب مرض شده در شام میفرستند  
و در گذشت و اردوان از شنیدن خبر غیبت او آسوده و بیخیال گشت گویند  
در بنوعی نامه نامه بخاری بقیصر روم نوشت و چیزها در آن نامه درج کرد که  
غافل هر چند چنین کاری نکند و در همدید شد بدارد و آن به تغییر جای حرف بنیست  
نیز که اینها مشاهده نمود پیرداد نام برادر زاده فرهاد متوجه را که از نوادگان

تغییر عادت

فرهاد چهارم و شاهزاده اشکانی بود بجای فرهاد فرستاد و پیش از پیش اسباب  
اشکال برای اردوان فراهم آورد

از جمله قاراس مانیس پادشاه ایبری یا ارکلیک قنم از کرجستان کار تیل بود بمخالفت  
اردوان آغاز بدو او بر این شدند که برادر بخود مهر داد و پادشاه ارمینان را بکشند  
و قاراس مانیس بدادن رشوه ملان زمان اشک یا اوساس پسر اردوان را بر آتش  
که آفای خود را هلاک کردند و ارمینان از نصرت فرادوان خارج شد پادشاه  
اشکانی پسر خود آورد یا هرگز از امانت او ران کرد که با قاراس مانیس مصاف دهد  
اما استعداد پادشاه ایبری با او بود و از اقوام مختلفه قشور داشت مثلاً  
جماعتی از طایفه سبیتیک و قبیله سار مانیس اجیر او بودند و رسم این قبیل بود  
که برای جنگ کردن هر طرف که میخواست بوجهی اجیر میشدند علاوه بر این قاراس مانیس  
همسایه خود یعنی اهالی البانی را (شیروانان) با خود مشغول کرده بود حاصل آنکه  
هرگز پسر اردوان جنگی طولانی با پادشاه ایبری نداشت و آخر الامر روزی که تن به تن در  
مشرف زمین معمول بود متهور و مغلوبی شمن گردید اردوان باز حید و جهد میکند  
که قشوقی بطرف ارمینان کشد بلکه با پادشاه ایبری نامفایا بشود و بنلاف گذشته  
کاری از پیش برد اما دسایس و بطلبوس که از جانب قیصر روم در بر شام حکمران بود  
و نفوذی که در ایران بواسطه کارکنان اردوان بطور رشوه بزرگان بذر سپود عثمان  
اخیسار و اقتدار از دست اردوان گرفت نه تنها از قشور کتی بخارج عاجز ماند  
بلکه عساکری برای او نماند که خود را در داخله بنواهند حفظ کند ناچار بطرف  
هیرکانی که گرگان باشد فرار کرد و باز بظایفه را هم پناه برد و لکن بواسطه  
نلقون مردم ایران باز امیدوار بود که تحت تاج اشکانیان را مالک شوق  
و بطلبوس چون از فرار اردوان خبردار شدند با قشور خود بطرف سواحل فرات  
را نند و تبر داد و او را در خاک ایران نمود و سعادت یا این شاهزاده اشکانی  
مساعدت کرده او کس پادشاه جزیره (میز و پوناچه) که جمعیت کثیره از سوار  
داشت با او مشفق گشت سبب ساس از بزرگان اشکانی که رئیس شورشیان و  
شایکان بود و پیرداد از نوادگان فرهاد پادشاه پارت و سران اشکانی نیز



به تیرداد پسر سستند بلاد بونایه تین جزیره نبرد روانه های خود را بر روی کار  
 گذار آن پادشاه ثالث باز کردند و لوازم احترامات او را منظور داشتند و از اردو  
 به آمدند و او را خارجی و خاص تحت و قاج سلطنت اشکانه خواندند تیرداد  
 بطریق و درود نمود و بعد از چند روز سواد که سپهسالار باشد در بهم پادشاه  
 بر سر او گذاشت تیرداد بعد از تاج گذاری مینایت اردوان و اتفاق کند و در پیش  
 فساد او را از بیخ برکنند نکرد و خود را گرفتار خطر کرد در اعمال بلکه خاصه بر سر کار  
 وفادار با مردم از تیرداد دلشک شدند و فرستاده ها نزد اردوان فرستادند  
 و او را بیاد شاه طلب کردند اردوان که بصید معاش میگردید لشکری بجهت کرده  
 متوجه مفر سلطنت گردید که دستار اردوان در این وقت بنا می نمودند و مکنه داشت  
 محض اینکه مردم ایران او را در آن بنا می نمودند و قبی آنها را حاصل شود تا اقامتگاه  
 خود آنرا تغییر نداد بهر حال اردوان بدون مغایرت و جنگ در قاج سلطنت  
 اشکانه جلوس کرد و تیرداد بر خلاف مصالح خیر خواهان خود در مقابل اردوان  
 مقاومت نکرده محض اینکه از جمله عبور نموده به بین التهرین رسید عساکر او متفرق  
 شدند و تیرداد خود را در حالت امنیت نیافت مگر آنوقت که قدم در برت شام  
 نهاد اما اردوان چون استعداد خود را کامل نمیدید در صدد انتقام از دولت  
 روم که تیرداد را بجای او سلطنت داده بر نیامد و از آنطرف تیر قیصر روم هم  
 مایل بود که کار ایران و روم بمصالحه بگذرد لهذا به و بطلبوس دستور العمل داده  
 وی در او اصرار سینه سپر و شش میلادی با او ایستاد و هفت اردوان را بکار  
 فرات دعوت کرد و صلحی مجدد امنا سبب افشای وقت نمودند که رویهها مشراط  
 آنرا اسباب اعتبار و افتخار دولت روم میدانستند و اردوان موجب کسر شایسته  
 دولت اشکانی نمیپنداشت دولت روم متعهد شد از مدعیان سلطنت اشکانی  
 حمایت نکند و اردوان متقبل گردید که از ادعای خود بمرامستان متوقف نظر نماید  
 و پس خود را او چند نفر از معتبرین اشکانیان را بر سر هم گردان بر روم فرستاد و این  
 انعقاد عهد صلح اردوان را بر آن داشتند که در جلوس ایان دولت روم و صورت  
 قیصر قدری کنند و آتش اندازند و این را دلیل کمال احترام و اطاعت اردوان

بدولت

بدولت روم پیدا شدند  
 یکی از مورخین گوید بعد از برقرار شدن صلح هر فرد آن بی پاش نام که بادولت روم  
 متحد بود اردوان و و بطلبوس را ضیافت کرد و مجلس این مهمان را در سر پرده منعقد  
 نمود که در وسط جسر بر پا کرده بودند

در سال سی و هفت میلادی تیر قیصر روم در گذشت و در راه حاضر همان سال  
 (کالیگولا) بجای او امپراطوری روم یافت و شرف طهمناح منعمه مابین اردوان  
 و و بطلبوس را بعرض او رسانیدند و اردوان بعد از وفات تیر قیصر معسکر و بطلبوس رفت  
 و چنین اظهار داشت که اگر من پیش از این مخالفت کرده ام بادولت روم نبوده بلکه عرض  
 شخصی ناپسند استم خالا که او در گذشت و کالیگولا بر تیر قیصر رسید باز و با کمال  
 مودت را دارم گویند اردوان تلفنها به و بطلبوس گفت که هیچ مناسبتی از دولت  
 مستغنی نماند دولت اشکانیان نبود و کارها کرد که از واسطه التهرین سپید پیست  
 و ازین مداهنه و خضر جناح به آرزوی خود نابل شد یعنی کالیگولا مملکت ایران را  
 بدولت اشکانی و اگداست امثالاهت و خوثن اردوان ستم در تالی مردم را بران  
 داشت که قدم در راه عصیان و طغیان گذاشتند و با سینهام یک که از برکان اشکانی  
 بود بیعت کرد و برای اردوان نماند مگر مملکت ادیان از او اخص کردستان  
 و ناچار یکی از رؤسای بزرگ ترکان ملیتی شد و آن رئیس دستکشگری جبار  
 بکل او فرستاد و معاونت آن قشون بر سپینام یک غالب آمد و یار ستم در مالک  
 ایران اسپیلایان و بر روی هم بعد از بیست و هفت سال سلطنت در سال  
 چهل و یکم از تاریخ میلادی بدو روز زندگانی گفت

باید دانست که در این سنوات از مملکت بود جمع کثیره و در مالک اشکانیان و ایران  
 سکند داشتند و انقوم از زمان بخت نصر با بن مالک آمده و در فترت ز یاد  
 شده بودند خاصه در بابل و بین التهرین (مرو و نایب) و از آنجا که از سلاطین  
 سلوکید بر شام با آنها خلی صد هزار رومی آمد و در بلاد اشکانی به اسودگی  
 میر بستند متصل مهاجرت کرده با بن حدود می آمدند و از فترت سطورات بعضی از  
 مورخین یهودیهای بین التهرین در دولت اشکانیان خود یک نوع حکومت داشتند

در پیروی



و در پی روی مذهب خود مختار بودند و هر چند گاه تعداد کم کثیره بخارست بی چاه افراز  
 نفر به بیست ملت که میفرستادند و آن سوانح متخلفه با بنطایضه که اسباب هتجان  
 تمام یهودیهای این قوا می گردیدند و بنظر یهودی که جوانان را با هم برادر بودند  
 در زیر آرد اصنعت و کار معاش می نمودند و نیز آرد اشهره بود که در عراق عرب  
 که یهودی خونی خود را در آنجا قرار داده بودند اندک آن دو نفر جوان یهودی  
 چون با آنها در رفتار می کردند و کت از کار خود کشیده در زمین با ناله می ناییدند  
 در شبیه سطران جای گرفتار بنای زدی و زاهری را گذاشتند و جمعی از اشرار  
 نیز با آنها پیوسته اسباب خوف و هراس مردم آن سرزمین گردیدند چون خبر آنها  
 منتشر شد حکمران بابل با قشون بطرف آنها روانه خواست و در شبیه که یهودان  
 دست بکار می نمودند بر سر آنها بنای زد و جمله را دستگیر کردند یهودان ملتفت نشدند  
 از راحت و در شبیه گذشتند و حکمران بابل حمله کرد و لشکر او را شکست دادند  
 اردوان پادشاه اشکانی که از واقعه آگاه شد با آن دو جوان گفتگو کرده و  
 آنها بحضور پادشاه آمدند و اردوان حکومت تمام بابل را بر برادر بزرگتر که  
 از وی نای نام داشت داد و او پانزده سال بخوبی حکمرانی نمود بعد از آن  
 برادران وی موموم به آن لای عاشق زن یکی از بزرگان اشکانی که ظاهر اردوان  
 سرداری قشون داشتند شد و با او جنگ کرده سردار را هلاک ساخت و زن او را  
 در حباله نکاح خود در آورد و بواسطه آن زن موموم بت پرستی در میان یهودان  
 شایع یافت ملت بشکایت برخاستند و به از وی نای امر او کردند برادر خود را  
 و او اردوان را اطلاع داد از وی نای بموافق ملت مابل بود و وجه آن لای  
 خبردار شد بند ابر او موموم نمود و آن لای بدو اجازه پادشاه اشکانی  
 بحکومت بابل پرداخت و بنای واهری و ناخت و نازرا گذاشت در هسایک بابل  
 مهرد او تا بود و ناحیه حکومت داشت و در خرابردوان در حباله نکاح او بود  
 آن لای حمله بر مهرد او کرده بر او شپجون زد قشون مهرد او منهزم و منقرض شد  
 خود او را گرفتند و هسایک سوار کردند و از سیدان جنگ بر اردوی آن لای  
 بردند آن لای از قریب اردوان مهرد او را نکشت بلکه وی را ازاد کرد و خود

زد

زید و حواش را جنت نمود اما چون میان زن و شوهر رفتار بی حاصل آمده و در غیر  
 آن لای نگذاشت شوهرش استعداد بی برای خوردن سنگ کشد و از انظار مهر داد  
 تجمیز لشکر می نمود که از آن لای انتقام کشد آن لای بی واهمه بجانب مهر داد زند  
 اما چون غنا که خود را ده میل در صحرای گرم حرکت داد و زیاده از حد خسته شد  
 و قبل از آنکه راحت کند باد شمن بر او بر گشتند شکست خوردند و عده کثیره از  
 آنها تلف شد آن لای فرار کرده در عوض از ارضه بابل را آتش زد اهل بابل را مورد  
 بربزه آرد افریناده اظهار داشتند که اهل شهر باید آن لای را تسلیم کنند مردم  
 نه آرد ابا وجود میل یا بیکار آنقدرت را در خود ندیدند اهل بابل بعد از استغلا  
 از اندانده استعداد آن لای یکشب در وقتی که همه مست با خواب بودند بر سر لشکر  
 او در نیمه تمام را بکشند و این سوانح اسباب بنظر بابلها از ملت یهود شد و با آنها  
 صلح نمودند چون یهودها قوت مدافعه نداشتند با آنکه مهاجرت برای آنها  
 اسباب خسارت کلی بود اکثر کوچیکه بشهر سلوس پیرو شدند و در آنجا سکنت گرفتند  
 و مدت پنج سال یعنی از سنه سی و چهار میلادی تا سی و نه اسوده بودند سال ششم  
 که سنه چهل میلادی باشد باز یهودان گرفتار و بلایات شدند  
 مورتخ بونا که ذوق بشرح این واقعه برداختند در اینجا عیار بی فوشنه که مهم است  
 بعضی چنین دانستند که مقصود زلف از ابتلای یهود مبتلا شدن آنها برض  
 ظاعون است بنعم بر عهد شمنان قدیم آنقوم به از ارواحی از آنها پدید آمده در  
 هر حال در سنه مسطوره یعنی چهل هر چه یهود در بابل مانده بود کوچ کرده بشهر  
 سلوسی آمدند در این او ان اهل بابل شام ساکن عراق عرب و آن خود بایونانها  
 خصومتی داشتند و این خصومت از دیرگاه حاصل شده و طول کشیده بود یهودیها  
 با شامها اتفاق کردند که هر فونانها حمله کنند فونانها ندیده نموده کار را منعکس خستند  
 یعنی با شامها ساختند یهودان ناخست و جنگ در گرفت و زیاده از پنج ماه هزار نفر  
 یهود تلف شد و بقیه التیف بطیفون رفتند در آنجا ناز مردم با آنها از تنگ کرده  
 سخت میکردند اخرا را می یهودان از ناپا به از شهرهای سواد اعظم کو میزد  
 بولایات دیگر که در آن مکتوبه داشتند رفتن ساکن شدند

مقصود



مقصود از این شرح آنکه دولت اشکانی یا بجهت بی نظمی ناپسوندید بر یا علت دیگر  
نمیوانست ملل محکوم خود را بنا بر ابطحتن و موافقت با یکدیگر نگاهدارد و  
خالت ام نسبت بهم در آن اوان از قراری بود که نگاشته شد

# فصل بیستم

در سلطنت اشکانیان و ساسانیان و ساسانیان و ساسانیان و ساسانیان

مورخین فرنگ اسم اشکانی را وارد اشکانی یا اردانشان نوشته و ضبط کرده اند  
گان ما اینست که اصل این اسم او مرتدان میباشد که معروف به هر مرتدان است  
چه وارد اشکانی و اردانشان است و پس آن حرکتی است که یونانیها بنا بر کمال ملحق  
میکنند مثل سبن بطلیوس و فیلیوس در هر حال لقب او و در نزد یونانیان  
اینها نسبی است یعنی بنحو کار و عادل و نامدار و محبت یونان  
بر محققین اهل فن پوشیده نیست که در این قطعه از تاریخ اشکانیان اختلاف  
زیاد است و خطای از اغتشاشی نیست انگاشته میشود نتیجه نتایج کامل و مختص  
کثیرها میباشد و امیدواریم این مسطورات درین موضوع اقربا  
صواب اصح اقوال نباشد

ناید دولت که مورخین ملل ختنه نویسنده گان قدیم فرنگ در جهان پیشین بلا فصل  
اردوان سیم اختلاف نموده اند بعضی گفته اند وارد اشکانی بعد از اردوان بر تخت  
سلطنت اشکانیان نشست بر جی بجای وارد اشکانی نگارند که گوید در زمان  
ضبط کرده اند قول اشکانی است که اردوان سیم وارد اشکانی پس خود را و پس  
داد و بعد از او بلا فاصله و بدون منازع آن شاهزاده بر سر پادشاهی  
جایوس کرد و زرف مورخ یونانی مصریح با بطلب مینماید آقا ناسیب که آنهم  
مورخ مشهور میباشد و ترجمه خالشد در آخر جلد اول این کتاب نوشته شد میگوید  
بعد از اردوان سیم پسرش گوید در زمان پادشاهی یافتند و مردمی ظالم و بی رحم بود

و شرح

و از جمله ظلمها و بی رحمیها که در ابتدا ای کار و اول سلطنت خود نمود اینک اردوان  
برادر خود و پسر و جیره او را بجهت سوء ظن که در باره برادر حاصل کرده بکش  
برزگان و رجال دولت اشکانی که در بدو امر این ستفای از او بدیدند بر این شدند  
که او را خلع و برادرش را در اشکانی و نصب کنند و اردانشان را یکی از بلاد  
بعیده که سپید و پنجاه میل از ناپخت دور بودند گزیدند که سبتمود او را بجای  
وی چون مردمی منهور و کاری و مدعی سلطنت و عاشق تخت و تاج بود بمحض  
اکاه حرکت کرده در روز خود را بمقر پادشاهی رسانیدند و در زود را  
مرد میدان وارد اشکانی بدیده بر دهستان که در طرف مشرق دریای خزر و شمال  
گرگان است تعلق بدولت یافت داشت فرار کرد و وارد اشکانی بجنگ و جدل  
ارپکه و در پیهم را مالک شد

یکی از نویسندگان های مشهور که بد طی کردن وارد اشکانی سپید و پنجاه میل از اردوان  
مستبعد بنظر نیاید چه تیره قیصر روم نیز در یک شبانه روز و دست میل روی  
که معادل صد و هشتاد و چهار میل انگلیسی نباشد راه پیمود که از برادر مرزبان خود  
عیادت نماید

زمره را عقیده این است که اردوان مقبول سقوط و در فوف همان اردوان سیم است  
و این رای ضعیف است اردوان پدر گوید زبوده برادر او و برادر او  
وارد اشکانی است چنانکه زرف مصریح مینماید

صبحی پادشاه در کتاب تحکمة العبره که بد گوید در پسر برادر وارد اشکانی شد و آن برادر  
از وارد اشکانی زبوده و گوید وارد اشکانی که بعد از اردوان سیم بلا فاصله بجای  
او جلیوس کرد پادشاهی شجاع و دارای صفات پسندیده بود اما برای سلطنت  
مستقله بعضی منقضیها داشت و در اوقات عزیمت مردم در میان کرد گوید در زمان  
سلطنت برخاست و فتنه داخله مانع از پرده اخراج بخارج شد

چون مقصود صبحی پادشاه از چنگ وارد اشکانی بود و کرم هر کس نمواند داشت  
ما بنویسیم آن سپید ازیم  
مقصود از جنگ یا روم از غای دولت اشکانیان است بر مملکت ارمنستان

و شرح



و شرح آن در ذیل بیاید

ابتدا باید بدانیم که بعد از اردوان سیم بلافاصله وارد انزلی و تحت سلطنت  
اشکانان نشک تا گوردیز برای حل این مشکل مستقیم پیشویم بقول سز لکن  
انگلیسی که فی الحقیقه معلم علم تاریخ است و اقوال او از اسناد معتبره شمرده میشود  
مشاریه میگوید تا سیم مورخ هر چه گفته و نوشته در کمال اعتبار است اما قول  
زوز در پیورد چون نامسکوات اشکانیان مطابق و موافق است تا چار باید آن را  
قبول نمود یعنی در سنه چهل و دو میلادی که سال پادشاهی آن پادشاهی است  
که بعد از اردوان سیم سلطنت کرده است که بدست نیامده که بطور یقین بنوانیم بگویم  
از گوردیز است اما سکه بنام سیم هین سال که چهل و دو میلادی باشد و سکه  
چهار و شش و چهار و پنج و چهار و شش از اردوان موجود است و خصوصاً  
سکه اول که از سال چهل و دو میباشد معین است که ابتدا در ماه مارس

ضرب شده

بنیجه این مقدمات و حل مسئله این است که چون در گفته تا سیم مورخ و تقویم قان  
از سطور این مورخ معلوم میشود که گوردیز بعد از اردوان سیم تحت سلطنت  
جلوس کرده اما تمام پادشاهی او در بین و هله چند هفته بوده است بسیار  
انزلی زیاد از دو ماه از مرگ اردوان سیم نگذشته پادشاهی او در انزلی بوده  
و ممکن است بگویم آنها که گفته اند بعد از اردوان بلافاصله وارد انزلی  
سلطنت جلوس کرده دو ماه سلطنت گوردیز را بچیز می نگرند باشند و آنها که  
گوردیز را جانشین بلا فصل اردوان خوانده این دو ماه پادشاهی او را منظور  
و محسوب است و بدین وضع مطابقه حاصل میشود

خلاصه بعد از فرار گوردیز از اردوان برای اینکه اهالی شهر سلوسی را مطیع سازد  
آنرا محاصره نمود اما از وفه بسیار درین شهر بود و اسباب استحکام آن را  
اهالی خوب فراهم آورده بودند و پیوسته هر چه عساکر وارد انزلی  
میکردند بجا می آمد و سلوسیها مدافعه می نمودند و اشکای اینها را از انزلی  
شاید برادرش گوردیز مردم دهستان و گرگان را با خود منفق ساخته و اسفند

فایده

فایده فراهم نموده بخواهد آن نواحی را بر زرتشتی و اسلامی از تبعیت دولت اشکانی  
خارج سازد و خود در انزلی در ایت حکم را به واسطه استقلال برادر از دست از حصار  
سلوسی کشیده متوجه مشرق شد و با لشکر بجزایر برادر را ضربه ناخبر آمد که با گوردیز  
مصافحه نمود و برادر زوز و نشد و چون نگذرد گوردیز ملتفت شد که  
بزرگان اشکانی از هر دو برادر در نیاید خاطر گشته اند و میخواهند بقدر طاعت  
و تبعیت هر دو را از گردن بپندارند و پادشاهی غیر از آن دو برای دولت اشکانی  
تعیین کنند شوخ شده و در چنین حال نزاع و نفاق و اصلاح ندیده برادر را  
خبر نمود و او راه اتفاق پیمود و محل از برای گوردیز در گرگان معین شده بعد  
صلح و اصلاح بجا بگذاشت خود رفت و بحال از ادعای خود و دعوی سلطنت دست  
کشید و اردوان چون از جانب برادر آسوده شد مجدداً بطرف سلوسی روانه  
اهالی آنجا را در سال هفتم عصیان آنها مطیع و منقاد نمود و این در سال  
چهل و شش میلادی بود

اما مسئله جنگ با روم که در فوق اشارت بان نمودیم اینک موقع آن شرح است  
بنا بر این گوئیم چون وارد انزلی مظفر و منصور از نهاد سلوسی فرار اغت حاصل کرد  
و از طرف برادر نیز خیال خود را آسوده یافت بر این شد که لشکر به کاپه و قهقه  
کامل حاضر و آماده کند و از منستان را که بر آن اعتماد داشت تصرف کند چون این  
مملکت قبلاً بین دولین روم و اشکانی منازعه فیه بود البته بسیار است پادشاه اشکانی  
باقیصر روم طرف شود و باید آنست که بعد از تصرف نظر نمودن اردوان سیم از  
مملکت ارمنستان از امنه از تبعیت دولت روم پشیمان شده میباید به اینکار  
نداشتند و مهرداد که دولت روم او را پادشاهی ارمنستان برقرار کرده بود  
از وضع حرکان خود دولت مشارالیه را در بنیاد نهادن کالیگولا قیصر روم او را  
به روم احضار نموده تا زمان وفات خود و برادر کبند و صبر داشت ارمنستان  
به پادشاه مانند استقلال خود را اعلان کرد مهرداد بعد از چند سال غیبت  
از جانب کلود پوس قیصر روم بجاز گشته به ارمنستان بازگشت اما از منبها  
بمخبر استند تمکین پادشاهی مهرداد کند و از لافوت دولت روم و ثانیاً هم

مردم



مردم گرجستان مهر و ادرا مالک تحت و نواح ارمنستان کرد و چون بزور خوار  
 باین زبیر نابل شد اطمینان باهل مملکت نداشت و بر غایای او من بنای سخن  
 گذاشت مسلم است که در چنین حاله قلب و منفر میگردد و در حمله خارجه مردم  
 معین دولت نیستند بلکه ظاهر باطن ضدتیب میکنند و اردنش این جمله را  
 چو میدانست موقع را مساعد نایافته خواست مجدد ارمنستان را تابع و ضمیمه  
 ممالک دولت اشکال سازد چیزی که در مقام لزوم داشت تصدیق سلاطین  
 و حکم آنها بود که در تحت تبعیت دولت اشکال بودند

توضیح آنکه پادشاهان اشکال اگر چه در اعمال خود مختار بودند اما در وقت که  
 چون هر یک از حکمرانان و سلاطین تابعه نابد کسرت قشون بمسکری پادشاهان  
 که در میدان کارزار جنگ کنند میبایست آنها نیز قلباً قصد و نیت پادشاه  
 تصدیق کنند و صواب استند ناد کسرت کسرت که میفرستند از دل و جان اقدام به  
 مبارزت و قتال نمایند و الا پیشرفت حاصل نمیشد این بود که میل و تقوی  
 سلاطین و حکمرانان مطیع مداخلت کله در کار و سوز عسکر داشت در سلطنت  
 وارد انصاف مقدم حکمرانان و سلاطین تابعه دولت اشکال این اتین یا ایسات  
 پادشاه آدی این بود و آدی این مملکتی است در شمال اربل که اصل ناحیه کردتین  
 و اسم اصل آن شاهاد یاب بوده بونا نینها آن آدی این کرده و نابد دانست که این  
 (عزت) ابتدا سلطنت آدی این داشت در آن ای حده مانده که به اردوان سیم کرد آن پادشاه  
 کردستان را ضمیمه مملکت او نمود خلاصه وارد انش با این انش در باب به مزین با  
 زو به او و نخبه ارمنستان مشورت کرد این انش چون پیچ خود را بدر بار دولت  
 روم فرستاده بود که در آنجا تربیت شوند بعد از او از شوکت و عظمت آن دولت  
 خبر داشت تصدیق این قصد نمود و وارد انش از زور نخبیده لشکر بر سر خود او کشید  
 چنین میباید که نازه این انش و وارد انش شروع بجهت کرده بود ند که در شمال  
 شرقی مملکت اغناش به ظهور رسید یعنی گورد که از ترک ات غای خود بر سلطنت  
 اشکال مناسف بود بدعون و فخر یک بزکان پاری برای آنکه تحت و نواح را از  
 منترع نماید همیشه حرکت شد و وارد انش که این دشمنان از اغنیاد و مقهور نمودن

انراش صرف نظر کرد و با شتاب تمام بگرگان آمد و برادر زور و زور شدند و در  
 اراضیه نابین بحر خزر و هرات چند بار لشکر باین گورد زور را شکست داد اما بعد از  
 فتوحات بغداد که اغلب لشکریان را بوده نسبت به اصل مملکت و بزرگان دولت  
 بنای ظلم و تعدی گذاشته ناچار نزد بکار او با هم مواضع کرده دیگر زور را  
 در شکارگاه کشند و بعد از گورد زور برادرش بجای او بر تخت سلطنت  
 جلوس کرد

صیحه پاپا از مصنفین معتبر در تاریخ وارد انش شرحی نوشته که خلاصه آن از فرار  
 ذیل است

بعد از اردوان سیم پسرش و اردان در سنه چهل و یک میلادی بجای او جلوس  
 نمود و او شجاع و دارای صفات پندیده و شرف بوده اشکال بود عیدش آنکه حدت مزاج  
 داشت در آن وقت که میخواست با دولت روم اقدام بجنگ یا اعلان حرب نماید پسر بزرگ  
 زور که او گورد زور مدعی سلطنت شد و اردان را اغناش از اخله مانع آن سرام شده  
 در تقصیر دفع برادر زاده بود که ثالثه مقسم غصب تحت و نواح کرد و اردان و گورد زور  
 چون این بدافتن صلح کردند و ممالک ایران واقفتم نمودند و گرجان گورد زور شدند  
 بعد از آن و اردان سلاطین سلوکید بر شام را که در عهد پدرش مدت شش سال  
 از اطاعت اشکالیان نمانده داشتند مطیع کرد گورد زور با بنوا سطر بر وارد انصد  
 برده و آنها را که از و شاکه بودند و خود جمع نمود که با هم خود مجدال پرد از و در نا  
 اشوب رد اخله در گرفت اما وارد ان طوری او را منصرف کرد و تقاضای خود که پیش از آن  
 نظیر ان واقع نشده بود گورد زور پناه بقبا بل و خشی اسپکت برده و اگر عشا کرد اردان  
 مثل خود او و شادت میگردند خشی بر وسعت مملکت او می افزود لکن از بی غیرتی  
 لشکر باین ناچار وارد ان با قبا بل و خشی صلح کرده معاودت نمود و بنای سوء  
 سلوک را گذاشت سران و بزرگان اشکال از و مکرر شده در وقتیکه سرگرم  
 شکار بود هلاکش نمودند و گورد زور در سال چهل و هفت میلادی بجای او جلوس  
 دادند و از یکی از سکه های گورد زور چنین بر می آید که وارد ان در سنه چهل و پنج میلادی  
 کشته شده با بر فاعده مدت ملک وارد ان پنجمین بوده است



# فصل بیست و یکم

## در تسلط اشکانیان بر ساسانیان و ساسانیان بر اشکانیان

اشکانی یکم گوردیز نیز ملقب به اوژترش در پیکانپوشان قبل اهل بوده یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب بوفان

چون وارد انزلی گشته شد گوردیز برادر او بجای وی بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اما نایب دانت که بداند قتل وارد انزلی خطا و سران اشکانی در تعیین سلطان مرتد بودند و بعضی از آنها میل داشتند تا موری روم فرستند و از شاهزادگان پارسی بگریزیدند و در بار آن دولت تربیت شده و جوان تر است طلب نمایند و پادشاه اشکانی را کنند اما چون عموم طایفه اشکانی معترضه باین رای و مطلب نبودند و پادشاهی میخواستند که در خلوت و چون خود آنها نباشد مقصود آن بعضی حاصل نشد و بر طبق میل غایت گوردیز پادشاه شد ظلم و عدو و تعدی از وارد انزلی بیشتر و بدتر از آنکه از شجاعت و صفات همیشه برادر هیچ بگریزند است جلوس کرد و زینهار تحقیق و تعقیب که اهل فن در تاریخ این سلاطین کرده و از سکهها آنها معلوم و معین نموده و نگارنده خود نیز آن سکهها را بدست آورده و بر روی العین مشاهده کرده و غنیمت در او انزلی سنه چهل و شش میلادی بوده چه سکه از وارد انزلی بدست است و در تاریخ سنه پنجاه و شش و شش و شش و شش و شش و شش از گوردیز هست که آنهم در همین سال ضرب شده پس او اقل سال وارد انزلی پادشاه بوده و در او آخر آن گوردیز جای او گوردیز و سکه زده ما حاصل و مختصر آنکه گوردیز در یکی از شهرهای سنه مزبور در مالک تخت و قاج اشکانیان شده و در بعضی از ماههای اولیه این سال وارد انزلی زنده بوده و پادشاهی میسوره است

گوردیز چنانکه در فصل پیش نگاشته شد قبل از این جلوس خود و وقتی در مالک اشکانی سلطنت یافت و ظلم و تعدی او از خود باین مقام منبع انداخته و محروم ساخت

ساخت عجب اینست که با آن تجربه باز با صلاح خلق و خوبی خود نیز احمقانه ظلم و تعدی همان تعدی بلکه شدیدتر و سخت تر بعلاوه بسبب عدم رشاد و عقاب و سوء تدبیر اقدام به هر چه که میسر شد شکست میخورد و بزکان اشکانی و رعایای آن دولت بیجهت مزبور هر روز از ورطه شومی حاصل کرده بر نفسشان میافزود و انزلی کار با آنها منتهی شد که در سنه چهل و نه میلادی سفیر به نزد گوردیز فرستاد و روم فرستادند و درخواست کردند که مقرر ادب را پیش او فرستاده و فرهاد چهارم را که در پای تخت دولت روم بصورت همان و در معنی گرو بود اجازه معاشرت با بران دهد تا او را پادشاهی اشکانی را کند و مطلبی که سفیر بصره فرستاد از فرار و ذلیل بود

ما از مشاهده دولت روم و دولت اشکانی باخبریم و استیضاح آنرا خواهان و استدانت سلطنت اشکانیان را طالب اما گوردیز در مقام ملکی وضعی ناهنجار داد که تحمل آن بر ما دشوار است هم اکابر اشکانی از و منجر از دم عموم اهالی این پادشاه برادر خود و متسوفان نزدیک و دور سلطنت را کشته و بر کبار آنها رحم کرده و بر صغار حتی زینهای ایستن را هلاک نموده طالبی بیکاره است در جنگ با دشمن مقهور است و نسبت بمظلومان فقار و جابر

اگر چه شاهزادگان اشکانی در دربار دولت روم اسما گرو می هستند اما برای این مقصود در آنجا گذاشته شده که در وقت لزوم و حاجت از همین دروده و خانواده پادشاهی بدست آورند تربیت شده و اهل تمدن و متعلق به اخلاق حسنه بشمار این از اعلی حضرت کلود بوس قیصر است و غلام میکنیم مصدر ادرا برای جلوس بر سر بر دولت و سلطنت اشکانی کسب فرموده و پادشاهی او را مصدق دانند

بموجب مورثات نایب خطابه و معروضه سفیر سران اشکانی و رعایای آن دولت در دربار قیصر روم خیلی مفصل بوده خلاصه آن این است که نگاشته شد این خطابه با حضور مهران خوانده شد و قیصر بوضع مساعدا آنرا استماع نمود و جواب پسندیده داد که خلاصه آن از فرار و ذلیل پادشاه



اگر وقت قصیر معظم روم نسبت بقبا صغر این دولت بخت رب التوحید داشته و من بر  
پیروی خیا لای آن امپراطور با فرسنگ بینام و چون اشکانیان را می بینم از برای  
پادشاهی خود شاهزاده را خواستارند که در مملکت ما زینت یافته و اخلاق  
او تعدیل شده از نو آید عدل و داد و منظور داشتن به بودی حال عیان خیر از  
گشته امانه میدهم که او بممالک اجداد و آباء خود معاودت نماید و انصاف و حسن  
سیرت نصیب العین خویش کند

مسلک و حجتی که همیشه گرفتار تقدیر و ظلم میباشند پیشک قدر عدل و انصاف  
بهر میدانند که چه کثیر با این نعمت نایاب شده اند مهره ادبها همی فرسنادگان  
اشکال و روانه بران خواهد شد و کابوس کاسیوس که از وضع شامان بخوبی  
با خبر است و از آداب مشرق زمین آگاه بموجب سنور العمل در روز و بر آسیا  
از مهره ادب پذیرایی میکند و در مکتب او خواهد بود که وی با فراغ بال از شطراغ عبور  
نماید و وارد مملکت موروثی خود شود و در آنجا با سلطنت و مهام ملکه برود  
از خطابه کلدوس قیصر چنین بر چه آید که در آنوقت کابوس کاسیوس از جانب دولت  
روم در شامات حکومت داشته که مأمور پذیرایی مهره ادب در حال آسیا و ریشا  
او بر عذر ابران کردیده است

مهره ادب از دربار دولت روم حرکت کرده به آسیا آمد و سالها وارد شهر غما  
که از بلاد شام و در ساحل همین فرات بوده شد درین شهر جمعی از نجیبای اشکانی  
با وی پیوستند و پادشاه اشکانی با او نیز هوشن که ناحیه ایست از حلب امروز  
شهر اورف که سر آن میباشد نیز پادشاهزاده اشکانی ملحق شد و پادشاه  
مروار آبکار نام داشت و مجملی از این ناحیه و سلاطین آن در جلد دوم  
نکاشتم

اهلی پارت میخواستند مهره ادب بطریق اختیار کنند و بزودی خود را  
به طینون رسانند و کابوس کاسیوس و جمعی از زمین عقیده بود اما ابکار  
پادشاه اورف هوشن که بکفایت بعضی از مورخین با کورزد و سستی داشت نکند  
مهره ادب بطریق این مصلحت حرکت کند او را دور کرد ایند و بشهر اوس پایتخت  
خود برد

خود برد

خود برد و چند روز سر او را کرم جشن و ضیافت کرد و برای آنکه معتدل شود  
در مدت معتدلی او کورزد زینت خود را کامل نماید آن شاهزاده غافل را از راه  
او منستان حرکت داد و کوه و برف و راههای سخت را گذران اسباب محبت فسون  
و مهر اهان مهره ادب گردید و کار او را عقب انداخت

یکی از مورخین گوید مهره ادب از راه دیار بکر و سیل و جزیره حرکت کرد یعنی طول  
کرفه راه بهبود و بعد از مستخر نمودن بنوای قدیم که شهر کوچکی بود در حواله مصل  
از شط عبور کرده به آذربایجان یعنی اربیل راند این اتر پادشاه آذربایجان که اقتدار  
داشت قشون برای معاودت و قوت او حاضر نمود که در روز بیوقت بمهره ادب  
بود و مکتب داشت بزودی با او روبرو شود بلکه میخواست استعداد خود را کامل کند  
اتفاقا چون قبا و باو خیل نزدیک شده در ساحل رود کفر که شاید رود قراسو  
که مانده باشد سنگر کند و در صد بود که بوسایل و پیغام متجددین مهره ادب را  
طوری کند که در کستان این اتحاد کشند و حریف آنها مانند وی قوت باشد مقتدر  
با این تدبیر گوید و موافقت کرده از اتر پادشاه آذربایجان و ابکار پادشاه نوسرین  
عنا که خود را با او را شنید و رفتند و مهره ادب را آنها گذاشتند در بیوقت مهره ادب  
د بکر بیاید چشم داشتند اشک مکر بگردان پارت و از آنجا که کورزد قوت نظر  
مقابل را زیاده از استعداد خود نمیدید و در حقیقت پروبال او را کنده بود  
از مقابلت و مقاتلت مضایقه نداشت خلاصه چنگ در گرفت و تا مدت تازی  
قتال اشتغال داشت و کار بیکسره نپشتند آخر کار هینس نام که سر کرده  
بزرگ سپاه مهره ادب بود عساکر کورزد را شکست داده آنها را انقاص نمود لشکر  
کورزد را اثنای تعاقب غنله راه کار هینس را شکست داده او را کشتند با اسیر کردند  
و ابر فشره سبب فرار کردن قشون مهره ادب گردید بعضی مهره ادب را هینس  
نمودند که به بارها سس نام از تبعه بد و خود پناه برد و او هم چنین کرد اما آن نام  
مهره ادب را از نیچر کرده بگودرز تسلیم نمود هر کس مشرف بود که کورزد مهره ادب  
بقتل رساند اما او بر خلاف عقیده جمع وی را نکشت خارج خواند و کوهها  
او را برید که ناقص شود و دیگر کورزد سلطنت نباشد چه شخص ناقص لا اعضاء  
در آن زمان

در آن زمان



در آرزوی سلطنت قبول نمیکردند و بعضی بر این اند که گودرز برای توپین  
 دولت روم کوشهای مهر داد را بریده اما عقیده اول صحیح است یعنی همت  
 همان است که ذکر شد و شاید هم که بر او ترم کرده باشد  
 باعتبار بعضی از مورخین مهر او قصد تخریب طبرستان کرده و گودرز بدفاع  
 پرداخته و محل جنگ آخری آن در جریب رار اضرب و افسه در جنوب نینوا افتاد  
 دجله و سلسله کوه زاگرس بوده است و زاگرس امروز معروف به جبل طاق و هما  
 طاق گسای معروف است  
 جماعت بیکر میگویند جنگ آخری مهر او و گودرز در رار اضرب مابین اربل و بغداد  
 اتفاق افتاده

گودرز کوه بنده بعد از فتح و نصرت برای استنهار آن در عوض اینکه مانند افروش  
 سکه جدیدی زدند که لوحه از سنگهای کوه پیتون حکم کرد صورت اینوا افتخار  
 کردند مسرت لستن میگوید لوحه که صورت جنگ مهر او و گودرز در پیتون  
 در آن نقش شده از پیش منقورات بزرگترین پادشاه چکای راد است و بی از  
 نفوس این لوحه زادت است انسان را در محو کرده و بجز از بقایای آن شخص شاهد  
 مینماید که گودرز چگونه دشمن خود را سواره تعاقب مینماید و در آنحال هیکل فتح  
 که بر و طال را در در هوا پرواز میکند و در کار این است که تاج پادشاهی را بر  
 سر گودرز گذازد و در پهلوئی این نقش بجا آورده گودرز را سازاپ سازاها  
 نوشته و آن مثل سلطان السلاطین است مغلوب مهر او ثبت کرده  
 جای این لوحه حالا و فتنه نام شیعیلیان زنگنه منقور است گودرز بعد از این  
 فتح و نصرت خود عمر زیادی نکرد بلکه بزودی در گذشت و ظاهر آخرین سال سلطنت  
 او سنه پنجاه و یک میلادی باشد

تاسیت میگوید او بمرک طبیعی بدو در زندگانی گفت اما از زرف مورخ را عقیده  
 این است که او را هلاک کرده اند چون قول تاسیت معتبر است اکثر پیر  
 او را کرده اند  
 یکی از مورخین گوید گودرز در سنه چهل و دو میلادی بجای پدر خود بنحی سلطنت  
 جلوس

جلوس کرد اما طوطی نکشید که او را خلع نمودند در سال چهل و شش مجدداً پادشاه  
 رسید اگر چه اغلب را با سپهر او از اکثر پادشاهان اشکانی ظالمتر مینویسند  
 آنکه رفتار او نسبت به مردم معلوم مینماید که گاهگاه ملامت نیز داشته  
 و احیاً او بر نفوس او می چسبیده است شجاعی از او نیز نرسیده اما تندی  
 یا حیل او مسلم است صرفه شخص خود را بیشتر از صلح و صلح مملکت مرعی منظور  
 مینموده دولت اشکانی را از وجود او فایده عاید شده بلکه بواسطه جنگهای  
 طولانی که با برادر و برادرزاده خود کرد مملکت را از نظم انداخت و بواسطه  
 شکستهای که خورد نام او بیدی در خارجه مذکور و مشهور گردید در سنه  
 پنجاه و یک میلادی در گذشت یا هلاک شد و افروش با مهر او این افروش بجا  
 او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد مدت ملک گودرز پنجاه و دو سال بود

## فصل بیست و سوم

### در سلطنت اشکانی از شاهان و پادشاهان و سواران و سواران

اشکانی و ترم بلاش اول که فرنگها او را اولاً گاز مر و لوژد مینویسند القاب او  
 او در ترم بیکابوس اینفانسی فیل هلمن مینماید یعنی نیکو کار و عادل و نامدار و  
 محبت جوانان

بعضی از مورخین مینویسند بعد از گودرز زرفون یا زرفونش که افروش باشد و سلسله  
 شش چند آن معلوم نیست بجای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و این مطلب بزم نکارنده  
 صحیح است اما چون سلطنت این پادشاه بیشتر از چند ماه نبوده و آن چند ماه را نیز  
 واقعه مهمی نداشت اکثر او در شمار سلاطین نیامورده هینفقدرا اشاره با سم و  
 چند ماه سلطنت او کرده اند از این جهت ما هم سیر قوم را از دست ندادیم

بعضی دیگر میگویند بعد از گودرز مهر او چهارم این افروش پادشاهی یافت و ازین  
 بعضی است صبیح پادشاه صاحب کلمه العبر و ما با وجود احاطه با اخبار ملوک اشکانی  
 نتوانستیم



نوا نسیم راهی قریب بصواب معتمد برای این گفته بدست آوریم  
 عجب این اسکنه صاحب تکلمه العبراشک بیت دوم را مهر داد نوشته و تمام وقایع  
 ما بموجب اسناد معتبره ثبت بر گویند اسکنه بیت یکم را هم او ثبت بمهر داد  
 میند مکه و بلاش را که ما اسکنه بیت دوم میند ایم او اسکنه بیت سیم مینویسد  
 و در سوانح عهد بلاش هم در آن کتاب بعضی مبالغه شده است  
 مقصود ما این نیست که عالم فاضل و هم مسکلی که نامش صبیحی باشد را تخطئه کنیم  
 لغزش در مسائل علمیه خاصه علی است و آن غالباً اوقات ناشی از حضور است  
 یا نبودن مقابل پدید آید و چون از مصنف با رعایت مجموع از سکه های  
 اشکال در دانش نظر غالب است خطوط آن سکه ها این لغزش را باعث شده  
 باشد با این جهت با بهر جهت نباشد بجزی بر آن مردمان نمند نیست و عجا  
 او در عالم علم مشکور است و جمله اهل خبر دانند که تاریخ اشکانیان هر چه رو  
 به او از هر می رسد اعشاش آن بیشتر میشود و یک جهت عمده این اغتشاش اینست  
 که در یک عصر و زمان دو پادشاه بلکه گاهی ستر پادشاه هر کدام در قطره  
 از افطار مملکت سلطنت میکردند و با هم معاصر بوده فضل و موزن چونان  
 و روم و غیره که دور از ممالک اشکانی میزیسته هر یک اسم یکی از آن دو پادشاه  
 پادشاه را شنیده و در کتب خود ضبط کرده اند که فلان پادشاه اشکانی  
 در فلان سال جلوس کرد یا در فلان سال درگذشت و آن کلمات با هم مقابله  
 و مطالبه صحت مینمایند با یکدیگر مینمایند و سایر ملل هم مینمایند با آن اقوال و کتب  
 بوده و شده یعنی راه دیگر ندانند این است که خلاف در کتب و مطالب  
 مغشوش شده و البته طول زمان و جمع اسباب اسناد و غور و تأمل کامل باید  
 تا رفع اشتباه شود و این میانیت از میان بر خیزد خلاصه بعد از عذر این  
 جارت کوئیم بعضی مبالغه اسکنه بیت دوم بلاش اول است و شرح سلطنت  
 این پادشاه مقتدمات لازمه آن از فرار از بل است  
 باید دانست که از انوشیروان ستر پسر نانی ناند بلاش و تبر داد و فیروز  
 اما معلوم نیست کدام یک از این ستر پسر بزرگتر و ارشد اولاد بوده اند بقراین  
 خارجی

خارجی باید فیروز از آن دو بزرگتر باشد و دین کاسیوس مورخ یونانی تصریح میکند  
 نموده است بعضی از مورخین میگویند تبر داد و فیروز حقوق خود را در تخت و  
 تاج سلطنت اشکانی بر برادر خود بلاش واگذار شدند از بجز این چنین بر چه آید  
 که آن دو برادر هر دو از بلاش بزرگتر بوده اند در هر حال همینکه بلاش بر سر بر  
 پادشاهی جلوس کرد حکومت مملکت میدواید و فیروز داد اما معلوم نیست که  
 این مید کدام مید بوده مید آذربایجان یا مید عراق عجم چه این هر دو مملکت را  
 در عهد قدیم مید میگویند هر کدام که باشد برای امتنان مخصوصه بوده  
 از فیروز است و از آنجا که از تبر داد هم ممنون بود میباید است او را هم میگویند  
 ناحیه خراسان نماید بلاش بر این شد که ولایتی را بیکدیگر و حکم آن را به  
 تبر داد دهد بنا بر این قصد تصرف در منستان نمود و با عساکر دولت خود  
 بجهت تسخیر این مملکت مکرر مضافه و اخرا لامر کار بردا کرده و گفتگو مینماید  
 و قرار دادند حکم آن سلطنت از منستان خاص تبر داد باشد و احدی در  
 آن مملکت مداخله ننماید

اما شرح اول پورش و جمله بلاش از این نظر است

فارس مانی پادشاه ایبری که کرجستان خالیه باشد و در و صها برادر او  
 مهر داد در سال چهل و هفت میلادی پادشاهی از منستان داده بودند  
 پسر داشت موسوم به رادامیس تونس و او بیکم آن سلطنت چنان مایل  
 و در پسر بود که مافوق آن متصور نمیشد فارس مانی پسر بود و این پسر را به  
 پادشاهی مکن است بخود او پردازد و اسباب فراموش آورد که تخت تاج  
 کرجستان از او منتشر سازد برای اینکه سر او را بجای دیگر گم کند یا گویند  
 از منستان در هسایک ماست و مکن است ما آن مملکت را تملک نمایم و داد امیر  
 تونس برای آنکه این کار بسازد بر اسمالتار امیر بر اخت و تدبیر نمود که عم  
 خود را مقهور کند و بطایفه احمیل از منستان را بجهت حکم آن نماید تا این جای  
 خالی او را شود در حقیقت طولی نکشید که پسر بدالت و تصویب پدر عم  
 خود را بکشت و زن و فرزندش را مقول ساخت و ظلمی شد بد در حق آنها و داد

گویند



گویند راد امیر توس استند امیرداد و وزیر او را که خواهر خود راد امیر بود بخت نمود  
 بعد اطفال او را که برای والدین خود زاری و بیقراری میکردند بقتل رسانید پس از  
 بتغریب پدر خود فاراس مانس بر تخت سلطنت ارمنستان جلوس کرد اما بسیاری از  
 او امنه از راد امیر توس نفرت کلید داشتند و مایل بقیلین سلطنتی که بواسطه غدر  
 و خیانت و ظلم فاحش حاصل شده نبودند در پی صورت اگر شمی از خارج حمله به  
 راد امیر توس میکردند رعایای او بحایت پادشاه خود شاید ضدیتی هم با او میکردند  
 چون وضع سلطنت ارمنستان در او ان جلوس بلاش از فرار مطلق بود و پادشاه  
 اشکاکه ایران ازین ماجرا خبر داشت و میخواست سلطنتی برای برادر خود نبرد اد  
 وکت و ناکند در همان سال اول سلطنت خود قشون بجهت نبرد که غارم لشیر  
 ارمنستان شد و پنجاه سال پادشاهی بلاش شش پنجاه و یک میلادی بوده و  
 از سکه او بطلب سفاد معلوم میشود و در او از همین سال لشکر بارمنشا  
 کشیده است مختصر بلاش قشون به برادر خود نبرد اد داد که بر کرد که خود او ارمنستان  
 فتح کند شاید خود بلاش هم با این قشور هر گز راه کرده باشد تبراد با سپاهیان خود  
 قدم در خاک ارمنستان نهاد عا که کرجستان به آمد راد امیر توس آمدند با وجود  
 این نبرد اد در اول حمله بمقصود خود نابل گشت که چنان بدون اینکه جنگ کند فرار کرد  
 رعایای او امنه پادشاه او من در صفای بدشمن ایستادگی نمودند آنها را بلاد آنرا گانا  
 و بیگانه تر نادرو از ههای بن دو شهر را روی قشون نبرد اد باز کرده مانقی آنها را  
 ارمنستان در پیش نبرد اد سر تسلیم نهادند و این سرکرد او چند ماهی در این مملکت  
 بسلطنت نبرد اخ اما از سختی زمستان و فندان از وفه سرخه عام در آن قواچی  
 بروز کرد و عدله کثیر از ساخلو بهنگاشکاکه کرد در ارمن بود ندانند و نبرد اد  
 ناچار آن مملکترا تحلیه نموده باز گشت و مجددا راد امیر توس به ارمنستان آمد  
 و با وجود مخالفت ارمنه بتدبیر باز بر تخت حکمرانی فرار گرفت و از سال پنجاه و یک  
 میلادی تا شش پنجاه و چهار بلاش از این مملکت امانت بود بلاش میخواهند تا  
 قشون به ارمنستان کبیل نماید و انجا را امیر کند اما شنید این اش (عزت)  
 حکمران اد باین در خیال این است که خود کاملاً مستقل گردد و ربقه تبعیت پادشاه

نبرد افند  
 ع

اشکاکه را

اشکاکه را از گردن اندازد پس از استماع این خبر تنبیه و توبه ناپذیر او را باین را  
 الزم و اقامت داشت لهذا برای ای پیغام داد که باید صرف نظر از حقون که در روان  
 ستم بود آده تمامه و بد زستی تابع سلطنت اشکاکه باشی و خراج گذاری و الا  
 کار تو تمام است این امر از قبول این دو ستمه مطلب بنا و امتناعی نداشت اما شنید  
 تمکین او سبب شود که بلاش تکالیف سخت تر ازین با او نماید از پنجم فرستاده پادشاه  
 اشکاکه را اجواب داد و مطالب او را قبول نمود عیال و اطفال خود را بجهت تر  
 حصن ولایت فرستاد و هر چه از وقده در مملکت بود جمع کرده بقلع محکم کرد  
 و آن خود در اطوری از ارزاق خانه نمود که عا که بلاش کز برای ناخفت و نازبان نواچی  
 بی آمدند بکلی بیفون مانده و از سایر روانم معاش نیز محروم بود ند پس ازین ترتیب  
 این امر در سواحل رود زاب اسفل که آنرا کاپوس هم میگویند محلی مناسب برای  
 خود انتخاب کرده در آنجا مستعد و منظر شد که هر وقت دشمن بورش آورد او بجای  
 برد از بلاش آنهاض نموده آمد تا کاره رود خانه منور در آنجا ایستاد که تقریباً  
 با این اتس برابر میشد یعنی بلاش در این طرف رود خانه و این اتس آن طرف انا قبل  
 از آنکه دست بکار حمله شود باو خبر دادند که در ولایات شرقی اشوای عمده  
 در کرفنه است و جمعی از وحشیان ظایفه را همی سنایر قبایل اسکت بمملکت نارت  
 آمده ناخفت و ناز میکنند چه میداند بلاش در اد باین مشغول و گرفتار کار  
 این امر است و خیال اسکتها و دهها یا دهستانها این است که تمام خاک پادشاه  
 غارت کنند و بعضی امکنه را آتش زنند بلاش تکلیف خود را در این دید که اول  
 دفع شتران قلو ایف کشته و انما دید بنا بر این منعرض این اتس نشده بطرف شمال شرقی  
 ممالک خویش عطف عنان نمود و آن قبایل را سکت داده منصرف ساخت و  
 مقصودش اینک چون کار دهها و اسکتها را بسازد به این اتس نبرد از د امتداد بین  
 اینکه بلاش با آن طوائف زد و خورد میکرد این امر هر دو برادرش موثوبان توس  
 جد او را به ارض فلدس فلسطین فرستاده در آنجا انا ک سبزدند و خود ناح مکتوب  
 اد باین را بر سر گذاشت (مینو بازوس منو باز است که چون اینها با بصوت در او  
 و آن محقق مینو باز میباشند و مینو یعنی هشت و باز میگویند برین و اعلی با

پرسون باز



پس مونیان یعنی پیش برین و باز در آن حالات دیگر فرس ظاهر اعین کبر است یعنی  
 فلان کبیر و باز و از یک است چه در فارسی با و او قلب بیکد بگر میشود) اما  
 مونیان و سبب است آن حقوقی را که بر او درش این اندر بد و کت اشکال است  
 میگرد ادعا کنند چه از آن خدمات ستایان بد و کت شارا الهنا کرده بود و از این  
 ادعای بعضی حقوق میبود و مونیان و سبب چون حقی شخصی بر اشکالیان نشد  
 برای اینکه حکومت او را در ادیان بلاش تصدیق کند هر کوفه تمکین را حاضر بود  
 در حضور بلاش چه چنگی نام مونیان و سبب است پس از آنکه بلاش حکم را مونیان و  
 و برقرار بود و او را بجای از آن قبول کرد مونیان و سبب هم رسوم تبعیت و  
 ادای خراج و وفاداری را کاملاً سرعی و منظور است طرف و فوق و اعانت  
 کلیه پادشاه اشکال کرد بد و مسئله آدیان منتفی شد و سوا حق مند کوزیع  
 لشکر کشیدن بلاش بر ادیان و بعد از آن جنگ پادشاه اشکال با طوایف  
 اسبک و دهستان ظاهر از حوادث سال پنجاه و دو و پنجاه و سه میلادی  
 میباشد چه در پنجاه و چهار بلاش مجدداً بخیا ل لشیر ارمنستان افتاد و معکو  
 است بعد از فراغ از کار آدیان و طوایف وحشی این حال و مجال پادشاه  
 اشکال را حاصل شده

بلاش در سال پنجاه و چهار میلادی باز لشکر ارمنستان فرستاد و در آن  
 پادشاه ارمن چند مرتبه مجبور بفرار ازین مملکت شد و باز معاودت نمود و با  
 عا کر اشکال در آن پنج سال پنجاه و چهار تمام نشد بود که بیکاره از  
 سلطنت خود و نکهت او بر این مملکت مرفوع الطمع شده بگرینج و لشکر بلاش  
 آنجا را منصرف شد و تبره اد برادر بلاش بیکر پادشاهی ارمنستان یافت  
 و این مملکت در تحت تبعیت اشکالیان ایران درآمد

مسئله عمده در اینجا این است که بلاش از چه جهت مطلقاً اعنای بد و کت روم  
 نکرد و حال آنکه رومیان در ارمنستان ادعای حقوق میگردند و مملکت و دولت  
 ارمنستان را در تحت حمایت خود میدانند و بیسایت بلاش ملاحظه دولت  
 روم را درین مورد بنماید اولاً اقدام بیخوف ارمنستان نکند و فرضاً همانند

در سبب هم برای اینکه بدست آورده باشد بعد از تصرف تا بدافلا سفیر بگردبار  
 دولت روم فرستد و باز نماید که بفلان موجب فلان ضرورت من اینکار کرد  
 چون هیچ چنین کاری نکرد و اعنای بر رومیان نمود باید جهت را داشت ظن غالب  
 این است که بلاش میدانت قصور روم در آنوقت جوانی است که هنوز هیچ بد و کت  
 آن تمام نشده و میل در غنی بلشگر کشی و جنگ ندارد تمام خیال و هم او بوسیله  
 و ستایع مصر و ف است و در سبب مملکتی که از پای تخت او خجک دور میباشد بد و کت  
 و با کت ندارد از اینکه ارمنستان از تحت تصرف با حمایت و خارج کرد خلاصه  
 بلاش با ملاحظات مسطوره یا اینها ت دیگر هیچ اعنای بد و کت روم نکرد و مثل  
 اینکه دولت شارا الهنا را درین قسمت آسیا مطلقاً حقی بد و کت و برادر خود در  
 در شهر آراگزا نا بر تحت سلطنت ارمنستان نشاندید قصور روم در بنوقت  
 نزن بود و شاید شخصاً چنانکه بلاش تصور کرده النفاقی با بیطلب نداشت  
 آثار جلال دولت و مستشاران او غافل نبودند و زرای نزن بخیا ل اقدام نمود  
 افتادند و حکم شد بزودی لشکر روم جمع شوند و به ارمنستان روند آنچه طبیعت  
 لازم بود دیده شد و مقیم عبور از فرات کردند و در بنحال حکمی به انطباق و خیر  
 کارون که یکی از ایالات قدیمه شام بوده رسید که عا کر خود را جمع کند و  
 مستعد بورش و حمله مملکت اشکالیان شود حکم دیگر همین مضمون نیز اگر بنیا  
 دویم پادشاه بهود در یافت نمود و برای ولایات مشرق روم در حد و  
 ارمنستان حکم آنها را جدید تعیین کردند آرپیر تو بولوس پسر هر پادشاه  
 کالپس از جزایر آرشیپیل که پسر عم اگر بیای و تیم بود حکم را قسمت کوچک  
 از مشرق فانتز بوره را یافت حکومت سفین که قبلاً از جنوب غربی ارمنستان  
 بود و وسعت و اهمیت داشت خاص سهموش شد که بولوس را که بهرین سر کرده  
 آنوقت روم بود از درستی احضار کردند که حکم را ولایات کاپادوس و گالاسیه  
 با و تقویض شود (کاپادوس از افطار قدیمه آسیای صغیر بوده و امروز منغلقه  
 قسمتی از ولایات سیواس قرمان میباشد و گالاسیه نیز مملکتی بوده است  
 در مرکز آسیای صغیر قدیم) و مقرر شد کلیه امور این جنگ که برای تجدید



نصف از منستان میشود بمراقبت و مبصری و باشد  
 دستور العلام برای او تپه دیوس خاک شام فرستادند و مضمون اینکه با کز قول  
 و خیالات او همراه باشد بعد از این زمینیات در فصل بهار ستر پنجاه و پنج  
 میلادی عساکر روم برای جنگ حاضر و مهتابا گشتند و در باره وضع مقصود شد  
 که بنام پیردولین روم و اشکانی جنگ در کیرد نظیر بخار به آننوان سردار بزرگ  
 روم و قهرهاد پادشاه اشکانی که شرح آن پیش نکاشته شده است اما در وقت  
 که مشرف بدین زمین بودند و کان میگردند ناپره قنار تمام آسیای غربی اشکانی  
 میباید بشنید صلح شده هم کز قول هم ظاهر او و تپه دیوس ایلی میزد بلاش فرستاد  
 از و در خواست نمودند که بعضی گذشتها نسبت بدولت روم نماید و سختگیر  
 نکند و با و همانند کند که اگر گذشتها را که منظور است خودی ارمنستان  
 از قوم نزع نخواهد شد و البته صرف در این خواهد بود و اگر سختگیری بنیست  
 عساکر رومی ارمنستان را خواهد گرفت بلاش بر غیبت کوشش سفر را  
 کز قول و او تپه دیوس آمد و قرار شد مشرف بر این اجزاء خانوادگی سلطنت ابلاش  
 نزد سرکردگان رومی فرستند که در دولت و مملکت روم بعنوان گردگان بمانند  
 و قشون او نیز ارمنستان را تحلیف نماید اما با وجود این قرار داد از مسطور  
 مؤرخین چنین مستفاد میگردد که در قشون بلاش ارمنستان را تحلیف کردند  
 نه عساکر روم آنملکت را تصرف نمودند اما جهاد نارنجی میبویانند است  
 که کز قول و او تپه دیوس سرداران روم در بنوق بدولت متبوعه خود خیانت  
 کرده و کوفه خود را منظور داشتند یعنی میان آن دو سردار رقابت بوده او  
 دیوس خیال میفود که اگر با عساکر اشکانی جنگ کنند و غالب شوند این فتح  
 باسم کز قول تمام و معروف میشود و آسیای با شتهار و اعتبار او میگرد  
 کز قول هم هم بطور احتمال میباید خلاصه با آنهمه تفسیر و تزیینات دولت روم  
 ارمنستان در تصرف پادشاه اشکانی مانند چنانکه ناسبت مؤرخ تصدیق به  
 این مطلب کرده میگوید که سال پنجاه و هشت میلادی تپه دیوس برادر  
 بلاش مملکت ارمن را منصرف بود

درین اوان واقع میگردد و آنچه شد که برای دولت روم زاید الوصف مساعد  
 بود و بسیار بدو چنین وقتی بزمخت و بخت مملکت ارمنستان را منصرف نماید  
 و آن واقع طغیان وارد آنس با او منصرف از بلاش بود که بر پدرش شورید  
 و بعضی ادوار خود جمع کرد که تحت و تاج سلطنت اشکانی را مالک شود و بلاش  
 از پادشاهی طالع کند شک نیست که با وجود چنین غائله ما تپه دیوس در اخله بلاش  
 نمیتوانست بخارجه پردازد باید اول این شعله خانه سوزر امطغی سازد بعد  
 بکار دیگر دست زنند  
 نویسنده کان آن عصر و زمان در نکاتش اینچنین است میباید که با وجود  
 این گرفتاری بلاش سرداران روم چرا بر پادشاه اشکانی سخت نگرینند و  
 ارمنستان را از چنگ او بیرون نیاوردند و راضی به برگردی و بعضی حرفها شدند  
 و اشاره بحد سرداران روم میبایست لکن جای اشاره نیست و باید تصریح نمود  
 که مطلب از همان فرار است که در فوق ذکر شد  
 باری وارد اند در ستر پنجاه و پنج میلادی سلطنت و پادشاهی خود را در پارت  
 اعلان نمود و سکه هم زد بلاش بدفع او برخاست و هیئتی تدبیر او گردید و مدت  
 سه سال میان پدر و پسر کشاکش و زد و خورد در کار بود و شرح و تفصیل این  
 ماجرا را مصنفین آن عصر بدو رسیده ثبت و ضبط نکرده اند همینقدر معلوم  
 میشود که در سال پنجاه و هشت میلادی بلاش وارد آنس پس خود را مقهور  
 نمود و او را بود گشت بجهت که بلاش او را کشته باشد  
 چندین سکه از این وارد آنس که معروف به وارد آنس در تیم میباشند است  
 و مؤرخ بنابر پنج سال پنجاه و پنج و سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت و پنجاه  
 هشت میلادی است  
 چون خیال بلاش از جانب پسرش وارد آنس آسوده شد آن تپه دیوس میباید که  
 در ورا بط خود با کز قول و او تپه دیوس است بر کار گذاشت و آغاز سخن نموده  
 گفت باید برادر روم تپه دیوس پادشاه ارمنستان باشد و آنملکت بدولت اشکانی  
 تبعیت نماید بدو دولت روم و تپه دیوس تپه دیوس است به ارمنستان که بطرف او میباید  
 بودند



بودند بختگیر بر داخت و آنها را در چهار صد سال ساخت  
 بعضی از مورخین بنویسند در سال پنجاه و پنج میلادی که پادشاه اشکانی  
 از خانواده سلطنت روم گردگان داد سفیر به نام مورو در بار روم نمود  
 که در باب قرارداد بین دو لاین مذاکره نماید و تکالیف و وظایف جانین را  
 مشخص معلوم کند و لکن روم در جواب سفیر اشکانی مدتی ماطله و محکا  
 نمود و آخر الامر که جواب بدین منتهی ازین بود که هر دو ادیان باید از سلطنت ارمنستان  
 چشم پوشد یا در تحت تبعیت روم متقلد این شغل خطیر نباشد پس دولت روم  
 در دغاوی خود را منع و از این طرف هم بلاش که از منحصه داخله فرارغت یافته  
 سخت و این دو مدعی اگر اینقدر از یکدیگر دور بودند هیچ چیز نزدیک نبود  
 مگر جنگ و زور اسلحه و کز بول بزودی ملتفت این معبر شده دانست  
 از پس سه سال آسایش و آرامش باید تهنیتی عظیم نماید بنا برین بنظم  
 لشکر بان روم پر از خنجر و یا بعضی از طوایف شجاع و رشید حواله حوش ساخته  
 از جمله فارس ماناس پادشاه کرچستان را مجدد آباد دولت روم متحد نمود و بیرون  
 آنطیوخس پادشاه کارزن ایلام کرد که خود بخشه ناقشون که در اردو وارد خا  
 ارمنستان شود و بر قیمت عمده ازین مملکت حمله کند بلاش چون ازین ماجرا  
 خبردار گشت دستشوشون بامداد برادر خود تیرداد برار من فرستاد و جا  
 داشت که خود روانه آن صوب شود اما بان شورشی در هیرکانی (گورگان)  
 در گرفت و خیال پادشاه اشکانی را مشغول نمود و رومیها ازین فرصت خیلی  
 خوشوقت شدند

از مسطوران موخین چنین بر می آید که تیرداد درین هنگام تقاضا کرد  
 بعباره اتوی رومیها او را فریب دهند و او شرايط مدافعه را بجا نیاورد از  
 آنطرف دولت روم در وعده ها که بر تیرداد نموده راه خلف بهبود و بجای  
 و قایبای تعلل با گذاشت منحصراً رسته شصت میلادی آنرا گزافا پای تخت  
 ارمنستان و شهر تیرگیرا که دویم شهر این مملکت بود از تصرف تیرداد خارج  
 شد بعد از آن از طرف آذربایجان عساکر اشکانی باز بکن تیرداد آمده کوشش

آنها نیز

آنها نیز ببقایده شد بلکه شک خوردند و نتیجه این شکست آن شد که ارمنستان  
 کلیتاً واگذار بر رومیها شد و سلطنت آن را بر تیرگیران فواده از کلا اوئس که  
 پادشاه کا پادوس بودند اما قطعاً چند از این مملکت مجزا کردیده هر قطعه را  
 یکی از شاهزادگان ممالک مجاوره ارمن و آگدار کردند که اینک از این قطعات  
 بهره مند شدند فارس ماناس پادشاه کرچستان و پلدمو پادشاه ارنیث و  
 اریس توپوس پادشاه ارمنستان صغیر و انطیوخس پادشاه کارزن بودند  
 در حالتیکه شاهزادگان مذکور قبل از این واقعه از دولت اشکانی طرف گیر  
 میکردند و آن دولت را بر دولت روم ترجیح میدادند

با آنکه بر حسب ظاهر کار ارمنستان بوضع مذکور یکسره شد باز مردم این مملکت  
 تکلیف خود را کم کرده بودند و نمیدانستند در میان دو رقیب بزرگ که دولتین  
 روم و اشکانی باشد چه کنند اما بلاش ناگزینا آشوب شورش هیرکانی بود  
 یقین است که کاری بکار ارمنستان نداشت و ناچار باید محلی را که مرکز مملکت  
 و با وطن او هخاک است آرام کند و در تحت اطاعت آرد بنا بر این جمله هم بلاش  
 مصر و فکار ناحیه بود که با یارانش همسایه است اما چه میکرد و زرد و خورد او  
 با که بود و طرف مقابل کدام معلوم نیست چه مورخین آن قرون چیزی درین باب  
 نوشته اند اما اشاره کرده اند که رومیها محسوس شورش هیرکانی شده و این  
 مطلب هم خیالی است دلیل بر اینست که در آن سنوات چند نفر از گورگان  
 بشهر تیر رفتند و از بزین قیصر روم درخواست نمودند که مددی با آنها دهد  
 اما چون بزین با آنها اقبالی نکرده بسمت مشرق معاودت کردند و همانا امپراتور سیزدهم  
 دو چار صد سال ملازمان بلاش شوند لهذا در خط منضم حکت نموده که  
 بر غایت آنها ساهی شده از راه مسند بر محیط هندوستان و بسند ایشان را  
 بوطن خود مراجعت داد

بلاش چون شورش هیرکانی و آشوب آنرا رفع کرد بخمال ارمنستان افتاد  
 زیرا که این مملکت را اول برای برادر خود گرفته بود و حالا که از دست رفته  
 سر برادرش به کلاه مانده نیز عرض از اینکار آنکه تیرداد که حقور سلطنت

خود را



خود را بر بلاش و اذکار کرده رعایت از جانب دیگر از بلاش بپسند و ممنون شود  
 خالاکه از کفایت و ان خود بیاد آید میگوید بلاش بقوت نکرد و مدد نداد  
 که اینطور شد و برادر را به غیرت میخوانند و بلاش مقتید است که وضع دلش که بپردازد  
 نماید تا نیا بعد از غلبه دولت روم بر ارمن و بکذل و تقسیم آن مملکت بیگران  
 پادشاه جدید آن برای اظهار وجود و قابلیت بحال ناخست و ناز افتاد همواره  
 میخواست عمل براد را بنام کند و مؤمنان روم پادشاه ادیان کم این بدید و دانست  
 که تا بسقاومت نداد بر این شد که بقتل اطاعت دولت روم را بر کمر  
 گیرد و خود را از محضه جنگ با تیکران آسوده کند بلاش از این موضع  
 آگاه شده فهمید نه تنها او منستان از زمین ع شده بلکه بعد ها از آن طرف  
 حمله با بمالک و منصرفات او خواهد شد تا که عموم رعایا و اهالی مملکت  
 او بداند که وی مملکت را بجد گرفت و نتوانست نگاه دارد در این صورت البته  
 در انظار آنها بی عظم خواهد شد و ممکن است او را استهزا کنند دفع  
 این مناسبت از این منضم شده که با دولت روم بهم زد و بر این عمل کند و اینجا  
 بهر نحو که باشد سخن نماید

بلاش قبیل از اقسام بکار مجلس شود این سرکب از نجبا و عظام بزرگان کشور  
 و لشکر تشکیل داده خطابه مضمون ذیل در آن مجلس خوانده گفت  
 ای اهالی پارت و سران مملکت و دولت برادران من از حقوق و ادعای  
 که در سلطنت داشتند صرف نظر نمودند و من در میان شما اول شخص شدم  
 و دارای ریش بزرگ گردیدم پس از حصول این مقام منبع جهد کردم که وضع خوبی  
 در میان خود منان برقرار نمایم یعنی بجای اینکه برادران پیشتر با هم کینه میوریدند  
 من خواستم کار بکنم که با هم موافق و دوست و مهربان باشند بنا بر این قصد  
 و نیت بود که مملکت مد را بر ابرادوم پیروز دادم پس از آن طویله تکبیر کردی  
 این برادریم تبرک داد که الان در میان شما حضور دارد او منستان را گرفته و  
 سلطنت آنرا با و داد استم و این سلطنت در دولت اشکال به ریشترسیم دارد  
 یعنی سلطان این مملکت ستم شخص دولت اشکال است با این غلط بیان مهنر

و محبت

و محبت و صلح و مسالمت را در میان خود میخواستم نمودم اینک در میان آن بنای  
 محکم را منزل ساختند اما تا با بدیدند که در میان هر کس نقص عهد مانده  
 جز اینکه برای خود آنها مضر بوده بعد ها نیز خواهند داشت که همین کار هم آسنا  
 خرابی خودشان است من خود میفرم که در میان موروثی خود هوای آن خواستار  
 امنیت و اسایش برقرار باشد و رعایای من از صدقات و نسیب و خیر چندان  
 و جدل محفوظ باشند و خود نیز با حسن سلوک نسبت با آنها رفتار نمایم و کما  
 امکان بر امون خویش بر بکار بردن قوه جبر به نگریم اگر این نگاه است  
 و ضعف سستی من اثر اسب شده استغفار میکنم و بنویسند که من تمام بشیر  
 میکنم و چندان از دشمن میکنم که شما خود بگوئید من منتهای غیرت خود را ظاهر  
 ساختم و تکالیف خود را به اعلی درجه برداختم و آنچه بر گردن من بود در پیش  
 چشم شما بر زمین انداختم اما بشما بگویم از عدم اصرار من بقبال و جدال و  
 بقوت و قدرت شما وارد نیامده و از شوکت و عظمت دولت اشکال چیزی  
 نگاشته بلکه بر شهرت شجاعت و جلالت شما یک صفت پسندیده که آن عبارت  
 از رفو و ملائمت است افزوده ام و خدا و خلق این سپهر و طریقه را دوست  
 میدارند

پس از این خطابه ناچهارم بر سر رسید ادکذاشته گفت این برادر من که بی بینی  
 کافی لشکر پادشاه او منستان است و آن مملکت را مجدد برای او خواهم  
 گرفت  
 چون بلاش بزرگان اشکال خاصه برادر خود برادر را از مقاصد خویش مطلع  
 ساخت بر نیب انجام و اجرای کار پرداخت او را به مؤنناز سر که یکی از سرکردگان  
 اشکال بود و تا نیا به مؤنناز و پادشاه ادیان حکم کرده که با خود را  
 دیده حمله بر او منستان نمایند و خود نیز با لشکر جوار او استعدادی کافی بطرف  
 شطرات راند و قصد ناخست و ناز شام نمود مؤنناز و مؤنناز و مؤنناز و  
 او منستان شده آمدند ناد و در شهر تیکر افترنا و تیکران را درین بلد محاصره  
 کردند و پیشتر بعد از آنکه کز تول شهر را تا گو انار آخر ابر کرد پای تخت او منستان

شده بود



شده بود بلاش هم خود با فسون هم راه نازیری بپوش یعنی مضیبه بن از بلاد بین  
 التهرین (مزدیونان) پیش رفت و حضور او در آن نقطه هم به ارمنستان و هم  
 بشامان تهمید بپیکر امثال کریان مؤنازس و مونیوزس و سوزس خوانند  
 شهر تیکر انترتار افخ کند بعلوه کر بول شخصه را از بلاش فرستاد و  
 پیغام داد که چون عساکر شکان به ارمنستان حمله نموده اند منم بممالک  
 اشکانه خواهم تا خت بلاش در جواب گفت من را خبر میباشم که بمدا که بود ازیم  
 و قراری بینا بین داده شود بنا بر این بهتر است که در کار جنگ عجله نکنیم  
 اتفاقاً یک چیز هم قهر کار دزدیم را عقب انداخت و آن ملخ خوار که بود در  
 ناحیه علیای بن التهرین و فندان آذوقه و علیق برای اسب آدم و قشون  
 که در میان داشتند تفریباً تمام آنها سوار نظام بود ند در تصویرت سوار  
 روم نمیتوانست اصاری بکنند داشتند بلاش هم ازین معنی خبر کنند  
 بود و بزودی قبول نمود که عساکر او از محاصره تیکر انترتار دست بکشند  
 و ارمنستان را تخلیه کنند شرط کرد و پیمانها هم در آن ملک نمایند و از  
 اسوده کذا و نذریک سر ناز و روم در آن سر زمین توقف کنند نه یک لشکر  
 اشکانی منار که باشد تا بلاش سفیر بدربار دولت روم فرستد و در آن دربار  
 بمدا که قرار در سنجی رکارا من داده شود با جمله چند ماهی آن منار که طرف  
 میل بلاش سرعی بود و طرفین اسوده پیمان بستند و از آخر فصل پانز کار شکل  
 دیگر پیدا کرد یعنی کاسپوس یا توس تا می که طرف الفغات مخصوص نژدن  
 قیصر روم بود مأمور نمایند و اداره کردن کارهای ارمنستان شد و نما  
 مهام عساکر تیر و اموری پیکر بدست او افتاد کر بول که قبل از یا توس همین  
 سمت داشت و خود از قیصر استدعا کرده بود بیک نفر مرد قابل برای معاونت او  
 مامور آن خود نماید و قصد کر بول به الحقیقه معاون و عمل نبود و شاید که  
 عاجز هم بکنند اما مینر سپیداکر پیش ازین در کارهای شرق با اختیار  
 حرکت دریاست کند قیصر بر او حسد بردخواست شخص فایله را در احوال شهر  
 شهرک خود نماید تا افتد او و کفایت او بر نظر نژدن نیاید اما بحسب اتفاق

قیصر

قیصر شخص بی قابلیت و استعدادی را برای هم راه و آمد کر بول انتخاب  
 نمود خلاصه یا توس بمشرق زمین آمد و یکدسته فسون معبر نیز با خود هم راه  
 آورد و بعد از ملاقات با کر بول کلیت فسون روم که در شرق بود ند بالسوی  
 ما بین این دو سردار قسمت شد لشکر نژدن شام در تحت فرمان کر بول و  
 عساکر نینت و گالامی گاپادس باخنیار یا توس و هر یک ازین دو سر ککر  
 سده سینه معبر سپاه بود اشند و با هم بتفاق راه میرفتند کر بول چون  
 الفغات قیصر را نسبت به یا توس پیدا اشند و ملتفت بود که و برابر  
 معاونت او فرستاده بلکه غایبی برای کر بول تراشیده است از یا توس نیز  
 داشت و بر او حسد میورزد یا توس هم تصدیق باعمال کر بول در مشرق  
 نداشت او را اسهرا می نمود و عقیده او این بود که نباید بزودی و سنجی  
 اقدام بکنند و تمام ارمنستان را بنازند و بلا در ای در نذ غارت  
 نمایند و وضع و نینت جنگ تغییر کند یعنی بجای اینکه بعد از غلبه بر ارمین  
 سلطان برای آن معین شود انرا بصورت و لایتنی از ویات روم در آرد  
 در همین او ان موعده را جهت سفیر بلاش از دربار دولت روم منقضی شد  
 و جوابی نیارود و مدت منار که نیز بعد از سه چهار ماه با آنها رسید  
 روم بیکر تیرینای بودش و جمله را گذاشتند و جنگ با تیرین در گرفت و این جنگ  
 دویم بود که در عرض این سال کرد کر بول از شط فرات عبور نمود و با عساکر  
 ز نبار اشکانی برابر شد و در جنگ فاصله از شط فرات بود در میان نتهها  
 موقع محکی منصرف گشته اردوی منظره تشکیل داد یا توس هم با سه دسته  
 فسون معبر از سپاه روم از راه گاپادس قدم در خاک ارمنستان نهاد و از  
 سلسله کوه نوزوس گذشتن خیلی از امکان و غارت کرد چون زمستان نزدیک  
 بود و در هیچ محل لشکر نژدن پادشاه اشکانی در جیوا و پدیدار نشدند او  
 جنگجویان خود را از میان کوه بر کرد انده گان کرد که جنگ تمام شد لهذا  
 فتحنامه نوشنه برای نژدن قیصر روم فرستاد و یکدسته از سده سینه فسون خود  
 روانه ناحیه نینت نمود که زمستان را در آنجا بسر دهد و در دگر اقیما بین

کوه



کوه توروس و شط فرات اقامت داد و آنها را مقرر کرد که به اختیار خود باشند  
 سر بازان این موضع را معتمد دانستند و لذت زندگانی در بلاد شام و کاپادوکیا  
 بر سینه زستان از این مرفهت ارمنستان ترجیح داده بان نواحی رفتند و مشغول  
 عیش و خوشگذرانی شدند و در حقیقت بعد از آنکه اردوی منظم رومی در ارمنستان  
 مقرر و منقر شد و پانوس بی استعداد ماند تا گاه شنبه بلاش با نظر منوچهر  
 رویا و آید و زعمت و سخته قشون کشته در سرهای زستان را بر خود هوا کرده  
 در این موقع دست و پای خود را کم نموده و بی حقیقتی بلندی خود را ظاهر حشا  
 و نزدیک شدن پادشاه اشکانی او را در کرباب تزلزل و ترسید انداخت  
 ایند انجا اگر در اردوی خود بماند و در حالت مدافعه باشد بعد ازین  
 خیال تصرف شده بنظرش آمد که صلاح در پیش رفتن است بعسا که خود فرمان  
 داد با سنیال دشمن شنا بند و چند نفر جا سوس از پیش روانه نمود که او را  
 از وضع و درجه استعداد لشکر پان پارت با خبر سازند جا سوسان گرفتار  
 و هلاک شدند و سنانستند سردار رومی را از حالت اردوی اشکانی مطلع  
 نمایند چون چنین شد پانوس که با قشون خود فدوی بطرف بلاش پیش آمده  
 بود و اکثر فرزند بجای او را خود نشکست اما سه هزار نفر از سپاه زبده روم را  
 مامور کرد بر و نه معبر توروس را است تا اینکه سپاه پادشاه اشکانی سپاهیت  
 ازین معبر عبور کند بعضی از قشون سواره پانوس هم مامور آمد او آن سه هزار  
 نفر شدند (پانوس قطع زمین است از اروپای فدیم که رود ائوب آن را از  
 مملکت روم جدا می نموده) همینکه لشکر پان بلاش معبر توروس نزدیک شد  
 سواران پانوس فرار کردند و مکشوف شد که این کار پانوس از روی حرم و  
 عقل بوده سردار رومی متحیر ماند که چگونه بعد از فکر ناقص بسیار بر این شد  
 که کربول را از سخته وضع خود آگاه نماید برای او پیغام داده گفت بدان که  
 عتق بسیار اشکانی بر من و قشون رومی حمله خواهند کرد کربول که بیست  
 بتجلیل امداد پانوس آید عدا بنا آتی پرداخت و با خود اندیشید که من نباید  
 وقتی بر پانوس ملحق شوم که سپاهیان او مساعل و قریب به اضحلال شده  
 نمانند

نمانند و من آنها را از چنگال سطوت سواران پارت بیرون آورم تا آنها را انجا  
 دهند خود دانند مختصر قشون جزئی که پانوس مامور معبر توروس کرده بود  
 مغلوب اشکانیان شده اغلب آن دیار عدم گرفتند پانوس نیز و فرزند خود را  
 در قصر با حصین حصین آرساموزا ناگذاشته چه اردوی با استعداد رومی در  
 آنجا بود و نباید دانست آرساموزا نا که امر زبده شمشاط معروف است یک  
 از فلاح و صون ارمنستان فدیم و در نزدیکی شط فرات بوده در جلایه ساموزانا  
 که سنیاط باشند ندارد بلکه چهل میل میانه شمشاط و سنیاط فاصله  
 است  
 عسا که بلاش شمشاط را محاصره کرد در دو روز بهار ادعوت بچنگ نمودند قشون  
 روم بجران بیرون آمدن از حصن و محل با حصان خود نکرند و چون اعتماد  
 و استظهاری به پانوس سر کرده خود ندانستند گفتند باید بدشمن تسلیم شد  
 پانوس بدکار پر سخت شده و آبروش بکاره میرود مجدداً چند نفر را از کربول  
 فرستاده پیغام داد که با شما بهر چه نامر خود را با ما برسان و بقیه الشیف قشون  
 شکست خورده روم را نجات ده کربول با لشکر او بجای خود حرکت کرده که رود  
 به پانوس ملحق شود اما این سردار ناقابل بجای اینکه سپاهیان خود را دلدار  
 دهد و دفع وحشت از آنها نماید خود نیز متوحش شده با آنکه از وفرة زبده رومی  
 داشت و میخواست چند هفته بلکه چند ماه خود در ای کندی و لشکر خود را التو  
 نگاه دارد هیچ صبر نکرده و دامن سکون و نجلد را از دست داده در حقیقت  
 تسلیم شد و با بلاش از صلح سخن راند بلاش گفت تکلیف سردار و قشون رومی  
 اینست که از وفرة همان حریف خود را بعسا که اشکانی تجویب دهند و فلاح و  
 سنگهای خود را تحلیه نمایند و از ارمنستان بیرون روند و متار که نمانند  
 و کسی کاری به ارمنستان نداشته باشد و سفرای جدید از جانب پادشاه اشکانی  
 بدر بارد و لیب روم روند و در آنجا فراری که قبا بین دولتین نابدا داده شود  
 بدهند و باز گردند بعلاوه رومیها با رومی رودخانه آرسان تیا س که شعبه از  
 شط فرات است برای یاد کار غلبه اشکانیان بر رومیان بسازند اگر چه برای  
 دولت



دولت اشکانی فایده در آن منسور نیست  
 پاتوس قبول این شرایط تکالیف پادشاه اشکانی را نموده و زیاده بر آنچه گفته شد  
 اسباب هتک آبرو و بی شایسته و بیحرمتی برای دولت روم فراهم نیامد و بهیچ  
 فلاح و سنگرهای خود را گذاشته و رفتند و پیش از آنکه آنها حرکت کنند اشکانیان  
 وارد فلاح و حصون و سنگرهای آنها شده هر چه را گمان میکردند در رومیها  
 از ارامنه فاراج کرده از آنها گرفتند بلکه اسلحه لباس آنها را نیز مایه خود  
 داشتند بسیار از خزی پادشاه رومیها را برهنه نموده گفتند بروید که اینجا جا  
 شما نیست آنها نیز چون میدانشند اندک ضدیت و مخالفت و مقاومت برای  
 ایشان اسباب محضه کله و نلاف نفوس بسیار است سراپا تسلیم و تمکین شدند  
 و مطیع و منقاد گشتند

پاتوس چون خود را از ادیافت بطرف سطاقران شنافت و آنچه از لشکران او  
 زخمی و مجروح شده بودند نزد ارامنه گذاشت چون بفرات رسید به کربول الحو  
 گردید و معلوم شد که اکثر روز پاجی فرود و عنان جلادت را از دست  
 نمیداد کربول باو پیوسته اسطور ز پر بار مذکت غیرت عجب آنکه بعد از  
 رسیدن این دو سردار یکدیگر و ملاحظه نتیجه نفاذی که از پیش باهم نموده باز  
 هم منتهی نشدند برودت همان برودت و سرسنگینی همان هیچ بر این نشدند  
 که اتفاقا گشتند و بلاذری مافات برد از ند و کاری سازند کربول به پاتوس گفت  
 چرا عیبت مرا بر ارت حرکت انداختی و حال آنکه تو خود اگر هم جدا می کردی بودی  
 کار اشکانیان را امیدوار نمی پاتوس چون بخواست بر روی بی قابلیتی و  
 خبط و خطای خود و نیکی که حاصل شده بکشید کربول اظهار داشت که قشون  
 ابوالجهم خود را با باغیا یا ای لشکران من همراه کن با تقاضای من و ارمند  
 تضام بیکدیگر چه بلاش و عناکر پارت از آن مملکت خارج شده اند کربول بگری  
 در جواب او گفت چنین دستور العلی از قیصر بمن رسیده است بر من بود که  
 بنامم و تو هم مرا همان را انجات دهم و نگذارم دشمن شمارا نابود کند حال که  
 کار گذشته و تو هم از خطر جسته بپوری (مملکت شام) مرا جنت میکنم و در اینجا

افانک میبایم زیرا که از قصد و خیال دشمن بخیرم و تکلیف خود را بدو بسته  
 نمیدانم ازین گذشته برای پیادگان قشون من که راه دراز پیوده و خسته شده  
 سخت و مشکل است که با سواران نازده نفس پارت که خستیده نمیبخشند و راهها  
 دراز را به آسانی طی میکنند بر این شوند آن دو سر کرده بعد از این حرفها بی  
 مفرضانه بپایانم جدا شدند پاتوس بهر گام پادشاه رفت و کربول بشام معاود  
 نمود در اینجا بلاش به کربول پیغام داد که بلاذریه یعنی بنی النضرین فرات و  
 دجله را تخلیه کن کربول قبول کرد بشرط آنکه قشون اشکانی از ارمندان کلین  
 بیرون روند بلاش که نازده برادر خود تیرداد را با نرسه بر سلطنت ارمین جلوس  
 چنین میدانشت که ارامنه را اکثر مخالفت خود را گذار کنند آنها تبعیت اشکانیان را  
 برومیان ترجیح میدهند لهذا با آن شرط ارض شد حاصل آنکه چند ماه  
 جنگ فایز دولت اشکانی و رومیان در حالت متارکه بود

بلاش بعد از تسلیم شدن پاتوس چند نفر ابدربار دولت روم مامور کرد  
 و آنها در بهار سال شصت و سه میلادی در شهر روم شدند و بدون نعل و  
 معطل محصور قیصر رفتند و اظهار صلح کردند بشرط آنکه دولت روم سلطنت  
 تیرداد را در ارمین تصدیق کند و از این طرف تیرداد هم حاضر است که بشهر روم آید  
 یا بشام رود و از جانب دولت روم یا کاستکان او در مشرق اجازت پادشاهی  
 ارمندان را در کربافت نماید

نیز قیصر روم ابتدا از غلبه عساکر اشکانی بر سپاه رومی بخیر بود زیرا که پاتوس  
 مکتوباً چنین فلام داده که او غالی شده و لشکران پارت مغلوب امتا کربول برای  
 اینکه بی قابلیتی رقیب خود را بر قیصر ناز نماید مانع از آن بعد ها به امپراطور روم  
 نوشتند و یکی از صاحب منصبان رومی هم که با مامورین بلاش بدر بار دولت روم  
 آمده حقیقت را برزق گفت نیز شکست قشون خود را ستوانند در خورد نما  
 و پادولت اشکانی بطریق صلح و موافقت پدید و نلافی آن عاردا از فرایض شکر  
 تکالیف فرستادگان بلاش را قبول نکرد لکن آنها را مسمول جواب نموده بهر حال  
 داد و گفت مراد اصل پادولت پارت نفاذت و عداوتی نیست آنگاه چون و همه



بعظمت دولت روم وارد شده از جبر این کس گزین بر نباشد شما که مامورین بلاش  
 هسبید خصمید بروید و پادشاه اشکانی منظر و مهتای قتال باشد  
 نوزن پیر از خصم سفرای بلاش یا توس را از سر کردگی مغز قول حاضر کرد و در بابت  
 کل عساکر روم را به کربول داد و این رنایت نظیر بایست بود که کابینه بقی مجلس  
 قضاة روم و حامیان حقوق ملت به پیگیری سردار روم که شرح خاشاک از پیش گذشت  
 داده بودند و دست قشون جلد بیکم قیصر مشرق فرستاد و برای شاهزادگان  
 حکمران ولایات که تبعیت روم داشتند دستور العمل رفت که بر امداد کربول و  
 تقویت او برد ازند کربول کال سعی و اهتمام را بعمل آورد که سپاه بقاعه فراهم  
 آورد و طوری باشد که مسلما فتح کند و پس از آنکه در ملاحظه از بلاد آسیای صغیر  
 قشون خود را جمع کرد مهتای پورش کشت و لشکر بان شاهزادگان تابع نیز برای  
 کل با و پیوستند و عده عساکر او بی هزار رسید با چنین استعدادی وارد  
 ارمنستان شد و منوچهر قشون او بی و اشکانی که در تحت لوای قهر داد بودند  
 گردید و نایب جلال اشغال یافت و ضمنا بکشدن انتقام از بجای ارمین که در  
 استفرار تپگران با دولت روم مفاد متکرر بود ندرت یافت چون کربول بمجلس  
 رسید که در سال گذشته یا توس را آنجا تسلیم شده بود از جانب تیرداد رسوله نزد  
 او آمده اظهار میل بصلح نمود کربول که هرگز نمیخواست کارها بدشواری منجر شود  
 بکشتار فرستاده تیرداد اقبال کرده و قرار شد سردار روم و پادشاه اشکانی  
 ارمین در محل اردوی یا توس ملاقات نمایند و قرار مصالحت را بدهند کربول  
 و تیرداد هر یک با بیست سوار حرکت کرده در محل معهود بهم رسیدند و گفتگو کردند  
 و کار صلح ذات شد و شروط آن همان بود که قیصر رد نمود اشکانیان خوشنود  
 شدند چه مفضود خود را حاصل میدیدند کربول نیز حاضر بود که این فرار را  
 در ارمنستان داده در صورتیکه سپاهی با خود همراه داشت و هیچ آسبیه بانها  
 وارد نیامده و از اعتبار ایشان چیزی نکاسه با لجه کربول قرار داد <sup>تیرداد</sup> <sup>تیرداد</sup>  
 زن قیصر روم را در جایگاه سلطنت خود گذارد و علاقه در میان پای مجسمه باشد  
 نامعلوم شود تیرداد از جانب قیصر در ارمین سلطنتی دارد و تیرداد به کربول

داد

داد که خود بشهر روم بود و نواح پادشاهها و منستان را از دست قیصر در یافت  
 نماید و برای ضمانت و اطمینان به اجرای این کفنه تیرداد یکی از دخترهای خود را  
 بعنوان گروگان بکربول داد و کربول نیز منتهی شد که در مدت اقامت تیرداد  
 در شهر روم آنچه لازم بود توقیر و احترام و درخور نشان او است بعمل آید همچنین  
 در عرض راه و منازل خاک ایطالیان کثرت یافت کامل برای او بجای آرند بلاش  
 چون بجوبه نکان کار را میداشت کربول با و اطمینان داد که در خاک روم اتفانی  
 نخواهد افتاد که منتهی با شان اشکانیان باشد و دولت روم را قصد این نیست  
 که اقتدار خود را نشان دهد چون بر ارمین زبخت است نواح سلطنت اینمملکت را  
 قیصر نابدیدت خود به تیرداد دهد این فرارها در فصل تابستان سال شصت و  
 سه میلادی داده شد اما تیرداد تا بهار شصت و شش غانم شهر روم نشد  
 و جهت این تاخیر و تعویق معلوم نیست بعد از آنکه عزیمت نمود و خواست بطرف ایطالیان  
 روانه شود و زوجه او و جمعی از جوانان نجیب اشکانی که از جمله پسران بلاش و منوچهر  
 بودند با سواران نفر سوار پارث او را همراهی نمودند تیرداد ناموکب و کوبک  
 خود مانند پادشاهی مظفر از میان دولت خاک روم عبور کرد و در ره جاز او را  
 بجوبه پذیرفتند و شرایط احترام او را مرعی و منظور داشتند از هر شهر که میگذشتند  
 این میبستند و اهالی شهر صداهای خود را بشعق و شادی بلند میکردند به  
 اصطلاح خالاهور امیکشیدند سواران هر جا در خشکی راه میبودند مکرر در  
 جوغاز هلیپن که در دانه نوده و در میان نراس که بیفر باشد و ایلیان بجوم  
 نارس و ربای آدریا نیک که از آنجا در شبر جزیره ایطالیان و بطرف شهر روم نزول  
 کردند در خاک روم هر جا خارج تیرداد و همسرانش بر عهده دولت روم بود  
 و آنرا هر روز معادل بیست پنجهزار تومان پول خالیته ابران پنجبر کرده اند  
 و چون نه ماه این مسافرت طول کشیده کلیه مخارج از دوازده کرد تومان پول  
 مانجا و ز نموده است اول ملاقاتی که شاهزاده اشکانی با قیصر روم نمود در  
 شهر ناپل بود بر حسب رسم معمول در دولت روم گفتند تیرداد قبل از آنکه بقیصر  
 نزدیک شود همیشه خود را کار گذارد تیرداد قبول نکرد و آخر الامر با اجازه دادند

با اسلحه



با اینکه نزد قیصر آید چون تیرداد بحضور نزن آمده ستمهای خود را بهم نزدیک  
 ساخته و او بیخنده و بل زانوی خود را بر زمین زده بقیصر تعظیم کرد و بعنوان ولینگی  
 سلام داد و رسوم نا جگداری و دهم بجکشی بر تیرداد در شهر رم بعمل آمد شب  
 قبل از روز نا جگداری شهر رم را آیین جشن چراغان کردند هینکه صبح زد یکشد  
 جمع کثیری از طوائف مختلفه در فرورم حاضر شدند و فرورم جانی بوده در شهر  
 روم که کفنکوه های عمومی در آنجا میبوده اند جماعتی همگی ملابس بلناس میپند  
 شده و شاخه های خرز هر که از علام فتح است بدست گرفته و از فرورم ناز ترا  
 که آن نیز مجله و عمارت بوده در رم سرباز یا اسکله مناز در دو و خطا صفت کشتند  
 که خینا بان محل عبور را از جمعیت خالی دارند در جنبین خینا بان تماشاچی  
 زیاد بی روی باها جمع شده بودند علی الطلوع نزن بالباسه که مخصوص  
 فاتیجین است بر روسترا آمده در روی صندلی مقدوری جلوس نمود اجراء  
 شورا ی سنا و قر اولان مخصوصا و باوی همراهِ بودند بعد از جلوس نزن  
 تیرداد نا کو کبر خود از میان دو وصف سرباز راه روسترا را پیش گرفته آمد نا  
 پیش روی نزن و خطابه میبند بر کمال ادب خضوع بجز نرسا بنید و صورت خطابه  
 از قرار ذیل است

آقا من از خانواده سیلطنی سلاطین اشکانی و از پشت ان پادشاهان  
 و بلاش و غیره ز برادر ام اغانی تو را اختیار کرده و تو را احدای خود خوانده  
 برای پرستیش تو با اینجا آمده ام و تو را مثل عبودیه پرستم از خالاسیعد  
 هستی و وضع من چنان باشد که تو خواهی نرا که نخت و عاقبت و سر نوشت  
 من قوی

نزن جوایه متکبرانه خطابه تیرداد آنکه از راهی که مخصوصا ساخته بودند  
 پادشاه ارمنستان مجلس نزن رفته در پائین پای قیصر نشست و بعد از آنکه  
 خطابه تیرداد را از چهر کرده برای اهالی روم که در آنجا حضور داشتند خواندند  
 تا جی را که علامت سلطنت مشرق بود تیرداد از دست نزن در بافتن خود  
 تیرداد بعد از چند هفته با چند ماه افا متد در رم عزم مراجعت کرد و مدتی

کرد

که در پایتخت قیصر بود ان پادشاه کمال پذیرا بود و صحبت ابا و میگرد کرد کشتن  
 از راه در پای اوربا نیک و یونان و آسیای صغیر بحال و قلم و خود آمد  
 این مسافرت تیرداد بروم برای اشکانیان خلی از فواید معنوی بود چهره رو بهما  
 هم در شرق و هم در پایتخت آن دولت مشغوف بودند که برادر بلاش نا وجود پادشا  
 ارمن بقیصر اظهار اطاعت و تبعیت نموده است از این طرف اهالی مشرق چنین  
 دانستند که دولت روم دولت اشکانی را مقتدرترین دولت میداند  
 خلاصه از دهرگاه ارمنستان فیما بین دولتین روم و اشکانی متنازع فیه بود  
 و هر یک ازین دو دولت میبگفتند پادشاه آن مملکت را ما بنا بد معین کنیم  
 تا کار با اینجا کشید و بعد از آنکه دولت روم سلطنت تیرداد را در ارمن  
 تصدیق کرد تبکران که مدعی پادشاهی ارمن سرزمین بود از ادعای خود صرف  
 نظر نمود اما حکمرانی تیرداد در ارمنستان مسلم است که بر طبق منافع و خواهد  
 دولت اشکانی بران بوده و قبول گرفتن تاج از قیصر روم رسمی است که بعضی  
 ملائطت بعمل آمده و تیرداد بخوبی میدانست که قوت و استعداد برادرش  
 بلاش اورا مالک محالک ارمن نموده و باید صرف حال برادر را منظور نماید و در  
 مواقع دفع شر و خطر هر دولت اشکانی ابرایه متکی نباشد و برادر را حامی خود  
 دانده غیر از آنحضرت در آن وقتی که سلطنت ارمن اسما تبعیت دولت روم را  
 اختیار کرد رسماً آن دولت ابران شد چنانکه یکی از مورخین رومی هم این  
 مطلب انصراح نموده است

مدت ملک بلاش امور چین بالضر احه معین نکرده اند اما از مطاوی کلمات  
 آنها چنین بر می آید که بی و نه سال سلطنت کرده یعنی از سنه پنجاه و یک  
 میلادی تا سال نود

یکی از مورخین میگوید بلاز سنه هشتاد و یک میلادی تا سال نود و شش فرزند اشکانی  
 در ایران پادشاهی کرده اما سکه از فیروز دیده شده که مورخ بنا بر این هفتاد  
 و هشت میلادی است بنا برین بعضی سنه مزوره را سال اول سلطنت  
 فیروز دانستند

مورخ



موتخ دیکر میگوید از سال پنجاه و یک میلادی ناسته هفتاد و هشتاد و پانزده  
در طالک ایران پادشاهی کرده یعنی یک از سال پنجاه و یک ناسته شصت و دو و  
دیکری از شصت و نه هفتاد و هشت سلطنت نموده و اسامی این دو پادشاه را  
بلاش اول و اردوان چهارم و بعضی بلاش اول و بلاش دوم ضبط کرده اند پس  
از وقت و تقویم چنانکه در اول فصل ذکر شد معلوم میشود که این دو پادشاه  
با هم معاصر بوده و هر یک در یک قسمت ایران سلطنت داشته اند

مستزکن انکلیسی معلم علم تاریخ گوید در اواخر سلطنت اشکانیان عدده کثیر  
مدعی پادشاهی ایران و رقیب سلطان بودند و اینجمله در حقیقت از سلاطین  
محبوب میشوند

در زمان بلاش اول در هر کجای که گرگان باشد شورشی برپا شد و ناسته هفتاد  
و پنج میلادی منداد داشت نمکون است اردوان چهارم یا بلاش دوم در این  
مدت در آن ناحیه سلطنت کرده باشد لکن پادشاه مشهور اشکانی در  
آن اوان که در میان و غیرها و راهی شناخته اند همان بلاش اول بوده است  
بعضی مدت سلطنت بلاش اول را از سال پنجاه و یک میلادی ناسته هفتاد  
و هشت که بیست و هفت سال میشود نوشته اند و میگویند در عصر او هر کجای  
صاحب پادشاه منقل شده و الله اعلم

### فصل بیست و سوم

در ندرت میسر شده است که در این کتاب اشکانی بعضی را بیک  
چون تیرداد برادر بلاش مایل شاهنشاه اشکانی و رضای نرن قبصر روم در  
سلطنت ارمنستان استغفار یافت پنجم آن این شد که قبا بین دو ولایت روم  
و اشکانی صلحی برقرار کردید که مدت پنجاه سال طول کشید و ابتدای این صلح  
که فی الحقیقه با تمام کتب و قول سابق الذکر سردار رومی برقرار آمد سال شصت و دو

میلادی

میلادی بود و این دو دولت با هم در حالت سلیم و صفا بودند ناسته صد و نوزده  
وزمن سلطنت و قیصری ترازان

یکی از مورخین مینویسد اول مجاد لر دو ولایت روم و اشکانی از سن پنجاه و پنج  
قبل از میلاد شروع کرد و ناسته سی و شش پیش از میلاد آمدند یافت و قصد هر یک  
از این دو دولت این بود که از ارض و بلاد یکدیگر را تصاحب نمایند و هر دو سعی  
خود بفرمایند چون در سن سی و شش صلح کردند مدت هفتاد سال صلح  
ایشان دوام بهم رسانید یعنی از سال سی و پنج قبل از میلاد ناسته سی و پنج  
بعد از میلاد در این سنه مسئله ارمنستان طرح شد و نوبت مجاد لر تانی روم  
و اشکانی در رسیدن دولت اشکانی مصمم بخریدن روم گردیدند و ولایت روم  
اینکار با هم زد و خورد می کردند تا در سال شصت و سه میلادی پیشتر که پیش  
داده شد تبردا بمیلد دولت اشکانی و رضای و تصدیق دولت روم بر سر  
سلطنت ارمنستان جلو من نمود غایله رفع شد و دو ولایت صلح کردند و  
پنجاه و سه سال صلح آنها استدامت یافت یعنی از سن شصت و سه میلادی  
ناستال صد و پانزده بعد از میلاد شک نیست که این صلح طولانی بود و دولت  
قادر که در آنوقت مقتدرترین دولت بودند برای ملکنین و اهالی ایران و روم  
اسباب سعادت و آسایش بوده اما چون دو ولایت با هم کشمکش نداشتند  
مورخین رومی و غیره منقرض ثبت وقایع و سوانح پنجاه و سه ساله دولت  
اشکانی نشده هند ابرهناخرین که منجوا هفتاد از تمام حوادث و تاریخ اشکانیان  
و عوالت و حالات و اعمال ایشان ناخبر شوند کار مشکل شده و میباید از  
سرحشهای کم آب خود را سیراب نمایند و بتفصیل شرحهای غیر کافی نتوان  
کنند خلاصه آنچه معلوم است این است که بعد از رفتن تیرداد بشهر روم باز  
بلاش اول شاهنشاه اشکانی ایران دو از ده سال زنده بوده و سلطنت  
نموده است و قتیکه نرن قبصر روم در گذشت دولت روم را نرن لر غار  
وظایر شد و گالبا که جای نرن بگرفت بسخن راه دیار عدم پیچود و نوبت  
بر و سبنا زبان رسید دعوی قبصر کرد و تمام روم نرن بلاش فرستاد او را

ازین



ازین روبرو میخیزد ساخت و فرستادگان وی پادشاه اشکانی را دعوت به  
 مودت و سپاسزایان نمودند و گفتند خوب است شهرنبار بران تصدیق قیصری و  
 سلطنت و سپاسزایان نماید و همان روابط حسن و مخالفتی که در مدت هفت سال  
 با پیشینیان او داشته بودی داشته باشد بلاش تصدیق قیصری و سپاسزایان  
 نموده علاوه بر این در سال هفتاد میلادی در قیصری که هنوز و سپاسزایان در  
 اسکندریه بود سفیر می فرستاد و اظهار داشت که اگر میل داشته باشد  
 برای قوت کار و سپاسزایان چهل هزار سوار اشکانی برای او بفرستد که در قیصری  
 اختیار و اقتدار او باشند و قیصری که این اظهار را بوسپاسزایان نمودند سرداران  
 او در ایطالیای پیشرفتهای خوب حاصل کرده و رونق در کار او پیدا کرده  
 چندان حاجتی بمدد خارجی نداشت و میداشت که اگر راضی شود آنچه بمدد  
 و کلک او با هموطنان وی جنگ کنند و خون ایشان را بریزند و زمینها  
 کلیتاً با او دشمن میشوند لهذا تکلیف فرستاده بلاش قبول نکرده پیغام  
 مسخری برتکسکر و امتنان برای بلاش داد و گفت بشاهنشاه اشکانی  
 بگوئید مملکت روم امن شده و آشوبی نیست که حاجت بجم سواران اشکانی  
 نباشد مگر پادشاه بخشود از خدمت و سپاسزایان معاودت نمود  
 نیز بلاش در سال هفتاد و یک میلادی مامور نزد پنتوس شاهزاده رومی  
 که در زمان او بود و بر بیهودان غلبه کرده فرستاد و او را بجهت فتح و تصرف تیریک و  
 هیت گفت و تاج طلائی بعنوان مبارکباد برای شاهزاده جوان ارسال داشتند  
 شاهزاده از اظهار محبت و مخالفت شهرنبار اشکانی را دید الوصف ممتون و  
 خوشوقت شده مامور و همسران او را همراهی نشایان نمود و بخرسند  
 آنها را روانه کرد

بعد از شرح و تفصیل آن مرسوم مدرفوقی بود قیصری فیما بین دولت روم  
 و اشکانی حاصل شد اما اثر بدی بر آن مرتب نشد نسبتاً بلکه کاپیتوس  
 پاپوس حکمران سوریه (شام) بدولت روم خبر داد که شهرنبار اشکانی  
 قصد کرده است کارزن را که یکی از ایالات قدیم سوریه است و در حمایت

و تبعیت دولت روم تصاحب نماید و آنرا ضمیر دولت اشکانی کند و آنطور  
 پادشاه پیر کارزن و پیر او پیمان کرد با شاهنشاه پارت در این باب مواضع  
 و اگر این قصد از قوه بقل آید برای دولت روم اسباب اغتشاش کلی خواهد  
 بود چه کارزن در طرف غربی فرات واقع است و پای تخت آن سنیساتام شرق  
 بنظر است که در آن نقطه با کمال سهولت میتوان از مشط فرات عبور کرد  
 پس اگر اشکانیان کارزن را در تحت نملک داشته باشند راه حمله آنها بولایت  
 متصرفه روم یعنی کاپادوس و سلوپی و سوریه همواره باز است بسهولت  
 بی آیند و به آسایش مراجعت مینمایند پس باید بزودی جلو اینکار را گرفت و  
 نگذاشت این مقصود بوصول موصول کرد

چون و سپاسزایان کال و ثور و اعضاء را به پانتوس است این سخنان دراز  
 سخت مؤثر شده وی را دارای کمال افتد او را اختیار مطلق نمود و با نوشت  
 صلاح صلاح نشت بهر قیصری مصلحت میداد با صلاح اینکار اقدام کن پانتوس  
 چون خود را صاحب اختیار و افتد او را کمال دید با استعدادی تمام به کارزن  
 راند و حمله کرد اما کبیر بجلو گیر و مقاومت با او نیامد آن سزار شهر نهمین  
 منصرف شد اما بصر کبیر اهان به کارزن یا از آن بود که نسبتی که با آنها پانتوس  
 همت بود و قصد خیانته بدولت روم نکرده بودند و بپنجوا است خود را در تحت  
 حمایت پادشاه اشکانی قرار دهند یاد خود آن قوت و قدرت را مشاهده  
 نمیکردند که بمیدان قشون روم آیند در هر حال انطوخس پادشاه کارزن  
 میخواست بدون هیچگونه زد و خوردی بسرح ارد رومی تسلیم شود و تمکن  
 کند اما در پیر او پیمان کرد و کاپیتوس بعد از گرفتن پانتوس شهر نهمین  
 به پیمان آمده آنچه ممکن بود لشکر جمع و فراهم آوردند و پیر آنها انطوخس  
 نتوانست مانع خیال و اقدام آنها شود آن دو جوان قدم در مکه نهادند با  
 پانتوس برابر شدند و مضافاً اندیک روز از صبح تا شام جنگ در کار  
 نه عساکر رومی ظفر یافتند نه پیران انطوخس اما این پادشاه پیر در ای  
 خود جازم بود و کلک و همسران او بفرزندانش خود نمود بلکه از اقامت در کارزن



صوف نظر کرده باز وجه و دختران خود بولايت سيليبی که تعلق بدولت خود  
داشت رفت و طرسوس را اقامتگاه خود قرار داد اهل کازن و لشکر بازن این  
ولایت چون بدیدند پادشاه ایشان جلای وطن کرد و از آن مملکت بیرون رفت  
تا بونوشده از دور پادشاه را دکان دور و سفر گشتند شاهزادگان چون  
از ناچار بی نداشتن سپاه و اسعد ارجی را فرار پیش گرفتند و با دهن  
سوار بخاک شاهنشاهی اشکال آمدند و مملکتی پادشاه پارت شدند  
بلاش آن دو شاهزاده را با اندازه شایسته که داشتند حرم نهاده بد بر آید  
نمود و چون در محراب آنها با تو س خالی نداشت بلمداد و نیکو بد استقرار  
ایشان نبرد اخت همیقدر نامه به و سپاریان نوشت و در نامه باز نمود که این  
دو شاهزاده را تفصیله نبوده و بیست یا تو س بیست آن دور امضه کرده  
و بعضیان واداشتر است

از مسطور این مورخین چنین بنظر آید که و سپاریان قول بلاش را قبول کرده  
و دانسته که اینها نیز کالای نیکوس ارجی نباشد بنا بر این در جواب شهریار  
اشکال اظهار داشته بود که کازن از ولایت روم است و آن دو شاهزاده  
با پدر خود مازون اند در ولایت روم اقامت گزینند و برای معاش انطبوحس  
و انبره و مبلغ معتد به مقرر است و لو از آن آسایش خانوادگی و بکشکان او  
بجو بی مبدول

دیگاسیوس مؤرخ میگوید نامه که بلاش بقصر روم در باب شاهزادگان کازن  
نوشت عنوانش از حین ادب خارج بود یعنی در سر نامه این عبارت را نکاشته  
(ارمناس یا اشک پادشاه پادشاهان به فلاویوس سپاز پوس سلام میر نشا)  
و سپازیان در جواب بلاش بطور استهزا نوشت (فلاویوس سپاز پوس  
بر ارمناس یا اشک پادشاه پادشاهان سلام میر نشا)

دو سه سال بعد از وقایع مزبور که باز بلاش در چهارمخصه و زحمت شده و  
تفصیل آن از این نظر است

ظایفه الای از جماعت سیت یا اسکیت که پیش از اینها در نزد یکی تانائیس  
در پاچه

و در پاچه ما او تیس که در نای آرف باشد شکتی داشتند این اوقات بطرف شرق  
میل کرده و پیش آمده و بخيال افزاده که صفحان مغرب را با ابواب را  
بنازند و بیان قصد و نیت با اهل هیرکانی (گرگان) که معبر عبور در کسند را  
در تصرف داشتند سازش کرده این معبر عبور نموده داخل مملکت بد شدند  
و غیر خود پادشاه میگذا کردند در کوهها متواری ساختند بعد از آنکه تمام  
اراضی این مملکت را تاراج نمودند بر منستان ناخستند و با نیر داد نیز جنگی  
کرده اورا هم شکت دادند و کم مانده بود که پادشاه ارمن را با کتد گرفتند  
اسیر کنند بلاش چون دید سلاطین تبعه او بسیار و آخری برادران او اینطور  
مهم و وظایفه الای و دوچار صدقات سخت شدند نیز میدانشت ظایفه  
مزبوره بعد از این پیشرفت بممالک خود ازین حمله خواهند نمود سفیری نزد  
و سپازیان فرستاده از و خواهرش کرد قشون با مداد او فرستند که دفع شران  
قوم و جوشی ابقوت و اعانت آنها نماید نیز بلاش اظهار داشته که عساکر املا  
روم در تحت ریاست نینوس یا بسر کردگی دمپسیان که از خانوادگی قیصری  
میباشند باشند و از این شرط مقصود بلاش اینکه قشون که بسر داری یکی از نینوس  
امیران طور کسپیل شود البته عدد و عدت در شان دارد یا آنکه خیال کرده بود  
این دو صاحب منصب در امور لشکر کت و قشون نظایفه و حریه مهانت کامل  
دارند

بعد از آنکه سفیر روم بدیار و سپازیان رسید و عرض مطلب نمود بزرگان روم  
در باب رد و قبول مطلب پادشاه اشکال بندا کرد و مباحثه پرچ اختند دمپسیا  
خیلی مایل بود که دولت روم در خواست بلاش را قبول کند و قشون مامور  
امداد شهریار پارسی نماید و سر کردگی آن قشون دمپسیان را باشد اما سپازیان  
تمیل این خرج و زحمت کاری بهوده میدافت و کلیت از خاطر ان نیز اجتناب  
میکرد لهذا امدای در سوق عسکر و کت بلاش نمود

بعضی مورخین را عقیده اینست که چون در نامه سابق الی ذکر یعنی در کاغذی  
که بلاش برای برایت نامه شاهزادگان کازن به و سپاریان نوشته بود و در



از مسلک ادب خارج گشته قیصر روم را از شاهنشاه اشکانی نگذری حاصل شده  
هند آمد امداد وی تفاعد نمود در هر حال چو رجب مکی از روم برای بلاش نیامد  
غار تگران آلای در آمد و ارمستان آنچه از خرابی و چپاول خواستند کردند  
و عده کثیره از اهالی این دو مملکت را اسیر گرفتند بملکت خود بردند و از بنوائف  
زمانه نگذشت که بلاش در گذشت

از سکه شاهان جانشین بلاش یک مورخ بنا بر پنج هفتاد و هشت میلادی  
و ازین سکه استنباط کرده اند که بلاش سه سال بعد از ناخ و ناز ظایفه  
آلای وفات نموده یعنی در فصل بهار سنه هفتاد و هشت

مدت سلطنت بلاش را بسیار از مورخین بیست و هفت سال نوشته اند در عهد  
پادشاهی او در دولت اشکانی انقلابات روی داده و در عصر او سکه طراد  
ناچه روم و ایران با آنها سپیده و در میان منشان ظاهر دولت روم و باطن  
دولت اشکانی غالب منصور گشته بنا بر این محقق است که بلاش اول پادشاهی  
قابل و مستعد کار دان و با علم و حکم بوده و چندین جنگ با کربل سردار مغیر  
روم نموده و برتری و نفوذ خود را بر کربل قوس زیاده از حد بدو جبر ظهور و شوق  
رسانیده اگر چه چند بار دشمنهای مختلف بممالک او حمله کرده از عهد مدافعه  
جمله بر آمده و منصرفات سلاطین اشکانی را از دست نداده مگر هر گاه که در  
زمان او جدا و مستقل شده و معلوم نیست که بعد ها با اشکانیان آن را  
مستخر کردند یا بحالت استقلال ماند اما از طرف دیگر ارمستان را او ضمیمه  
دولت اشکانی نمود خلاصه در هر جا و هر جنگ فتح و ظفر با بلاش  
بار بود

چون از ظایفه آلای سخن را ندیم لازم است از اصل و نسب آنها مطالعه کنند که  
با خبر سازیم

دیوین سیمون از علمای جندرافینا که از سنه سی قبل از میلاد تا سال ده قبل از  
میلاد مشغول تالیفات خود بوده اول شخصی است که از ظایفه آلای سخن گفته  
و آنها را با جماعت دایم و توری از یک سلسله دانسته در مسطور آن خود شرح

میخاید که ظایفه آلای در میان قبایل توری و آگاتیر سیزندگانی میگردد  
پلی که نیز از نویسندگان است که بد قوم آلای در جنوب روسیه یعنی در اوکراین  
جدید میگویند داشته

ژرف و سینکا میگویند اینجاعت قدر بیشتر بطرف مغرب یعنی در ساحل رود  
ایتر موطن و مقیم بوده

بطلبوس عالم معروف میگوید ظایفه آلای دو قمت شده یک قمت در مملکت  
سابق الذکر ننگای میگردد قمت دیگر در سیمت میان ایماوس یعنی در طرف  
شمال میل بمشرق دریای خزر و آن جماعت که بممالک فیروز و تیرداد حمله کردند باید  
از نژاد قمت نای باشند و قمت نای جانشین ماساژنهای قدیم و از نسل  
آنها بوده اتحاد جماعت آلای با اهالی هیرکانی دلیل است که آنها از جنوب  
شرق بحر خزر راه پیموده و بنا بر قول آنکسی که میگوید از باب ابواب عبوتوه  
بمالک مید و ارمستان رانده معبر آن غار تگران باید نواحی مشرق بحر خزر  
باشد زمره آنها را مید گفته برخی نوتن خوانده بعضی آنها را ترک و ظایفه  
از جماعت فین دانسته و در زبان فین آلای بمعنی مردان است و زکس آلای  
یعنی مردان سرخ مو و بواسطه این معنی است که آنها را فین شمرده بالآخر  
در میان قوم آلای و جماعت اس یا اوستی قفقاز را بطرف و نسبت مخصوصی  
بوده است و محتمل همان آلای رفته رفته الیمان شده باشد

# فصل بیست و چهارم

در سلسله اشکانی از سبب سیمون و سوسان و سوسان  
جماعت از مورخین اشک بیست و دویم را مهرداد ابن انوشد دانسته و اشک  
بیست و سیم را بلاش اول و اشک بیست و چهارم را انوشد نای و از این جماعت  
مصنف محترم کتاب تکمله العبر زمره گویند اشک بیست و سیم بار دین



با وارد شدن نام دانشنه چنانکه ما خود در جلد اول همدیگه ثبت کردیم اما بعد استفسار ما چنین اقتضا کرد که در این مقام پیر و ستر لنتن انگلیسی معلم علم تاریخ را تا آنجا که او ندقیق و تحقیقی بنزد این موضوع نموده لهذا گوئیم جانشین بلاش اول که اشک بیست دویم باشد فیروز بوده که اشک بیست و سیم محسوب میشود و فیروز از فرنگها پاکور و پاکور روس میگویند و ستر مژگان الیه این معنی را تصریح نموده و فیروز را جانشین بلاش اول خوانده است

بعضی فیروز را پسر بلاش گفته اند لیسندزی در کتابی که در باب تاریخ سلاطین اشکانی و سکه های آنها تالیف نموده میگوید فیروز نواده بلاش اول بود نه پسر او چیزی بگفته معین است این است که فیروز از همان سلسله بلاش است و قرابت و خویشی نزدیکی باورد اشنه الفاب فیروز عبارتست از او و زرتشت و نیکایوش اینفانز فیل هیلن یعنی نیکوکار و عادل و نام او و صحبت یونان و باید دانست که از عهد بلاش اول تا انفر ارض دولت اشکانی هرگز بر تخت سلطنت نشسته هین الفاب ایچود داده همچنین باید معلوم باشد که از زمان بلاش اول ممالک اشکانیان نجر نبوده یعنی در یک عصر دو یا سه پادشاه اشکانی یا چهار هر یک در قسمتی از ممالک مزبور سلطنت کرده اند

فیروز هنوز غیر ملحنی بوده که بر تخت سلطنت جلوس نموده و صورتی همیپو او روی سکه های اولیه او مشاهده میشود و از مسکوکات سلاطین اشکانی چنین مستفاد میگردد که این پادشاه افلاک سال بود و ستر میلادی پادشاهی کرده و ممکن است مدتی سلطنت او خیلی پیش از اینها باشد چه اول تاریخ که روی سکه خرو جانشین فیروز دیده شده سنه صد و ده میلادی میباشد از این قرار میتوان گفت مدتی ملک فیروز تقریباً سی سال بوده است

اگر چه از زمان بلاش اول تاریخ اشکانیان دارای شرحهای گانه نیست و مجهولات

و مجهولات آن او ان و سپین بر معلومات مطلقه میبپردازد اما از روی تتبع و تحقیق میدانیم در سلطنت فیروز سوا الف عظیمه و مهمه ساخته نشده بعضی حوادث غیر عده که حادث گشته از فراد بل است

فیروز با اهالی داسر و ابطا موذت داشت و داسر از ممالک قدیمه فرنگ در میان نیش رود خانه هنگری و رود انوب در ریای سیاه و درینی استر رود خانه اطرش واقع سکنه داسر باد میپیان و تراژان فیصر روم خصوصاً و جنگ داشتند و اخر الامر مهور و مطیع تراژان شدند و پس از آنجا داسر داسر بالوس نام داشت و با فیروز اشکانی مرتبط و هین اربناط و بعضی چیزهای دیگر صلح دو کسین روم و اشکانی را اخر الامر همزد

نیز گویند شخصی رومان فیروز خروج کرده ادعا نمود که من نژاد فیصر روم میباشم فیروز از او تقویت می نمود بلکه او را بر این دعوی تحریض و ترغیب میکرد و از کارهای معروف و معتبره فیروز قوسیع و نژادین شهر طبرستان است از بلاد مداین که فرنگها از استری فون میگویند و این شهر پای تخت فیروز بوده است دیگر از اعمال فیروز اینکه سلطنت ولایت ستر هون را که در س پای تخت آن بوده و شهر معروف انامروز اور فهاست بر شاهزاده آن ناحیه فروخت

یکی از مؤرخین گوید فیروز و نژاد که نسبت بدولت روم و دمپیان قیصر رایت مخالفت عسینان بر افراشته بود در سنه هشتاد و نه میلادی و سال تمام امپراطوری قیصر بملکت پارت آمده به فیروز اشکانی صلحی شد فیروز بنفویت و حمایت او میلید است اما چون دید با دید بادولت روم بهم زند و ممکن است از این فقره نتیجه خوبی حاصل نشود و مبتلا بر غمت خسار و جنگ

دولت با افندار روم شود ازین خیال و قصد در گذشت نیز در رابطه فیروز با داسر بالوس و پیش جاعتی است که گوید در یکی از ناخن و نازها که داسر دارد او را بلاد ولت دمپیان در موز فاکر کند بکنفر یونان را که کاپله در مونس نام داشت اسپر نمودند این شخص ظاهر ای که از اغاظم رومها بوده و آقای او موسوم به لیسر پوس ناکیه موسوس پس جاعتی است آن اسپر ایست



هدیه و تعارف برای فیروز پادشاه اشکانی فرستاد و کاکه در موسی طرفی التنا  
 پادشاه یار شده سلطان در خدمت او بسر برد  
 اما فرزندش ولایت اسر هوین پادشاه را در این ناحیه که ابکار با ابکار و سن نام داشت  
 چندان مطلب نمی بود و همت آن شایده خالی شدن خراشه فیروز بوده است  
 زیرا که ابن پادشاه مبلغ کزانی بصرف توسع و زینت شهر طبرستان بنامید و  
 خراشه خود را بر سر اینکار خالی ساخت ازین جهت سلطنت آن ناحیه را بفرزند  
 که باز خراشه دولت اشکانی را نفوذی باشد نیز چون در آن اوان سلاطین  
 محکوم و تابع اشکانیان برای آنکه دارای بشیر و اسم پادشاهی شوند مکه  
 پیشکش مانند پادشاه اشکانی میدادند و این اسم و زینت با آنها میدادند  
 میشد مگر آن فرزند سلطنت یا ولایت اسر هوین هم از آن قبیل نباشد  
 و یحتمل که فقط ابکار اینکار را کرده باشد چیزی که مسلم است این است که  
 بعد از تقدیم و همی کزانی به فیروز و اسم پادشاهی باز سلاطین اسر هوین  
 در تبعیت اشکانیان بودند و اختیار مطلق نداشتند بجز آنها و قبی ستم  
 شدند و سکه بنام خود زدند که خود را تابع دولت روم قرار دادند و اظهار  
 اطاعت بآن دولت نمودند

از سوانجی که در عهد سلطنت فیروز با لقب هم است اغناش و جنگهای داخله  
 و معلوم میشود مدعیها بر ای سلطنت پیدا شده بدعوی بر خاستند و فاجده  
 کار به از پیش برده اند آنقدری که از نصیح تواریخ و سیر معلوم و مستفاد  
 میشود این است که در سده هفتاد و نه میلادی اردوان نامی در یک قسمت  
 از ممالک اشکانی پادشاهی اشته و باید بگردد بگر هم در قسمت دیگر سلطنت  
 کرد و با شد زیرا که دوستی از سلاطین اشکانی و از آن زمان بدست است  
 روی هر یک صورت سر به است و هیچیک از آن دو سر شاهی سیر فیروز ندارد  
 پس معلوم میشود در آن اوقات هر یک در خطه از ولایات و بلاد اشکانی  
 سلطنت داشته که با خود فیروز پادشاه میشوند معاصر تا بیکدیگر و البته آن  
 دو پادشاه تا فیروز جنگها داشتند و برای او اسباب محصه و زینت کلی

بوده

اتمامه مسطوره در فوق یعنی سال هفتاد و نه میلادی که اردوان در قسمت  
 از ممالک اشکانی سلطنت مینموده همان سال است که نینوس پسر و سپان بان  
 در مملکت روم قیصری یافت و بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد و در همین سال  
 کوه آتش نشان معروف و زوود در ناپل از ایالات ایتالیا بشدت بنای آتش  
 فشاخه را گذاشت و شهر هر کوه را نوم و پیچی با ذکر زپر مواد آتش فشاخه  
 نمود و پلین حکیم طبیعی که بلیتاس معروف باشد و از اجله حکمای روم  
 در این آتش فشاخه تلف شدند

در باب وسکه که کنیم در اوان سلطنت فیروز ضرب شده و هیچیک از  
 آن از فیروز پادشاه سلاطین دیگر است

مشترک است انکلیسی معلم علم تاریخ میگوید سکه در موزه انکلیس است و  
 صورت سر به روی آن نقش شده و بر عم بعضی آن سر اردوان ز فاراس میباید  
 و این سکه موزخ بنا بر تاریخ سال هشتاد و یک میلادی است نیز سکه دیگر که  
 روی آن هم صورت سر به است و بعضی اثر اسر بلاش که بعد از خروجا نشین فیروز  
 سلطنت کرده پیدا شده اند در هر حال سکه های دیگر از مهر داد بدست است  
 که چند قطعه از آن در او اخرد دولت و سلطنت فیروز ضرب شده و چند قطعه  
 دیگر در او ابل پادشاهی خروجا نشین او و عبارتی که روی سکه مهر داد  
 نقش است بو صغ خطوط مشرق زمینی یعنی از دست بچک نوشته شده نه  
 مثل خطوط یونانی و فرنگی از چپ بر است و از آن عبارات معلوم میشود  
 که سلطنت مهر داد در اقطار مغرب ممالک اشکانیان بوده نه در نقاط شرقی  
 و حاصل کلام اینکه در زمان سلطنت بلاش ممالک اشکانی فیروز او صاحب و  
 پادشاه شد و در عهد فیروز چین مینامد که سده پادشاه در یک عصر سلطنت  
 کرده و اینوضع در دولت اشکانی دایر و برقرار بوده بلکه گاهی چهار پادشاه  
 اشکانی در ممالک وسیع اشکانیان صاحب تخت و تاج و اسم و رسم پادشاهی  
 شده اند و اختلاط و التباس تاریخی و لغز شهاهم ازین رو میباشند چنان

سر پادشا



سنة نادر شاه یا چهار نادر شاه هر يك خود را فرزند اشك و وارث حقیقی سلطنت خوانده و همان الفار سلاطین بزرگ اشکانی را بخود داده و در قیمنه از ممالک اشکانیان فی الحقیقه صاحب حکم و اختیار و افتداری بوده و رعایا آنها را پادشاه میدانستند و میگویند که شاهنشاه مینا سپیده اند و مورخین گاهگاه اشارت باین مطالب کرده اند و در مینا چون پادشاه اشکانی در روابط صلح و جنگ داشته بفرز سائر ملل از این موضع مطلع و آگاه بوده اند چنانکه در بی کاسیوس ذکر اینهاض تراژان قیصر روم بخرم با بل میگویند از جانب دولت اشکانی تفاوت و جلو گیری در سبب از قیصر و عناق او نشد معذوری بدانها فرموده اخته و کار نمایانند که در زیر آنکه جنکهای مملتی و حروب داخله دولت پارت را ضعیف کرده بود

يك نكته دیگر اینست که ملنفت نشد و آن این است که دولت روم در زمان که خالک اشکانی بجزاگت پادشاهان از اشکانیان و ابطه داشت که در طبقون اقامت داشتند و مملکت جزیره (مزد و چوئامی) را در نایب آنها را بود

این بود پس واضح عهد سلطنت فیروز اما وفات و مدت ملک او در این هر دو جزیه اختلاف است اکثر مدتی سلطنت فیروز در سی سال نوشته و بعضی کمتر گفته و سال وفات او بقول راجح ستر صد و هشت میلادیت و زمره یک دو سال بعد گفته اند

از فیروز و دیگر مانند پیکر را نام اکثره دارس و پیکر بی موم به پارتا تا ز پارس اما مجلس شورای ولایتی که پارتا پیکر از این دو پیکر را قابل سلطنت میدیدند و اندانستند لهذا پادشاه و ابر سر خسرو برادر فیروز گذاشتند یکی از مورخین گویند و قیمنه که فیروز در گذشت دولت روم پادشاه اشکانی حالت که در آن وقت قرار داشت و همیشگی جنگ با این دولت و چون در آنوقت بخاریه پادشاه روم کاری آسان نبود پس مینا پادشاه اشکانی که با چنان دولت با قوتی همچو اهدا مضافه کرد و بر این همه نماید مردی کار بدید

و مجرب

و مجرب پسر می دانستند باشد و پسران فیروز هر دو جوان و نیاز موده و جنگ ندیده بودند لهذا مجلس شورای بزرگان اشکانی مصلحت و سلطنت پیکر را از آن دو شاهزاده ندیدند این است که آنها محروم ماندند و تخت و تاج خسرو را شد

مورخ دیگر گویند فیروز در او آخر عمر خود چند فقره دلشنگی از تراژان قیصر روم بهم رسانیده و در حالت دفاع بود از این طلب چنین استنباط میشود که دولت روم در کار حمله کردن بر خالک اشکانی بوده و شاهزادگان پسران فیروز را این موضع دولت تراژان و تخت محروم نموده است

## فضل سبب فیخبر

در سلطنت اشکانی پادشاهان سبب است که در خسرو پادشاه

چون فیروز پادشاه اشکانی در سال صد و هشت میلادی با قدری بدتر در گذشت و فوت سلطنت خسرو شد کلیه وضع مشرق زمین یعنی ضعف و اختلال مورد اشکانی و حال ارمنستان مقضی گشت که دولت روم بجهت تخیر ممالک مشرقی افتد تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون تیرداد اشکانی پادشاه ارمن ذکر حدود سنه صد و ده میلادی وفات نمود فیروز بکفر از پسران خود را که اگر در ارس یا اگر در ارس نام داشت بسلطنت ارمنستان برقرار کرد و بعضی گفته اند که در ارس خسرو جانبین فیروز پادشاهی آن مملکت داده در هر حال این شاهزاده در ارس بسلطنت پرداخت بدون اینکه اذن و اجازه از دولت روم نخواهد و خود را در تخت حمایت و تبعیت آن دولت بدانند تراژان قیصر روم چون در آن و آن در طرف مغرب با ظاهری داسی پادشاه و خوروی داشت و مشغول بود ابتدا این حرکت و وضع پادشاه ارمنستان را مثل نمود اما بعد از آنکه در سال صد و چهارده میلادی داسی با یکی مقهور و مطیع تراژان شدند و از کار آنها فرغ یافت بجهت اسباب افتاد

و تبیین



و بنهیه سوزن عسکر پرداخت که تقو و تسلط دولت روم زاد ر مشرق بر مزار دارد که  
چهره سلطنت اشکانان زاد رخا لبث ضعف و انکار می پدید برای اجرای مقاصد خود  
بهمانه خود سری و استقلال پادشاه ارمنستان بدست داشت

چون درین وقت ممالک اشکانان مجزاشده بود فی الحقیقه آن قدرت و استعداد را  
نداشت که پادشاهی مقتدر یعنی دولت روم که از هر جهت خاصه از باب امور نظامی و  
قوتی در آن عصر در اول رتبه و درجه شمار می آمد برابری نماید تقریباً نازمان سلطنت  
خسرو و ولایت و پنجاه سال بود که سلاطین اشکانی سلطنت کرده و اکثر آنها دارای  
قدرت و عتدیه بودند که گاه در پیشرفت کار بزرگ و میسر می شدند و آنها را مغلوب  
میساختند و فی الواقع دولت روم جریب و همواردی که داشت فقط اشکانان بودند  
که لشکر کثیرها و فتوحات بزرگ می نمودند بعد از آن مدت متمادی در عهد سلطنت  
خسرو بلکه فرزندان شوکت و حشمت دولت پارت و رومیان نهاده او ان مبوط و نزل  
آنها شد و این سبب و سیره و راه و روش در عهد قدیم شایع بوده و اکثر دول همین حالت  
داشته در ابتدای طلوع و شرف خلیج رختان و در اواسط بحالت متوسط و پس از چند  
توسط میل افول نموده اند خلاصه دولتی که حدود ممالک آن از یک طرف بشمارات و  
از طرف دیگر برود سند از جانبی به چون و از سمتی به دریای مجیط جنوبی یعنی مجیط میسر  
مستعد نزل و ضعف گردید و اسباب بحلال و اضحلال آن فراهم آمد

بک چیز هم از خارج کار داخله ممالک مشرقی را مغشوش میکرد و آن استعلائی لوی بن  
مسیح علی السلام بود که هر قدر رواج و شیوع آن زیاد میشد بواسطه نفاق و اختلاف  
متدینین درین جدید و ادیان سابقه کار خلاف و اغتشاش بالاکرکف و مخصوصاً یهودیها  
که دو چار صد مات میشدند و از صاحبان مذاهب بگریختند تنفر داشتند سسته  
از اوطان خود مهاجرت کرده بممالک مشرق می آمدند و در این نواحی منتشر و منفر میشدند  
و وجود آنها اسباب تفرقه و دورویی و نفاق مردم با یکدیگر میشد و رشته اتفاق مردم را  
می گسست و معلوم است مملکتی که اهالی آن اکثر با هم در عالم حضورت و عدالت اند هیچ  
و مرجع میشود و قوت حکومت و دولت مبتدل و بضعف می گردد

تراژان قیصر روم بدرستی از این حال با خبر بود و می دانست ناحیه شرقی مانند جسدی

که اعضا و اجزاء آن در کار نلایشی است و برای مداخله در کار این سرزمین و اجرای  
مقاصد خود وقتی هبتر از حال نیست باید دائمی بر کمر زد و زایت اقتدار و اعتدالی  
دولت روم زاد را آن ممکنه بلند کرد و آن هم بکل و بیکر منلا شود با باز جمع آوری نمودن  
تمدن قدیم دنیا را منصرف شد و همالکی را که نام آوران یعنی سنا سرب و سار و فاما پال  
و سپرس (کوروش) و ذارا و اسکندر ممالک بودند گرفت و ضمیمه دولت با عظمت روم  
ساخت

(سناسرب با ستاخریب زملوک کشور کتای آشور یا اسپری بوده فو خاتن معروف  
و در منظم نمودن امور دولت مشهور است و سار و فاما پال نیز از ملوک همین مملکت و آخرین  
پادشاه است از خانواده سمیرامیس ملکه بابل اما تاریخ این خانواده با فنانه شبیه تراست  
نا بحقیقت)

تراژان خیلی میل داشت جمانگشای باشد مثل اسکندر کبیر و اگر بدرجه فایح مقدونیه  
دارای شهرت و افتخار نکرده و افلا نقلی آن قهار را اقتدار زاد را آورده باشد لهذا با استعداد  
نظامی بسیار خوبی در سال صد و چهارده میلادی فدام و آغاز لشکر کشی نمود خسر و پادشاه  
اشکانی که جریب را برزور می پدید دفع محضه و اطفای این شراره در اسفار بی ما مورد ربا  
دولت قیصری کرد و آنها در فصل پانزده سال مذکور غارم شده در شهر آرن پای تخت یونان  
بمحور تراژان بار یافت بعضی هدا با و تحت از جانب خسر و تقدیم نمودند و مطای مبنی بر  
میل بصلح اظهار داشتند و گفتند پادشاه اشکانی برادر زاده خود شاهزاده اگر ذار سن را  
از سلطنت ارمنستان معزول کرده چه رفتار از شاهزاده اسباب و بجز دولت روم شده  
و چون ارمنستان را پادشاهی با بدخواهش می نماید که تراژان سلطنت پارنا ما ز پرین برادر  
اگر ذار سن را دراز من تصدیق نماید و این شاهزاده اشکانی مثل نیر داد تاج پادشاهی  
ارمنستان را از دست قیصر روم میگیرد و خود را در تحت حمایت و تبعیت تراژان میداند  
و چون اینکار با این شکل پرداخته شود دولت روم و اشکانی در ازای همان را بطره و اتحاد  
و معاهده خواهند بود که بلاش و نزن با هم برقرار نمودند شان و اعتبار دولت روم ظاهر  
محفوظ بماند و ارمنستان در معنی در تحت حمایت دولت اشکانی می باشد

اگر واقعی مقصود تراژان حفظ شان و اعتبار ظاهری دولت روم بود البته عمل بهمین جبا



و بهین وضع ختم میشد اما قیصر چنانکه گفتیم خیال مملکت ستا داشت نه تنها از من بلکه تمام مشرف را میخواست بلا واسطه در تخت تصرف داشته باشد این بود که فرستادگان خسرو را بخوبی پذیرفت و تخت و هدا بای آنها را قبول نمود و گفت روابط و موذت سلاطین با یکدیگر بگردار است نه بگفتار چون به مملکت شام رسیدم باقتضای وقت و حال حرکت خواهم کرد حالا موقع جواب دادن نیست بعبان آخری الجواب کما تری لا کما تفری

ما مورین خسرو بی نیل مرام بلکه خائب و خاسر از حضور قیصر مراجعت کردند و پادشاه اشکانی منظر شد که به پیش میاید تراژان تفریبدار و آخر با نیز از این با نظر که شام آمد و اسباب تامل و جلال و استعداد لشکر خود را در این شهر آراسته که میتوان گفت در آنوقت پای تخت سوره بود حاضر و مهیا کرد که سال بعد بجدال و قتال پردازد

ابکار شاهزاده حکمران اسر هوش که چندی قبل از این تاریخ مبلغی به فرزند تقدیم کرده و در حقیقت پادشاهی این ناحیه را ابتیاع کرده بود چند نفر را در فضل زستان ما مور حضور تراژان قیصر کرده بعضی هدا یا بدر بار امپراطور روم فرستاد و اظهار مخالفت نمود

پارنا ما ز پریس شاهزاده اشکانی که میخواست سلطنت ارمنستان او را باشد پرتیبا ارسال و فرسول را با دربار قیصر گذاشت و خود را پادشاه ارمن خواند اما از دربار قیصر جوابی برای او نیامد این شاهزاده چون مریدی ملایم و نرم بود بصواب دید مستشاران خود بر آن شد که به اردوی رومی رود و از دست قیصر نجات سلطنت ارمنستان را بگیرد و اجازه پادشاهی این مملکت را تراژان شفاها با و بدهد یعنی همان کاری را که تیرداد کرد این شاهزاده بخدمت نماید و چنانکه او از نزن صاحب اسیر کردید این از تراژان مالک دپیم کرد اما از نظر تراژان با اهتمام تمام در قضیه کار و جنگ و حمله بود و قشون متوقف در شام را منظم و مرتب مینمود چه مدتی بود جنگ نکرده بود ندید بکاری اثر هوای مملکت آنها را از نظم انداخته و در حالت تفرقه و آشوب آخر الامر فضل ببار شد و تراژان قیصر با اردوی خود حرکت کرده مستدراجا ناسمناط بطور

سرخس شط

سرخس شط فرات آمد و کرامت داد این راه و اثنای طی آن چندین حکمران و شاهزادهها نیمه مستقل به اردوی قیصر آمده با و اظهار اطاعت و انقیاد و بیعت نمودند و او بلاد سانا لا و ایلیا را که از شهرهای ارمنستان و در حوالی شط فرات بود متصرف شد و در شهر ایلیا بود که پارنا ما ز پریس شاهزاده اشکانی با معدودی از خواص خدم خود بار و روی مدنی مجلسی برای ملاقات شاهزاده پارنا منعقد شد و از شاهزاده چون بان مجلس ورود کرد در حضور اکثر اصحاب منصبان و سپاهیان روم ناچار که بر سر داشت بر داشتند در پائین پای امپراطور و قیصر روم بر زمین گذاشت و متوقع بل مترصد بود که تراژان خود را آن ناچار بر دارد و با و مسرت سازد و باین وضع بی محضه مالک مملکت ارمن کرد اما تراژان هیچ حرکت نکرد و اقبالی باین مطلب و مامول پارنا ما ز پریس نمود و لشکر بان که مخصوصا در این موقع بسلام قیصر آمده بودند صداهارا بلند کرده و از اینست امپراطوری سلام دادند و تبریک و هفتک کشند که بدون خون ریزی ناچ سلطنت ارمنستان نصرفا و در آمده است پارنا ما ز پریس که اقبال بدید است فریب خورده است بخیال فرار افتاد اما وقتی رست ملتفت شد فریبید بیچاره مجبور است قشون رومی و او را دارند و نمیکذارند بجای برود علاج واقعه را در خواست نمود که شخصا بحضور قیصر برود مسئول و مقرون بقبول شده وی را بسرا برده تراژان بر دند و در آنجا و بعضی مطالب اظهار نمود تراژان اعشانی بگفتار او نکرده بلکه همه را بطوری اعشانی رد کرد و ضمنا با و فهمانید که نجات سلطنت ارمن را از او بجزم و جرم بگرفته اند و برای رفع بعضی کاذب و حرق فحاشی دروغ که شهرت کرده تکلیف او این است که با دربار بجز قیصر حاضر شود و استدعای که دارد بجز رض رساند و حکم و فرمانش امپراطور یعنی جواب و را اصفا نماید پارنا ما ز پریس که از شاهزادگان اشکانی و دارای خوبی بود با شهامت و جلال و بزرگی آمیخته اشکارا و بدون خوف بزبان آمده گفت چه می نلارد که من تن بدلت در دهم نه شکست خورده اند در جنگ دستگیر شده ام خود بمیل خاطر و بیای خود بیا آمدم که با سارا رومی ملاقات کنم و محض احترام دولت روم ناچ سلطنت ارمنستان را از او دریافت نمایم چنانکه تیرداد قبل از من این ناچ را از نزن دریافت نمود علاوه بر این من هرگز کان نمیکردم از پریس ملت و دولتی که مدعی تمدن و تربیت است نسبت بمن خلاصی نظر ورزید و من طرف تعدی

شوم



شوم و صدمه من وارد آید با کسی مانع شود که من با امنیت خاطر مراجعت نمایم  
تراژان گفت من فاج سلطنت ارمنستان را به یکس نحو اهم دارم آن مملکت با لحنی است  
از بالات روم و با بد بکنفر والی و حکمران رومی در آن حکومت نماید اما پارنا ما ز پریس  
که میخاهد برود از ملازمان و خدام او آنها که از اهالی پارت هستند نیز بخناراند که با او  
بروند اما هر چه نوکر او می نماید با بد بماند چه رعایای دولت روم میباشند و  
روم با دولت مشارالیهما اذن نمیدهد از رعایای او در خدمت سلاطین و شاهزادگان  
اشکال باشد

بعضی از مورخین که از آنجمله است دیکاسپوس رومی و فنار زشت تراژان قیصر را نسبت  
بپارنا ما ز پریس شاهزاده اشکالیه ثبت نموده اما نه چنانکه فطرت لیس و سوء اعمال او را  
کامو ظاهر و آشکارا ساخته باشند جماعت دیگر خاصه فرنیو و آریان که هر دو با تراژان  
معاصر بوده اذواقه را تشریح و توضیح کرده اند آنها میگویند که چه تراژان پارنا ما ز پریس  
مختار کرد و گفت هر جا سبیل برود اما تا الحقیقه مقصودش این بود که آن شاهزاده  
بسلامت معاودت کند و بممالک اشکانیان و سلاطین با و اجدا خود بازگشت نماید  
بلکه مقصد نالاف و اعدام او دانست چنانکه دسته فثونی ما مورایکار نمود و آنها گفتند  
از غریب پارنا ما ز پریس دور شدند او را اردوی قیصر وی را تعاقب و دستگیر نمایند  
و اگر بنای رستی و جدال و لگداز در خور او را بقتل رسانند

زمره از مصنفین گویند تراژان قیصر روم ابتدا خیال کشن و هلاک نمودن شاهزاده اشکا  
نداشت بعد از آنکه شاهزاده از اردوی او براه نهاد و در وقت قیصر را خیال گرفت و با خود  
اندیشید که پارنا ما ز پریس چون از نسل و نژاد اشکانیست و آن قوم خطرناک و پلید و  
میباشند ممکن است این شاهزاده فساد برای قیصر بیا کند و او را بمبارت و غارت کند  
و سبزی که عاقبتش معلوم نیست دوچار سازد این بود که جمعی را از عقب سر او ما مور کرد که  
بروند و شاهزاده را مقبول نمایند در هر حال لشکران و ما مورین تراژان خود را به پارنا ما ز پریس  
رسانند و او را بکشند این نا بکاری و غداری با اسم قیصر در بطور کتب ثبت و ملاحظه نمایند  
تراژان و هواخواهان او دانستند که قتل شاهزاده اشکانی که سلا ملافات و حضور قیصر  
بدناهی عظیم است و هر کس این رفتار را هنجار زاشت بی شمارد و مرتکب از او امر و ما مور

ملاکت میکند بخبال افتادند که بی زاکم کنند و تفسیر را بگردن اگز دارس برادر پارنا ما ز پریس  
وارد آورد و چنین شهرت دادند که اگر دارس چون قبل از پارنا ما ز پریس در ارمنستان  
سلطنت کرده چشم بخت و فاج آن مملکت داشته و بد ساسان اسباب قتل برادر را فراهم  
آورده نیز گفتند شاهزاده پارتی در ملافات قیصر روم از حدود معلومه مفرقه بخارج  
کرده و خود را مقصر نموده کفر و مجازات خود را بد آما هم کس دانست و فهمید که این جمله  
حجل و دروغ تراژان و هواخواهان او است ورنه کلگون خون شاهزاده بی گناه روی فاند  
خا بر راسپاه داشت و آنها که بغرض بودند میبکنند فرضا شاهزاده اشکانی هم تفسیری  
کرده باشد سزاوار این بود بکارند سلا ما آن بچاره بوطن خود باز کرد و عاقبت خود تراژان  
قیصر هم بر زبان آورد که وی امر و باعث هلاک پارنا ما ز پریس بوده است

بعد از کشته شدن پارنا ما ز پریس اهالی ارمن بکلی مطیع و منفاد قیصر گشتند و خسر و پادشاه  
اشکالیه که میبایست بخونخواهی شاهزاده پارتی پردازد بعلوه حقوق دولت اشکانی را  
در سلطنت ارمنستان بزور اسلحه ثابت و برقرار سازد هیچ جنبش و کاری نکرد و ساکت نشست  
و در صد انتقام و لحاق حق بر نیامد و بعضی به تراژان گفتند اگر دارس شاهزاده اشکانی  
در سلطنت ارمن دخالت است و چون خسرو با او بد رفتاری کرده اگر قیصر او را بپادشاهی  
ارمن برقرار و نابلد دارد البته در تحت حمایت و تبعیت دولت روم جای میگیرد و از جهت این  
امتنان با دولت مشارالیه دوست و متحد میشود اما این حرفها هیچ مخرج قیصر نرفت و گفت  
این ورن بکلی باید بر کرد و در ارمنستان کبیر و صغیر بیکاره از ولایات روم محسوب شود و مسئله  
از همین قرار استقرار یافت

چون تراژان از خیال ارمن مزاحمت یافت بکار ساسان بکار برداخت با بعضی بنای بود  
و اتحاد گذاشت برای اهالی البانی پادشاهی معین کرد و با طوایفی که در آن حد و بودند  
و ممالک قدرت و عظمت خود را مستبد نمود و به ملل و قبایلی که در آن صفحات بودند خبر داد  
که دولت روم امر و زاری شان و مرتب است که جمیع سلاسل حتی اقوام ساکن در اقصای  
شرقی باید تمکین آن دولت نمایند و او را مقدم بر مقام دولت دانند

طوایف و مللی که دولت روم آنها را مطیع و منفاد میخواست طوری از دولت مشارالیه  
حساب بردند و خائف شدند که هر کس میبکند استیلا و تسلط دولت روم بر تمام عده



کره زمین مسلم گردید و این خود کاری و مطلبی عمده بود اما این چیزها تراژان حیرت و تعجب  
 و آرام نمینمود و باید دانست که این همه اعمال در ظرف مدت یکسال صورت پذیرگشته یعنی  
 اینکه امور شمال شرقی بر طبق خواه قیصر نظام رسید و در قلاع و حصون و بلاد و نقاط مهمه  
 ارمنستان فنون ساختاری فراوان گذاشت بطرف جنوب عطف عنان کرده شهر ادریس  
 پای تخت ولایت سهرورین آمد و بکار سلطان این ولایت را چنانکه میخواست خاشع و مطهر  
 ساخت چه بکار نا آن وقت مرده بود که بکدام یک از دولتهای روم و اشکانی اظهار خلوص  
 و اطاعت نماید و بعضی از رؤسای دیگر نیز همین حالت را داشتند پس از منقاد شدن بکار  
 یکفر دیگر از صاحبان ولایت که مانی زار یا مانی زار نام داشت و با خسر و در حال نزاع  
 با تراژان متحد شد از مانی زار کد مشنه رؤسای دیگر هم بودند که میل داشتند با تراژان  
 متحد شوند و خود را در تحت حمایت او قرار دهند اما چون او را هر قدر دست قوی نمیدادند  
 اعتمادی بدوستی او نداشتند و نمیدانستند از اینکار بهره و صرفه خواهند برد یا نه بالاخره  
 وقت شد که عساکر رومی بر منصرفات اشکانان حمله کند و شروع بجنگ نماید دو دسته  
 فنون تراژان به درواجه بلاد جزیره و بین القهرین یا جزیر یونانی پورش بردند و هر دو محل را  
 مستخر نمودند نصیبین و اما کن کرد نشین آن رومیها شد و هنوز زمستان نرسیده بود که قیصر  
 علیای بن القهرین مرآت و دجله را لشکر بان روم گرفتند و شهر سنجار را که در حدود سلسله  
 کوه سنجار واقع شده نیز تصاحب کردند مخصوص جزیر یونانی با بلاد جزیره یکی از ایالات روم  
 شد و میهمانها سکه زدند و شکل و صورت تراژان را که فاتح این مملکت بود روی  
 مدالها نقش کردند و نقشه ولایاتی را که مستخر کرده بودند در زیر پای قیصر کشیدند مجلس سنای  
 روم یعنی مجلس شورا برای اینکه تراژان قیصر فقیه از ممالک اشکانیان را از بند تصرف آنها  
 مستخرج ساخته با ولقب پارتیکوس دادند یعنی مغلوب کننده پارتها

برای

که برای سندها تیه مهیا میشود با آنها حمل کرده ببرند در نقطه مساعدی از سواحل دجله  
 یعنی در آنجا که دجله از کوهها خارج گردیده بر زمین مسطح میرسد با آنجا که کارگران  
 قیصر هر یک در جای خود مشغول کار بودند و قیصر در آنجا کشته آسوده میبویست که در  
 پانزدهم ماه دسامبر همانسال یعنی سنه صد و پانزده میلادی زلزله عظیمی در پای تخت  
 باشکوه شام که همان انطاکیه باشد شد و نظیر آن زلزله در آنصحنات تا آنوقت شنیده  
 نشده بود اغلب عمارات شهر را زلزله خراب کرد از آنجا که قیصر روم در انطاکیه اقامت  
 داشت جماعت کثیری هم از غربا و اهالی خارجه با شترها آمده هر یک قصد کاری و خیالی  
 داشتند عده وافر از سکنه بلد و از واردین و غربا در زیر خرابیهها از صدمه زلزله جان  
 بدادند و بسیاری از بزرگان و صاحب منصبان در ایشان روم نیز راه دبار عدم گرفتند از جمله  
 مسپو و پروزی لائوس بدو بود که در آنسال در روم سمت کنسول داشت و کنسول در روم  
 در آن وقت حکم صدر اعظم داشته و در دولت جمهوری و نفر کنسول زمام مهمان جمهور  
 و امور دولت را در دست داشتند مخصوص در این زلزله خود تراژان قیصر نیز دچار خطر شد  
 یعنی عمارتی که در آن مقیم بود بنای خرابی را گذاشت قیصر منوحش شده خود را از پنجره عمارت  
 بیرون انداخت و قبل از بیرون آمدن قدری آوار هم روی او ریخته و صدمه کلی باو وارد  
 نیامد

بعد از آنکه زلزله رفع شد و زمین قرار گرفت باز ماندگان آسوده نشدند چه تفریبها کن  
 از نصف مردم شهر هلاک شده و نصف بیشتر که مانده بودند اولاد در حالت سوگواری  
 بودند ثانیاً منزلی که در آن اقامت کنند نداشتند با فرض هم خانه و عمارتی از اسباب زلزله  
 محروس محفوظ مانده چون میان اهالی شهرت یافته بود که کوه من کار یوس پارتیکوس است  
 که در طرف جنوب غربی انطاکیه و مشرف بشهر است از زلزله منلاشی خواهد شد و پاره های  
 آن روی شهر خواهد ریخت لهذا این خیال مردم را بوخشی عظیم انداخته بود

صدمه زلزله و خوف و وحشت آن اخضا صی شهر انطاکیه نداشت بلکه اکثر بلاد شرقی  
 گرفتار این بلایه و محضه گردیدند و زحمت کلی بدیدند در ایالات اسپانی و دولت روم چهار  
 شهر که موسوم به البایا و میرنا و پیتانه و سیمه بود بکلی خراب و منهدم شد در یونان نیز در شهر  
 و در گالاسیا شهر بکاره نابود گشت همانا دولت روم بواسطه زور و استکبر و اعتباریکه

تازه



نازه حاصل کرده بر خود بالیده و او را عجب غرور گرفته مثبت از بی مخواست بر آن  
 دولت معلوم کند که انسان هر قدر که صاحب عدت و شوکت شود قابل غرور نیست  
 و نباید با سبب و اوضاع ناپایدار عالم مغرور گردد چه کرد زمین هم او روی نداشته  
 باشد ممکن است حادثه آسمان در کار او سازد و بنیادش بر اندازد  
 ترازان فیصله که منتهای سعی و کوشش را در بزرگ کردن خود و عظمت دولت روم داشت  
 از آن زلزله عام خلیج خسارت دید ولی هیچ تعبیری در خیالات او راه نیافت در قصد  
 و نیت خود را منع و جازم بود و آنچه باید بهیئت می نمود چون فضل بهار سال صد و شانزده  
 میلادی نزدیک شد ترازان مهربانی کار و انجام خیالات خود کرد بد صاحبان او  
 در نصیب بدستور العمل او کشته های خوب در طرف مدین زمستان ساخته و آماده کرد  
 بودند و آن کشته ها طوری ساخته شده بود که با سانی میخ می شد و بطور سهولت دو بیان  
 اجرای آنها را بیکدیگر وصل می نمودند ترازان آنها را با عراده بجزیره برد در آنجا بدجله  
 انداخت و آنجا کرد و بنهت لوازم و مهمات برداخته که بر آید این جمله کند بعضی از سپاهیان  
 خود را که اسلحه سنگین داشتند با کمان داران که در واقع مستحفظ سایرین بودند حکم کرد  
 در کشته ها جا گرفتند و این کار قصه هندی بود و اشعار می نمود که با سفاین دیگر از نقاط  
 مختلفه عبور خواهد کرد ترازان بعد کشته ها و سایر آلات و ادوات که مهمتا غنوده بود  
 با وجود بودن عده کثیری از قشون دشمن در کنار شط بر روی دجله جبری بسته عساکر خود را  
 بدون تحمل خطری از جسر بطرف دیگر رودخانه برد و این کار مشکل را با سانی ساخت و می توان  
 گفت در بنوقت نصف بیشتر خیالات فیصله صورت گرفت بود خسرو پادشاه اشکال که خصم  
 و طرف مقابل قیصر شمرده می شد و ترازان همه کارها را برای مقهور کردن او و انزاع ممالک  
 اشکانی می کرد از میدان جنگ و معرکه نبرد دور میزیست و نزدیک نمیشد و درست معلوم  
 نیست که خسرو از جهه عدم استطاعت و قدرت و نداشتن قشون و سایر لوازم جنگ و  
 می نمود یا حروب و دشمنان داخله مملکت او را فرصت نمیدادند که بدفع خارجه بپردازد  
 بهر حال کار سرحدات خود را خسرو بحکام واکذاشته و خود بملاحظه آن حدود اقبال اقداس  
 نمود مبادی سالی پادشاه ادیان میدید که داشت فقط این بود که امتداد خط دجله را حفظ  
 میکند و نمیکند از دشمن داخل مملکت شود همینکه بدید ترازان از شط عبور کردند آمدند او

میدل

میدل بیاس کردید و از حالت جهد و کوشش افتاد و بلاد و فلاحتی را که در تصرف داشت  
 منوال با قشون رومی گرفتند بدون اینکه از طرف پادشاه ادیان ایننادگی و مقابله می شود  
 و امقاری در دفاع نماید بنوا و اربل و گامالا که موضوع بود در همان حدود لشکر یان  
 قصر مستخر کردند آدی پستری را که محل بسیار مستحکم بود نیز انزاع نمودند یعنی چند پیشتر  
 جمعی از رومیان را دستگیر کرده درین محل اسیر داشتند امرا چون از پیشرفت عساکر  
 روم خبردار شده و دیدند طبع آنها بدینا و شد جوان وقت قلبه بهر سینه بکرتیب  
 قشون ساخلوی انجام حمله کرده سرگردان را کشتند و دروازه های قلعه را بروی سپاه  
 روم باز کردند و محض در فیل زمانه تمام صفات مابین دجله و زاگرس را لشکر یان قصر گرفته  
 غارت کردند (زاگرس کوه جیل انطاق است و آن در طرف یمن دجله امتداد یافت و طایفه  
 فادس) چون در هیچ جا کسی بجوگر می رومیان نپرداخت و اشکالی در راه خود ندیدند  
 جری شد بمجال افتادند که پیش آید و به طیسفون پای تخت اشکانی حمله کنند اما برای  
 ترازان تردید را حاصل آمد و مجدداً از دجله عبور کرد و داخل جزیره شد و حاضر را که  
 شهری بوده است در مقابل تکریم و در آنوقت اعتباری بیکان داشته بگرفت و از آنجا  
 طرف فرات رانده و باین شط نزد یکصد و زده جریان آنرا گرفته به هیئت و بابل رفت (هیئت  
 شهری بوده است در عراق عرب) بابل که از امصار با عظمت دنیا محسوب میشد و به  
 آبادی و جمعیت معروف و ضرب المثل نزد رومیان و حاکم تصرف ترازان در آمد  
 یکی از مورخین گوید شهر سلوسی هم مستخر عساکر روم کردید و اهل این شهر نیز بفرمان  
 و تبعیت قیصر را بگردن گرفتند و باقی ماند مگر پای تخت که آنجا را متصرف شوند و مقام  
 خاکی که از فرات و دجله سیراب میشود ملک ترازان و ضمیمه ممالک روم کردید و برای  
 این کار نیاز یکصد کشتی لازم بود چون کشته های که در طرف علیای دجله کار کرده ظاهر  
 از کار افتاده ترازان حکم کرد از نو یکصد کشتی ساختند و از فرات از راه جریان  
 پانین آرزو در جزیره (مرو پونا می) روی عراده ها گذاشتند و بدجله رسانده در آب انداختند  
 مستعد شدند که بر طیسفون پای تخت حمله کنند عجب آنکه در اینجا هم کسی بمداغه نپرداخت  
 بلکه مثل بابل سلوسی بکرتیب دروازه ها را برای ورود عساکر روم باز کردند اما خسرو  
 پادشاه اشکانی پیش از وقت اهل و خاقان و خزانة مخصوص خود را بر داشته گرفته و از

طیسفون



طبیفون خلیجی در شده بود و خباثش اینکه باد شمن رو بر و نشود بلکه خود را دور دارد  
 و او را گرفتار مشکلات و عوائق طبیعی نماید این بود که هر چه ترازان پیش میآمد و پس  
 و جمله چیزها که در آن خود بود برای لشکر پان قصر میکذاشت تا بغارت برند و مقصودش  
 اینکه اهالی که طرف تعدی تفرض در میان میشوند کم کم قصدا و شورش در آیند و تخم عداوت  
 و کینه ترازان و همراهان در درها کاشته شود و بواسطه شکایت و بلوای عام قصر و قوت  
 روی و چار مشکلات گردند و کار امیر را طور مجازی رسد که نتواند یک قدم پیش گذارد با وجود  
 این خباثت خسرو باید دانست که وضع احوال در آنوقت برای در میان مساعد بود و بعد  
 از تسلیم شدن شهر طبیعی و اطاعت اهالی تمام اراضیه واضعه در امتداد طرف سفلی جل  
 و فرات در تحت قدرت ترازان درآمد و میتوانست خود را بدریای دیگر رساند (مقصود  
 از دریای دیگر خلیج فارس است)

یکی از مورخین میگوید در آنوقت که خسرو پادشاه اشکانی از جلومیرفت و در میان از عقب  
 او میآمدند که با او بر سینه در شوش تحت طلای پادشاه اشکانی با یکی از دخترهای او بچک  
 در میان افتاد و ظاهر این فقره محقق باشد و الا مستر لسن نکند این خبر بیکدیگر  
 ترازان خود را اسکندر ثانی می پنداشت و بخود میباید و خباثش بود که دولت بزرگی که در  
 رقیب دولت روم بود یعنی دولت اشکانی نابود کردید و کارش بزرگ کشید و وقت آن رسید  
 که تمام نواحی مشرق بصرف دولت روم درآمد و مخصوصا بعد از آنکه تحت طلای خسرو اشکانی  
 سرگردگان روی بچک آوردند ترازان را کمال اطمینان در غلبه خود و گذشتن کار دولت  
 پارت و منقرض شدن آن حاصل شد و فرار مصر و مجدود مشرق و امکان که مردم آن وحشی  
 بودند ترازان را آسوده کرده خود را در وادی این و آن ترین جاها می پنداشت و همین جهت  
 مسافرت و از جمله خلیج فارس متذاریافت و بدریای جنوبی رسیده با قفقز در آن سیر  
 کردش می نمود و از خباثت خود را بد او وصف مسرور بود و ضمنا از وضع هندوستان  
 تحقیقات بجای آورد و افسوس میخورد که خلیجی از عمر او گذشته و ضعف پیری مانع است که  
 هند حمله کند و گرفتار آن ممالک را مثل اسکندر آخرین فتح و زلزله کورستانی خود قرار دهد  
 ترازان قصر در خباثت خرمی و شادی از قهر و غلبه خود در عالم ناست و افسوس که چیزی  
 نمیتواند خود را هندوستان رساند و آن ممالک را تملک نماید هیچ تصور نمیکرد و مقصودش

جدید او انقلابی حاصل شود و او را بر حمت و خطر اندازد در آنوقت که کدو با کمال حفظ و لذت  
 کردش میکرد غفلت خیزهای وحشت انگیز با و دادند و شیرینی مذاق او را بنیجی مبتدل کرد و او را  
 مجبور به بی اهمتام و مشتقت و زحمتی جدید نمودند یعنی با و گفتند که در خلیجی از آمدن تازه  
 تصرف شده اهالی شوریده اند و بلاد سلوسوی و حضر و ضبیبین و ادیس زایت طغیان بر خیز  
 و مردم دست با سلب کرده و در میان را میکشند و سکنه تمام خطر از نیز نیست بقصر اظهار  
 نترس و عداوت می نمایند و حقیقت راه بازگشت او مقطوع شده و ممکن است در همان  
 از اضحی و کلابانی که مستخر کرده هلاک شود و کارش بکاره رو به نیاهی گذارد ترازان مجبور بود  
 که خود از همان راهی که آمده معاودت کند و سرگردگان و صاحبان خلیج را بطرف  
 روان کند که دفع شورش شورشان را بمانند و آنها را بحددا مطیع سازند و اوسوس  
 کلاروس و ژولوس را بکسانند از سر ترازان قصر شهر سلوسوی را باز در تحت اقتدار و اطاعت  
 در آورد و برای سپاسک طاغیان شهر را آتش زدند و اوسوس کوپلوس سرزاد دیگر ضبیبین را  
 باز مستخر کرد و شهر ادیس زایت نمود و بسوخت ما کس هموس سرزاد دیگر خلاف شکست  
 خورده باغبان او را بکشند و تمام لشکر پان ابوالجیح او را معدوم ساختند ترازان ملطفت  
 که نگاهداری معلومین خلیجی از اشکانی نیست و هر روز فتنه بر پا میشود لهذا پللیک خود را  
 تغییر داد ابتدا خباثت قصر این بود که ناحیه سفلی جزو پونا می زاین چون ناحیه علیای آن  
 و مانندار منستان و آیدان جزو لایان و ایالات روی فرار دهد بعد که دید کار سخت است  
 و نمیتواند همه آن ممالک را بحال نظم و انضباط نگاهدارد رفک دیگر بچینه با شوکت و جلال  
 حرکت کرده بر بنی التهرین آمد و یکفر از شاهزادگان اشکانی را که پاز ناما سپانت با  
 پاز ناما سپانتین نام داشت و چندی قبل با پادشاه اشکانی در حالت مخالفت و ضدیت  
 بود و بار و پیمانها متعهد شده پادشاهی نواحی طرف سفلی بین التهرین داد و در کصرا بی نزدیک  
 بطبیفون که در آنوقت معسک ترازان شده در برابر جیحی کسیر قصر خطا به خواند و از کارها  
 بزرگ خود بعضی لافها زده خویش را اسود پس از آن شاهزاده جوان اشکانی را با اهالی روم  
 که در آنجا حضور داشتند معرفی نمود و بدست خود ماج سلطنت را بر سر او گذاشت

این عمل ترازان از اهالی آن ممالک استمالتی کرد و از او خرسند شدند در این صورت که او بیکدیگر  
 دیگر برای مراجعت و حرکت او خطری نیست شک نیست که راه دجله برای قصر باز بود و از



از آنجا بامنت خاطر آسوده بیوانست بطرف علمای یمن التهرین با بار منستان بروید  
 اما برای آنکه راه مستقیم طرف خضر و سبکگزار بر راه شام ترجیح میداد با همه اینکه  
 اهالی خضر استقلال داشتند و کم از خود سری میزدند و بر وجهی اعتنائی میکردند  
 قصر میخواست از آن راه بروید و در ضمن بازگشت اهالی خضر را تنبیه و سباست و مطیع  
 نماید و باید دانست خضر طاعنهایی بودند که اکثری بین التهرین مهاجرت میکردند خود  
 پادشاه پاریس داشتند لکن در تحت حمایت و تبعیت سلاطین اشکانی و اظهار رعیتی  
 سلاطین مشرق التهرین می نمودند بلکه خضر که چیز زیاد بزرگ نبود اما کفر ظاهر و شهری  
 بصانت و استحکام آن میرسد با ستمها و حکمی مکان و انگال پادشاه اشکانی هیچ  
 زیرا قصر روم نرفت و چون قشون رومی و ترازان بشهر خضر نزدیک شدند خضرها  
 دروازه های شهر را بسته مستعد قانع شدند سر ترازان قصر یک قسمت از دیوار شهر را  
 خراب کردند اما اهالی شهر همدافه کوشیدند نگذاشتند احدی داخل شود خود ترازان در  
 بجانب شهر حرکت کرد که لشکر پان بر سر غیرت آیند و هجوم و پورش وارد شهر شوند پس انداز  
 خضر طوری قصر و همراهمان از تیرهای پزان عاجز کردند که ناچار امپراطور و سپاهش  
 نشستند چند چیز هم بجز آن و جلادت خضرها و پاداری آنها در مقام و دفع دشمن  
 کمک کرد شدت گرفتار یا فقدان آذوقه و علق کثرت مکر که از بس در ماکول و شرب  
 سپاه روم میبخت مبلغی بر مقدار آن میافزود و شاید آن بنگی و ننگ سنی اینهم غنیمت بود  
 تکرر و طوفانهای شدید این جمله باد و برون قصر را نشانند و از خیال اسکندر بودند انداخت  
 دید غیر از این که از فتح خضر صرف نظر نماید چاره ندارد اقرار بر بونی خود کرده حکم داد و رفت  
 او را زوالی شهر خضر کوچ کنند و بی نبل مقصود ازین مکان غیر مکتود دور شوند پس از آنکه  
 عده کثیری از عساکر روم درین سرزمین هلاک شدند و راه دیار دیگر گرفتند و آشکار شد  
 که قشون ساحلوی شهر توسط یا کوچک خضر امپراطور روم و لشکر پان او غلبه کرده سال  
 صد و شانزده میلادی چون افتخار قصر و زمان لاف و غرور او بسرامد خضر پادشاه اشکانی  
 از جنبت قصر و بازگشت لشکر او خبر شد در فصل چهار سال بعد شهر طیبسون پای تخت خود  
 حراجهت کرد و پاراناماسپان را که ترازان پادشاهی داده و در آنجا نمانده بود از آن خود  
 بیرون نمود و اقدار خود را در صفات جنوبی یمن التهرین و شوش مجدداً برقرار و آشکار ساخت

و پاراناماسپان

و پاراناماسپان بروم لریخت ترازان قصر میخواست لشکرهای ما مور قسنت سمت جنوب  
 یمن التهرین نماید و بازان مملکت را مسترد نماید اما آخرین ناخوشی او مجال و فرصت است  
 باونداد

بعد از معاودت خضر و طیبسون و ظهور زایت خست او در بعضی از آن نواحی باز رویه  
 بمالک آشور و آد پان و ساحل علمای یمن التهرین را مانند او منستان در تحت تصرف  
 خود داشتند و اگر دولت روم در حفظ این متصرفات خویش اقدام و بعضی کوششها می نمود  
 ممکن بود حقیقتاً آن نقاط ضمیمه ولایات روم شود و اشکانیان با سعی بسیار نتوانند و باره  
 مالک آن ممالک گردند اما ترازان قصر روم در ماه او از سال صد و هفده میلادی درگذشت  
 و آدرین بجای او قصر روم شد و این امپراطور اعمال ترازان را صحیح نمیدانست بلکه خلاف عقل  
 و پللیک شمرده میگفت فوجات ترازان سلب یعنی و آسایش از دولت روم می نمایند و هرگز  
 او را دوچار کشمکش در دبا بد از متصرفات جدید ترازان صرف نظر کرد و آسوده زیست بنا  
 بر این عقیده سپاهیان رومی از سدابالی که ترازان سخر کرده بود احضار نموده آمدند بطرف  
 علمای شط فرات و ممالک آشور و یمن التهرین را فوراً پادشاه اشکانی تصرف کرده مجدداً  
 بصورت اول درآمد

از توابع و اشارات مورخین و نویسندگان آن عصر و زمان چنین بر می آید که آدرین قصر  
 روم سلطنت رمنستان را بر پاراناماسپان اشکانی که بروم کبخی بود داد بنا بر این مملکت  
 از من هم شباهتی بمجالت سابق خود پیدا کرد یعنی مظاهر در حمایت دولت روم و باطناً متک  
 بدولت اشکانی گردید

اسپارسیان مورخ اسم شاهزاده اشکانی را که آدرین قصر را و پادشاهی رمنستان  
 داد پاراناماسپان بر این ثبت کرده اما محقق است که این شباه است اما ستره هون با آنکه بعضی  
 از مصنفین گفته اند بنیامین مستقل در تحت حمایت دولت روم بماند ولی نفوس و خطوط مسکوکا  
 که برای تاریخ آن از منتهن نقل دلا بل است خلاف آن گفته را ثابت مینماید با اقله مطلبی در  
 بونه اجمال و کفر با تردید و احتمال مینماید چنانکه محققین با تتبع و اظنی فریب بر یقین است  
 که ستره هون هم مجدداً در تحت تصرف و تبعیت دولت اشکانی در آمده باشد  
 نتیجه این مقدمات آنکه دولت روم از این لشکر کشی که در ممالک شرقی کرد سودی فایده نبرد

جز اینکه



چنانکه نفوذ ظاهری خود را در استان باز برقرار نمود و ضمناً ملتفت شد که رقیب با  
اقتدار و بعضی دولت شکایه در بعضی کدناشته است و دیگر بنا بد چندان از او ترس  
و تشویش با ملاحظه داشته باشد

چون آذربین قصر روم قشون خود را از ممالک آشور و بین النهرین طلبید و خسر اشکانی و  
جانشین او بدیدند این امر بطور بدو را اینکه شکست خورده باشد و مجبور شود بمیل و اختیال  
همین بزرگان دولت اشکانی را که عساکر روم گرفته بودند دوباره بدولت اشکانی  
را گذار نمودن باده از حدان قصر ممنون شدند و در باب طحینه غنای این دولتین روم و  
اشکانی برقرار کردید و در تمام مدت سلطنت آدرین دودولت با هم دوست و متحد بودند  
فظح در بکوقع میخواست اسباب کدورت فراهم آید لکن آنهم از روی اشتباهی بود که  
برودی رفع شد و باز بهمانه صلح و صفا دور زد و متعاهدین بر سر عهد و پیمان رفتند  
گویند آن اشتباه از بعضی بیانات شفاهی حاصل شده بعد آدرین در سرحدات مشرق  
خود با خسر و ملاقات نمود و قول و اطمینانها که آن دو پادشاه بیکدیگر دادند از ایشان را  
از میان برداشت

پس از چند بی آدرین دودولت خسر و ترازان با سپری گرفته بودند نزد پادشاه فرستاد و  
وعده کردند تحت طلای پادشاه اشکانی را نیز چون اشکانیان دلبستگی تمام بآن دارند  
برای خسر و کیل خواهند نمود و طرز غالب این است که آدرین دودولت خسر و در سنه هزار  
وسی میلادی برای او فرستاده باشد بعد از آنکه دودولت پادشاه اشکانی از اسپری فارغ  
شد و بجزئی بدو رسید و روی او بدید ظاهر طول نکشید که خسر و راه جهان دیگر پیش  
گرفت تا پنج سکه های آخری خسر و صد و بیست و هشت میلادی است اما سکه دیگر چون  
دارد که تاریخ آن سوی شش است و سکه دیگر که صد و سی و هشت است و مسیولند بی  
که در علم و شناسائی سکوکات معرفی بکمال دارد این سکه ها را از نسبت به بلاش و قهر  
میدهد ولی سری که روی سکه نقش شده کمال شباهت را با خسر و دارد

موت چنین روم که حوادث سال صد و سی و سه میلادی را مینویسند در ضمن میگویند که  
درین سنه بلاش ثانی پادشاه اشکانی بود و اکثر اهل خزر و ارباب سیرچان پنداشته که  
بلاش دویم پس خسر بوده و بعد از بدو پس بر سلطنت اشکانیان جلوس نموده لکن سکه ها

اشکانیان خلافت آنرا ثابت می نماید و معلوم میشود که بلاش دویم در سنه هفتاد و هشت  
میلادی بر سلطنت اشکانی ادعا داشته و در همان سال و سال بعد که تقریباً زمان سنه  
جلوس فرزند بر تخت سلطنت این دولت است سکه زده پس از دو حال بیرون نیست  
با بلاش مدعی تخت و تاج دولت پارت شده و کاری از پیش او بر فتنه مدت چهل و یک سال  
با کمال میل پادشاهی انتظار کشیده تا خسر وفات نموده و او بر سر سلطنت جلوس کرده  
و نزاع و جنگ او در سنه صد و نوزده و صد و بیست میلادی با خسر و محقق است باینکه  
بعد از ادعا و کشمکش قریب از ممالک اشکانیان را گرفته و در آن پادشاهی کرده بعد از  
مردن خسر و تمام ملک پادشاهی او را تصدیق کرده و با بنوعی او را جانشین خسر خوانده اند  
از سکه های اشکانیان میتوان استنباط کرد که بلاش دویم پس خسر نیست بلکه رقیب  
مدعی او محسوب میشود برای تحصیل تخت و تاج دولت اشکانی اقامت داشته و از خسر  
نیز چندان جوانتر نبوده است نقش سکه بلاش دویم یعنی خطی که روی آن نوشته شده این  
عبارت است ( بلاش پادشاه )

### فصل بیست و ششم

#### شرح سلطنت پادشاه اشکانیان در زمان پادشاه اشکانیان

بلاش دویم بعد از حرکت خسر و جای او گرفت و بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کردیم  
از اینکه در زمان جانشین خسر و هم در قطعاً از ممالک اشکانی سلطنت کرده باشد یا نکرد  
باشد و محققین اهل خزر چنانکه در آخر فصل پیش اشاره نمودیم او را رقیب خسر دانسته اند  
بر خلاف جمعی که از نویسندگان قدیم وجدید که بلاش ثانی را پس خسر دانسته اند  
بعد از خسر و بلاش نوزده سال پادشاهی نمود و در عهد دولت او مملکت امن و آسوده بود  
از نیز معلوم میشود که در مدت سلطنت این پادشاه از شاهزادگان اشکانی و غیره کسی مدعی  
بلاش نشده و معارضی نداشته که رفتار کشمکش و زد و خورد باشد فتنه ها خوابیده و چند  
خلق بر لخت زندگانی کرده و اگر در او آن دولت بلاش ثانی حادثه حادث شده چندان  
مهم نبوده و باسانی آنرا رفع نموده اند

بنا بر عقیده آنها که میگویند بلاش ثانی در سال هفتاد و هشت میلادی



مدعی تحت و تاج دولتی اشکانی کردید و قسمی از مالک اشکانیان را مالک شده و در آن  
سلطنت کرده است چون در جلوس اول خود بیست سال دانسته باشد گفت در جلوس  
دویم خود که در سنه صد و سی و میلادی اتفاق افتاده در سن هفتاد و دو سالگی بوده و لیکن  
زمان سلطنت او آنچه بدست است معلوم مسطور در فوق یعنی نبودن و نداشتن مدعی  
معارض از توابع عشر و اعیناش مصور است مثلاً سکه های اشکانی از تاریخ سال  
صد و سی و میلادی تا صد و چهل و نه معلوم است که همه ارباب پادشاه میباشند چه در  
جلوس ارباب پادشاه نقش شده و آن سکه سربلایش ثابت و اشتباه را مطلقاً و اصلاً در آن  
راهی نیست

صورت سربلایش ثابت که روی سکه نقش شده دارای تاجی است که نگاره آن با حلقه پاپی  
زیبک یافتد مانع حال بر آمدگی دارد چشمها بشو درشت و زلفها بشو مجعد و ریشها  
افشانست محرومی شکل میباشد

اما حوادث عهد سلطنت بلاش ثابت در سال صد و سی و میلادی فارس مانس پادشا  
ایبری که در جستان باشد جمع کثیری از طایفه آلانی را تخریب کرده و آنها از آن طرف کوه  
قفقاز حرکت نموده از مغرب این سلسله کوه گذشتند بخاک پادشاه اشکانی وارد شده بنا  
ناخت و ناز را گذاشتند و اهالی را دوچار خسارت و مزارعت نمودند بعضی از آلانیان هم  
بولايت کا پادشاه منصرفه دولت روم رفتند

فارس مانس حرکت این حرکت و آشوب معلوم نیست چه کینه و عداوتی با اشکانیان داشته  
ظاهر افطرت و طبیعتی شرور داشته و خست ذات او را تخریب مانس قبیل کارها میفود چه  
با آدرین قیصر روم هم خوب نر نیامده و احترام مانس را که باید داشت بان امیر اطور منظور بود  
نداشته از جمله بجای صلح و تحفه چند دست لباس زری و خنجر برای آدرین فرستاده  
و معتبر است که اینچنین پیشکش لایق و مناسب شان قیصر روم نیست آدرین سبب صدمه  
مقتدر فرار داده بود در محل میدان مانندی برای اهالی روم بازی در آورد و پهلوانان فریج  
باشد و مقتدرین را تشویق چون لباسهای زری فارس مانس را بحضور قیصر آوردند برای مقدر  
فرستاد که در موضع در آوردن بازی پوشند و مستخر کنند و از آن طرف در مغرب سببی  
جگالی که در سال صد و سی و میلادی منعقد نموده بود و تمام سلاطین اسپای مغرب در آن

مجلس حضور داشتند آدرین به فارس مانس ستم نام داد  
باری علت فساد فارس مانس را که گوی بود یا چیز دیگر بلاش ثابتی دفع این غایب را  
چند نفر سیریش هم فرستاد و از رفتار فارس مانس شکایت کرد از اینها معلوم میشود  
که فارس مانس در تحت حمایت دولت روم سلطنت میفود و دولت روم فارس مانس را  
بشهر روم طلبید که از در باب حمل و ناخت و ناز آلانیها بعضی سئوالها کند و تحقیق نماید که  
حجت این اغوا و تخریب چه بوده اما منتظر شدند که فارس مانس به روم حاضر شود و مجلس  
استنطاق منعقد کرد و بعد از استنطاق و تحقیق دولت روم حکمی در ایجاب کند که قریب  
هم مفید باشد حکم نوشتند و در سهراب را داشت غارتگران تا آنوقت هر کار که میخواهند  
میکردند و میفرستند علاج فوری لازم بود لهذا حکمران روی رولايت کا پادشاه شخصی بود  
از اخلاف و اعقاب آریین مورخ اسکندر که قبیل از آنکه از جانب دولت سبوعه خود سوار  
در یافت کند لشکر کشید و بر سر و کشتبان آلانی ناخت و آنها را از رولايت محکوم خود برین  
کرد بلاش ثابتی که با این قوت نداشت با اسباب کارش فراهم نبود بار و ساری غارتگران گفتگو  
نمود میبکنی بخواد آنها را خرسند منگ و بر او انداخت و نظیر اینکارها آنوقت در این ممالک  
مطرد و معول بوده و دولت روم هم و تحقیق بر روی اینکار نموده است خلاصه هم ولایت  
هم مملکت اشکانی از تحت لیب و غارت آلانیها آسوده شد اما بلاش توقع داشت پادشاه  
ایبری در روم دوچار سببست و مؤلفند سخت شود و پادشاه مشارالیه هم به روم حاضر شد  
لکن برای تکیب و ملامت مورد التفات و مروت آدرین قیصر که بدو با و از ن دارد رولايت  
قریب نماید و کاپی تل از معا بدر و میان بود که در اینجا قاضی را با افتخارات سر بلند میکردند  
و این اجازه فریاد که بیادشاه بری پادشاه سلاطین بر مفاخرت و سر بلند میفود  
آدرین علاوه بر بیدل این ترتیب حکم کرد که سواره فارس مانس را سازند و در معبد  
بلو نا قرار دهند نیز نیلی خاک و قطره این پادشاه را وسعت بلو نا نیز از معابد مشهوره و  
حالا قیصر این کارها را علی رغم بلاش ثابتی میکرد یا قصد دیگر داشت معلوم نیست چه  
مست است زحمر بلاش ثابتی است و جای تخریب است چه بلاش ثابتی از فارس مانس پادشا  
ایبری شکایت نکرد و جدا داشت دولت روم و شخص آدرین قیصر آن دولت پادشاه تابع  
خود را متبسم نماید و مانع تعدی و کارهای خلاف قاعده او شود اغراض قیصر را برآه دیگر



و داد است و از این طرف بلاش تا به هم با برای کما و جوئی از خصمه و آسایش اهل مملکت بنا  
 بجهت نداشتن اسباب ناروعدت با وجود رنجش بر وی خود بناورد و تحمل رفتار ناشایسته  
 آدرین بود و سکوت داشت تا در سال صد و سی و هشت میلادی آدرین قیصر روم درگذشت  
 و دست تظاولش گوناگون شد پس از واریوس که بنام آنتونینوس معروف میباشد و آدرین  
 او را بفرزند بی قول نموده بجای می با امپراطور و قیصری روم برقرار کردید بلاش تا بیست و یک  
 برای هفت بد ز بار قیصر جدید فرستاد و هدیه زاناج طلائی برای او ارسال داشت و اهدای  
 این ناج را مصطفی از وجود سکه استخراج نموده اند که در سال اول امپراطوری آنتونینوس  
 ضرب شده است روی سکه سر امپراطوری نقش شده و در روی دیگر آن صورت زنی  
 که تیر و کمان در دست چپ خود گرفته و با دست راست تاجی را تقدیم می نماید و لو  
 روی آن مشاهده میشود که عبارتست از پارت

پوشیده نیست که تراژان در لشکر کتی خود و مجادله با عساکر اشکانی ناج طلائی از  
 اشکانیان گرفته بود اشکانیان این ناج را خلی یا قدر و قیمت و عزیز می شمردند و خشم  
 با سز داد آن داشتند و آدرین قیصر هم وعده کرده بود که آنرا با آنها پس بدهد اما بوی  
 وفا نمود و بجای بلاش تا به چنین فرض کرده باشد که این مسؤل را آنتونینوس  
 آدرین زود تر قبول می نماید خاصه در صورتیکه ناج طلائی دیگر هم برای او اهدا و  
 ارسال میکند در هر حال بلاش تا مورین و سفرای خود که بد ز بار آنتونینوس فرستاد  
 دستور العمل داد که در ز بار قیصر مسئله ناج ماخوژی در مان تراژان را طرح کنند و  
 استرداد آنرا درخواست نمایند و وعده را که آدرین بد ز بار آنتونینوس کرده  
 بود بخاطر او آرند بعبارة اخری سما خواهرش کنند که قیصر آن ناج را پس بدهد سفر چنین  
 کردند اما از آنجا که آنتونینوس نیز مانند آدرین دل سخت بود بقبول این خواهرش قبول  
 نمود و آنچه مورین در این باب الحاح نمودند سودی نکرد و فایده بخشید فرستادگان  
 بجهت مراجعت کرده خبر پارس آوردند

این بود سوا این ایام سلطنت بلاش تا به و بطور یقین میتوان گفت در ده سال آخر پادشاهی  
 این سلطان واقعه و سانحه تاریخی روی نداده چه در آن زمان دولت روم همچنان در  
 آسایش میزیست در طلب توسعه ملک و ز یاد کردن شان و افتخار نبوده و در همان وقت

بطور ضرب المثل میگفتند هر زمان که ملتی بوضع خود راضی و خرسند شد سایر ملل  
 آسوده اند و اطمینانی صلح و امنیت حاصل میگردد و این مثل برای ملت اروپائی که  
 در آنوقت جان آنها دولت روم بوده مناسبتر و سزاوارتر از سایر است یعنی در آنها  
 بیشتر مصداق و معنی دارد زیرا که رومیها هر وقت در خیال اظهار شان و قدرت و  
 کثرتستانه می افشاندند با ملل مجاور بنیای ستیزه را میکشیدند و برای جنگ و خونریزی  
 و بر هم زدن اساس صلح بانه میباشیدند پس وقت آسایش خلافت آنوقت بود که در  
 دولت روم و قیصره بعضی خوشگذرانی با لهو و لعب می افشاندند  
 بلاش تا به در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی درگذشت شد  
 ملکش چنانکه در اول فصل ذکر شد نوزده سال بوده است

### فصل بیست و هفتم

در سلطنت اشکانی از سال بیست و نهم که بلاش تا به نهمادشت  
 بعد از فوت بلاش تا به بیست و نهم در سال صد و چهل و هشت یا صد و چهل و نه میلادی  
 بجای او بر تخت سلطنت اشکانی جلوس نمود و احتمال قوی داده اند که او پسر بلاش تا به  
 باشد اگر چه دلیل موثقی در این باب بدست نداریم این پادشاه تا سال صد و نود و نواست  
 صد و نود و یک میلادی سلطنت کرده بنا بر این مدت ملکش تقریباً بیست و دو سال  
 بوده و از قراین معلوم میشود در وقت جلوس بر سر پادشاهی سنی نداشته و در اول  
 عهد شباب باین رتبه منبع ناپل کشته اگر چه در روی سکه های اولی او سروی را که نقش  
 کرده اند بار پیش بقاعده ساختند چون در او ان و سنین سلطنت پدرش بلاش تا به  
 و فایده که عمده باشد واقع نشده بعبارة اخری جنگ و زد و خورد و فتنه و شکستی اتفاق  
 نیفتاده و برای شاهزاده اشکانی که فطر تاج کج و اهل رزم و نیز داشت این سبک  
 زنده بکلی اسباب کمال است میتوان گفت بلاش تا به سیم از این سکون طولانی و بیخبر  
 و آرامی خسته شده و دلشکی حاصل نموده بود بنا بر این چنین می نماید که برای هم زدن با  
 دولت روم اسباب چینی می نمود و چون بعضی اقدامات بعمل آورد و دانستند که بلاش  
 در وجه کار و خیال است به آنتونینوس قیصر روم خبر دادند که حرفت و هماورد و رقیب



دولت روم در هبته قتال وجدال است بدان واکاه باش و هر فکر کجی در ای بکن تا  
 غافل گریشوی آنوینوس هر هجت که بود میلی بچنگ نداشت لهذا نامه به بلاش سیم نوشت  
 و از خواید صلح و صفا و منافع اتحاد و دوستی دولتین و مضامین لشکر کشی و خونریزی سخن  
 را در حق الحقیقه اسباب تذکره پادشاه اشکانی کردید بلاش چون کلمات او را مقرون  
 بصواب و درستی بدین نظر از حرب عاجل و حمله کردن بر دولت روم نمود اما  
 طبعاً چون با اینکار را غیب مایل بود انتظار میکشید که وضع دولت روم تغییر کند و شمشیر  
 در طلبی تا مساعد و گرفتار محضه بیند آنوقت طمانه بفرستد و بنای حمله را گذارد بنا  
 بر این تا سال صد و شصت و یک میلادی که مدت دو از ده سال با شد صبر کرد و  
 خوداری نمود و بکاری که منافی با سلم و صلح باشد دست نزد در سنه مزبوره یعنی سال  
 صد و شصت و یک موقع اجرای مقاصد و خیالات بلاش سیم در رسیدن ماهی فتنه و  
 فساد بکرتبه اشتغال یافت و جنگ در بلاد مغربه در گرفت و بعضی قسمت از آسیای  
 مغربه را جزایب و ویران و دوچار ضرر و خسارت بی پایان نمود تیبین این مقال آنکه  
 در فصل چهار سنه صد و شصت و یک میلادی مارکوس اریلیوس سپهسالار روم  
 بجای پدرش امپراطوری دولت روم یافت و بر تبه قیصری ناپا شد و لوسیوس و روم  
 که دیگر خوانده دیگر آنوینوس بود در سلطنت با خود شریک نمود بلاش از روی عقل  
 با پندار موقع را مناسب خجال و کار خود دانسته فتنه فتنه مغربه را منستان فرستاد و  
 آنها غفله وارد آن مملکت شده سیموس پادشاه ارمن را که در تحت حمایت دولت روم  
 بود از آن سرزمین بیرون کردند و تیبیکران نامی را از سلسله پادشاهان قدیم ارمنه که آن  
 ملک او را وارث بالاسحققا و سلطنت میدادند بجای سیموس پادشاهی دادند از خبر  
 فوراً منتشر شد و بیکران و لایات بخاوره با ارمن رسید و سوز بانوس فرما فرمای که پادشاه  
 که نشانی از ظالمه کل (اهالی قدیم فرانسه) بود آنها را فرستاد و علت این هفتک آنکه شخصی  
 متنبلی لکساندر نام باو خبر داده که دارای مقامات بسیار عالی خواهد شد و او را زاده  
 کوچی باور کرده و سپله و موقع میخواست که خود را بملکتی موعوده برساند چنین پنداشت  
 که اگر با فتنه خویش با رمنستان رود و باغبانان را منهدم و حامیان آنها را که عساکر شمشیر  
 اشکانی باشند مقهور و مغلوب نماید مقدمات کار و مقصود مرتب و حاصل شده است

خلاصه

خلاصه سوز بانوس حکمران کا پادشاه عجیبی که از شرط فرات عبور کرد و بر سر دست و  
 قادر در برابر خود بدین خرد و نای از سر کردگان اشکانی را با لشکر کجی جزا مشاهده  
 نمود و دانست هر دایم میدان نیست و لغت کلوگیر است ناچار بشهر ایلیه را از بلاد ارمن  
 پناه برده در آنجا محض شد خرد و با عساکر اشکانی دور او را گرفته و شهر ایلیه را با صاحب  
 کردند که با سوز بانوس و زبیش طول نکشید که غیب کوی الکساندر متنبلی و کرامت او را بخورد  
 کرد سوز بانوس و همراهانش تماماد و اسب و شتابان بدبار عدم و فتنه در وضع هلاک  
 حکمران کا پادشاه چند قول است بعضی گویند چون او خود را اسطوره و پیچاره و متناصل  
 غذا خورد و نا از کرسنکی هلاک شد زمره بر این اند که او گوی خود را با شیشه برید تا بچنگ  
 دشمن نپسند و سری بسلاکت بگورستان برد اما قول راجح این است که در ظرف مدت روز  
 آنچه توانست ایستادگی و مقاومت نمود لکن از آنجا که فضا مبرم و اجل حتمی بود آن پادشاه  
 و کوشش در شمشیر سوز بانوس و لشکر با نثر جمله هلاک شدند و از دست اضلال متنبلی  
 خود آسوده گشتند

چون کار حکمران کا پادشاه ساخته و پدید آید عساکر اشکانی از شرط فرات عبور کرد  
 بسختی هر چه تمامتر بر مملکت شام حمله نمودند آید پوس کرامت بانوس حکمران شام بجلو کجی  
 و مدافعه برخاست اما از وهم کاری ساخته نشد و مغلوب و مقهور گردید اهل شام  
 چون این بدیدند بر آن شدند که دست با سلمی بریند و بچمد و مجاهده و بینه اطلاع  
 و تبعیت دولت روم را از گردن اندازند اشکانیان و لایات فلسطین را نیز ناخند و  
 همانا تمام بلاد مشرق انتظار چپاول آنها را داشت و کسی را با رومی قانع و دفع حمله  
 عساکر پارسی نبود بعد ازین سواخ خبر بشهر روم رسید و معلوم شد نواحی مشرق را  
 چه وضع و حال است دولت روم ناچار بود سرکاری قابل مامور مشرق نماید که درین  
 جواب دهد و نظم و امنیت را مجدداً در آن امکنه برقرار دارد و بلاد مشرق را با زدن تحت  
 حمایت دولت مشارالیهما آورد برای انتخاب سردار بنای مشاوره را گذاشتند بیک گفت  
 لوسیوس و روم امپراطور خود باید مشرق رود چه درستی است که بهتر از مارکوس  
 اریلیوس شریک السلطنه میبواند متحمل مناعی زحمت جنگ و سفر شود و مذاکره در  
 باب امپراطور و شریک السلطنه او را آن بود که چون مطلب بهم و مسئله غامض است

باید



با بد شخصی بمشرف رود مطاع کل واحدی سراز حکم او نه پیچید و گرنه ممکن است اخر خبر  
 بجهت و خذلان کرد از آنجا که لوسیوس و روس در اعمال نظامی و سون عسکرها  
 نداشت اینچنان پسند نماند و گفتند با ندر سراز را این که فون حربه را خوب میدانند  
 ما مور این امر هم نمود تا کاری از او ساخته شود آخر الامر قرار بر این شد که لوسیوس در  
 عربیت مشرف نماید اما بشرط آنکه چند نفر از بهترین سرازهای روم در کتاب او باشند  
 فی الحقیقه او اسم و آنهاست برای همین ظاهری امپراطور برای کار سرازان و بعد از  
 آنکه خیال بر این کار قرار گرفت استاتیس پرین کوس و آویدئوس کاسیوس و ماریوس  
 و روس بزرگترین سرازهای روم در خدمت لوسیوس و روس بمشرف رواند و این کار  
 مهم را بر آنند و چنین کردند

در سنه صد و شصت و دو میلادی لوسیوس و روس امپراطور و قیصر روم با کالدر  
 و بیگی از ابطال این خدمت نموده با سرکردگان و ثواب و صالحه نصبان خود بشام آمد  
 و برای آنکه اجتناب از خواب و عواقب غیر معلوم جنگ نماید با سرازان شکافی که بنا  
 آنوقت با فتح و ظفر همسراه بود در کار صلح و مصالحه مذاکره نمود اما سرازان غالب گوی  
 بحرینای لوسیوس و روس نداده و گفت باید صاف داد و از جدال و قتال گزیند  
 امپراطور بدین استعمال صلاح و خونریزی کار بیکر و به پیشود و دشمن دست بر نمیدارد  
 مهتای قتال شد و آغاز محاربه گشت اما امپراطور جوان از حاضر شدن بمیدان و  
 نزدیکی بخطر اجزاف داشت خود در انظار که بماند که از عیش و تعیش بازماند و سرکردگان  
 روم را کسل نمود که آنها با خصم روبرو شوند و شام و از منستان را از بدت قطب تصرف  
 دشمن در تانی منتزع نمایند و تاخیر و تا ز کنندگان را تنبیه کنند و فرضا اگر خطری  
 پیش آید آنها در چار آن شوند

آویدئوس کاسیوس که لشکر باین موقوف در شام با و سپرده شده بود بر خست عظیمی افتاد  
 زیرا که قشون سپرده با و مدت مدید بود که نکرده بودند و از نظم افتاده و دیار  
 منظم و مرتب کردن آن کال اشکال را داشت چون بمسقت تمام اینکار بر داشت بلا  
 بطرف او حمله نمودی بخوبی از عهده برآمده و بعد از چنگ او بنای حمله را گذاشته در  
 جنگ بزرگی بلاش را شکست داد و در سنه صد و شصت و سه میلادی عساکر اشکانی

مجبور نمود که از منزات عبور کنند  
 اما استاتیس پرین کوس سراز را دیگر روی که بکار او منستان بی برداخت از سرحد  
 این مملکت تا آنگران پای تخت او من برانند و این شهر را محاصره بنا بر بعضی روایات  
 منهدم و ویران ساخت بعد از آن شهر جدید بنا نموده قشون روی زاد را بجا ساخلو  
 گذاشت و خبر فوجات خود را بشهر روم رسانید سوا موس پادشاه قدیم ارمنستان که در  
 روم پناه برده و در شهر روم بود مجدداً بر سر پادشاهی این مملکت جلوس نمود یعنی توسی  
 دیدن نام را ما مور کرد که برود سوا موس را مجدداً بیادشاهی ارمنستان برقرار نماید  
 سوا موس بار من آمد و با هفتمانات توسی دیدن و ماریوس و روس که سراز را دیگر روم  
 بود سلطنت آن مملکت بر او مقرر شد

دولت روم با بوضع و ترتیب در ظرف مدت دو سال نالای خسار نهی خود را نموده  
 بدولت اشکانی معلوم کرد که هنوز فاداست مقابله با که در آسیای غربی بواسطه  
 فوجات ترازان حاصل نموده حفظ و نگاهداری کند

سرکردگان با هواد هوس روم که در تحت ریاست امپراطور عیاش تا قابل بواسطه رشد  
 و کفایت خود این فوجات نمودند بچالایات بزرگ افتادند و اکثراً با بقدر پیشرفت و  
 شان نکرده و باید دانست که در آترمان در دولت روم هر کس امتیازات نظامی داده  
 میشد اگر فایده فوجات مینوانست خود را بمرتبه و مقام رساند بنا بر این سرازان  
 روی که در حروب شام و ارمن شهامت و بزرگی خود را ظاهر ساخته بودند هر یک طلبکار  
 و خواهان رتبه امپراطوری و قیصری شده و مقدمات این تبحر را ترتیب میدادند

در میان سرکردگان قابل که در تحت ریاست لوسیوس و روس بخدمت نظامی و جنگ  
 اشتغال داشتند آویدئوس کاسیوس از همه معروف تر و با هواد هوس تر بود این سرازان  
 مملکت شام را مصفا و قشون اشکانی را از آنجا بیرون نمود از جانب ریلوس قیصر منصب  
 سرداری کل با سپهسالاری با و داده شد و او با اختیار نام مصمم شد که از حدود ممالک  
 اشکانیان تخطی نماید و در خاک خود بلاش با این پادشاه جنگ کند و هر قدر ممکن شود  
 با نتراع و لایات و ابالات اشکانی بردارد و اگر نتواند خود را در شان بمقامی بالاتر از  
 مقام ترازان قیصر رساند با او افلا منشان و برابر شود و فوجاتی را که او در پنجاه سال



قبل کردی نیز در این زمان بنماید

برای وضع لشکر کتی کا سیوس اسناد مرتب محیی بدست نیست از مطاوی مستور  
 مورخین آن عصر و زمان باید استخراج مطالب نمود و آنقدر که ممکن است از اعمال  
 منهوران آن سردار خبر شد آنچه معلوم و مبین میگردد کا سیوس از شرط فرات عبور  
 کرده وارد بین النهرین (حزقونو نامی) گردید و رفت به نینس فوزیوم که رفته حال باشد  
 و از نزدیک آنجا بی که بلیک با شرط فرات اتصال پیدا میکند امتداد شرط را گرفت طی مسافت  
 نمود و زمان با بل در سوز که شهر قدیم با بل باشد عسا کیریومی با مشون اشکانی جنگی  
 کرده و در میانها غالب آمد پس از آن شهر بزرگ سلوس بود که دارای چهار صد هزار سکنه  
 و در کنار درج بود کا سیوس محاصره نمود و بسوی اتمام تمام آنرا فتح کرده آتش زد و شهر  
 طیسفون را که آنطرف شرط بغداد بود نیز گرفت و عمارت و قصرناستانی بلاش که در آن  
 بلد بنا شده با خاک یکسان گشت معابد مختلفه این شهر را خراب کردند امکان را که گان  
 میقت در آن دینیه و خزینه باشد خضر و کاوش نمودند و غنایم بسیار نصیب لشکریان  
 کا سیوس گردید اشکانیان که در هر جنگ شکست میخوردند آخر الامر ما بوس شد چشم  
 از مقاومت پوشیدند مختصر جمع نواحی ما کنی که ترازان فتح کرده بود و بعد از دست  
 داده باز بصرف کا سیوس سپاهیان او درآمد سردار رومی قناعت و اکفابا میقتند  
 کورستانی و مملکت کیری نموده بعد از تسخیر بین النهرین (حزقونو نامی) بطرف جبال  
 زاگرس (جبل الطاق) پیش رفت و یکسخت از مملکت میدا نیز قتلک نمود بعد از این  
 پیش رفت و اسراع فتح از اشکانیان امپراطور و مقصد روم و شریک السلطنه او  
 علاوه بر القاب آرمینا کوس و پارتیکوس که پیش به کا سیوس داده بودند لقب میدیکوس هم  
 باو دادند و این القاب بمعنی فاتح ارمن فاتح پارت فاتح میداست

بعد از آنکه کار کا سیوس بخت و قوا می درست گرفت و پیشرفتی بقاعده حاصل نمود و چون  
 خیال کند که دیگر دست دست اوست و احتمال خطر و صدمه برای او نیست دگر تبلی  
 با حکم تقدیر که غالباً قعی است صفای عیش سردار روم را بکدر مشوک مکرر ساخت  
 طاعون در میان قشون روم بروز کرد این ناخوشی هر وقت در هر جای بروز کند مردم را  
 فوق العاده منوحش می نماید اما در بعضی خرافات مانندی شهرت نمود و آن پیشتر

که طبعا

که طبعا حاصل آمده افزود مشهور شد که این مرض عکاسی تختانی از معبد آبلین پس از  
 واقع گردید شهر سلوس داخل شده و عساکر روم که این شهر را غارت میکردند با میل به  
 در آن مکان تختانی از هدا یابی که مردم باس معبد اهدا کرده اند نفا پس بسیار و احاطه  
 ذخایر بیتمار است در آنرا باز کرده هیچ در آن ندیده اند جز این بلای مرم و ناخوشی است  
 که کل اینها بجا دوی و سحر از در این مکان جا داده اند نتیجه این است که مار و کشت بی اند  
 لشکریان روم گردید و و کشت اسباب شدت مرض شد و هر روز مکیخی بر عده اموات  
 طاعونی می افزود بسیاری از سرداران رومی فرار کردند که از دست این بلا جان بدر  
 و بوطن ما لوف خود روید اما طاعون آنها را مغاف نموده اکثر در انشای طی طریق راه را  
 کم کرده بجای اینکه بروم روند به گور رفتند اما آنها که با افشردند و نگریخت بودند برای  
 اینکه عرض و طول عرصه بد بخجی و تیره روزی زار دست به پیمانند از نداشتن آذوقه و

لوازم زندگانی و معاش گرسنه گردیدند و کشت بجای دیگر بردند

بعضی از فراریان قشون کا سیوس که زنده بروم رسیدند قدم آنها اسباب تولید مخصه  
 عظیم گردید ناخوشی طاعون با آنجا عت به مملکت ایطالیا قدم نهاد و بولا یات و بالان روم  
 سرپان نمود و نار و دخان در آن و محیط آتلان تک رفت و خلق کثیری را کشت

یکی از مورخین گوید درین سال زباده از نصف سکنه روم و تقریباً تمام لشکریان  
 کا سیوس را ناخوشی طاعون هلاک نمود مختصر لوسیوس و دروس شریک السلطنه مارکو  
 اریوس قیصر روم و کا سیوس سردار پروا و هوس بجای که ذکر شد با ایطالیا حجت کرد  
 و زبان عقل کا سیوس را که از یادگیری سبکی داشت مخاطب نموده باین بیان حکمت آمیز متنبه  
 ساخت و گفت

دیدم که کبریا بی حضور کرد کار است

بشو مکن ازین پس دعوی کبریا بی

عجب آنکه اینهمه مصائب متاعب کا سیوس را متذکر ساخت و هوای قیصری باز او را  
 در کرباب مشقت و عذاب می انداخت گویند برای نبل این آرزو و حصول این مقصود  
 بمخالفت مار کوس اریوس قیصر روم ساخت و زابت طغیان بر او داشت و در آن  
 کتمکش مغلوب و مقهور شده سر برشور خود را بر باد داد

اما نتیجه



اما اینکه جنگ روم و اشکانی آنچه بر رومیان گذشت ذکر و معلوم شد و با آنکه  
اشکانیان هم صرفه نبردند بلکه متجلی ضرر و خسارت کلی شدند اگر چه جنگ بر ازان با  
دولت اشکانی سبب شد که ارمنستان از تحت طاعت دولت پارت خارج شده تبعه  
دولت روم را احبار نمود اما از ایالات و ولایات دولت اشکانی ایران چیزی در تصرف  
رومیان نماند آنچه را بر حاکم گرفتند بخت پس دادند و همه کس را است و فهمید که درین  
قصر روم ولایات مستخر شده بواسطه نوازان را محض کرامت نفس و فوت بدولت اشکا  
مسترد نمود بلکه خرم و احتیاط او را بر این گذشت و ادا شد کرد

جنگ لوسیوس و رومن شریک السلطنه قیصر یا کاسپوس سردار و یکی از ایالات معتبره  
دولت اشکانی را از تصرف اشکانیان خارج ساخت و چند صد سال آن ایالت در تصرف  
دولت روم بماند و آن قسمت مغرب مملکت جزیره یا بنی القریه ( جزیره یونانی ) بود شاید  
این قسمت مستقیمه در تحت مملکت و حکمرانی رومیان در نیامده باشد اما از ممالک اشکا  
جز آنکه و سلاطین این دولت دیگر سنی و حکمی بر آن نداشتند

دولت اشکانی بعد از جنگ کاسپوس مجدداً ملغف شد که دولت روم حریفی بر روم است  
و مخصوصه با او کار مشکل است بناید بجهت و عبت با او در انداختن یا با بر کرد اخف چنین  
می نماید که هیچوقت دولت اشکانی این مطلب را با این خوبی فهمیده و این اول دفعه بود  
که از عمو کار و رومیان خبردار گشته است

شکستهاییکه در جنگ کاسپوس بدولت اشکانی وارد آمد خلی اسباب و کهن او کرد بدو  
از شان و اعتبار او کاست خاصه در صورتیکه آن شکستها را از سرتیپی خورد که نه خود او  
چندان حلاکت و مرتبه نبرد دولت روم داشت نه دولت روم بقدریکه میتوانست برای  
او تهنیتش و هتیه کار و لوازم حرب بدهد بود پس میتوانیم در امتداد مدت مدید  
سلطنت اشکانیان سه مرتبه اخبار این دولت از اوج قدرت و هبوط و وبال گذاشته و بال  
وهبوط اول آن وقت بود که از حمله و یورش صرف نظر نمود و اکتفا کرد بهمان چیزیکه در دست  
داشت و برای توسعه و توسیع ممالک خود و از بد قدرت و عظمت خود کوششی بجای آورد  
هبوط و وبال ثانی آن زمان شروع کرد که رعایای آن دولت بر او شوریدند و قدری  
از اراضی و نواحی مملکت از بند تصرف پادشاه اشکانی منزع گردید

و بال وهبوط ثالث در اوان جنگ کاسپوس ظهور و بروز یافت چه پادشاه پارت  
توانست دشمن را دفع کند تفاعد کرد و خصم پیش را ند و هر چه خرابی خواست نمود و این  
وضع عیبهای مختلف داشت در الحقیقه دولت اشکانی حالت مرضی هم رسانید که بسلا  
بمرضی فرین شده باشد و از عجز و صحت و استقامت او صرف نظر نموده باشند و همچنین  
که بکاره جان نداده خاطر خود را خرسند میدانند

جنس باد به نشین که از اسباب تجمل و جلال و لوازم تن آسائی و زلف و عیش و عشرت و  
اطعمه لذیذ و شرابهای خوشگوار و لباسهای نرم و دستهای گرم و هم بالینهای ماه رو  
و هم صحبتهای بدله گو و معتبان خوش آواز و مطربان نغمه ساز محروم اند بجلاوه مؤثبه  
و در اب و مختصر سبایی که دارند باید به نیروی بازوی خود حفظ و حراست کنند و محضاً  
آنها بکفایت حکیم اعلم فرزند سی علیة الرحمه دل و دست و بازوی آنهاست و برای جلوگیری شدن  
با تحصیل گوشت شکاری که چون بدست آرند آن روز و آن شب عروسی دارند متصل یا بد  
بر کشت اسبان در طی کردن عرض و طول بیابان باشند چنین قومی البته شجاع و دلیرند  
و بلند صولتان شیرگیر و حال بر این منوال است تا ساده دیبا و ساده باده پیمادست و با  
امیران بوسند البته آن قوه و طاقت نماند و تحمل کارهای صعب توانند پس این مشقها و مشقها  
که در اعمال نظامی در کار است و این صید و شکار که سلاطین را با آن اقبال برای آنست که  
از کار رنجند و وزیده باشند تا اگر روزی زخمی پیش آید از عهده چشم آن بر آید و از زیر  
بار سنگین شانه خالی نمایند و روزی و روزی تنم بنا شدند از ادای تکالیف تن نزنند مصداق  
این مقال حال اشکانیانست و البته مظالم کنندگان جنگ سلاطین و سرداران  
اشکانی را با مارك آن توان و کراسوس سرداران رومی بخاطر دارند و از نظر آنها محو نشد  
که دلیران پارت چه بر وز سپاهیان روم آوردند و چگونه آنها را مقهور و مستعاضل  
کردند همانا در زمان جنگ کاسپوس با عساکر بلاش ستم ناز و نعمت همه را از کفنه  
میکذاشت آنها که مصدق کاراند تن بر حاکم دهند و ادای تکالیف نمایند یکی از  
مورخین علت دیگر هم بر موجبات مسطوره افزوده گوید سلاطین اشکانی نادبیری  
پاس خاطر رعایا را از فراغ میبهرند و از صیانت و جذب قلب آنها فر و گذار میکنند  
لذا رعایا هم در هر جا پشت و قوت آنها بودند بکمال و جان نثاری می نمودند



چون خود را در اوج اقتدار دیدند گمان کردند از رعایا مستغنی میباشند بیکر این  
درستی با آنها ننگ زدند و بدینجهت است که رعیت چون طاقت و عنایتی ندیدند سر بلکه  
آزوده خاطر میشوند و با این حال یقین است که مهتایی جاز فشان در نیت باری خالک  
وفا و خلوص رعایا نایاب بود کشته شهامت و رشادت فطری اشکانان رو بضعفت گذاشته  
قرین که باید بدفع خارج با محله های متواتره پردازد و مصر و جنکهای داخله میرسد این است  
که هبوط و وبال ششم اشکانان شروع کرده از عهده دولت روم بر زمینها بدو هر قطاول  
و تعدی که از آن دولت بظهور رسد تحمل مینماید

جنک دولت روم و اشکانی بمباشرت کاسپوس در سنه صد و شصت و پنج میلادی  
با آنها رسید و بلاش اقل بیست سال بعد از این جنک زنده بود ولی در هیچوقت و موقع  
جرات ننمود که مجددا اقدام بجنگ نماید بلکه تلافی منافات بشود و ایالتی را که از دست  
داده دوباره بجنگ آورد بلی بکمر نینجامد حرکتی افتاد و آن در سال صد و هفتاد و چهار  
و صد و هفتاد و پنج بود در وقتی که ارلیوس قیصر روم در مغرب مشغول دفع حمله های  
طوائف وحشی سواحلی رود دانوب شده مجال کار دیگر نداشت و او در یونان کاسپوس  
نیز نزدیک بود اسباب ظهور جنک ملتی شود بلاش طبعه حربه نمود و مهتایی شد بار دیگر  
دست با سکه برد و آب رفته را بازجوی آورد و مهربانان خيال بلاش شده و منتظر  
بودند به بینندگی ناپره قنار و جدال اشغال سپا بدانها این آتش روشن نشده خاموش  
شد و جنک در کفر نه کار منجر تبصیح کرد بدینجهت ارلیوس مجتنبانکه خبردار شد و دست  
دولت اشکانی در عقبه است و میخواهد با دولت روم مصاف دهد از حوالی رود  
دانوب آنهاض منموده بشام آمد و در همان وقت که قیصر روم بسوریه رسید در داخله  
مملکت اشکانی باز در جمله آشوب در گرفت بلاش دیدار اینطرف حریف حاضر کار است  
و دارای استعداد بسیار از اینطرف دشمن داخله هم سر برداشته هیچ مناسب ندید  
که جز به تشدید مبالغه صلح و صفای بردازد چند نفر سفیر نزد قیصر فرستاد و مراتب خلوص  
موقت خود را با قیصر دولت روم بنویسید آنها اظهار داشت و این خرم و احتیاط بلاش  
و مخالفت او با ارلیوس و از آن جهت و خطر آسوده نمود قیصر روم نیز چون مرد عاقلی  
بود و نمیتوانست عبت آنتر فتنه و فساد روشن شود و خلقی در آن بسوزند سفرای بلاش را

با کمال

با کمال مهرتایی پذیرفته بمیراحم امیر الطوری لخصاص داد و از اتحاد و موافقت پادشاه اشکانی  
اظهار امتنان و اطمینان نمود و فرستادگان را بجز سندی معاودت داد  
چهار سال بعد از این واقعه مارکوس ارلیوس قیصر روم در گذشت و لوسوس ارلیوس که در  
سپه جوان او بجای پدر سلطنت و امیر الطوری یافت چون قیصر جوان مذهب و عجزت کار کرد  
و سر و کمر چسبیده نبود هر کس خيال مینمود بلاش وقت را غنیمت بشمارد و کینه خود را از  
دولت روم میکشد و اقل این التهمین فرزند پونا می فرستد که در ثانی مملکت مینماید  
اگر چه مورخین قديم از این سنین اطلاع درستی بدست نداده اند اما بطور یقین میتوانیم  
بگوئیم از آن چیز بکه مردم مترقب بودند و انتظار آنرا میکشیدند اثری بظهور نرسیده و نیز  
آنها که این خیالات را میگردانند معلوم شده که حدسهای غیر ضابط زده اند پادشاه  
اشکانی هیچ در خيال حمله بدولت روم ننموده و مطلقا این خیال در خياله او ظهور ننموده  
بلی مینوانگفت بلاش بسن پیری رسیده و هر کس ظاهر صاحبان راحت و استراحت سکون  
بر حرکت و آسایش را بر زحمت ترجیح میدهند پس واضح و مبهره است که در سلطنت  
کندوس بلاش اصلاحات و جنبشها ندانسته و ننموده و مسئله مشرف از فکر کونه اغتشاش مینماید  
بوده آنچه را که دولت روم از دولت اشکانی گرفته در بد تصرف و قبضه مطلق داشت و  
دولت اشکانی هم از بنیابت چیزی بروی خود نمیاورد بلاش مدت ده سال با کندوس  
معاصر بود مع ذلک مورخین از روابط دولتین هیچ ننوشته اند ازین سکوت چنین بر میآید  
که کاری بکار هم ندانسته اند نه خصوصیت با یکدیگر مینموده نه سر سر هم میکشیدند  
بالاخره بلاش ستم در سال صد و نود میلادی پادرسنه صد و نود و یک زندگانی را  
بدرود گفت و بلاش چهارم بجای او بر سر سلطنت اشکانی جلوس کرد

### فصل بیست هشتم

شرح سلطنت اشکانی از سال بیست و هفتم تا بیست و نهم و بلاش چهارم

چون بلاش ستم در سال صد و نود میلادی با صد و نود و یک وفات نمود پادشاه دیگر  
همین اسم جای او بگرفت بنا برین وی را بلاش چهارم گفتند و اکثر مورخین بلاش چهارم  
پسر ارشد بلاش ستم دانسته اند و بعضی گفته اند که این پادشاه از همان سلسله و قبيله

بوده



بوده نرسید بلاش ستم را ایماز از مصنفین و جماعتی بلاش رقیب سوز قصر روم را که دلش  
 بیاید پس سنانا تر و سس با سنانا تر و سس دانسته اند و یکا سبوس هم بصر کج با این مطلب نمود  
 و بی ظن غالب آنست که مقصود از این بلاش شاهزاده ارمنستانست و او با بلاش چهارم  
 پادشاه اشکانی ایران معاصر بوده در هر حال ناز بلاش چهارم بر سر بر سلطنت جلوس  
 نموده بود که بواسطه قوت کمدوس و کت روم گرفتار انقلاب و اغتشاش گردید  
 پرفی ناکس نام که سردی و ناو و با کمال بود از ماه ژانویه سال صد و نود و سه ناد و ما بعد  
 یعنی در طرف مدین هشتاد و هفت روز در ملک روم امپراطوری سلطنت داشت  
 چون قصد اصلاح و تغییرات داشت و از یکشند بعضی اینک جانشین پرفی ناکس در روم  
 با امپراطوری برقرار کرد بد در سه محل مختلف عساکر رومی ست با سلم بر دند و از  
 شورش افزاشند و سرگردگان خود را امپراطور خواندند کلدیوس آلی نوس در رومین  
 و تبه امپراطوری یافت و سوز که او را سوزوس هم میگویند در پارتی و پارتی و پارتی و پارتی  
 شام و این هر سه عمر خود را خرم کرده که از مقام منبع و رتبه عالی را خاص خود نمایند  
 ابتدا امپراطوری نمود و بر تخت سلطنت نشست پادشاه اشکانی پادشاهان  
 تابع این پادشاه سفر بد و بار او فرستاده ادای رسوم قنق و مبارکباد کردند و گفتند  
 و در ضمن اظهار داشتند اگر قصر روم را فسون لازم باشد بجهت آن می پردازند بگره  
 خود را به نیاز میدید و نمیدانست این ادعای او بی قوت و زور است پیشتر نمیخواهد  
 داشت از قبول این تکلیف سفر بطور ادب مضایقه نمود چندی چون انتظار کشید که در  
 او را بمیل خود و طیب خاطر بقیصری پذیرند و چنین اثری بظهور نرسید و از آن طرف شنید  
 از جمله رقبای که هم این ادعای او را دارند بکی سوزوس است که در شهر روم بر آنکه قیصری  
 جلوس کرده و مهتاشده است بالشکری جزا و بیعت مشرف زانند و بگری و سپاهانش را  
 از میان بردارد و شام و قوابع نیز از اسلام باشد ملتفت شد و دانست برای سد راه این  
 مفاسد و دفع این غوائل محتاج بسپاهی عظیم است و از هر جا ممکن شود باید که سینه جانی  
 فسون جمع کند تا بتواند بادشمنی برابر شود بنا بر این در اواخر سنه صد و نود و سه میلادی  
 نزد شاهزاده های حکمران که در آن طرف شط فرات بودند و مخصوصاً نزد پادشاه اشکانی  
 ایران و سلطان ارمنستان و حضرت مامور فرستاده از آنها خواست نمود هر یک عساکر

خود را

خود را بجای آورد و آنه نمایند بلاش چهارم ظاهر آمدند شد که ایاقشوفی باید داد بگری  
 بفرستند یا بهایب آرد و نقاعد کند آخر الامر در جواب فرستاده بگری گفت من بحیثیت  
 و شاهزادگان <sup>نایب</sup> خود در پیباب دستور العمل خواهم داد و خواهم گفت بجمع آوری لشکر  
 بگردانند

آنچه مسلم است بلاش چهارم در حکم بگری اقدام نمود و شخصاً بمقابله پرفی ناکس  
 امپراطوری مداخله نکرد اما ظاهر است که سنانا تر و سس از سنانا تر و سس نایب اجازه داده که اگر میل  
 باشد به بگری مددی رسانند حضرت در آن زمان نایب تحت اعراب و سپهر مشرق قطعاً مرکزی بین  
 التهرین (خرز پوناجی) بوده و مانند اکثر ایالات و ولایات محکوم دولتی اشکانی از خود پادشاه  
 بومی داشته لکن پادشاه آنجا بدون امر و اجازه پادشاه اشکانی و در یار طیسفون در  
 امور کلیت ارفیل جنگی مثل جنگ بگری و امثال آن قادر بر مداخله نبود (بین التهرین با پارتی  
 مرکزی را از آنجا فیما بین سنجار و یابل است طوابع اعراب از عهدی بسیار قدیم بعضی از  
 نواحی بین التهرین را در تصرف داشته اند اگر نفون قطعه زمین مابین خابور و یابل را  
 عربستان نامیده اعراب در زمان پنیسه در طرف علیای بین التهرین نمودار و منتشر شدند  
 یونان و ک زمین اشروین را از زمین اعراب خوانده حضرت که عالیا با الف و لام یعنی الحضر میگویند  
 از وقت حکمهای ترازان ذکر آن بمیان آمده و همیشه این سرزمین را نسبت با اعراب نایب  
 مخصوص آنقوم گفته اند) خلاصه بار سیموس پادشاه حضرت مامورین بگری را بمهر نایب بگری  
 پذیرفت و از عساکر تیرانداز خود جمعی را بکلیک و فرستاد از این وضع واقف مامور سیموس  
 پادشاه حضرت معلوم میشود دستور العمل و اجاره مخصوصی در خطا از پادشاه اشکانی  
 داشته و الاجر این بکار نداشت و بلاش چهارم که خود در خالی درین جنگ نکرده و  
 مستقیماً بگری را امداد نمود ممکن است احتیاط کرده باشد و با خود گفته اگر بگری غالب  
 آمد من غیر مستقیم و بواسطه او را کمک کرده ام و اگر مغلوب شد برقیب او میگویم پادشاه  
 حضرت مخفی و بی اجازه من فسون عمده بگری فرستاده و من خبر ندانم اما اگر خود لشکری  
 بجای بگری فرستاد عدوت من با سوز ظاهر آشکار میشود

چون نایب قتال فیما بین سوز و بگری اشتغال یافت اقوام و مللی که آن طرف شط فرات  
 بودند جری و جور شده کینه را که از رومیان در دل داشتند ظاهر ساختند و بجای

وطنیان



و طغیان برداختند اهالی بین النهرین (خر و یونانی) که نازکی زیر بار تبعیت دولت  
 روم رفت بودند خلق طاعت نموده دست با سلج بر کردند و بسیاری از سپاهیان روم  
 که در مملکت آنها اقامت داشتند بکشند و شهر نصیبین را محاصره کردند این شهر از  
 زمانیکه بدولت روم واگذار شده بود محل عساکر رومی گردیده بود درین طغیان اهالی  
 بین النهرین طوایفی که در حوالی شط بغداد سکونت داشتند خاصه اهالی آدیان که مانند  
 حضرت ابع دولت اشکانی بودند با شورشیان تفتان و همسایه نمودند در این اوان سوز  
 برینگز حریف و رقیب خود غالب آمده او را بکشت و بطرف مشرف شتافت که فزون  
 ساخروی و مخصور در نصیبین را بخت دهد و با غیرها و تقویت کننده آنها را تنبیه  
 و سپاست نما بداهالی بین النهرین خواستند با ضرر با و معلوم کنند که شخص هواخواهی او  
 دست با سلج برده اند و با معاندین او بجنک و مخالفت پرداختند این حرفها بخرج سوز  
 بلیک چیز هم مدخجال سوز شده بود و او را بر عدم قبول بخریض می نمود و آن سکه اهالی  
 بین النهرین سفیری باهدایا نزد سوز فرستادند و بواسطه سفیر اظهار داشتند که جمیع عساکر  
 که ما از رویه ما گرفته ایم با اسرای آنها پس میدهم و خواهش میکنم هر چه سرباز رومی در  
 بین النهرین است ازین مملکت خارج شود و اهالی بین النهرین را بجان خود یعنی بجان  
 استقلال واکذارند و هیچ وجه از آنها توقع تبعیت دولت روم ندارند سوز میدید این  
 حرفها با اظهار هواخواهی دولت روم با شخص سوز منافات دارد درین صورت چگونه میتوان  
 آن دعای باغبان را باور کند و مصدق شمارد از آن طرف بدون جنک و خونریزی با خنیا  
 چگونه بدرد می آید که مقداری با مبلغی از اراضی منصرف دولت روم از یک طرف و آن دولت  
 مشغول گردید این بود که فوراً اعلان جنک نمود اما آنها که با او طرف مقابل بودند چندان  
 شان و اعتباری نداشتند سلاطین سورهون و آدیان و حضر بودند بلیک دولت معبر  
 نایب یعنی دولت اشکانی ایران از پشت سر آنها بود و سوز با کداز میان پالان آن سلاطین  
 بطرف دولت اشکانی زانند یعنی ابتدا دول کوچک را مضمحل و نابود کند بعد دولت بزرگ  
 اشکانی بپردازد اما از آنجا که دولت اشکانی چگونه میتوانست تحمل شود که سلاطین تبعه  
 آن دولت و رعایای آنها بطور پامال شوند و تحمل صدمات و تعدات سوز را نمایند  
 سوز در فصل چهار سال صد و نود و پنج میلادی خود شخصاً بوقع عسکر پرداخته فزون

خویش را

خویش را از رود فرات عبور داد و متوجه نصیبین گردید با عینها سوز این شهر را در کیند  
 محاصره داشتند و از عهده لشکر آن بر نمی آمدند سوز حکم کرد سربازان او با نغباد یا عینها  
 و سپاست همدستهای آنها بپردازند اگر چه لشکر با سوز بواسطه فقدان آب یا فلک  
 و رذالت آن دوچار صدمه کلی گردیدند بدون مشکلات و موانع حرکتی بار دیگر سوز  
 (بین النهرین) را در تحت قلمک در آوردند و نصیبین را پایتخت قرار دادند و در جزو  
 کلتهای روم شانی رفیع حاصل نمود (کلته و لایه یا شهر با حمله مهاجر نشین است)  
 دپی از مورخین بدون اینکه شرح و بسطی دهد میگوید سوز برای شهر نصیبین مقامی  
 عالی قرار داد و اقوی دلیل این فخره سکه های عصر زمان او است که روی آنها القاب  
 رفیع برای شهر نصیبین ذکر شده

نیز همین مورخ گوید در نایستان که خشک سالی هم بود و جمیع چشمه های آب سپاه سوز  
 برای بخت رومیهای مخصور در نصیبین و تدبیر باغبان و مؤیدین آنها در صحرائی  
 راه می نمودند زبانه های در کام خشک تر از زمینهای عربستان در نیمروز نایستان مغربها  
 از حرارت در جوش گردید و خاک سر روی جلد را مسنور ساختند و جرح آب هر سخن را از  
 دهنها انداختند قادر نبودند که با یکدیگر صحبت بکنند چنانچه که می گفتند فقط آب بود بعد از  
 هزار جان کردن آخر الامر بجای سیدند آب این چاه بقدری بد بود که احدی از سپاهیان  
 رغبت نخوردن آن نمود سوز بدید که فزون و ازین آب نخوردند ممکن است مبلغی طول  
 کشد تا آب خوب برسند و البته بسیاری از آنها تلف خواهند شد حکم نمود قدحی بپراز  
 آن آب کردند و نزد او آوردند و تمام آن آب را در پیش چشم لشکر با سوز خورد آنوقت  
 ایشان را ضعیف شده بواسطه آن آب کثیف رضع عطش نمودند

خلاصه بعد از آنکه بین النهرین را عساکر سوز مسخر و مطیع کرده ضمیمه ممالک روم نمود  
 قیصر فزون خود را از جلد عبور داده متوجه لشکر آدیان گردید سکن و اهالی این ولایت  
 در مقاومت و جلوه گیری سخت کوشیدند اما با استعداد طرف مقابل ممکن نبود کاری از  
 پیش ببرد پادشاه اشکانی هم ظاهراً درین وقت در فکر کار خود بود و برای دفاع و حصانت  
 پایتخت خود همه اسباب پیچیده کرد که اگر عساکر روم بر او حمله کنند از عهده جواب آید این  
 برآید درین صورت شواست پادشاه آدیان که در تحت حمایت و تبعیت او بود مددی

دهد



دهد سوز آدابین را هم گرفت و بعد ازین فوجات خود را احاطه القاب آرابی کوس و  
آدابینی کوس خواند یعنی فاتح عربستان و فاتح آدابین این القاب اغلب در سکه های  
سوز نقش شده و ملاحظه میشود اما باید دانست که برای سوز ممکن نبود اقامت خود را  
درین نواحی وحدود چندان طولانی نماید چه در مغرب رقیب بر دست مانند گلو و  
آبی نوس داشت و اگر از ایش ازین مجال خود را میگذراشت و باطلان را ندانده آن ملک را  
بهم میزد و کار سوز دشوار میشد بنا بر این ملاحظات در او اهل سال صد و نود و شش  
میلادی سوز از مشرق عربت مغرب نمود و با شتاب تمام خود را به روم رسانید

سوز خبانی است که با پادشاه اشکانی در آویز کساکه پارتی را بنام ندهم آنها را  
تنبیه کند هم دایره فوجات خود را وسعت دهد بلکه تکمیل نماید لکن موقع مساعد  
مناسب نبود و وضع اجازه نمیداد تا چارصفت نظر ازین مقاصد نموده متوجه روم شد  
اما بعضی اینکه از مشرق راه مغرب پیش گرفت و رفت بلاش چهارم بر کساکه روم و چون  
آدابین را از آنها پیش گرفت و از شرط عبور کرده داخل این شهر (حزقون) شد  
و در میانها را از آنجا بیرون نمود فقط شهر نصیبین که در سال قبل با اهالی این شهر منقاد  
کرده بودند با عساکر اشکانی قصد تیک برخاستند و اگر اشکانیان از هفت دیگرد و چار  
مشکلات نمیشدند هر آینه فتح نصیبین برای آنها اشکالی نداشت بالجمله لشکر بان بلاش  
چهارم مظفر و منصو و از شرط فرات عبور کرده بار دیگر در صخره های حاصلخیز شام منفرد  
گشتند

سوز در سنه صد و نود و هفت میلادی مجبور شد بار دیگر بطرف مشرق لشکر کشی نماید  
و در آلابانی را که مستخر کرده بود از دستش رفته تا بنا بجهت تصرف در آن آبروی او بجا  
ماند و شهر بی که بظنک و افتخار نموده بصورت دیگر خود را ننماید چون لو از حرکت و  
هضبت سوز حاضر و آماده شد با فزون خود متوجه نواحی شرقی کرد و بدین از روم و ملک  
شام عساکر اشکانی را از آنحدود بیرون نمود و ابتدا همین قدر پیشرفت قناعت کرد بعد

از آن در او اواخر سال هجرت که مله بده از شرط فرات گذشتند قدم در بین التهرین گذاشت  
با کبریا است در جنگهایی که فیما بین دولتین روم و اشکانی اتفاق می افتاد اسباب کار همه  
شاهزادگان نیمه مستقل بودند که در حدود دولتین جزو زمین ولایات و اراضی و حکمرانی  
داشتند

داشتند یعنی بعضی از این شاهزادگان که در تحت تبعیت دولت روم بودند آن دولت  
کلیک می نمود و برخی که رقیب اطاعت و حمایت دولت اشکانی را بگردن گرفته معاونت  
این دولت میکردند و بعضی نیز این شاهزادگان در آن زمان سلاطین ارمنستان و سرهوش  
باید دانست چه بالنسبه قوت و عدل بکمال داشتند بیکدیگر آنوقت که برای پیشرفت کار  
خود و کشورستان کوشش و مجاهدت نمودند داشت ما مورخین نزد پادشاه ارمن فرستاده از او  
کتاب خواست تا پادشاه ارمنستان در جواب گفت من در جنگ ملحق میمانم این  
مطلب در نظر سوز بود و بعد از آنکه بشرق زمین آمد ارمنستان زاد دولت دشمن خوانند  
گفت این دولت با کمال تعلل و تا مدت کم شود و در تحت اطاعت دولت روم در آید

از سطور ایت مورخین قدیم چنین بر می آید که در فضل نایبستان صد و نود و هفت میلادی  
در همان زمان ورود سوز به سوریه (شام) بود که فونی بجهت فتح ارمن ما مورخین کساکه  
نمود پادشاه ارمنستان در آن زمان مثل پادشاه اشکانی ایران بلاش نام داشت این بلاش  
در حدود مملکت خود با سپاه روم برابر شد و جنگ قریب الظهور بود که پادشاه ارمن ازین جنگ  
در گذشت و مهمتای صلح کشی یعنی قبل از آنکه دست بسلاح برند و نتیجه کار معلوم بلاش  
خواهش متار که نمود در رؤسای و بی قبول خواستش او را مصلحت میداد بلاش چون وقت  
و مهلت بدست آمد سفر با اهدا پادشاه ارمن را بطور روم فرستاد و اظهار موذت و مخالفت  
بدولت روم کرد و از سوز استدعا نمود که شرایط صلح را اظهار کند و برقرار دارد تا بموجب  
آن عمل شود سوز مطالب مثبتات پادشاه ارمن را خالی از شواهب نفاق و تزویر دانسته  
بر اقوال و اعدا نمود و عهدی منعقد کرد که برای بلاش پادشاه ارمنستان خالی از فایده  
و منقعی نبود یعنی بعضی از اراضی ضمیمه منصرفات و ولایات بلاش کردید

یکی از مورخین معتبر میگوید چون بلاش پادشاه ارمن از سوز قهر روم استدعای صلح نمود  
و عهد مصالحه فیما بین منعقد کرد پادشاه روم قهری از اراضی ارمنستان روم را  
که ارمنستان صغیر باشد به بلاش واگذار و مبدول نمود

پادشاه سرهوش بکار قبل از پادشاه ارمنستان طرفی اطاعت و انقیاد دولت روم بود  
یعنی نباشد که اسم ابکار برای سلاطین سرهوش مثل اسم اشکانست برای سلاطین اشکانی  
یعنی همه این اسم را داشته اند بجلاوه اسم خاص



ابکار پادشاه اسر هون خود بخصه معسکر قیصر روم آمد و از نیر اندازان لشکر خویش  
چو کثیر با خود آورد که در کباب میز اطور بکار رزار پر داند و سپهرهای خود را نیز بر  
گروگان مجنون سوز حاضر ساخت این حرکت پادشاه اسر هون خاطر قیصر را زاید الوصف  
خرسند نمود و این خرسندی خشنودی قیصر سبب شد که نواحی مغربه بنی النهرین را تا  
محل اتصال رود خابور ببط فرات با واکدار کرد

سوز بر این شد که خود بخصه از راه فرات پیش راند و صفتا هر یک از سران و سرکردهگان  
دسته فسونی داده امر نمود نواحی شری بنی النهرین و آداب این را که اشکانان گرفته بودند  
هت و غارت نمایند

نیز سوز برای آنکه عساکر و همراهان خود را از لوازم معاش و ما بحتاج زندگانی آسوده  
دارد مصمم شد مانند ترازان در طرف علیای بنی النهرین چند فرزند کشتی بسازد که  
در آنجا جوی که بکار این کار آید فراوان بود چون آن سفین ساختن شود لشکر با خود  
از ساحل پارس بط فرات حرکت داده بنابل آرد و کشتیها که بار آنها آذوقه و لوازم زندگانی  
نیز از شط پارس آید

سوز خپالات خود را صورت داد و با هتیه و لوازم آنهاض نموده بجوالی طیسفون آمد بدین  
اینکه در راه با مانعی و عاقبتی تضاد نماید و متحمل صدمه و خسارتی شود چون با پیارسید  
دو شهر بزرگ بسیار معتبر بنابل و سلوسون با کمال سهولت فتح کرد که با این معنی که در وقت  
نزدیک شدن سوز با بن دو شهر فسون ساخووی هر دو بلد را بر دو محل داخلی نموده بودند  
ممکن است قیصر سفین خود را از میان یکی از آنها که در جله و فرات را بهم وصل مینماید  
عبور داده یا مانند ترازان از وسط زمین با و یک فاصل ما بین این دو شط بوا سطعراوها  
محل کرده و مجمل مقصود آورده باشد

بلاش چهارم پادشاه اشکانی اینان در طیسفون نشسته مهتای مدافعه بود و تصور مینمود  
که سوز از فلان خط راه پیش می آید و هر وقت او نزدیک شود بلاش خبر از او خواهد شد  
و نیز ایطدفاع خواهد پرداخت اما بحسب تقاضای در حال آنکه پادشاه اشکانی از همه جا  
بی خبر بود شنید عساکر سوز بجوالی دیوار شهر طیسفون رسیده اندازین معنی اید الوصف تعجب  
یکی از مورخین گوید در همه این غیر و عقله خود را بجوالی شهر طیسفون رسانیدند و صورتیکه

لشکر پان اشکانی در بنوقت میبگویند که هتیه و مهتای حربه نداشتند و این مطلب از قرار قرین  
خارجی ممکن است صحیح باشد در هر حال سپاهیان پارت در برابر فسون رومی چندین  
ایستادگی و مقاومت نمودند

مورخ دیگر گوید چون عساکر روم به طیسفون نزدیک شدند بلاش چهارم از پای تخت خود  
خارج گردیده در پیرین شهر با آنها نالای و تضاد نمود و برای آنکه پای تخت را از شر  
دشمن امن دارد بار و مهتای جنگی هم کرد اما چون دید طرف مقابل قوی است و کاری از پیش  
او نمیرود باز لشکر را حجت کرده در قاعه و حصن حصین طیسفون متحصن شد اما علی الظاهر  
این متحصن بلاش چهارم نیز فایده بجالی و نکرده و در همه این روزی این حصار را مستقر نمودند  
از مسطوبات مورخین چنین مستفاد میشود که سر پان از سوز قیصر روم در این جنگ  
حکما اول شهر طیسفون را فتح کرده اند مختصر بعد از هشتاد و دو سال در فانی پای تخت  
دولت اشکانی بناسانی نصرت دشمن خارجی و جنگ رومیان افتاد پادشاه اشکانی که بلا  
چهارم باشد پای تخت خود را گذاشته با چند نفر سوار فرار کرد و در همه این احوال  
بیشتر کاری کرد که زبان انبیا آن را می نمایند خلاصه آن اینست که هر کس از این شهر را  
از پیرو جوان کلیت بقتل رسانیدند بعد از آن و اطفال را اسیر کردند چنانکه صد نفر از  
اسیر فسون روم از طیسفون بردند سر پان رومی اجازه یافتند که بمیل و اخبار خود بنی  
عامه و خاصه را غارت کنند آنچه طلا و نقره در خزانه پادشاه اشکانی جمع شده بود بیجا  
بردند تمام زمینهای حجاز را تا راج نمودند طیسفون با آن بادی بکاره خراب  
و آن میل شروکت از فضا سراب شد

سوز قیصر روم اگر چه برای آذوقه و لوازم معاش لشکر پان و همراهان خود کمال احتیاط را  
بجمل آورده بود اما چنین مینماید که بعد از لشکر شهر طیسفون گرفتار سختی و تنگی گردیدند  
او مجبور شدند چند روز از ریشة علف تغذیه کنند و این غذا مورثا سهرال کشت  
بعضی از مورخین که از آن جمله دی میباشند مینویسند سوز خپالات نداشت بلاش چهارم را تقاضا  
نماید اما صحیح آنست که با فقدان آذوقه و بی فوین خود را فادریابین مطلب ندید و صلحت را  
قرار بر این نداد که ناصدمه کلی وارد نماید هر اجب کند عود از راه فرات هم برای او مستر  
نبود چه در وقت ذهاب لشکر پان روم آنچه در آن خط راه آذوقه بدست می آمد تمام کرده



بودند و برای ایاب چهری باقی نگذاشته بنا بر این سوز راه دجله را بر فراز ترجیح داد  
کشته ها را در وسط نگذاشتند و بخی کشتی را میگردند و قشون هم در ساحل با سفای  
مراهی داشتند بدین وضع طی طریق کرده تا بنزدیک حضرت رسیدند چون اهالی حصر بواسطه  
توقیفی که از بگریز و عقب و دشمن سوز نموده بودند این پادشاه را در بنام سوز قصد تنبیه و  
سیاست آنها کرد دیگر آنکه چون تراژان قهر خواست شهر حصر را مسخر کند و اهالی دفاع  
برخواستند و نگذاشتند کاری از پیش برسد سوز خیال نمود که این شهر را فتح میکند با سوز  
معلوم میگردد که او نسبت به تراژان ندارد بمراتب فادرت و قاهر تر است بنا بر این طوار  
اشتهای تراژان نبسته میشود و صفت افتخار سوز عالمی میگردد

سوز قهر و دم چندان بیخ نبود که خیال فتح و تسخیر قلعه و شهر حصر می نمود زیرا که در میان  
برای انجام این کار آلات و ابزار بسیار خوب داشتند و سربازان روم هم در اعمال و فنون  
پوش و قلعه گیری ماهر و چالاک بودند اما غافل که اهالی حصر نیز چندان بیچاره و دست  
شکسته نیستند و شادان و شجاع فطری آنها با استحکام دیوار شهر و حصان حصر  
بوجهی جواب رومیان را میداد و در مقابل خصم در غیما نندند و کار دفاع را خوب می بینند  
خلاصه رومیها اقدام بپوش اول نمودند و حصرها با سابی آن حمله را دفع کرده اسباب  
محاصره رومیان را از دست آنها گرفته سوزانند و بسیاری از سربازان رومی را نیز  
بکشند محاصره که وضع را چنین دیدند قدری سست شدند و در میان خود آنها اختلاف  
کلمه ز کرمت مقدمه شورش تمهید یافتند آنکه از عصبان سخن را نندند و پای غنچه  
فی الجمله بمان آمد سوز برای دفع شورش مصمم اقدامات سخت کرد پدیده و حکم کرد و نفر  
از صاحبان بزرگ او را کشتند و بگذاشتند از اسباب ظلم و برورضی نمودی حرم  
قتل یکی از آن دو نفر مقبول را منکر شد و گفت من گفته بودم او را بکشند و بعد از این بقتل  
ناچار از مقابل حصر حرکت کرده قدری دورتر از آن محل او روز

در باب دوم فرصت حاجت مورخ می نویسد یکی از آن دو سرکرده لاتوس نام داشت  
و او همان بود که چندی قبل ضمیمه را مستخلص نموده بود

دی میگوید چون سربازان ابوالجیحی لاتوس گفته بودند ما جز این صاحب منصب احدی را بگریز  
قبول نخواهیم کرد و اطاعت فرمان او نخواهیم نمود سوز بر لاتوس حسد برده حکم کشتن او را داد

مار یوس

مار یوس ماکیوس علت قتل لاتوس را چیزی دیگر دانسته است و میگوید که پیش از وقت  
حمله بر حصر اتفاق افتاده در هر حال سوز با آنکه از حصر دور شد و عقب نشست با این  
خیال است که کشید و امیدوار بود که هر طور باشد این شهر را فتح کند چه شنبه بود  
مال زیاد بی حصر خاصه در مخزن معبد آفتاب جمع شده طوایف و قبایل کثیره متدینین  
که از صدق دل این پرستشگاه معتقدند از دیگرکامی اسباب تقیب و اشیاء گران بها برای  
این معبد آورده اند و سوز نیز از آنکه کذاشته سوز میخواست آنجا را تصرف کند و با خود  
بروم برد و بر حسب ظاهر میگفت که نشان من میباشد که اهالی شهر کوچکی یا من در مقام مقاد  
بر آیند و من از عهد آنها بر نیام و نتوانم آن عده قلیل را مغلوب و مطیع نمایم و اگر حصر با  
سیاست نکرده بمانند اسباب بحر می آنها و دیگران شود

چون معبر سوز جای امنی بود در آنجا از نویسنده از پیشتر اسباب قلعه کثای و حصار  
و محاصره ساختند و آذوقه فراوان جمع کردند بعد از آنکه آنچه هتبه میخواستند بدیدند  
باز بطرف شهر حصر را نندند و آن حصر حصین حمله بردند و با آنکه نسبت بدفعه اول رومیان  
از حیثت آلات و ادوات خلیه مکل و ساخته بودند و قشون نیز بهین مرتب و منظم شده باز  
حصرها خوب و بقاعه دفاع کردند چه تیراندازان قابل و سوار نظام ممتاز ما هر داشتند  
و مطمئن که دیوارهای شهر حصر نهایت حکم است علاوه بر این جمله بکسب اسباب آتش اختراع  
کرده که اگر چه صدمه و از تپ کلی برای دشمن نداشت اما باعث تحویف و تهدید بود و چون  
رومیان بمیدانستند از این آلت چه کار ساخته میشود و چه میکنند ناچار میسر رسیدند  
و صد میگردند

از مطاوی کلمات مورخین چنین بر می آید که آن اسباب و آلت آتشی که حصرها اختراع کرده  
بودند شئی قابل استعمال آن نفع بوده و همین جهت میتوان گفت که هیچ حصر خاصه  
خلاصه سوز از آن حصر صدمه کلی بشکر بان سوز وارد آوردند و آنها نامتدی نوالستند خود  
بدیوار شهر رسانند چه متصل از بالای دیوار قلعه با فلاخن سنگ می انداختند و تیراندازان  
حصری مثل اینکه بازان بار بار عساکر روم را بساد تیر می کردند و مقتولین رومی بر روی یکدیگر  
میریختند بعد از آنکه صد هزار رحمت و بلا و مشقت و عناد سوز از قشون روم خود را بدیوار  
خارجی شهر رسانید و محلی از آنرا سوز آتش کردند و یقین نمودند مقدما فتح شهر ترتیب یافت

سربازان



سرنازان سوزان خواستند که بگرینب پورش برند و گمان میکردند که اگر اینکار کنند  
 و اتمامی شود لابد شهر محتر و مفتوح خواهد شد و ضمناً قصد سرنازها این بود که چون  
 شهر را گرفتند عمارت نمایند امیر طور روم که میسر شد سرنازان بعد از گرفتن شهر و عمارت  
 کردن خزینه و در قیام معبد آفتاب را نیز بنگارند و عابد شخص امیر طور را سوزانند  
 و از ندادن و اگر هرگز این معبد است سرنازان همان نیک و فلاح شهر قناعت و اکفایست  
 و مال و خزانة معبد آفتاب را برای او میگردانند البته راضی میشد و اجازه میداد که بگرینب  
 بزند و کار بکسرم شود نیز سوزگان میکرد اگر چه جمله مهلنی باهل شهر داده شود آنها از استیسا  
 در می آمدند و راه نیکم و اطاعت می نمایند آنوقت او مسلمانانک نفایس خزانة معبد آفتاب  
 میکرد و اعتقاد او این بود که بر اهل شهر معلوم و محقق شده که پیش ازین مقاومت با عساکر  
 قسری مگر نیست بل مورث خطر است مدت بگروز سوز منظر شد به بیست از خود اهل محضر  
 چیزی ترا و خیال نسیب شدن و قتل کردن دارند با ندادن چیزی از خضرها معلوم نشد و  
 مطلقاً اظهاری نکردند بلکه شبانه آنجا بی زاکه لشکر باین روم از قلع خراب کرده بودند  
 نمودند و از اینجا معلوم شد با خیال مقاومت دارند سوز دیدیم اشیاء گرانها و خزانة  
 آفتاب بچنگ او بنهادیم تنک عاج شدن از دست خضرها که ننگار شدند بک خضر خضر  
 فتح کند حاصل شد برای فتح این فضاحت راضی شد آنچه در خزانة معبد آفتاب است نصیب  
 سرنازان شود و خضر مفتوح کرد و بنا بر این حکم پورش داد اما این دفعه سپاه روم اطاعت  
 احرار نکردند از قبول فرمان با و امتناع نمودند و گفتند آن وقت که دیوار شهر سوراخ شد  
 و خلق بو حشمت افتادند و بی دربی جمله تنک و تحمل اندک خسارت ممکن میشد که کار برداخته  
 شود چرا سوز مانع حمله ما شد حالا که باز سوراخ را گرفتند و اهل شهر در ثانی قوت قلبی  
 حاصل نمودند و سخت مهتای مدافعه گشتند و نتیجه کار هیچ وجه معلوم نیست و اگر فی المثل  
 فتون روم غالباً بد بعد از آنست که اکثر آنها راه دیوار عدم پیوده باشند از جمله میدهند  
 و میدانند که ما با بدجان خود را عرضه خطر نمائیم و ما ملک الموت دست و کپ بیان شویم تا  
 اینکار پر داخته شود این خری محال است و هرگز ممکن نیست که ما اقدام کنیم  
 ظن غالب این است که سپاه روم ملنفت شده بودند که چرا در وهله اول سوز قسری روم با آنها  
 اجازه پورش شهر خضر نداد و بواسطه همان رنجش و آزردن خاطر می در ثانی که حکم داد

تمکین نکردند آخر الامر چون قسری عساکر رومی خود ما پوس شد با مختار بر آسپا  
 خود گفتگو نمود و از آنها خواهرش کرد که با او اتفاق نمایند تا بتوانند شهر خضر را عنوة فتح  
 متحدین مذکورین اقبال کردند تا نکرند چیزی در دست در بنیاب بدست نیست همبند  
 میدانیم وقتی قسری روم ملنفت شده دانستند که کوشش و اهتمام او در بنیاب بیفایده است  
 ناچار از خیال فتح و تسخیر خضر افتاد

اسپارسیان مورخ میگوید سوز شهر طیسفون زاد را ابتدای فصل زمستان فتح نمود و در  
 میونید عساکر روم وقتی شهر خضر را محاصره کردند که گریه های نهایت شدت داشت  
 آنچه مسلم است این است که در محاصره ثانی خضر که ما شدت نموده و همین جهت ناخوشی  
 در میان قسری سوز بروز کرد و یک نزار خضر ناخوشی اینکه لشکر باین ما پوس شده ازین جهت  
 معلوم نبود در مواقع کار اطاعت میکنند با راه عصبان میروند

دی میگوید بگنفر از صاحب منصبان سوز با وعده می کرد که اگر با نصد و پنجاه نفر از عساکر  
 اروپا بی در تحت اختیار من قرار میدهمی شهر خضر را برای تو من مستخر می نمایم سوز در جواب  
 گفت این همه قشون از کجا بیارم ازین کلام معلوم میشود سوز یقین نداشته است در صفا  
 لشکر اروپائی او با نصد و پنجاه نفر باشد که تمکین او کند و امر او را اطاعت نماید

سوز در دفعه ثانی نیز بیل حرام از نزد یکی خضر در شد و حال آنکه مدت بیست روز این  
 شهر را محاصره کرده بود و چون دیگر امید نداشت خواهی خواهی بیستام حراجت کرد

در تاریخ این واقعه و جنگ رومیان و خضریان هیچ چیز غریب تر ازین نیست که پادشاه اسکا  
 چنین موقع خوشی روی نمود و مطلقاً حرکت و جنبشی نکرد بلاش چهارم بعد از آنکه پای تخت  
 خود را گذاشته با چند تن فرار کرد دیگر اصلاً بخیال نیفتاد که دشمن خود را امیناً بلبه و زخمی  
 کند و مشکالی برای او برآورد و حال آنکه بواسطه مقاومت و پافشاری خضرها اسباب اینکار  
 طبیعی فراهم آمده بود اولاً ایستادگی طولانی اهل محضر و صد ماتیک برومها وارد آوردند  
 ثانیاً خصم بی آذوقه و عذاب الیم جوع ثالثاً شدت گرمای تابستان که رومیها هیچ وجه  
 معنادارین قسم هواها نبودند و فی الحقیقه از کار افتاده الحی برای بلاش چهارم که میبایست  
 تخت و تاج و مالک موروثی خود را بوجهی نگاهدارد و موقعی بهتر ازین نبود که با سواران  
 جنگ و راهشکافی که گریه و سرهاد در مزاج آنها اثری نداشته بر سر رومیان نازد و بنیاد



آنها را براندازد و بعد سستی حضرتان کار دشمن را بدست می آید و زنجیر خله  
 کردن با و و تخریب و لایات و ممالک ایران نباشند و اگر در آن وقت هر قدر در میان  
 می نشستند اشکانان پیش می آمدند بلکه راه بازگشت رومیها را سد و قطع میکردند و  
 نمیکردند از قوه و لوازم زندگانی با آنها برسد البته کار بر لشکران سوز سخت میشد  
 و آنها که جان در میسر دند و با وطن خود مراجعت میکردند شرح ماجرا را برای شهرت  
 خود میگفتند و دیگر سربازان رومی زود نمیکشیدند و سبب شرف نمینمودند اما بلاش چهارم بنا  
 هیچ ملتفت این نکات نشدند یا اگر شد حکم نقد بر کرد دولت اشکانی را بطرف زوال و انقراض  
 میکشاندند نگذاشتند پادشاه کاری نکند و حب و طغیانی خرج دهد سده ثلثه نماید و ترویج  
 خرقة بجای خود نشکست و ابتدا اعتنائی باین مطالب ننمود فارغ از بیم زبان آسوده از

سودای سود

نهی لشکر کتی سوز را مشرف مورخین قدیم ملاحظه نموده و مسطورداشته اند و هم تقریباً  
 بر این عقیده اند که اگر چه آخر الامر کشت قصر روم در حوالی حضرت لنگ شد و خیلی ازین بابند  
 با و نیکد کشت اما من جهت الحروج فوجات او در ممالک شرقیه سبب عظیم دولت روم  
 گردید و مبلغی از شان و افتخار دولت اشکانی کاسته شد و بوضوح پیوست که این دولت  
 روم سبب زوال هر یک دولت و ممالک معتبر از و لایات دولت اشکانی از تصرف بلاش چهارم  
 خارج و ضمیمه متصرفات روم گردید قصر روم نه تنها در آنجمله (حر و یونانی) شان و مقام  
 سابق خود را بدست آورد بلکه از جمله عبور کرده و اینست مقدار دولت روم را در اراضی  
 حاصلخیز فها بین شط بغداد و سلسله کوه زاگرس (جبل الطان) بلند کرد و این فواجی را در  
 تحت تملک دولت روم قرار داد و لقب دیابنی کوئس که سوز را اختیار نمود از همین جمله بود  
 ادیان با اراضی فها بین زاب علیا و زاب سفلی که بختل در آن زمان عبارت از تمام زمینهای  
 دینت واقع در پای کوه زاگرس بوده از خاک بوم شرقی نامت شمال ادهم هر در تحت سلطنت  
 دولت روم قرار گرفت و پادشاه این مملکت که نا آن وقت بدولت اشکانی تبعیت داشت خارج  
 گذارد دولت روم گردید و بر فهای دولت روم در امکانه افزاشه شد که چندان مسافری و  
 بعد از پای تحت دولت اشکانی نداشت بعبارت اخیری که مرز آن بکر وجه جغرافیائی بود طبقون  
 پای تحت دولت پارت و شهرهای عنبر سلوسی و بابل که با متصرفات دولت روم جار و صیقل  
 شد

شده

شده بودند که غفلت رومیان با آنها حمله میکردند و بی زحمت و مجاهدت تسلیم میشدند  
 بلاش چهارم بعد از شکست خوردن از سوز نظر پیاده سال با یازده سال زندمانند نارنج  
 این ده یازده سال نیز مفقود است و هیچ معلوم نیست که در دولت اشکانی چه ساخته شد  
 و چه بزرگدشته اگر چه بواسطه فقدان اسناد هیچ نمیتوان استنباط نمود لکن از سابقا و تریب  
 کار آن عصر چنین بر می آید که مدت فرورده حاوی وقایع مهم نبوده است

افامت سوز امپراطور روم در مشرف در سال ویست و دو ویست و یک میلادی بر حسب  
 ظاهر معلوم میشود که ممالک مشرقی نظمی نداشته باشند همین جهت قصر در این سرزمین روجل قائم  
 انداخته لکن هیچ گفته نشده که دولت اشکانی برای اسیردادن ارضی خود اقدام نموده باشد  
 با سپاه روم و اشکانی دیگر با یکدیگر تلاقی کرده باشند بنا بر این میتوانیم بگوئیم دولتین  
 بظاهر با هم بر صلح و صفا بوده و کرک آشتی داشته اند دولت اشکانی که یقیناً خود را از  
 متصرفات موروثی محروم نمیشدند بناچار تن با سبک آرداده و رضاشده که دولت روم آنها  
 مالک باشد و شایان این نمیکشید و رضای بواسطه اعتناش داخله بوده چون نمیتوانستند است  
 کاری کنند ناچار انکار نموده مختصر بواسطه فوجات متوالیه تران و آوید و سوس کا سبوس  
 و سوز با سوز و س چندین مملکت خراجگذار اشکانی ریفه تبعیت این دولت را از گردن انداختند  
 جهت آنکه این ممالک و سلاطین خراج گذار و تابع دولت اشکانی شدند این بود که دولت  
 مشارالیهما را عظیم تر و قوی تر از سایر دولت اسپا میدانشند و برای آنکه خود را از شر  
 حمله کنندگان و تاخت و تاز خارجه محفوظ دارند خویش را در تحت تبعیت آن دولت قادر  
 مقتدر قرار میدادند و با خراج میدادند که نسبت بدولت خارجه آنها را کاملاً در حالت  
 استقلال نگاه دارد و فقط دولت اشکانی را از ارای این قدرت و توانائی میدانشند بعد  
 از آن که بر آنها معلوم شد که این دولت با عظمت که جلوه گیری حمله سپاه دولت روم و برابری  
 با مشون منظم بقاعده رومی خصاص را داشت و بارها تیراندازی چالاک و سواران برین  
 او رومیان را که در آنوقت در اوج قدرت بودند و جز آن دولت و دولت اشکانی از هیچ  
 اسمی نبود مضطر بجزور و ذلیل و مقهور ساخته و در ارای بوار انداخته اینک ضعیف گشته  
 و متزل نموده است و با سبب اسپای مغربی را از دست داده و اگر از تو تحصیل قوه واستعد  
 نماید و بجای آنچنانز و کاسته شده چیزی بنفزا بد و نتواند با دولت روم همسری کنان عمده جوا

آن دولت



آند و لک بر آید و ناخ و قاز و رومان را مانع شود البته بزودی مغرب بر مشرق استیلا  
پایند و اسپانیا در تحت تسلط و اقتدار او بیا باشد و سلاطین باج گذارد و لشکر شکافی را چاره  
جز این نباشد که تابع و مطیع غالب باشند از اشکانان کسب و بر رومان بپوشند که محروس  
مانند و آستانه منور خوانند و نشانند که آن مقدمه یعنی بیکار شدنش بلاش چهارم و صرف  
نظر کردن و از هر نوع جد و اهتمام و کوشش و اقدام برای حصول همین نتیجه بوده است

که اشور بخجی نماید نرند

بر اندام او خوار آید بپرند

بلاش چهارم ناسال و بیست و هشت یاد و بیست و نه میلادی سلطنت کرده در یکی از سینه  
مذکوره درگذشت و دو سال بعد از آن یعنی در سینه دویست و یازده رقیب بزرگ او امپراطور  
و قیصر روم که سوز با شد در شهر بزرگ در چهارم ماه خرداد به جان بلاد هر دو رفتند و این ملک  
دو روزی را برای اختلاف خود بباد کار گذاشتند

### فصل بیست و نهم

#### در شرح سلطنت پسر واد و اچچا پسرین بلاش در اربع

بلاش پنجم وارد و ان برادرش فی الحقیقه شک یا ارشاک یا ارسان بیست و هشت و بیست و نهم  
محمود پیشوند و دولت با عظمت سلاطین اشکانی و طبعاً آنها که یکی از چند طبقه پادشاهان  
بزرگ محسوب میباشند بوجود و ان پسر بلاش چهارم ختم و منقرض میگردد لکن پوشیده نباشد  
که اکثر مورخین عدید سلاطین اشکانی را زباده ازین داندند از جمله فاضل نقاد صبیحی یا شاحبه  
تکلمه العیر سلاطین اشکانی را می دد و نیز دانسته و بلاشی را که ما پنجم خواندیم او ششم میدانند  
وارد و ان و بلاش آخرین پادشاهان اشکانی را پسر بلاش پنجم می نویسند و قبل از این دو پادشا  
سه پادشاه دیگر را نام برده و شرح مختصری از آنها مرقوم میفرماید اما ابلدون اینکه بر آن  
مصنف با رع ایراد و اعتراضی داشته باشیم که پنجم مسطورات مندرگنسن انکلیس معلم  
تا ریخ با اجتهاد ما در این موضع بیشتر موافق میباشند لهذا پیروی این دانشمند بکار را پیش  
و بلاش پنجم وارد و ان برادر و اچچا پسرین بلاش چهارم میدانیم و در اینکه سلطنت اشکانیان  
ایران در زمان اردوان ابن بلاش منقرض شده حرفی نیست مورخین معتبر که هرگز در و

ملک

و ملک در این قول متفق بودند بعضی عدد سلاطین اشکانی را از سی و دو هم گذرانند و  
بیش از اینها گفته اند و مستند بعضی سکه ها کرده این حرف هم چندان دلیل نیست اما بحقیق  
در کار است که بعد از آن تحقیق همگی از مطلب بدرستی آگاه می شود ارباب خبر دانند  
که در اوان انقراض سلسله از سلاطین همیشه چند نفر شاهزاده صاحب عیبه از آن سلسله  
در اطراف و اکاف ملک و ولایات منقرض و منتشر اند و تا پادشاه تازه و دولت جدید بکار  
دست آنها را ببندد طول در و از آن شاهزادگان هر یک در قلمرو حکم را بر خود اگر چه ناحیه  
خیلی کم و بعضی باشد با جرای تمام رسوم سلطنت میسر دانند که پادشاهی خود را بدرجه  
ثبوت رسانند و از جمله رسوم پادشاهی نرسیده است که بدلیل چند شاهزادگان سلطنت  
بر یاد رفته بدان بیشتر مقید بوده اند ممکن است بعد از گذشتن کار اردوان چند نفر از  
شاهزادگان اشکانی با بزرگان پارت هر یک در صفتی و قطری ادعای سلطنت کرده و سکه  
زده باشند و بعد از آن اردشیر پادشاه ساسانی با جانشین او میر و از شاهزادگان و بزرگان را  
مقرر کرده پس هم سکه صبیح است و از اشکانیان میباشند و هم آخرین پادشاه اشکانی اردوان  
و عدد این سلاطین بیست و نه و مصنفین را هم لغزشی که باعث تغییر و ملامت باشد نیست  
اینک میر و پنجم بر سر مطلب

پس از آنکه بلاش چهارم درگذشت دو پسر او که یکی بلاش پنجم باشد و دیگری اردوان بر سر  
تخت و تاج سلطنت هم زدند و آماده جنگ و نزاع شدند بنا بر مسطورات اکثر مورخین بعد  
از آنکه در واد و چچا با هم زد و خورد نمودند نتیجه این شد که سران و بزرگان اشکانی در سال  
دویست و شانزده میلادی پادشاهی سلطنت اردوان را تصدیق نمودند و او را و ان پادشاه  
تخت و تاج خواندند اما از سکه های اشکانیان معلوم میشود که هر دو برادر در دربار محراب  
زمان هر کدام در قطری سلطنت می نموده اند و از زمان حرکت بلاش چهارم تا مدتی هفتاد و هجده  
سال برار یک پادشاهی می یکی بوده و از آنجا که از سینه دویست و شانزده میلادی روپها  
اردوان را پادشاه اشکانی میدانند معلوم میشود این پادشاه در اقطار مغربی مملکت  
سلطنت داشته و چون سکه های بلاش پنجم نیز استقلال و زاد پادشاهی ثابت میماند پس  
که این برادر هم در اقطار مشرقی شهر پاری مستقل بوده و هیچیک از دو برادر در مملکت  
آن دیگری دخل و دخالتی نداشته اند

پوشیده



پوشیده نباشد که اردوان آخرین پادشاه اشکانی ایران مردی فادرتوانا و صاحب علم  
و همت و اقدام بوده و ضعف و عدم قابلیت و کفایت و لیاقت او ملک را منقرض نموده بلکه وضع  
زمان او و اختلاف امر و شاهزادگان اشکانی و تغلب خارجی که سبب عمده آن خلاف و آشوب  
داخله است کارزار است این پادشاه بزرگ گرفته و مساعی و مجاهدات و راهبها و ضایع  
نموده است

باید دانست که در سال دویست و یازده هجری کاراکا لوس پسر سوز قهر روم در آن مملکت  
بجای پدر بر تخت امپراطوری جلوس نمود و یکسال بعد یعنی در سال دویست و دو وازده میلادی  
در مجلس سنای دولت روم اظهار ضعف و خوشحالی کرد که در مملکت اشکانیان هنوز خجسته  
داخله در کار است و با جزای مجلس سنای از بیعت مبارکباد و هتیکت گفت و اظهار داشت که  
دولت اشکانی خصم الد دولت روم است و چون مدت است گرفتار اختلال و اختلاف داخله  
خود است دولت روم میتواند وقت را ضمیمت شمارد و در روزگار او بر آرد و بیکاره  
خود را از تعرض چنین رقیب بترسند و آنچه فارغ و آسوده نماید از بیخبر کاراکا لوس معلوم میشود  
که نازمان اردوان آخرین پادشاه اشکانی دولت روم از دولت اشکانی خجسته حساب سپرده  
و ملاحظه میکرد و بیم و هراس از پسرانند از آن پارت داشتند و همواره تکیه می نمود که رقیب  
و هم او را در خود را ضعیف نماید نیز مستفاد میکرد که خجسته و کشتکش نماید و برادر یعنی  
بلاش پنجم واردان اشکانی چند سال در کار بوده و با هم بکنج منازعه و مجادله می نمودند  
و ابتدا بلاش غالب بوده چنانکه کاراکا لوس در سنه دویست و یازده میلادی سلطنت او را تصد  
نموده و بطول کشیده که وضع تغییر کرده و غالب مغلوب گردیده و اردوان روی کار آمده است  
چند بعد از سنه دویست و یازده میلادی دیگر در کتب هالی مغرب امی از بلاش نیست و میتوان  
استنباط و استخراج نمود که از سنه مذکور به بعد کهنکوی قهر روم و ام نای آن دولت بار در  
بوده زیرا بلاش در دولت روم اردوان را پادشاه بالاستحقاق ایران و مالک نایج و تخت  
اشکانیان دانسته است

از اقوال و مسطورات مورخین چنین مستفاد میشود که اردوان ناسالک دویست و شانزده  
میلادی پادشاه تمام ممالک اشکانیان تا بلخ کشنه قطری و قطعه از آنرا داشته و بلاش  
برادر خود زد و خورد می نمود در سنه مزبور که بلاش ضعیف و مقهور شد اردوان پادشاه شد

فاز آمد و شهر بار و پادشاه کل ممالک اشکانی کشت و بلاش که کار خود را از دست  
از ادعای شاهنشاهی کشید و فقط خود را مدعی سلطنت مملکت مخصوص پارت قرار داد و  
بنابر این دعوی اسباب زحمت برادر خود اردوان بود اما نه چند آنکه او را مضطرب متحیر  
نماید چیزی نگذشت که کار اردوان بالا گرفت و بلاش باز هم قدری متزلزل نمود و بدین  
که رقیب و هم او را در هر قدر بیشتر قوی شود و قوت که در طرف مقابل او همانقدر رو بضعف  
و سزایی میرسد

اردوان نازه سلب مقدار از بلاش نموده و میخواست از طرف او بیکاره آسوده گردید که در  
مخضه و مشکلات و در چهار زحمت سخت کردید تبیین این مقال آنکه کاراکا لوس قهر روم  
از بیعت روزی که بر سر امپراطوری دولت روم جلوس کرد این هوا و هوس او را در سر بود  
که بطرف مشرق سوق عسکر نماید و در آنجا رود و هم او و سر صدای بلند کند قلعه ها  
کشااید و ایالت منصرف شود تا او را نیز از فاتحین شمارند و سنگی در نزاروی او گذارند  
و آنها که در اخبار پیشینان نظری داشته مخصوصا میداند که کاراکا لوس پسر سوز  
مردی ضعیف العقل و مثلون المزاج و از خود را ضعیف بوده و با وجود مخالفت رای و گوی خود  
اول شخص دانش و پیش و بزرگی و شهامت تصور می نمود و خود می گفتند است من اسکندر  
ثانیم همانا اسم خود را صاحب لقب است نه تا بعد بجهانگیری پسران از البت قتلین دور  
خواستیم او را اسکندر میخوانند و صاحب کونیه اثر باری چون ما بخواهیم در دماغ  
کاراکا لوس بیضه گذاشت و آن بیضه پوست نداشت عزم خود را جزم نمود که خط راه  
فوجانیا اسکندر بگیرد و کشت پیش رود و شاید در آنوقت که با عرض میدادند که  
نیزها نند اسکندر را ز کار رود و کیناب باید مراجعت کند را ضعیف نمیشد و متغیر می گشت  
کاراکا لوس شروع کرد به تهنیت و با آنکه داشته اندان ملک تصویب خیالانیا و می نمودند  
در کار خود تردید و تهاوین نداشت و از هیچگونه اقدام فرو گذار نمی کرد

کاراکا لوس در سنه دویست و دو وازده میلادی بکار پادشاه اسر هونین را که خراج گذار  
دولت روم بود و در تخت حمایت قهر بد بر بار خود احضار نمود ابکار بد و هیچگونه  
سویطی نمی بقتل بحضور قهر شتافت که اصغای او امر امپراطوری نماید کاراکا لوس خود را  
حکم کرد او را گرفتند و حبس کردند و اظهار نمود که املاک و اراضی و ایالت ابکار باید



خروج مالک روم شمرده شود چون قیصر این کار را هنجار خویش برپا داشت و این مقصود را  
 حاصل بد قصد کرد با ارمنستان و پادشاه ارمن نیز همین معامله نمائید دایمی کرد و پادشا  
 ارمن مغالطه او را بدام آورد و نیز مثل حکمرانان سرهوش مجوس کردید لکن باقی ماند طاعت  
 و انقیاد ملت ارمنستان که از ارمنستان این قوم چون پادشاه خود خوانده سلطنتی او را  
 اسپر و دستگیر بدیدند همچنان آمده بکمر تبه دست با سلاح بردند و مهتای دفاع و جوارش  
 کشند سه سال حال بر این منوال گذشت تا در سنه دویست و پانزده میلادی که راکا لوس  
 جمع از لشکر بان روم را بگریزید که تو کربوس که از مقر بان و بود ما مور تیب و تپیرا ارمنه  
 نمودار منبها با سزای رومی عساکر روم مصافحه آنها را مغلوب و منهرم و متفرق ساخت  
 این خبر که بکار راکا لوس رسید بجای آنکه در عزم او فوری حاصل شود دیک سوای او  
 شد بدتر بچوش آمد و شوق و رغبت و بفضوحات مشرف زیاد تر کردید و بیشتر از پیشتر  
 با قدام و اهتمام و مجاهدت پرداخت

چون در اکثر اخبار وارد و در دولتی که با یکدیگر طلب همانه میخورد اندک راکا لوس  
 در سال دویست و چهارده میلادی خواست بهمانه و مستعرب بدست آرند بنا بر این از بلاش  
 که هنوز کارش بکسر نشده بود و دعوی سلطنت کل مالک اشکانان را داشت خواهش نمود  
 دو نفر از اشخاص معروف آن زمان را که بدولت اشکانی پناه برده بودند بجا شکان قیصر تکلم  
 دیک سوس مویخ میگوید یکی از آن دو نفر که پناه بدولت اشکانی برده بودند تیرداد نام بود  
 و او ظاهر از شاهزادگان ارمنستان باشد بگری فیلسوف سبیک موسوم به انطوخس  
 و سبیک شعبه از فلاسفه قدیم بوده که کثرت و رفاه و صلح و سلام مردم را ناپسندیده  
 و تفتیح میخوده اند خلاصه بلاش خواهش کاراکا لوس را قبول کرد و قیصر چاره نداشت جز اینکه  
 در ظاهر اظهار امتنان و خرسندی از پادشاه اشکانی نماید اما در باطن باز بر سر قصد و نیت  
 اول بود و ترقب کلی داشت که وضع مقضی شود و بمالک اشکانی حمله کند این بود که هنوز  
 یکسال از آن مقدمه نگذشته باز مهتا و مستعد کار کردید

وقتی آن شد که بلاش بچشم پای تخت مغربه دولت اشکانی را برادر خود اردوان چهارم  
 واکدار کند و این پادشاه باد دولت روم طرف کرد چون چنین شد و سرد کار رومیها با  
 اردوان افتاد در فضل نایبستان دویست و پانزده میلادی کاراکا لوس بعد از آنکه مقیر

اقامت خود را از شهر نیکی و واقع در بیخنی از ولا پات قدیمه اسپای صغیر تغییر داد  
 و در شهر انطا که قرار گرفت سفیری مامور در بار اردوان نمود و بعضی هدایا برای اهدا  
 حضور شهر بار اشکانی مصحوب سفیر فرستاده نامر با این پادشاه نوشت و مطلبی اظهار داشت  
 که سنه های غزانت را دارد مضمون نامه کاراکا لوس قیصر روم بر اردوان چهارم پادشاه  
 اشکانی از فرار زبل بوده است

شایسته شان و عظمت امپراطور روم نیست که دختری از رعایا را در جناح نکاح خود دراز  
 و نسبت صهریت بشخص رعیتی داشته باشد بنا بر این من قصد کرده ام دختری پادشاه اشکانی  
 بزنی اخبار کنم و پس از آنکه این مواصلت سر گرفت سلطنت دنیا فیمابین دولتین روم و  
 اشکانی قتمت میشود و محض عالم خویشی و قرابت دیکر در سرحد و با هم کفری نخواهند  
 داشت آنچه از این است از آنست و آنچه از آن است از این و با وجود چنین اتحادی نیست  
 دولتی که بتواند با یکی از این دو دولت در مقام مقاومت و محبتی در قابت بر آید برای  
 دولتین سهل و آسان است که جمیع طوائف و قبایل و بخشی را که در حوالی ثغور و حد و در آن دو  
 دولت سکنی دارند مطیع و منقاد سازند و در تحت حکومتی بقاعده فرار دهند قشون پیاده  
 نظام دولت روم بهترین قشون روی زمین است و سواران اشکانی هم از حیثیت نیرنداز  
 در دنیا نظیر ندارند و فنی که صاحبان این دو صنف قشون با هم یکی باشند دیکر احدی از  
 سلاطین نیست که تمکین آنها ننماید یاد در صدی برای بر آید اگر چنین عهد موثقی محکم و  
 استوار شود دیکر لازم نیست بطور پنهانی ادویه و افشته نادره بمالک اشکانی را بمقدار  
 قابل روم آرند و فلزات و صنایع کارخانه های روم را بر بالات و ولا پات دولت اشکانی  
 برند بلکه هر قدر لازم باشد اشکانی از این دولت بان مملکت و از آن مملکت با این دولت  
 حمل نمایند و جمیع رعایای دولتین و افراد اهالی ملتین بمبادله امعه و معاملاتی بپرزند  
 و فی الحقیقه حکم ملت واحدیم میسرسانند

اردوان پادشاه اشکانی از مظالم نامر کاراکا لوس قیصر روم زاید الوصف متعجب شد  
 و دوچار اندیش و خیال گردید چه مظلالم امپراطور روم را اولاً از روی جد و حقیقت  
 نمیدانست و یقین نداشت که راست میگوید و مقصود او همین است که اظهار داشتند  
 که راست هم بگویند و قصد را و زوری نداشته باشد مظلالم او را سخیف می پنداشت



واز عقل دور و می گفت عاقل هرگز پیرامون این منم خیالات که تقریباً محال میباشد بپندرد  
 اردوان با آنکه مظالم را کالتوس را واهی و کلاه یعنی میداشت از آنجا که دولت روم دارای  
 ثنوی بسیار ممتاز بود و مخصوصاً با او احباط داشت میخواست بر تنیدی جواب نامه قصیر  
 روم را دهد بملائیک بعضی بر ادها و اعتراضها بر احوال او نمود از جمله گفت نازن و شوهر را  
 زبان واحد نباشد و معتاد بغداد است رسوم واحد نباشند آن سن و الفنی که باید فیمابین صحلا  
 نشود و چون مؤانست و مؤالفی کامل در میان نباشد منبج نناج حسنه نکند و امپراطور  
 روم میداند که اخلاق و آداب شکایان را با رومیان ناچرخه میباشد است و با وجود این  
 بکنونت مواصلت و اثمی نیست هبتر آنست که قصیر از خانوادۀ نجیبای روم عقیده را برای  
 از دواج اختیار کند که بر مشرب و سلیقه امپراطور روم نزدیک باشد و گرفتار دایه خوبی  
 زنان خارجی شوند و رسم و رین و طریقه سلاطین اشکانی هم همین است غائله پادشاهان  
 از سلسله و قبیلۀ ایشانست و بنا بر مقتضات مذکوره مناسب نیست که خانوادۀ امپراطور  
 روم با خانوادۀ شاهنشاهی اشکانیان وصلت نماید و ازین راه در صد و یکجهمی و اتحاد  
 برآید

اردوان جوابی طفره آمیز مشتمل بر مطالب بطورۀ فوق بنامه کاراکالتوس نوشت و قصیر  
 از مضمون آن مطلع شده معلوم نیست چه خیال کرد که حیرت آمانا موری بدربار اردوان فرستاد  
 و با و دستور العمل داد که مطالب امپراطوری را در حضور اردوان بخند کند و فواید و منافع  
 این مواصلت را بازنماید و شهنشاه اشکانی را بقبول این خواهرش وادارد

دیوی موزخ مشهور که در همان اوقات زندگانی نموده تصریح کرده میگوید اردوان مضایقه شد  
 که دختر خود را با امپراطور روم دهد و آخر الامر بر بیخ بر خواهرش قصیر بر داشت و کاراکالتوس  
 ازین فقره متعجب شده بجهت شوقی نمود که پادشاه اشکانی جنگ کند و از و کین کشد اما  
 هر دو بیان موزخ دیگر آن زمان این واضع را بوضع دیگر بپیکار کرد او میگوید چون جواب  
 اردوان به کاراکالتوس رسید سفرای جدیدی مامور نمود که بدربار اردوان روند و از جانب  
 امپراطور سوگند یاد کنند که قصیر را درین مواصلت و معاملت جز دست و سنج مودت قصد  
 و نیتی نیست میخواهد مابانی داد و اتحاد دولتین روم و اشکانی مشدد کرد و از پیراهن  
 منافع و فواید عظیمه فایز کردند اردوان فرستادگان قصیر را بمهر نای و خوبی پذیرفته قبول

خواهرش کاراکالتوس نموده گفت چون مقصرتم خورده و اظهار مخالفت نموده از پنجانب  
 دیگر مضایقه میخواهد بود امپراطور روم داماد من است و این وصلت انشاء الله اسباب عین  
 و سعادت خواهد بود کاراکالتوس خود قدم رنج کرده به مملکت ما تشریف فرما شود و عروس  
 خویش را شخصاً ببرد و البته با اندازه شان و عظمت امپراطوری تشریفات و احترامات برای  
 پذیرای قدم او در ممالک اشکانی بعمل خواهد آمد

باید دانست که اقوال دیوی موزخ بونا که او را دیوی کاسپوس و دیون کاسپوس هم میگویند  
 و فی الحقیقه صحیح تواریخ رمن همانست که او نوشته در هر جا از مستورات هر دیوان که او  
 نیز از موزخین بونا است مقبول تر و بیشتر طرف اعتماد میباشد اما درین مطلب مخصوص  
 یعنی در اظهار اصرار کاراکالتوس بوصولت با اردوان گفته او را صحیح تر از آنچه دیوی گفته  
 میباشد چنانکه محقق فاضل سترزلنس معلّم علم تاریخ هم تصریح نموده گوید قول اردوان  
 هر دیوان که در سابق مواقع کمتر از قول دیوی محل و ثور است در وقوع یعنی در داستان  
 مواصلت قصیر روم با پادشاه اشکانی ممکن است صحیح تر و درست تر باشد خلاصه از  
 گفتار هر دیوان چنین مستفاد میشود که ازین درخواست و ابرام در مصاهره کاراکالتوس  
 امپراطور روم جز غدر و مکر و برانداختن بنیان دولت اشکانی و اقتدار اشکانیان خیال  
 و منظوری نداشتند برخلاف اردوان پادشاه نجیب اشکانی که بعد از سوگند و الحاح قصیر  
 گفتار او را تحمل بر صدق و حقیقت کرده و هیچ تصور ننموده که پادشاهی مدعی اول رجه  
 بزنگی و شهنشاه امپراطور زندک و طرح خدعه و تزویر بریزد و صید شاهین را از ضعف عقل  
 عنکبوت آساناوی تند با لجه خلاصه نگارش هر دیوان در بی موضوع از قرار ذیل است

چون کاراکالتوس در نای سفر بدربار اردوان مامور نمود که بجزای او درخواست کنند  
 که پادشاه اشکانی دختر خود را به زنی و همسری بقصیر روم دهد و هدایای نیز برای اردوان  
 از نو ارسال و اهدا نمود و فرستادگان دینا همنشاه پارت اظهار داشتند که امپراطور روم  
 سوگند عظیم یاد کرده که ازین خواهرش جز مخالفت و اتحاد با دولت اشکانی مقصودی ندارد  
 اردوان گفته های قصیر و پیمانها را که سفرای او تبلیغ نمودند باور کرده و راضی شد که  
 دختر خود را به کاراکالتوس بزند و هدایای مورین قصیر را بطلبی و عده داد و گفت چون  
 بنا بر این است که پای اتحاد میان آید همان به که امپراطور روم شخصاً به ممالک اشکانی



سفر کرد و چند روزی هم آن دولتی با شکوه با او طرح اتحاد و موافقت و بخت و بنا  
پدر زن خود ملاقات کند و پادشاه با هم بصفا دست دهند و از مینای محبت بمانند  
چند سال من بگذرند و پس از عهد و پیمان خللی ناپدید حمله خود را بر دشت عتق  
سلطنت خود باز کرد

سفری کاراکا لوس مقصود المرام بدو بار قضاوت کشند و پیام اردوان را ابلاغ نمودند و  
از این طرف بزرگان اشکانی و عظام که از این قضیه خبردار شده و اید الوصف خرسند که بید  
که اسباب صلح دائمی بین دولتین روم و اشکانی فراهم آمده و بعد از لشکران و رعایا  
هر دو دولت آسوده و راحت خواهند بود ملازمان و کارکنان اردوان چهارم تهنیه  
پذیرایی قدم امپراطور روم برداشند و آنچه ساختنی بود باخشد کاراکا لوس با سپاه  
وافر که بخت و مسلح بودند از سطرها و نرها گذشتند داخل ممالک اشکانی شدند و در هر جا  
امپراطور طوری حرکت کرد که گوید در مملکت خود میباشند در امتداد و عرض راه  
با و هتیکت میکنند و کما استکان و ما مورین دولت تشریفات شایان بعمل میآوردند  
قریبا نکاههای خود را زینت داده و قربانیها می نمودند در هر محل بخور سوخته و طباق  
می پزاکند که هوا معطر باشد امپراطور چین و انمود میگرد که از این مسافرت و موافقت  
و تشریفات که برای قدم او بعمل میآید زیاده از حد شعوف و خرسند میباشند بالآخره  
کاراکا لوس با کمال حشمت و جلال بنزدیکی شهر طیسفون پای تخت و سپه داران پادشاه  
اشکانی بجای اینکه منتظر ورود قیصر بشود برای اینکه احترام امپراطور روم مهمان  
و داماد خود را با فضیله درجه منظور دارد خود با جعقیق با استقبال او شتافت سران و  
بزرگان اشکانی نیز بی روی پادشاه خود نموده پیشباز و قصر رفتند اما قومی که همواره با  
کانهای چاچی و کیشهای بر تهر حرکت میکردند امر روزی که روز عصر و شادی داشتند بخت  
خود را بزرگوار گزاشته اغلب ناچارها ارکلی بر سر خویش نهاده و لباسهای زری بالوان مختلفه  
پوشیده بشتر امپراطور جشن و سور قیام و اقدام می نمودند در صحرای وسیع بیرون شهر طیسفون  
شاهنشاه اشکانی و امپراطور روم ملاقات کردند صدای هورا و ساز و طبل و نوا چند  
میل راه می رفتند اراج زاح همواره در تینا و ب بود جوان و پیر با وجد و ذوق تمام برقصیدند  
سران و وزیران و سرکردگان رشید اشکانی هم از اسبهای خود پیاده شده تیر و کمانها را از خویش  
دور کردند

دور کرد و خنالی که داشتند این بود که داماد اردوان را بر پندند در عین کرمی هنگام عرس  
و طرب کار با زکونه شد و روزی که سفید تر از بخت دولتندان بود سیاه تر از زکونه اردوان  
کشت کاراکا لوس غدر و نفاق خود را ظاهر ساخت و با خنای بی باک روم حکم و فرمان داد که خون تمام  
اشکانیان را از پادشاه نارسبت بریزند اول خرم تعجب نموده که این چه حال است و چه وقت  
قتال بعد ملتفت شدند که این همه تهنیه مقدم از روی مکر و خدعه ترتیب یافته و این منسج  
بد قماش را قیصر بدست نفاق و حیلت یافت است قرولان و مستحفظین اردوان او را  
بزرگ براسی سوار کرده از معرکه بدر بردند و بجای دادند اما بزرگان اشکانی غما ما کشته  
شدند زیرا که در محل ملاقات و پادشاه از اسبهای خود پیاده شده و از کمال لطینانی که  
داشتند اسبها را در چرخ رها کرده که مشغول چرا باشند و از آنجا که لباسهای بلند سرسوم  
در جشن را پوشیده پیاده هم نمینوانستند فرار کنند تیر و کمان خود را نیز بر زمین گذاشته که اول  
ساعتی مدافع بر دارند کاراکا لوس بعد از آنکه آنچه خواست کرد راه مملکت خود را پیش گرفت  
ورفت و غنایم و اسیر بسیار را خود برد و سر بازان خود اجازه بلکه حکم داد در مرز اجتناب  
بلاد و قرا و مزارع را آتش زد و هر کجا را که خواهند غارت کنند

این بود خلاصه آنچه هر دو پادشاه در باب مواصلت کاراکا لوس و اردوان و مسافرت تبصر  
روم با بیان نوشته اما در بکاسوس میگوید که بچه جوی فیمابین رومیان و اشکانیان در  
این موقع اتفاق نیفتاد اسپارتیانوس میگوید جنگ شد و کاراکا لوس حکام اردوان را کشت  
داد و بکاسوس را عقیده این است که در ممالک آدیان و مدقون و روی ناخت و ناز نمودند  
اسپارتیانوس بر این است که آن ناحیه وحدودی را که فثون روی تا خند پیشتر در سمت  
جنوب واقع بوده و میگوید رومیها از میان بابل عبور نمودند و عقیده این مورخ خود کاراکا لوس  
هم از وسط بابل پیش آمده و از قتل وسط ران دی مرز اجتناب امپراطور ممکن است از راه دجله  
از میان آدیان و ناحیه علیا و بین التهرین (فرز پوداچی) بوده و شک نیست که کاراکا لوس  
در معاودت و عبور از ریل محض اینکه پادشاه اشکانی از تهنیه کرده باشد بمقبره سلاطین  
خانواده و اجداد او و اجزای نموده و نعشها را از قبرها بیرون آورده و اهل خبر میدهند  
که سلاطین اشکانی را در ریل واقع در آدیان دفن میکردند و آنچه از شهر موافقت  
میآید و ریل را اختصاص میدهند بکبر نیز بوده و آن این است که سلاطین بخی آشور و پادشاهان



عجم مفسری را میخواستند بقتل رسانند و از ابرو بل مبر ستاده و در آنجا مقبول  
 میشده باری آن بیخراچی که کاراکا لوس نبت بمقبره شهر پاران اشکانی نمود اسباب  
 مذمت و ملامت هرگز نشد و هر که این حکایت برنگایت شنید از قصر بدگفت و اغلب  
 مورخین و زادشمن عجم بی نوع بشر گفتند و اسم او را هم چون عنوان در تاریخ خود ثبت کردند  
 کاراکا لوس ظاهر ازستان آنسال زاد را در پیشبرد و چون بواسطه زحمات رکضها و  
 و فضیلتها و جنگ خسته بود در مدت فامت درین سرزمین خود را بشکار و عراده را بے  
 مشغول می نمود و خیال داشت همیشه بهار شود باز بطن خاک اشکانیان را برآید و لیک جمله  
 نماید اما حسب احتمال اسباب بیکار برای او فراهم نیامد لهذا در ماه آوریل سنه دویست  
 هفت میلادی با جمعیتی قلیل از ایدس بیرون آمد که معبد معروف من گاد رود و آنجا را آتش  
 و یازد بد نماید و لوس مارتینا لیس از مستحقین او غفلت بر او حمله کرده وی را بکشت (مترجم)  
 بزبان انگلیسی معنی ما خداست

بعد از کاراکا لوس امپراطور روم ماکری نوس نام بجای او نشست و این شخص طبعاً و فطرتاً  
 هیچ میل جنگ نداشت و حتی الامکان از چیزی که ممکن بود اسباب قتال و جدال شود اجتناب  
 اما اشکانیان بعد از خرابیهای کاراکا لوس و شناختنهای او و بیجان آمدن و از آن هم که  
 خود پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و شهامت و اقدام بود و بحد و خجالت از قصر نکست  
 خورده البته از چنان حادثه و کاری قبیح که از شخصی مثل امپراطور روم ناشی شده چشم نمیشد  
 و بلائی و انتقام آنها ضمیمه و بنا برین فصل زمستان مشغول جمع آوری لشکر و مهمانان  
 بود و منتظر که چون بهار شود و حرکت و سوزش لشکر بکشد بر سر روم بان رود و آنچه در  
 طبعش و اربل و غیره کردند در بلاد و ولا یات روم نماید تا دیگر از در مکر و غدیر در نیابند  
 و بمقابله پادشاهان بزرگ بیخراچی نمائند

وقتی اردوان چهارم با عساکر اشکانی بسرجه روم رسید که کاراکا لوس را کشته بودند و  
 ماکری نوس بجای او نشست ناکاه این پادشاه شنید شهر پاران اشکانی فاجد و دولت روم  
 زانده بلکه از سرحد تخطی و تجاوز کرده است مضطرب شد بچنان فساد که معاهده فیما بین  
 دولتین روم و اشکانی منعقد نماید تا از محضه جنگ و خونریزی فارغ گردند لهذا عاجلاً چند  
 نفر مامور بجهت کردارد و از فرستاده اظهار داشت که تمام اسرا را که کاراکا لوس از مملکت

اشکانی گرفته و بروم آورده مسترد میدادند که دولتین صلح کنند و عهد مودت با یکدیگر  
 ببندند و رفتن بجای آید و بندگانه آسوده شوند اردوان در جواب مامورین ماکری نوس  
 گفت رد کردن اسرا یکی از شرایط صلح است شروط دیگر هم دارد و آن این است که جمیع بلاد  
 و عمال این را که کاراکا لوس در بمالک اشکانی خراب کرده کارگزاران دولت روم از نو بسازند  
 و بلائی آن بیخراچی که در اربل بمقبره سلطین شده بمائید بجلاوه الحیره یعنی بین النهرین  
 بدولت اشکانی واگذار کنند درین صورت ممکن است اردوان معالجه را خیر شود

ماکری نوس امپراطور روم در بدو تخیل نکال نف پادشاه اشکانی برای او کاری صعوبت است ناچار  
 بچنان اصناف و قتال فساد اردوان در آن وان فاضلین زانده بود عساکر روم نیز با مکر  
 امپراطور و در رکاب او عزم داشتند نمود و در حوالی نصیبین فتنه برانگیخته کردند و جنگ  
 سختی در گرفت همانا آنوقت لشکر بان روم و اشکانی چنین جنگی با هم نکردند بودند سه روز  
 این جنگ طول کشید عساکر اردوان زیاد و خوب و منظم بود اغلب سواران تیر اندازان و پادشاه  
 کارا بر مصاف میگردیدند علاوه بر سواران مزبور سربازان زبده کار دیده مسلح با سلاح ممتاز  
 و نیزه های بلند سوار بر شتر شده خود را بدشمن میزدند

فتون روم نیز با عده کثیر و اسلحه سبک بودند بیکاسوس کوبدا اول نزاری که دولشکر با هم  
 بر سر مکانه شد که در آنجا آب بود هر یک از این سواران ابتدا سواران نظامی اشکانی دست  
 سلاح بردند و بجهت برداشتن و دیگر شمشیر در میان سپاه روم بچینه آنها را تیر باران کردند  
 و همین فتره اسباب امتداد و طول مدتی حربه شد و در میانها از تیرهای اسب سواران اشکانی  
 و نیزه های شتر سواران آنها صدمه کلی دیدند و فاجعه شدند راه هزار پیش گریختند و برای آنکه  
 نتوانند اشکانیان آنها را تعاقب کنند در اثنای گریز گلوله های خار دار در راه بچینه شدند و پادشاه  
 که حرکت در آن راه مشکل شود و چنین شدن اسب در آن جاده باسانی نمیتوانست حرکت کند  
 نه آدم اشکانیان که اینحال بدیدند از تعاقب نمودن رومیان منصرف شدند آخر الامر طرفین  
 دست از یکدیگر کشیده هر یک مجسک خود رفتند و نتیجه درستی از جنگ معلوم نشد یعنی  
 بدرستی مشخص نکشت که غالب کیست و مغلوب کدام است

روز دیگر باز جنگ در گرفت و از صبح تا شام طول کشید و بی سواج و تقصیر آن روز را مورخین  
 نوشته اند همیشه در دانشه میشود که وقت شام طرفین از زد و خورد دست کشیدند



و باز مطلب فتح و شکست در بونه اجمال بود

روز سیم باز در لشکریم ریختند و درین روز قشون اشکانی پیش از روز پیش کوشش و  
جهد نمود و چون عدل لشکر یان پارت زیاد تر از شماره عساکر روم بود آنها را احاطه کرد  
دو روز میان را گرفتند هر دو بان میگویند درین روز هم کار یکسره نشد لکن این قول ضعیف است  
دیگاسوس صریح مینویسد که در روز سیم قشون روم مغلوب شده شکست فاجعه دید  
رومها چون دیدند در شماره با اشکانیان برابر نیستند لشکر یان خود را در خطی طولانی صفت  
قرار دادند که بنظر باد دشمن بر آن نماند همین فتره سبب شد که اشکانیان توانستند درست  
بر آنها دست بیاورند و ایشان را منقرض و تار و مار کنند اول در سکنه لشکر که از سپاه روم راه  
قرار پیش گرفت ماکری نوس امپراطور یان دستگیر کرد و در میان چون دیدند امپراطور  
ایشان که بخت ز پیش رفت خود ما پوس شده تن بخواری ذلت هرگز نداشتند و باز در  
خود مراجعت کردند

هر دو بان گویند تقدیر از لشکر یان گشته شده بود که بسته از اجساد مقتولین در میدان جنگ  
تشکیل یافته و حایلی فیما بین جانشین شده که دیگر یکدیگر را نمیدیدند و حرکت هر دو قوم را  
منعتر بود مختصر کرب خونریزی و زحمت و کشتن و کوشش زیاد هر دو طرف را بصلح مایل  
نمود و ظالی آسایش و استراحت شدند و سپاهیان ماکری نوس که وضع امپراطور خود را  
دیدند و قوت قلب و جرأت و را سنجیده بیشتر میل داشتند که زود کار مصالحه فصل پذیر  
شود و جانی سلامت بدر برند و از خشکی طولانی بیرون آیند بلکه منعقد بودند رشته  
نظم قشون خود را کسسه باخبار راه وطن خود را پیش گیرند

ماکری نوس چون وضع را چنین دید ابواب مذاکره و گفتگوی صلح را با اردوان باز نمود و منعقد  
شد قدری پیش از اول بیاد شاه اشکانی تقدیم نماید یعنی اسرای اشکانی را پس دهد و بر آن  
تجدید عمارت انبیه که کارا کالوس خراب کرده مبلغی پول نقد بپردازد و آن کار سازی کند و در آن  
هم که لشکر یان خود را سخت خسته و بیحال میدید و امیدوار نبود دیگر کار در سنی از آنها سزا  
شود قدری نرم شده از دعا و مطالب بیش التماس در دست کشید خلاصه ماکری نوس امپراطور  
روم اسرای اشکانی را تمام کرده و مبلغی که تقریباً معادل دوازده کروم تومان پول حالت  
ایرانست بپردازد و آن داد و مصالحه را خرد و مسلم است که این فتره برای دولت روم افیضاح

و بدنامی

و بدنامی بزرگی بود که بعد از سیصد سال رقابت باد دولت اشکانی و جنگهای بزرگ  
فیما بین دولتین آخر کار بجای کشید که صلح را از عدم استعداد و قدرت اتباع نماید و فتح  
آخرین معامله که دولتین روم و اشکانی کردند برای اشکانیان اسباب مفاخرت و مباهات  
بود برای رومیان سرشکستگی و سواران و ضمناً میرهن و آشکار شد که اردوان چهارم با  
آنکه اسلاف او چنان کار خراب نکرده بودند که دیگر قبول آبدی نماید باز بزرگی و مجال  
بلند و ملکات شاهانه او بجای خود میبایستند کرد و دولت اشکانی بوجود او منقرض میشود و در  
قصور و تفصیح حکم تقدیر است و مشیت کرد کار قدری از پیش اسباب این کار فراهم آمده  
و ملک مستعد زوال شده فبجان الذی یوم الاملکه و ساطانه و لاینسرو و سپهر الا  
برهانه

اردوان چهارم معامله و رابطه دولت یان یا اشکانی را با دولت روم برید جانی ختم  
نکرد اما چون از پیش سلاطین و بزرگان اشکانی زمان مهام ملک را از دست داده و مردم را  
بشاک و مستعد طغیان و عصیان کرده بودند این پیشرفت و غلبه اردوان و کفایت و ثبات  
ذاتی او مانع زوال و انقراض ملک نشد آنچه طبیعت ملک در دل خود پنهان داشت بنات  
اشکار شدن و کلاشت و وقت آن در رسید که زاینستیل و اعلائی سلاطین طبقه اشکانی  
سنگین شود و بر دوسرای ساسانیان فوینت پادشاهی زنند و چون عرض از تاریخ آنست که  
اخلاف از کرده اسلاف پند و عبرت گیرند و مورخین دانشمند در نقاط مهمه که پیشتر اسباب  
بصیرت زبانه دقت و استقصا میباشند و مخصوصاً در علت زوال هر ملک و درونی  
حتی الامکان تحقیق و تدقیق میگردانند تا بدرسنی واضح و میرهن سازند که آن قوت از چه  
مبدل ضعف شد و آن عزت برای چه بدلت مستحیل کردید آید گان از آن احتراز کنند و  
و آن در را فرزند نمایند

پیش از این اشاره نمودیم که صبحی پادشاه صاحب کلب کلزا العبر عدد سلاطین اشکانی را سوسی و  
دانشه وارد و آن چهارم و بلاش پنجم را که مالپسران بلاش را بع میداند نیم وارد و آن پنجم و  
بلاش ششم میداند یعنی یکفر اردوان و یکفر بلاش فیما بین بلاش وارد و آن آخری بلاش  
چهارم فائل است این مصنف میگوید چون بلاش پنجم در گذشت دو پسر و بلاش ششم اردوان  
پنجم بر سر تخت و تاج دولت اشکانی بهم زدند و بنای جنگ و جدال را گذاشتند و مدتی این

کشمکش



کشمکش طول کشیده گاه بلاش غالب میشد و اردوان مغلوب زمانی برعکس آخر الامر  
 ممالک اشکانی در قبا بین دو برادر قسمت شد و هر یک در قلمرو خود حکومت و سلطنت  
 پراختند و این محاصره و تقسیم هر دو برادر را از شوکت و قوت انداخت و بموجب  
 مسطورات یکی از مورخین در عهد امپراطوری کاراکا توس که او را کاراکا لاهم میگویند  
 دو نفر از مملکت روم در نایب صد و پانزده میلادی که پنجاه و یک سال پیران آمده بدولت اشکانی  
 پناه بردند کاراکا توس برای استرداد آن دو نفر مجبور شد از سر فرود بلاش بدون نام  
 و تعلق آن دو نفر را به کاراکا توس تسلیم کرد و برای امپراطور روم که میخواست جنگی با دولت  
 اشکانی کرده باشد و مظفر منصور بروم باز کرد و بهانه نمودند تا چارای برادری هر اردوان  
 که در قبا مملکت و ناخدها را چایید و اهالی را کشت و بصورت فاجعه بر روم کشت  
 و این دست ندادی قصه نیز بر ضعف اشکانیان افزود و در شیراسانی موقع نامناسب  
 دیدار است کشور کشتی را بلند کرد و سلطنت را از اشکانیان منزع نموده خود ممالک  
 و تاج کمان و ممالک ایران کرد بدست می

نکارنده گویند اما داستان نجای و نفرزاری روم و دولت اشکانی نکاشتم و آن  
 در سال ولایت و چهارده میلادی بوده نه صد و پانزده و در این بناظر غالب این است  
 که هر دو کاتبی شده باشند و مصیبت دو بیست و پانزده کف از آن که سایر مطالب چون بدست  
 شرح داده شد ملاحظه کنندگان خود تدبیر می نمایند چیزی که در این نقطه مطرح و مطمح نظر  
 علت زوال دولت اشکانی است و چون گفته صاحب حکمة العبر در کمال اخضا و میباشند  
 مقصود ما از آن حاصل نکرد اگر چه ما خود در جلد اول این مطلب را بوجهی ادا نموده ایم  
 مع ذلک از یاد معرفت و توضیح و با ازشا در پی میروم

مشرکین مع علم تاریخ که تواریخ مشرق را با اذیت تحقیقات نوشته در پی خورد میگویند  
 جهتی شکایت و دولت هر دو ایران و مضافات از دولت اشکانی برای ما اخیری بود  
 و سوراقت و میباید که چار و عالمی اشکانیان و حکام تبعه ایشان بکشیه که عدوت پادشاه  
 و دولت متبوعه خود را بستند و بجالفک و ضدیت برخاستند چه اشکانیان نسبت بصبر  
 و زمان خود از سایر طبقات سلاطین ظالم تر بوده و بیشتر از دیگران انجاف و تعدی نموده اند  
 چندان حال سخت گیری نداشته و در عقاید مذهبی رعایای خود مداخله نمیکرده و واخذ

مالیات نیز راهی برقی و مدارا رفت و طبقات انیم تا بعد از بجای خود شناخته و مساوات را  
 دور نپنداختند پس جهت رنجش کلی عمومی که مورث انقراض اشکانیان شده چه بوده است  
 نخست باید دانست که چون قوی مغلوب قوم دیگر شدند فرضا که با آنها بعد از انقضا  
 سلوک کنند و رفتار نمایند باز همیشه از غالب نافر و منقر میباشند و این امر در هر عصر  
 و زمان و در هر محل و مکان طبیعی نوع انسانست از حکم که گذشته سرحبت میتوانیم بر  
 شکایت و رنجش مردم ایران از اشکانیان فرض نمائیم اول آنکه مناصب عالی از لشکر و کشور  
 در دولت اشکانی مخصوص ملت پارت بوده و سایر طوایف و اقوام از آن بهره و نصیبی  
 نداشته اند و بسبب و رتبه فایز نمیکردیدند ثانی آنکه برای وسای مذهب علمای و بخی پرا  
 احترام مخصوصی منظور نمیشد و با پیشوایان سایر ادیان و مذاهب رتبه و شان بودند  
 ثالث آنکه ملت ایرانی با احترامی که برای خود قائل بودند و می گفتند ما نیم که سالهای دراز  
 در آسیای مغربه تفوق و استیلا داشته ایم و پادشاهان بزرگ مثل سروس (کوروش)  
 و داریوش هیستاسب (کشتاسب) از ما و نسل و نژاد ما بوده اند چرا ما را با سایر ملل محکوم  
 و رعایای اشکانی در رتبه سطح قرار داده اند و امتیازی با ما نمیدهند و نباید بود بیکران همگونی  
 برتری داشته باشیم

ممکن است این سه جهت و علت اسباب رنجش و شکایت ملت ایران از دولت اشکانی شده  
 باشد و اگر زیاد برای ما بزرگ و رتبه و نظایر و میان بوده ما را از آن خبری نیست چه  
 از اوضاع آن زمان اطلاع کامل نداریم همیشه در میدان ملی که در هر گاه از ریاست و  
 سروری محروم بود باز بزرگتری سر بلندی خود امید و آری حاصل نمود و این کار بوجود  
 اردشیر بابکان که بر اردوان آخر پادشاه اشکانی غالب آمد خود در مذهب زردشت  
 مع بعضی یکی از علمای دین بود و مردم را از این راه بخرابک می نمود و میگفت اشکانیان برای  
 دین پاک زردشت فضل و امتیازی قائل نشده و متدینین این دین را بزرگتر و تقصیل  
 نمی کنند دین زردشت نزد آنها مثل ما پارتی است و زردشتیان مانند دیگران پس  
 باید آنها را بر انداخت تا این رجحان و امتیاز میان آید پارتیها که اصلا از اشکانیان  
 نفرت داشتند از این حرفها همچنان آمدند با اردشیر که هر گاه که در اردوان را از یاد آوردند  
 همین مصیبت میگویند پس از این سخنان بجای اینکه تمام مذاهب مجاز باشد و مردم در دین

از شیر بابکان صورت گرفت و این آرزوی دینداران است  
 اگر تا من تاریخ ایران را میگویند



خود از اقرار شد مردم حتما مذهب زردشت را اختیار کنند و هر کس از آن طرفه عدو او باشد  
او را بقتل رسانند پس ثبوت بدین زردشت اسباب پیشرفت کار او شد و این است  
او را بمرام و مقصود خود تا ابد نمود

ما این گفته را بقا صحیح نمیدانیم بلی ممکن است خیالات دینی مذهب هم کج بکار آید  
کرده باشد چه در وقتی که شخصی جوای مقصد اعلی باشد هر کس با او کج کند بی بدی و استیسا  
خرسندی خاطر او میشود و طبقات خلایق هم بخالات و امیدهایی که دارند مبدع و متعجب  
میگردانند که بعد از پیش رفت کار فلان بنوایی رسند و از باب استنسان همان بجای پس  
حق و حقیقت این است که اردشیر از بزرگان ایران که در تحت تبعیت سلاطین اشکانی پادشاه  
فارس داشت و از سلسله باز را بچنان بود و آن سلسله نسبت خود را بیکان میسپارند چون  
دیده شد پسران او از اشکانیان گشته و وقت است که این طایفه بکلی نابود شوند خود  
بدعوی برخاست و خیال سلطنت در سر بزرگ او جا گرفت اینها بی شاک با او متفق  
شدند بلکه بسیاری از اشکانیان هم با او ملحق گشتند و کوشش کرد تا کار را از  
پیش برد پس امور پلنگی و مقاصد ولایتی پیشتر در پیشرفت کار او شد و خاندان اشکانی  
نا عقاید مذهب و شایان اردشیر هم خود ابتدا با این قدر پیشرفت و استیلا امیدوار  
نبوده است

یکی از مورخین گوید تمام اغتشاش دولت اشکانی وضع آن وقت اردشیر را سبب  
مدعیگری بلاش بخیم بود که با اردوان برادر خود صدمت می نمود و مخالف طو لانی او  
دولت اشکانی را بنیاد داد و اردشیر ساسانی را صاحب تخت و تاج کرد تا کارنده گوید  
این حرف اگر بنیام صحیح نباشد قیمة آن سلسله صحیح است و عقلا هر کس در دانش  
و خسارت و ضرر دشمن داخل بمزاتب از خصم خارجی زیاد تر است

موسی خورن گوید و خانواده اشکانیان در باخر صاحب اسم و رسم و اعتبار و شایسته  
شده بودند و پادشاه بزرگ اشکانی مخالف و دشمن می نمودند و کار خصوم آنها  
با آنجا کشید که اطاعت بخارجی را بر مناعت بزرگ تو خود ترجیح دادند و آنها نیز استیسا  
و هن اردوان را فرستادند و آوردند و با مدعی دبا خشد و قوت کار او شدند

یکی از مصنفین گوید ابتدا که دولت اشکانی در شکل یافت چون قوتی نداشت با طبقات

امم سازش میکرد از جمله قرار داده بود اینها از جنس خود مخصوصا پادشاه داشته  
باشند و این امتیاز خاص آنها باشد و این ملتی و آداب و رسوم خود را معول دارند و  
مذهبی آنها محفوظ باشد این جمله نا اشکانیان با وج افتد از سببه بودند و هر چه منظور بود  
بلکه در اوایل امر با اصول مذهب اینها خلی میگردیدند بعد از قدرت کار را  
دیگر اعتنای درستی با اینها نداشتند و هر کس بطریق آنها وارد آمد و متد رجای مفرمای  
آنها از درجه اعتبار افتادند اگر چه باز سعاد در مجلس شورای ولایت پادشاه اشکانی قیام  
اما حرف و ولایتی از آنها پذیرفته نمیشد این بود که در اردشیر پادشاه فارس را گرفتند  
و او را بکند کردند که بحقوق خود نایل شوند

محقق دیگر میگوید که اگر چه غلبه اردوان بر دولت روم در خارج اسباب شان و افتخار او  
کرد پیدا نمود در داخله مملکت چون فاطمه مردم از اشکانیان سخت رنجیده بودند هیچ قوت  
و مددی برای او نداشت و شمری بحال او نبخشید و عاقبت دبدبا نچه دید

مؤلف گوید چون ما جهت زوال و استیصال دولت اشکانی و استعلائی نوای اردشیر  
ساسانی را در جلد اول کتاب مفصل نگاشته ایم در اینجا بیش از این طول نمیدهمم افضا  
میخائیم همان که مشرر کنس انکلیبی گفته است مشا و الیه میگویند اردشیر با بگان  
در سال دویست و بیست میلادی با قدری بعد در فارس پادشاهی میکرد و بعد در دولت  
اشکانی خراج میداد چون دیدد در خانواده اشکانیان نفوذ کرده و اینها نیز ازین سلسله  
ناراضی هستند و جنگ اردوان با ما کری نوس امپراطور روم نیز پادشاه اشکانی را بخیل  
کرده دانست و وقت طغیان است بتهیید مقدمه پر داخته را بن خود سری و عصیان را  
بر اقرار است

دیگاسوس مورخ ظاهر اردشیر را از فراد پادشاهان ایران میداند اما بعضی نویسندگان  
دیگر او را از واسط الناس دانسته اند در حال ابتدای شورش و اقدام او بدین معنی معلوم  
نیست ولی از آنجا که مورخین روی می نویسند در سال دویست و بیست و شش میلادی  
قدرت و استیلائی اردشیر ساسانی بر دولت روم قیام میدید می نمود معلوم میشود در سال  
مذکور برای مؤسس اساس دولت ساسانی خلی پیشرفت حاصل شده بوده است

ابوالفرج شامی مورخ عبوی عرب ابتدای دولت و سلطنت ساسانیان را سنه دویست



و بیست و چهار میلادی ضبط نموده و آن مطابق بوده است با سال ستم سلطنت و امپراتور  
الکساندر سیوز قیصر روم

آنچه مسلم است اول کاری که اردشیر با بکان نموده این بوده که لشکر بکرمان کشیده و آن  
مملکت را با جمعیتی قلیل مستخر کرده بعد از آن عنان مملکت ستانرا بطرف شمال منقطع  
ساخته بعضی از نواحی مدو را منصرف کرده و با اینوقت از اردوان پادشاه اشکانی خبری  
نظهور نمی رسد و معلوم نیست چرا در خیال جلو گیری دشمن خود نبوده و از چه جهت تقاعد  
می نموده است همچنین عساکر اردشیر قسمتی از مملکت مید را گرفتند و اردوان ناچار برای  
دفع غائله حضرت کرده با فزون و مهمات حربیه متوجه فارس شد و لشکر بکرمان شهر بار اشکانی  
و پادشاه ساسانی رو برو شدند و سر جنگ بزرگ کردند جنگ آخری در محرابی هر روز می بینید  
به بهمان و شوش نزدیک ساحل رودخانه جراحی اتفاق افتاد و خونریزی بین آنها در جبهه رسید آخر  
الامر اردوان بخت برگشته شکست خورد و خود نیز سربازداران را ماند سلطنت و دولت  
با شوکت اشکانی بپادداد و آنچه چشمک و جلال و قوت و استقلال پانصد ساله بهیچ شد زمان  
سوکواری و ماتم کشت و صد کاسه بنایه که عربی بگذشت

شکست اردوان از اردشیر در محرابی هر روز و کشته شدن آخر پادشاه اشکانی و انقضای  
دولت شهر باران پاری از حوادث سنه دویست و بیست و شش میلادی است و ظاهرا  
در بیناب تمام مورخین قدیم متفق باشند و مطلقا خلافتی در میان نباشد

بعد از فتح هر موز و غلبه اردشیر بازمسلم نداشتند که دولت اشکانی بکلی و بزوال گذشت  
و منقرض شده باشد چه از اردوان چهارم چند سیه مانده بود و یکی از آنها آرتاواکس دین  
نام داشت و دین ظاهر بجهت چه باشد که اردوان تصحیر است و آرتاواکس در اردوان چه بود  
بغیر اردوان صغیر در هر حال رسالت و بیست و بیست و هفت میلادی آرتاواکس دین است  
پادشاهی نموده و از بزرگان و سزای اشکانی و سلاطین همسایه چون هنوز جمعی بودند که از هوا  
خواهان دولت اشکانی بشمار می آمدند و جماعتی از آنها سلطنت آرتاواکس دین را تصدیق  
کردند و این شاهزاده چون پادشاهی خود را مصلحت دید برای آنکه از شعار سلطنت عاطل  
نباشد خود را از هر جهت باین حلیه محلی ساخت از جمله سکه زد و آنها که در معرفت مسکوکات  
یدی طولی دارند مخصوصا از سکه آرتاواکس دین شرحی نگاشته اگر چه بعضی سیه و سکه

آرتاواکس دین را به بلاش پنجم نسبت داده اند اما محققین اهل فن دفع این التباس نموده  
و بدرستی ز روی سکه آرتاواکس دین اسم او را با تاریخ سکه که سنه دویست و بیست  
و هفت میلادی است خوانده اند

یکی از مورخین میگوید اردوان چهارم در اردوان اقتدار خود جمیع و کوشش کرد و یکی از  
برادران خویش را پادشاهی ارمنستان برقرار نمود بنا بر این بعد از کشته شدن اردوان  
آن برادر که پادشاهی ارمن داشت حقوق اردوان را در مد نظر گرفت خواهش از برادر  
خود خاصه آرتاواکس دین که دعوی سلطنت کرده تقویت و کمکی نماید و بیفایان پادشاهی  
او را مشدد سازد

مصطفی دیگر گوید پادشاه ارمنستان که مصمم همراهی و امداد فرزندان اردوان چهارم  
شد حاضر و نام داشت اما برادر و منسوب پادشاه اشکانی نبود در هر حال سلطان ارمن  
اول اردوان را در مملکت خود پناه داد و برای برقرار کردن آرتاواکس دین فئونی جمع و  
تجهیز نمود اما نه کاری از خسر و ساختن شد و دولت آرتاواکس دین را با آمدن این  
شاهزاده نیز مغلوب و مضمور گردید و پادشاه ساسانی هم با مظفر منصور و دیگر  
همانا حکم تقدیر و کلک فضا طومار شهر باری اشکانی را بقلم نسخ در نیش و کار آن  
سلسله گذاشته بود با بد دولت ملوک پاری بعد از پانصد سال منقرض شود و نوبت  
بپاسا پتان رسید مختصر نقار و نقار و نزارهای چه در پی داخله نگذاشت آب رفتند دیگر  
بار بجوی آبد و شاهید مطلوب بوجهی چهارم غمناک کار بکاره از دست رفت و تیر از نشست  
و مینوا نکفت حمله و قوت خارج نیز در این بد بختی دخالت داشت تا آن سرچشمه مصفا  
بچاک مذلت انباشت

مگر تشاره نمودیم که اردوان چهارم سبب زوال و انقضای دولت اشکانی بگردید بلکه  
او پادشاهی بزرگ و صاحب عزم و اقدام و همت و سایر مملکات شهر باری و مملکت پاری  
بود اما سلاطین قبل از او و بزرگان اشکانی از پیش کار را خراب کرده بودند مثلا در سنه  
هشتاد و پنج میلادی که اهالی مملکت هرکان (گرگان و استراباد) بر پادشاه اشکانی شوریدند  
و طوفان بیعت و اطاعت و طاعت کردند و انداختند اسباب تجری جرات سایر شاهزادگان  
و حکمرانان بعد دولت با عظمت اشکانی شدند و فی الواقع سر مشق کار دیگران گشتند و آنها



مفاندند که میتوان بند بندگی را بدو انداخت و خود را مستقل و آزاد ساخت سابق  
پیری عمل هر گاه بنان نمودند و هر روز از قوت شاهنشاهی اشکانیان کاسنه برضعفان  
افزودند و اگر اسناد صحیحی مفصله از سنین سلطنت سلاطین آخری اشکانی بدست  
داشتیم این مطالب بخوبی واضح و مبهرن میشود و آنچه امر و زنجیر و فراسین خارج میگویم  
از روی نگارش از باب خبر و احصای سیر میکنیم

وقتی که در سال دولیت و بیست میلادی مردم ایران برادران چهارم شوریدند و  
علم عصیان و خود سری را بلند کردند مسلم بود که از آن تیراندازان نامی پارسی و غازی  
جنجوری اشکانی جزای میمانده و دلیران ایام مهر داد اول که تمام لشکریان مشرف زمین را  
زیر پا میگرددند و لا و زان عهد هر روز و فرهاد چهارم که از سلحشوران مغرب گرو میگردند  
دست از کار کشیده و در دل خاک آرمیده بودند راست است که در وان چهارم در جنگ  
با ما که یوسف قصیر روم طرف اصلی اشکانیان و شجاعان ایشان را برود داد و شش خونی  
بروی لذت نمود اما آن حریق صد باره با این و حاصل شرح پذیر نبود

ازین جمله که گفتیم مطالبه کنندگان تصور نمائند که اینها همه ایامی هم در شورش و  
شجاعی تازه تحصیل کرده و غیر از آنها که در زمان مهر داد و فرهاد اشکانی بودند شده با  
آنکه جنجوریان پارت که بر تبت تغییر ذات و طبیعت داده بلکه باید بدانند که مساهله در کارها  
و کار قضا ظانرا عقب انداخت و کار سلسله دیگر را بوجهی لا تو بساخت

میکویم از آن نازک برداشند تا ج

میکویم را جواهر بنهند بر چین

اشکانیان را گفتند بر خیز و ساسانیان را اشاره نمودند که بنشین کار آنان چنان شد  
و حال ایشان چنین نماند آنهمه روزها این بگین تو دانا نری ای جهان آفرین

**فصل سی ام**  
در بعضی از صنایع و اعمال اشکانیان از قبیل معماری و تزیینات و غیرها  
اگر چه ما در جلد اول این کتاب شرح مبسوطی از صنایع و عوائد و آداب و رسوم اشکانیان  
ایراد نموده ایم در اینجا تکمیل مفصله و مرام را بطور توضیح و اختصار چیزی میکاریم از این رو  
موضوعین که سبک معماری هر عصر و زمان را میسوزیند و کلید معرفت آن عصر و وقت را بدست

میدهند

میدهند که بنیاد آن وقت که اسکندر کبیر بر بعضی از اقطار آسیا دست یافت سبک معماری  
مشرف زمین از دست اهالی آن مملکت رفت بعبارة آخری از سال سیصد و بیست و یک قبل از  
میلاد مسیح علیهم السلام که دولت سلاطین بکان منقرض شد ناسند و بیست و بیست و شش میلاد  
که سلسله ساسانی روی کار آمدند و مؤسسین ساسان سلطنت این طایفه از دیشیر یا بکان بنادند  
و رسیدیم معلوم نیست که سبک معماری چه بوده و در طرح این سبک مشرف زمینها چه سلف داشته  
این حرف اگر بکلی صحیح باشد چندان هم سقیم نیست زیرا که اشکانیان طبعاً میل و اصرار بر  
آئینه عالی و فصوص و مضامین و بروج مشیده و بناهای پر تکلف نداشتند  
بر خلاف مردم بختور و اهالی بابل که همیشه میخواستند در آسیای مغرب و عمارات بسیار  
بمناز با عظمت و رفعت و استحکام بسازند و نمالک خود را با بن قسم آثار مزین و باسکوه  
نمائند و از بهر قدرت و ثروت و خیالات بلند تمکین خود را بخارج و سکان ممالک دیگر  
نشان دهند آنحوالی از غرابی نیست که اشکانیان بعد از استیلای قیام با طول مدت سلطنت  
و هر گونه استطاعت و مکتب کمزری بن خبال افاده و ازین هوا و هو سهراد و سز نداشتند که  
قصداً احداث بنائی که نمائندگی در سبک اشکانی باشد نکرده و معتقد باین آرایش و زینت که  
لازم و ملزوم مدنیت و حشمت سلطنت است نشده در همان وقت که توانای و مالی بکمال  
اگر عمارتی منزلی معتدله مقبره ساخت همه ساده و بی نقوش و نگار و عاقل از خرابی با  
سایر ادوار و اعضا بوده است پس میخوان گفت بعد از غلبه اسکندر بر قیام از آسیا  
ما زمان استیلای عرب بر عجم که تقریباً هزار سال پیش بود اگر بنا می نمودیم بر ممالک ما  
مضافات شده ساسانیها بانی آن بوده نه اشکانیان مگر محدودی از آئینه را بنویسیم  
بر اوان و ایام دولت و سلطنت اشکانیان دهم و بعد از آنکه باده و فراسین بر ما معلوم شو  
که فلان بنا متعلق به عهد و زمان اشکانیان است آنوقت از آن سلیقه آن قوم را در وضع  
و معماری و صنعت و زینت بدست آوریم پس از این مقدمه گوئیم از بناها که بی شک میتوانیم  
بعضی اشکانیان نسبت بهم یکی عمارت شهر حضرت است و آن با نماشان بن آئینه آن دوره  
بود مسجولاً یازد در سال هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی ظابطون هزار و دویست  
و شصت و سه هجری آن بلده را باز دید و قماش نموده و مسطورین نام در جلد هم کتاب  
به روزنامه جزایفای شرحی از آن نگاشته و مسطورین گویند نیز در رساله خود موسوم

به تاریخ



بر نایب معاری تفصیل آن شهر زاد ریح کرده خلاصه احوال آنها و دیگران از فرار زبل  
 شهر حضرت در اوایل مائده و تیم میلادی اعتباری هم رسانید و در سال صد و شانزده میلادی  
 اهالی آن بواسطه خصانت حسن آن بلده با تراژان قسریوم مقاومت کردند و همچنین در  
 سن صد و نود و هشت میلادی با سوزا امپراطور همان مملکت و در هر دو وقت بمقصود  
 خود نایل شدند در آن او ان شهر حضرت از بلاد بزرگ بر جمعیت محسوب میشد و دیوارهای  
 قطور و محکم داشته معبدی معروف معبد آفتاب را بنا نهادند و معنقدین آن معبد اشیا  
 نفیسه چهرهای قیمتی نذر و اهدا بنموده و جلد در خزانه معبد جمع میشد در همان وقت  
 حضرت سلاطین داشته که خراج گذارد و کثرت شکای و ننگا عرب بوده اند و از سلاطین معتمد  
 بشمار میآمدند از سال سیصد و شصت و سه میلادی شهر حضرت و بخیرای گذاشت و بعد  
 بعد از آن بکاره و پیران شد پس با نیک گفت از سنه یکصد بعد از میلاد تا سیصد این بلد و  
 داشته مسووس گوسن آثاری را که در شهر حضرت دیده تقریباً از سنین دو و سیست و پنجاه میلادی  
 و آن حدود میلاد تا اعلی الظاهر از یکصد سال زودتر بوده و سبک معاری زمان اشکانیان  
 در آن مشاهده میشد اما طرح و سبک بناهای این شهر

دیوار در و شهر حضرت خیلی زیاده از سه میل بوده و قطر زیادی داشته و آنرا با سنگهای بزرگ  
 مربع ساحه و در هر صد و هفتاد و یار دایره تکلیف مسافت که هر نوبتی چهارده گره بزرع ما  
 نباشد که هر فرار داده و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
 داخل و خارج سنگهای ضخیم مرتفعی بنسب و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
 و نموده یکی در طرف مشرق و دیگری در سمت شمال و این دو قلعه روی و قله واقع بود  
 دیوار شهر چهار دروازه داشته و دروازه اصلی و در مشرق باز میشد و بعضی این شهر را  
 فقط دارای یک دروازه داشته اند فضای شهر که دیوار یا سور بلدا آنرا احاطه نموده  
 بوده و بواسطه رودخانه منقسم بدو قسمت شده که خط جریان رودخانه و مجرای آنرا  
 مستقیم گفته و برنج موعج و در هر حال رودخانه از شمال بجنوب جاری میشد و در مرکز  
 شهر قدری بطرف مشرق مایل و منحرف میگشته بنا بر این رودخانه هر یوزدایره فضای شهر را  
 بدو قسمت غیر متساوی منقسم نموده قسمت شرقی با لنسب عمارت و بناهای نداشته ظاهراً  
 آنجا را قبرستان قرار داده بودند در قسمت غربی این بنه غالبه و خانه های معبد اهالی شهر

ساخته شده و تقریباً در مرکز بلده عمارت مشاهده کرده بعضی آنرا قصر بنیاد شده و عمارت  
 معبد دانسته و وجه وضع آن صلاحیت هر دو را داشته شکلا مربع مستطیل و طول آن  
 هفتصد قدم و عرض هفتصد قدم بوده و در هر دو این عمارت را مربع متساوی الاضلاع  
 صبط کرده که از هر طرف سیصد قدم و وسیع امتداد آن میشد

در دیوار و در این عمارت مثل دیوار و در شهر حضرت استحکام با ستونهای فرار داده بودند  
 و آن عمارت از محوطه بود مشتمل بر دو حیاط یکی داخلی و دیگری خارجی واقع در طرف مشرق  
 که اول وارد بان میشدند و اصلاً بورت و عمارت نداشته اما در حیاط داخلی و بنای  
 معبر بوده یکی را امپت بیشتر و آن دیگری را کمر و این آخری از شمال بجنوب امتداد یافته و حیاط  
 خارجی منتهی میگردد و مشتمل بر چندین طاق که آنها را جای سنجین بنیاد شده اند و  
 در آنهای جنوبی در بیفت طاقهای کوچک طاق بزرگ نیز دیده اما عمارتی که بیشتر امپت  
 هفت طاق منوازی در مشرق بوده سه از آن بزرگتر و چهار کوچکتر و طول طاقهای کوچکتر  
 سی قدم و عرض بیست قدم و طول طاقهای بزرگتر بود قدم و عرض سی و پنج الی چهل قدم و ارتفاع  
 جلد شصت قدم هر یک کوضع سقفها بطور نیمه دایره بدون پنجره و روشنائی طاقها از سوراخ  
 که در طرف مشرق قرار میداده اند داخل میشد و این سوراخها معلوم نیست که همیشه باز  
 بوده یا گاه گاه بایزده میگرفتند در خارج جلوخان شرقی عمارت که جلوخان اصلی باشد  
 هفت طاق روی سورها زده و بعضی چهار یاری سنگها مشاهده کرده و یک یاد و تصویر بر آن  
 زینت باین سورها دیده اند تجاری روی سنگها عبارت از صورت سرهای انسان بوده و  
 تصویر زنی که در هوا حرکت مینموده در طاقی ملاحظه شده و روی بعضی سورها صورت  
 سرها از گرد و وزن متعدد دیده و سرهای آنها پوششی بشکل عجد داشته شبیه پوشش سرها  
 که در روی سکه های اشکانیان نقش است بگنیم تجاری که اسباب زینت بوده مابین طاق  
 چهارم و پنجم ملاحظه شد و آن شبکی است که سر و پنجه های آن مانند شیر میباشد و بدن  
 و پرها مثل عقاب دم آن هم پیچیده و بقدر پنج قدم از زمین بلند شده

تمام طول جلوخان پنجاه سیصد قدم و داخله طاقهای کوچک از هر کون زینت غاظر  
 طاقهای بزرگ را بوضع خوبی مزین کرده بودند در اینجا دیوارهای اطراف سه سوزن مربع  
 داشته که بکف میرسیده دارای زینتهای مخصوص و مشتمل بر بعضی شکلهای بعضی و در مرکز



هر شکل بیضی گویا مدتی از سنگ سپاه تعبیه کرده در زیر سنوفا که بوضع مخصوص زینت  
 یافته و با فیه و قه الی سه قدم شکل مخصوص قرار داده و آن بسوی اتصال یافته و در قاع  
 عمارت منقاد داشته یعنی سنوفا بواسطه آن شکل هم متصل میباشد و شکل مزبور بصورت  
 کله و اشکال نیم بیضی مزین گردیده و هر شکل نیم بیضی را هم نیم گویا بوده از سنگ سپاه  
 که در سر سنوفا ملاحظه میشود اند در روی سنوفا در زیر سنوفا عموماً صورتی بود  
 پاسبه سیرانان تجاری شده بطول و قدم و آن صورتی را یکب مختلفه انسان را ظاهر شده  
 که بعضی جوان و برخی پیر دستند کور فرقه اناث خیالی و غیر خیالی عجیب و غریب بوده  
 در اطاق نیز صورت یک ردیف کاو تجاری شده بوده که سیرانان برای هر کاوی قرار  
 داده اند و نشانه های آنها از دیوار بر کشته است و ده قدم تا کف زمین مسافت آنها  
 میباشد

یکی از مسافری که بک صورت سرها که در این محل مشاهده میشود مثل این بود که در  
 داشته باشد و آدم زنده را محبت بنظر برساند

هفت اطاق که در فوق ذکر شد منقسم بدو قسمت شده سراطاق یک قسمت و چهار قسمت  
 دیگر و حجر کوناهی این دو قسمت را از هم جدا نموده و آن حجر از شرق مغرب تا میان جهاط  
 استنداد یافته و ابتدای آن از دیواری بوده که اطاقهای سیم و چهارم را از هم جدا کرده  
 و از برای آن عمارتیکه جهاط داخلی را از خارج عمارت مردها را از زها مفروض میباشد  
 زینت زنا اطاق بزرگ محتمل علامت این باشد که زها در این اطاق منزل مینموده و دلیل  
 دیگر این مطلب را بطریق اولی اطاق با معبد است و فیها بن معبد و منزل مردها  
 را هم مستند بر و طولانی فاصله میباشد اما معبد عمارتی بوده شکلا سند بر و هر سمت  
 آن پنجاه چهل قدم و معبر مسقفی در آن قرار داده و بواسطه پنجره های واقع در زوایای  
 جنوب غربی و شمال غربی دروشانی داخل معبد میباشد مدخل آن واحد و مقابل از اهی  
 بوده که از یکی از اطاقها بمدخل میآمده بالایی در مدخل تزینات معماری باشکوهی داشته  
 مبنی بر خیالان مذهبی داخل معبد زینت و از جهت سقف نارنگ مکرر دروشانی  
 که از مدخل داخل میباشد در سمت مغرب از روی داخل تعبیه میشود و از آنجا خارج مینماید  
 چند اطاق که حکم فرعی داشته بر عقب اطاقهای بزرگ بوده و از درها که برای آنها تعبیه

نموده داخل آنها میباشد و اندر دروشانی اطاقهای مسقف بی پنجره از درهای کوچک آنها  
 داخل میباشد از مسافری و سیاحان که این عمارت و اطاقها را مشاهده کرده اکثر از اعتقاد  
 اینکه تمام عمارت با قسمت عمده و بیشتر آن عمارات فوقانی داشته و علامتی از این قفسه  
 مشهود است

یکی از مسافری میگوید این عمارات سر طیفه بوده و علامات و نشانه های طیفه در  
 و سیم پیدا نموده بنا بر قول این مسافر قسمت فوقانی این عمارت یکصد جهت برانین بزرگ  
 سلاطین ساسانی شایسته داشته از همان قسم انین با شکوهی که بقایای آن هنوز در طیفه  
 وجود دارد و نمایندی خود را مینماید و معروف به تخت خسر میباشد

چند پنجره که در عمارت حضر موجود است همه شکلا مربع مستطیل میباشد همچنین درها  
 که بواسطه آنها از این عمارت با آن عمارت میرفته اند عموم اطاقها در عمارت حضر بنا شده  
 بهم مربوط است و تعبیه را آنجا ملاحظه میشود مگر معبر دور معبد در بعضی جاها بالا  
 درها فقط از یک قطعه سنگ تشکیل یافته و تجاری بسیار لطیفی در آن سنگ شده است  
 درها اغلب زروایای عمارت واقع گشته مع هذا در معبد در هر کر دیوار شرقی میباشد  
 از فراتر و کور و وضع عمومی عمارات در حضر سبک معماری و مینمایند و این است و بد  
 سلیقه که صنعتگران اسلامبول در زینت و اشکال تجاری شده عمارات حضر ملاحظه میشود  
 اما باده کثیره میتوانیم ثابت کنیم که عمارات حضر تقریباً دو سئ سال قبل از بنای اسلامبول  
 ساخته شده و اگر چه سقفها را بسبب معماری روم مدور نموده اما دلیل نداریم که بموجب آن  
 بگوئیم غیر از صنعتگران اشکانی در آن بنا احدی مداخل داشته است

اشکانیان در اواخر سسین و اوایل دولت خود نمونه خوبی از سبک معماری خود باقی گذاشته اند  
 و آن عبارتست از عمارت بلاش سیم که در طیفه و ز ساختن و آید بوسه کاسوس از درناخت  
 و ناز خود خراب نموده و آثار آن را مشاهده شده بنای عمارت بلاش ظاهر اهماز سبک عمارت  
 اشکانیان بوده و از سلیقه و طرز و رسم خویش عدول نموده اند اطاقهای مرتفع آن عمارت برای  
 پذیرایی خیل خوب بوده و اطاقهای کوچک نارنگ آن برای خوابگاه و تمام اطاقها در وسط  
 جهاطی که سنگ فرش از بنا شده و اطاقهایی که برای زنان بنا کرده همه را از اطاقهای درها  
 جدا و مفروض ساخته اند گویند در خرابیها حضرت استخرهای عظیمه و قبرستانهای متعددی در



میشود فضایی که در میان خود شهر و دیوار مشرفی و دروازه است دارای این بنیاد مربع  
شکل بوده و آنها را مقبره تصور نموده اند مگر معدودی که آن بناها را خانه های مسکون  
دانسته فرضا که بعضی از آنها خانه بوده در مقبره بودن اکثر شک نیست

دو اطاق در این محل است بزرگ و کوچک بوسعت بیست قدم مربع الی چهل قدم مربع  
از سنگ بوسیله محکم ساخته شده ارتفاع آنها بیک اندازه و این بنیاد در اینجا بعضی یکی  
ساده و برخی از خارج مرتب بچند ستون میباشد در جیاطهای مفروض بیک استخرا  
یا آب بنارها داشته اند و جیاط دور عمارت اصلی بوده حوض یا استخر که میباشد  
با سنگهای تراشیده و محکم بنا می نموده و در جهت گیری سنگها اهمیتی داشته اند مصالح  
بنا در حضرت فی الحقیقه مختص سنگهای تیره رنگ بوده که آنها را خوب و پاکیزه می تراشیده اند  
و با هم وصل می نموده و اگر آهک برای متصل کردن سنگها بکار رفته حال دیگر اثری از آن  
ظاهر نیست و جز سنگهای هم وصل شده چیزی دیده نمی شود

در مملکت ایران بقیه چند عمارت موجود است که تاریخ آنها چندان بعد از تاریخ بناها  
حضرت نیست تا چون بیشتر احتمال می رود که در دوره ساسانیها ساخته شده باشد در عهد  
اشکانیان همدان معترض در آن می نویسد

وضع و سبک معماری ساسانیها در بنا که همان سبک معماری حضرت است و معلوم میشود مدتی  
معماری شرق زمین در حالت تزلزل و صوبه بوده ناجای کفر و روج پیدا نموده و تحت تصرف  
دو طیفیون و عمارت شاپور و طاق و ستام ساخته شده

از خرابیها و آثار این بنیاد که از سال هزار و هشتصد و پنجاه میلادی تا هزار و هشتصد و  
پنجاه و دو که تقریباً چهل سال پیش باشد در باب کشف شده معین کرده اند که معماری اشکانیان  
اهمیت و تکلیف نبوده و چندان از صنعتی بکار بر نرفته

مسئول نفوس در محل از کتب قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد آثار خرابیها چند سکه از  
اشکانیان و بعضی اشیا فلزی و گلی از آنها پیدا کرده که از آن اشیا میتوانیم وضع این بنیاد  
و تزئینات و آلات و ادوات و اثاث البیت نفوس را استنباط و معلوم نماییم اما خرابیها  
بوده از کج و آجر ساخته شده اما اشیا مجسمه های کوچک بوده از گل و ظروف و چراغ گلی  
و بعضی ظرفهای شیشه و زینتهای مختلفه از آنکسری کوشواره و غیره و سرنوشتها که چون

قدری

قدری سنگین بوده ابتدا گمان می نموده اند کار و خشکی است یکی از مجسمه ها که قسمت  
بالای پیکر و بد زانسان را می نمایند از ترقی و خوبی معماری اشکانیان حکایت میکند و شبیه  
معماری و احوالات بیزانسیین شخصی که این بنیاد را کشف کرده گوید سرنوشتها را اینجا از  
حیثیت معماری بیزانسیونهای حضرت شباهت دارد و بی خرابیها که از هر غریب تر است  
بعضی قطعات سقف میباشد که در طرفین آنها اشکال هندسی مشاهده میشود و وضع آنها  
در دو طرف با هم فرق دارد تا بوی آنها که برای زینت بوده از یک قسم گل تعبیه شده و زینت آنها  
ظاهر است و آبی نظر آمده طول آنها از سه قدم الی شش قدم و در بالا سوراخ بزرگی  
داشته که نقش را از آن سوراخ در قابوت قرار میداده اند و سرنوشتها برای سوراخ چینه  
و آن نیز مثل خود تا بوی زینت میباشد در پایین تا بوی هم سوراخی قرار داده که در قوس  
مرده مندرستی میباشد بخارا از آن سوراخ منصاعه می کشند و زینت تا بویها با اختلاف بود  
لکن عموماً صورتهای کوچک از انسان روی آن میباشد که هر یک کفر بنیاد و کمره و نیم طول  
داشته از جمله شکلهای که روی تمام تا بویها دیده شده تصور شخصی است حتی که بازوها و  
پاهای خود را باز کرده و قسمی از کلاه بر سر آن ساخته که شبیه بکلاههای روی سکه های  
اشکانیان بوده و شمیری ز کمر او و بعضی از یکی از مجسمه ها صورت یک نفر از جنگجویان اشکانیان  
که تکبر داده و فغانی در دست چپ دارد و میخواند چیزی از آن بنوشد و قبایح را از  
زره برای این مجسمه ساخته اند و پاهای آن نیز از رای قسمی از زره است و کلاه خودی بر سر  
گذاشته اما سایر مجسمه ها صورت انسان است و بر سر هر مجسمه یک هنم زینتی است که بعضی اوقات  
دو شاخه میباشد و لباس مجسمه ها شباهت دارد بلباس زینتهای انگلیس در عهد هانری چهارم  
با آنکه این مجسمه ها را از بالا بوی پوشانیده مع ذلک صورت آنها نمایان بوده و پاهای آنها از  
زانویا بین برهنه ظرف و چراغها انواع و اقسام دیده شده اما هرگز کمال شباهت بظرف  
و چراغهای اهالی آشور و بابل و منحبت المجموع آنها را لطیف تر و هنر ساخته بود که اندازه ها  
آنها با اختلاف بوده است این اشیا را در قیور یافته و جهت آنکه معتقد بوده اند که اموات  
بعد از مرگ در قبر محتاج با کمال و شرب میباشد و اگر چه اسباب و لوازم آنها را در فن کنند و رفت  
حاجت معطل میمانند لهذا مردمان خیر خواه و دوستان شخص موقوفه این اشیا و اسباب را  
در قیور اموات می گذاشته اند و ابتدا با بلهها دارایی این عقاید بوده و از آنها با اشکانیان

رسیده است



رسیده است ظرفهای بطریقی مانند پیشینه کو یا برای این بوده که اشکهای خود را اموات جمع  
کنند این پیشینه ها شکل مخصوصی نبوده هم جور میباشند اند لکن باز شباهت پیشینه های  
آشور پها و با بله ها داشته زینتهای اشخاص عبارت بوده از بازو بند و انگشتری و گوشواره  
و غیرها و آنها را از نقره و طلا و برنج و مس میساختند بعضی زینتهای کوچک تر که از طلا  
ساخته خلی نظیف تر ساخته و انگشترهای انگشت دست ضخیم تر و بزرگترهای انگشت پا  
و بازو بندها را بوضع بسیار بیک ساخته بودند گاهی زینت سر هم که از طلا ساخته شده پیدا  
کرده اند اما حالا موجود نیست یعنی خوب نموده اند مس و نقره و مس بعضی قطانهای آهن از  
کلابون یافته و بر روی هم از اشباه زینتی معلوم میشود که اهل آن زمان خیلی میل بجوهر آرایه  
داشتند و در آرایش و مکتب زیاد هم بوده اند اما سابقه خوبی از آنها بظهور نرسیده و در  
صنعت زرگری و ساختن مس و برنج خندان استعدادی اشکانان نداشته اند و صاحب فکر  
و خیال نبوده اند و صنعت تجاری که بعضی نصاب و پر و غیره ساخته باشند همه جهت شش دفعه  
در مدت پانصد سال قدرت و اقتدار اقدام با اینکار نموده و چیزی که مسلم است کار اشکانان  
میباشد چند صورت است در پاره کوه بیستون که تصور بر چند نفر آدم بلند قدند که بر طرف  
میگرانند و معلوم میشود که در حرکت اند ساخته در صورتیکه در طرف بالا و فیمابین آنها اشکا  
کوچکتر هست هم سوار و مسلح به نیزه که همان سمت مشغول قیاحت و تاز میباشند و یکی از  
آنها حراق و منظر شکل فنی است و شکل فنی در هوا پرواز میکند و مهتاب است که با چرخ بر سر او  
بگذارند و منع حالتی این تجاری بسیار بد است و هر دو در اشکال بزرگتر را طوری مشغول  
وضایع کرده که در کار صغیرت تشخیص داده میشود این اشکال از عهد اسنیلی بی آشور  
زمان سلطنت سلاطین کان نیست بلکه از اتمام طبعه اشکانیست قضا و پراندان را بدینا  
بد ساخته و در وقت تمام اشکالی نامطوع بنظر میاید اسبها را نیز بد و کوچک تجاری کرده  
و هیچ تناسب ندارد شکل فنی و صورت پهلو اینکه فنی میخورد تاج بر سر او گذارد اسباب  
سختی است و تاج بزرگی خود آدم میباشد یک تجاری هم در کرده نه سر بلند هاب میباشد اما  
درست معلوم نیست که از اشکانان باشد لوحی را اینجا هست و حروفی روی آن نقش شده  
که شباهتی بحروف مسکوکات اشکانان دارد لفظ ساقراط که بعضی جا کم است در ابتدا لوح  
که طرف بسیار خوانده شده اما باقی را خواندن کار مشکلی میباشد صورتی یکی از سلاطین

اشکانی را

اشکانی زاد این لوح تجاری کرده اند در خاک لیک چیزی تاج مانندان یکی از رغایای خود  
در بافت میفایند پادشاه کلاهی بر سر گذاشته و با جود و روان کلاه قرار داده اند که دامنه  
آن بر روی شانتهای پادشاه افتاده لباسی در بر دارد و بدانش چسبیده شلوارهای کشاد پود  
که روی حکمهای او افتاده و لباس کوفته ای روی ساقها البسه خود در نموده و زین چنان را  
لبسه و این لباس تقریباً از آنوهای او میسرند کسی که سوار است کوچک میباشد اما خیلی  
قوی است م اسب و بالاش بافته این تصور بر زبان پاده از حد بند ساخته اند اما برای قماش خوب  
و مضحک میباشد شکل رعیت که تاج را بیاد شاه میدهد نیز بسیار بد است و پشت آن را  
نمایان نموده لکن باهاش بطور نیم رخ ساخته شده یک بازوی آن کوفته و مثل اینست که بر  
مسخی اینطور تجاری کرده اند و سرش را خیلی نزدیک بشانه بسیار قرار داده چنین بنظر میاید  
از صنعتگری که در شکل پادشاه هنرهای وقت را نمود در ساختن شکل رعیت اعنا و اهتما  
نداشند

بارون در بدنام تقریباً پنجاه سال قبل چند شکل بر جسد در کوه سپاهی از کوههای نخبه  
در نزدیکی تنگه سا اولک (صعلوک) دیده و آنها که در معرفت آثار قدیمه مهارت دارند  
تصدیق کرده اند که این اشکال مسلمانان اشکانان ساخته شده شرح این اشکال  
بارون مشارالیه بمسوقان دن اعلام نموده و او در جلد چهارم کتاب موسوع جغرافیه  
ایران در رضا و پر فرقه دو لپیت و بیست و چهار و دو لپیت و بیست و شش درج کرده  
معتبرترین این اشکال گویا شکل یکی از مغها میباشد و چنین بنظر میاید که چیزی است  
میفایند و شئی نسبی مانند ی بد و روان چیزی قرار میدهد یا نژده نفری ماشانی در دو  
صفت در حضور مع حاضر اند و جز شکل اول که نشسته باقی همه ایستاده اند و آن شخص  
نشسته روی یکسند که پایک نشین بسیار بد جلوس کرده این اشکالها تماما در کار  
مخوشدن میباشد جز شکل مخ که خوب محفوظ مانده است وضع لباس و ظاهر عملی بزرگ  
و رؤسای مذهب در در و دره اشکانان بدرستی اشکار و نمایان است کلاه آنها مخروطی  
شکل بوده و در او از خرپر کلاه موهای انبوه بجالت بر جسته کی پشت لب بالا را با اسپین  
داده و ریش بقاعده روی چانه گذاشته لباس آستین بلندی ز بر کرده و روی آن جامه  
دیگر دارند که بواسطه طوف مانند ی کبر کن لبسه و محکم شده و دامنه این جامه قدری

از زانو



از نوا پانین ترمیابد و ستلوار پیوسته اند یکی کوفاه و دیگری بلند طوق با گردن  
سندی و گردن داشته در یازوی راست سر باز و بند و در دست سردست بند کلاه  
خروجی آنها دارای خطوط و بالوان مختلفه بوده است

در هاز سنک کوه یک رشنه اشکال برجسته است که ظاهر بارشسته اول از بنا طی نند  
در بر زشته بکفر سوار اشکالی است صلح بر نیز و کمان و نیزه و با جواز و خوشی که ظاهر  
خوس باشد جنگ میکند مسوفلانند تردید داشته که این جوان چه است یعنی تجاری  
خواسنه باز در با خرس اما میتوان فهمید که مقصود سازنده خرس بوده است نه شمشیر  
باری لباس این سوار اشکالی بلند است و روی زمین میکند و حال آنکه در جاهای دیگر  
لباس سواران اینطایفه کوفاه میباشد شلواری در پا دارد و یک قسم کلاه مدوری بر سر گذار  
موهای سرش نبوده است و برجستگی دارد که از بدست چپ گرفته و در کتف از عقب سواران  
زین آویخته و با دست راست نیزه خود را بگیرد چون فرزند میبرد تمام این اشکالها از هر  
بد ساخته و بواسطه خردن زمان قریب بر نایاب بودند و در دست هم نمانده نمیشود در سینه  
دیگر همان کوفه اشکال دیگر تجاری کرده اند که از اشکالهای مذکور نیز بدتر است اما شرح آن  
از این نظر راست صورت زنی و ساخته اند که در رخنه اب خوابیده و سینه فرود و مطب  
و مستحفظ او میباشد بکفر از آن سینه فرود در بالای رخنه اب و غیر صلح است و در نظر  
دیگر در پانین پای آن زن نشسته و نیزه دارد خود آتزن موها نبوده و برجسته دارد و در  
دست راست او که دراز کرده چیزیست شبیه مانند بکفر از آن دو نفر در نیزه دار کلاه و  
زینت غریبی بر سر دارد دیگری بر کوفه نایاب بر سر نیزه خود قرار داده زیر این اشکال اشکال  
ایستاده از سنک تراشیده شده ممکن است آنها هم صور مستحفظین باشد این دو سبب  
ممکن است بهم ارتباط داشته باشد آنکه با خرس جنگ میکنند پادشاه اشکالی باشد و  
آنکه در رخنه اب خوابیده ملکه باشد و انتظار پادشاه و منع بزرگ هم که از دولخواها  
خاتواده اشکانیست پادشاه و ادعا میباشد

چیزهای عمده که از صنعت معماری و تجاری اشکانیان مانده و دیده شده است آنها  
که ذکر شد و ملت پارث از حیث هنر و صنعت خیلی پیش تر از اینهاست و عمده است  
چنان بوده اند و خود اینها هم در اوایل زمان بختی شروع در صنایع درجه درستی داشته

اشکالی که تجاران عهد سلاطین اشکانی ساخته و ذکر شد بخوبی کارها شبیه در تخت  
جسید و نقش رستم و بیستون شده نیست در صورتیکه با بودن آن سرفشها باید  
خیلی هنر از اینها بسیارند بعد از اشکانیان دارای نمونه ها و سرفشهای تجاری  
یونانیها بوده اند و زینتهای مسکه های آنها شاهد مدعا است پس باید بدین کارها  
عهد بکان و ملاحظه صنایع یونانیان اینطور تجاری کردن جای هرگونه ملامت است  
لکن یک مطلب بقوه در اینجا هست و آن اینکه چون در ملتی استعداد صنعت و هنر  
نیست چندان میل و اقدام بآن هنر و صنعت نمینماید و دنبال آن نمیرود و ظاهر  
بهمین جهت بوده اشکانیان اقبال درستی با این هنر اعمال نکرده اند یعنی خود میباید  
که فاقد استعداد صنایع اند و بخوبی از عمده نقاشی و تجاری و معماری و مثال آن  
بر غنیابند لهذا در این راهها در ستا و قایه صرف نکرده همه خیال خود را مصرف جنگ  
و شکار و ترگازی و صید اندازی داشته اند

# حکایت

در تمکیر کاتب مطالب اشکانی از عقایب و احوال و غیر آنها  
ابتدا که سلاطین اشکانی بر پادشاهان سلوکید بر شام و دیگران غلبه کرده مالک لکما  
ایران و مضافات شدند برای استمال مردم ایران و جذب قلب این ملت که حکم  
سکنه اصلی این نواحی وحدود و زاد اشکانی با اینها اظهار هم مذمبی نمودند و  
دین و مذهب اینها در آنوقت عبارت از اختلاف و توکیبی بود از دین زردشت  
و دین معنهای ما قبل زردشت که چنان آنرا مرگب نموده و قبول کرده اشکانیان که اظهار  
اعتقاد و تدبیر بآن دین نمودند بر لباط آن مرگب افزودند یعنی قدری از عقاید  
بش پرستی خود را نیز در آن داخل کرده آن را کیش و آیین خود قرار دادند

از اصول دین زردشت اعتقاد بیزدان و اهرمن یعنی فاعل خیر و فاعل شر بوده فاعل  
خیر را اورمزدی گفتند و فاعل شر را اهرمن هر بدی و انبنت باهرمن میدادند و  
هر نیکی را به اورمزد یا یزدان یعنی دمو و مؤثر فاعل بودند اشکانیان این مطلب را قبول  
کرده اورمزد را می پرستیدند و از اهرمن میترسیدند اما خود خجالتی از بدی نداشتند



بدانش و پیش خود داشتند مثلا آفتاب و ماه و عبادت میکردند و این دو فرزند را  
تفریق باریت النوع سلاطین و خانوادہ سلطنت میدادند و اصنام اجدادی خود را نیز  
از خداوندان پیشمردند و بناکان پادشاهان اشکانی هر یک صفت مخصوص داشته که آنرا  
معبود یا وسیله قرب معبودی پنداشتند

پیش از معبد حضرت که مخصوص آفتاب بوده شرح گفتیم از آن شرح و از مطالب مفرقه که  
در هر موقع ذکر شده آفتاب پرستی اشکانیان ثابت میشود و جای شک نیست که متدین  
این ملت هر صبح وقت طلوع آفتاب بستانه روز با سم مهر سلام میکردند و در معابدو  
آنرا پرستیده در راه آن فریادها میخواندند اصنام خانوادہ سلطنت را ظاهر در حکم  
وزرای او مقرر و حافظ سلاطین و خانوادہ آنها دانسته و پادشاهان اشکانی عموماً  
با این اصنام منعم میخوردند و پرستش این اصنام عبادت اصلی اغلب اشکانیان بوده  
تصاویر اجدادی را نیز بر تپه و مقام الوهیت رسانده و در منازل خود برای آنها جاها  
معیّن میکردند و آن مکنه را مقدس شمرده و از احترام و ستایش حال و محل فرورگذار  
مینمودند

آتش خبلی محرم خوانده بر انهار و رودخانهها احرام کلی و وضعی عظیم میکرداشتند  
اموات را میسوزانند گوشت ابدان آنها را طعمه طيور و مرغان شکاری قرار میدادند بعد  
از آن استخوانهای ایشان را دفن میکردند ابتدا اشکانیان خبلی مفید پروری معنای بودند  
و مجلس شوری بزرگ ملتی از مغها تشکیل مییافت انتخاب سلاطین را این مجلس میسوزد  
اگر وضعی لازم میدادند بحکم همین مجلس پادشاهی معزول میشد  
آتش منبرک او معزول با ضرورت باید همیشه روشن باشد و مطلب از این قرار بود تا  
سلاطین اشکانی از من گفتند فرضا که این آتش خاموش شود زبانی نیست پادشاهان  
اشکانی ایران هم در این خیال با آنها موافقت کردند و بزودی احرام آتش بکلی از میان  
رفت و بنا کردند اموات خود را بسوزانند و بعد از آن مغها نیز از اعتنا و افنادند  
راست است که باز هم مجلس شوری میآمدند اما دیگر چندان معنای نبودند

پس از آن بر عده اصنام اشکانیان که عبارت از هیاهای و تماثیل آفتاب و ماه و غیرها  
بود افزوده شد و آن صورتها با مجسمهها زیاده از پیشتر در خانهها وجود داشت و بر سر  
آنها

آنها میپرداختند با آنکه کلبه در عقاید مذهبی سست شده بودند  
اگرچه آزادی ادیان در مالک و دول حال دلیل بر ضعف حال مذهب نیست و در وقت  
هم بعضی اوقات سلاطین شخص جذب طلب طوایف و ملل مختلفه و از بد عده نفوس و آباد  
نمکنک با این و آئین مردم کاری نداشتند تا مورخین تصریح کرده اند که چون اشکانیان پس  
از چند بی زاصل و اول خود در کار مذهب و کیش افنادند و ارضی شدند هر طایفه از طایفی  
آنها بجز نبی معتقد بودند آنرا با آزادی اختیار پروری کنند لهذا مذهب زرتشتی باز رونقی  
حاصل نمود و آنکه ها و فریادها برقرار شد و در باب انواع المپی زاد در بلاد یونانی  
پرستش اختیار کردند و وجود دریا بل و نیز آردا و نصیبین به ملا حظ و نشوین با اعمال مذهب  
خود پرداختند و هر کس در تفسیر این و آئین خود مختار بود بنا بر این در آداب و شادانگی کارها  
و اسپانزی جمع کثیری سست زبانی کشیده بدین بود داخل شدند مذهب عبوی هم  
در بلاد و ولایات اشکانی شیوع یافت و در یکی از تواریخ ظاهر مذهب عبوی در یکی  
گردد

سلاطین سمرقند اگر چه بزعم بعضی از زمان حضرت عیسی علیه السلام مذهب عبوی اختیار کردند  
و گویند با بکار پادشاه ایران مینداختند بعضی بود عیسی حضرت عیسی فرشته اسعلاج مؤمن  
مسیح جوایب با و داد و بیو سوط نادا اونس نام او را معالج فرمودند و با بنویسند بر عا با آن  
پادشاه حضرت عیسی ایمان آوردند لکن آنچه مسلم است از زمان آنتونین قسصر روم که از  
سال صد و بیست و هشت میلادی امپراطوری روم بافت مذهب عبوی در میان اهالی  
اسرهورین و ادیس بائی تخت آن رواج و شایع گردیده و یقیناً قبل از زمان اردشیر عبوی در آید  
کلیسای بسیار خوبی ساخته اند

یکی از مورخین گویند در سنه صد و نود و هشت بعد از میلاد در اردین مجلس شورای منعقد  
گردید و در آن مذاکره از تعیین زمان گرفتن پرستش عبویان نمودند  
در یکی گویند چون جماعت بود تجدد و کیش اشکانی در روم عیسی پانکنت که شرح آن پیش  
داده شد بعضی که امامت مشاهده نمودند بسیار بی از آنها بدین حد پیدا کرد که آئین حضرت  
عیسی باشد قبول کرده در او اکتی که امامت داشتند و رواج دادند و سن تماس از حواریین  
اصحاب زلد و صفحانیا بطرف شطه نراف منشتر ساختن و معابد بود شد تجار و با اعدام و افدا



فاده کلیسای عیسوی بجای آفتاب و نور گرفت  
روفتن از نو پینده های قدیم میگویند سن تمام در این مدتی چون شد خلاصه از اواسط  
قرن دوم میلادی اگر تمام اهالی این عیسوی نبودند اکثر بطور یقین این مذهب را اختیار  
نموده بعلوه بسیاری از ممالک مختلفه ایران از مد و پارت حتی باخر و غیرها عیسوی شده  
و این مذهب رواج کلی یافته مع ذلك نمیتوان گفت این کیش اثری در وضع عمومی دولت اشکانی  
و آداب و رسوم رعایای آن دولت کرده باشد

شک نیست که اشکانیان قوی و پیر و جنگجو بوده و وقتی استعداد لشکر کشی آنها بر  
استعداد نظامی اهالی مقتدرتر حاصل نموده و با بدد انب بجز همه ابطال نمیشد  
در مدت سیصد سال بار و سهوا که در شجاعت و وضع نظامی اولد دولت و ملت آن عصر  
وزمان شمار آمده بر ابروی همسری نمایند

از روایات و اخبار ارباب خبرچینان میآید که اشکانیان قشون حاضر کاب خدک  
نداشته اند و قبیله کوچکی پیش آمده بر داخله و خارج اعلان و اعلام میفود که تا فلاغ و  
پایند قشون در فلان محل حاضر بود تا او داخله مقصود لشکران پارت میآید  
لکن خارجه سلاطین و حکمرانان با حاکمان بوده که نتیجت دولت اشکانی را قبول نموده و در  
مخت نمایند این دولت سلطنت و حکومت میگرد و در مواقع جنگ عساکر آنها برای خدمت  
شهر و ازان اشکانی حاضر میشد و خود نیز با ستان عسکر میگردیدند شاهنشاه ایران آمد  
با دشمن مصاف میداده اند اما قشونی که پیشتر اخبار داشته همان تیراندازان و سواران خود  
اشکانیان را گفته اند و ترتیب آن را این قرار که هر یک از بزرگان و سران اشکانی غلامان  
خود را بخارج خود مسلح و حاضر میباشند و در وقت معین و معهود براه می انداختند و بعد  
این عساکر منوط بدرجه لزوم و احتیاج بوده اند مثلا نوشته اند در یک موقع ده هزار نفر  
از بک ولایت حاضر شده و در مواقع دیگر بیشتر و کمتر

قوشن موزخ گویند و جنگی که اشکانیان با آنتوان سزاوروم کردند چهار صد نفر از  
بزرگان اشکانی بمیدان جنگ حاضر شدند و بجای هزار نفر قشون با خود آوردند و این چنان  
هر یک نفر از بزرگان صد بیست و پنجاه لشکر میآوردند است  
بقول نویسنده دیگر در یکی از جنگها ده هزار نفر قشون برای مقابله حاضر شده و هزار نفر

شتر برای حمل بنه و اسلحه و غیره داشته بنا بر این هر که نفر لشکر را بکفر شتر میداده اند  
قشون اشکانی عمده سوار بوده و چندان اطمینان و اعتنائی بر پیادگان نداشته اند چنانکه  
در جنگ با کراسوس سواران و غیره از سوار لشکر در کار نبوده و برای حمل اسباب و  
اقبال آنها شتر و عتراده فراهم و طنبه میسوده اند

پیش نیز گفته ایم سواران اشکانی دو قسم بوده اند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران  
سنگین اسلحه زرهی داشتند بنا بر این از اجزای آن که روی آن آهن یا فولاد صغلی بود و بنا  
هر کوه ضربت مقاومت میسود و مخفزی از فولاد مروی بر سر میگذاشتند که از مشاهده  
آن چشم خیره میشد شلوار آنها کشاد و تا قوزک با او بران و اگر مجبور بر پیاده شدن میشدند  
آن شلوار اسباب سخت بود چون زره بغداد کفایت بد زایشان را حفظ میسود سپر  
نداشتن نیزه سخت بر قوی و تیر و کمان و قوسه پایک قسم کار داشتند و بریدن اسبها نیز  
بر کشتن از فولاد یا مفرغ میسودند و اندازه و قوت کمان اشکانیان در اعلی درجه  
خوبی بوده و خیلی سرعت تیر می انداختند و کمر کبی قوت آنها را در تیر اندازی داشته  
و تیری که می انداختند بده نمیشد و هدف میسود اما کاردها برای این بود که در ستم  
مقبول را پس از جان دادن با آن سرسپر بکنند

سواران سبک اسلحه نیز زره در بر داشتند نیزه در دست فقط با تیر و کمان و شمشیر و  
جنگ میکردند و در سرعت و چالاکی ضربت لاشل شده چهره در وقت حمل و چهره در هنگام  
نشستن با کمال چالاکی تیر می انداختند در جنگها اسبها میدکی با خود میسوزند و همیشه  
اسب سواران ایشان خسته میشد آنرا با بدکی عوض میکردند و این تغییر مرکب کار آنها را  
پیش می انداخت و بعضی انگار این فکر کرده گفته اند بر دن اسب میدکی در معرکه امکان  
ندارد بعضی از سواران اشکانی شتر سوار بوده و ظاهر اسب سنگین اسلحه سوار شتر میشدند  
که مرکب و از حمل اسلحه سنگین در زمانه ما کوله های پیکان دار که آن زمان جنگجویان در  
راه دشمن میپاشیدند پا های شتران را بیشتر از ستم اسبان صدمه میزدند است

تدایر جنگی اشکانیان خیلی ساده بوده و با مللی که در همین صفحات میزنند اندک تفاوتی  
داشته شاهکار آنها اینکه دشمن را در جنگ دوچار مشکلات و خسته میکردند و راه  
آذوقه را بر آنها میسوزاندند و از اجزای حمله میداشتند در محاصره دشمنی نداشته و اگر



ناچار میشدند در آن پاریز میفرستادند که گاه گاه از آنجا میفرستادند که فرار میکنند و دشمن را فریب داده چون آنها را تعلق می نمودند کار ایشان میباشند بعضی از فاقات بواسطه جنگهای طوایف خصم را از میدان در کرده گاه از شدت حمله و اگر شکست آنها بعد از غلبه بر آنها توان و کسوف نتوانستند مانع تخطی رومیان بشکند خود شوند اما از عهده آنها بر میآیدند برای عساکر آسان بود که در بین لقمه ناخت و ناز کنند اما نگاه داشتن آن اشکال داشت و در مراجعت هم با انواع صعوبات و بیثبات میباشند و اشکال ایشان از آنها انتظام می کشیدند از شش جنگ بزرگ که دولت روم با دولت شکاچه نمود فقط در جنگی که بر پا است آید و یونان سوس کردند و رومیها کما میاب شدند در بلایه یا بکل از اول شکست خوردند باد از آن در هنگام مراجعت صدقات کشیدند که فتح و غلبه آنها را بی جلوه بلکه نابود ساختند اشکانیان پیشین معتقد بودند شب ز دشمن دور میشدند و دشمن هم هر جا میرفت متعرض او نکشند با سایش خود آورده کردن اسبان می بردند در تمام مدت سلطنت اشکانیان بلایه و غریب قبل از طلوع آفتاب عقب خصم را گرفتند در زمستان از جنگ اجتناب نمودند چه عده سلاح آنها تیر و کمان بود و آن بواسطه طریقت و طویب هوا خوب کار نمیکردند و اول بار مهتابی حربه کشیدند و در آخر با نیزه دست از آن میکشیدند و نادر اتفاق افتاد که ازین رزم قتل تمام بیدار میزد و قتی بر آن طویب سید تیر حمله کرد که بر وقت هنوز روی زمین بود و بلاش اول زمان بر سر عساکر با تیرس زدند که او آنها را با درو قتل کردی فرستاده و میخواستند که اشکانیان در کرمای تابستان خیل طاقت داشتند و کسب مزاج آب میشدند چنانکه رومیها کمان میکشیدند آنها بواسطه دولت رفیع عطش میبایند اشکانیان خود هرگز در عراده نمی نشینند عراده مخصوص زلف و محو بهای بزرگان و زلفای خزاننده و نوازنده و رقاصه و نای و غیره بود که عده کثیری در مراد و با خود حمل می نمودند

در وقت اشکال اشکانیان طوری اجتناب میکردند که هرگز کم و کسر برای آنها نشود و شها زیاد محض و منحل میماند و در وقت بود و بعضی شرفظ تیر بار داشتند اشکانیان برخلاف سلاطین ساسانی و شاهزادگان با شیری نادر در جنگ قیل و کیل با زدا شده اند کویا این حیوان با سر عریض و کتف آنها مناسبند داشتند اما بعد از آنها ساسانیان بیکار میکشیدند

اشکانیان

اشکانیان محض اینکه در جنگ دشمن را با خود در قوت برابر یا برتر میبایدند بتدبیری خویش را از جدل خلاص می نمودند اما در وقت امید فتح بهیاهو و غیر خصم را مضطرب و مقهور میبناختند و هر وقت مغلوب میشدند لا بد بیکر انتظام می افتادند و وضع کرده اشکانیان را در میدان جنگ برای صلح و فرستادن سفیر و طرز معااهده آنها را با بسی عوارض میکردند و اول نگاهشند و اگر بعضی مطالب را در خاطر تکرار کردیم برای پیروی مسرت کنند انکلیسه معلم علم تاریخ که سمت قدیمی مجلد دارد و بجز مینکا مخصوص بود که بند بر معلوم شود

آخر الامر نویسنده های قدیم حتی مورخین روم که با دولت اشکانی موافقت و ملاحظه نداشتند جزایایی برای این طبقه سلاطین عجم فائل اند و گویند این قوم که از سنه شصت پنج قبل از میلاد تا سال دویست و شش بعد از میلاد با دولت قوی شوکت و روبرو برای نمودند بچند جهت بود دولت روم بزرگی نداشتند و از آنجمله بود شجاعت و قهور آنها و سبک رفتاری که با وجود قوت و استقلال از ایشان نسبت بخارجیه شمش و در کردید و از ادیان در ممالک اشکانی و اگر در صنعت از رومیها و یونانیها عقب مانده از آن بود که از وقت نابل شد بتمدن و قدرت همواره در کار جنگ و دفاع کوشیده و بان فرصت فایز نکشند که کاری برای علم و صنعت و ادبیات بنمایند و اینها پنهانی بودیم چون آنها را آنچه شمرده مجاورت و همراهی آنها نیز باخته اند و اگر چه مصیبت رومی و یونانی دولت اشکانی را دولت دویم خوانده یعنی رومیها را دولت اول گفته و اشکانیها را دولت دوم باز هم نشان و شوکت و رفعت و عظمت اشکانیان ظاهر میگردد و در زمان که دشمنان شان شهادت دهد غیر از ضنا بلی است که دوست بر شمارد این است تمام تاریخ اشکانیان

منت خدا بر آنکه با تمام این تاریخ کزیده موفق شدیم و عمر بیایان بنامده آنرا بیایان آوریم و ظن قوی این است که مطلبی را جمع بتاریخ اشکانیان نباشد که در سه مجلد در نتیجه نباشد و کمان نمیکشیم زیاده بر این چیزی بدست آید با از فلم افتاده بعد از این در صفحه جلوه ظهور نمایند و در هر حال این از دست ما آمد ناقص با کمال محلی یا معطل فابل یا فابل این بود و آورد ما والسلام علی من اتبع الهدی

تکمله



# تکمیل

بر مطالعه کنندگان این اوراق پوشیده نباشد که در اوان اشغال بنالیف کتاب در اینجا  
 بی تاریخ نبی الاشکان یکی از نویسنده های معاصر که در اخبار اکثر ملل و اقوام اهل عالم و طوایف  
 و امم تجری با و بجزی داشت و ساله در کتب اهل جلیل فاجار نوشته و بنکارنده هدیه وار معنا  
 داده در آن رساله اظهار داشته بود که نسب پر سلسله خلیل بسلاطین اشکانی می پونند  
 چون این بنده بموجب سطور اشارت از مطلب مؤلف اشارت الیه نموده لازم است بصریح  
 و تبیین مسئله بر آرد و خود را بری الذمه سازد لهذا کوی صاحب نظران هوشمند بادقت  
 تصور نظر نمایند که این بنده من عندی فرض و خیالی مکتبی بر تعلق نموده و عرضی کرده چه کون آن  
 رساله نزد نگارنده حاضر و موجود است و مبلغی طول و تفصیل در کمال حاصل مقدمات و نتیجه  
 کوی نویسنده از آن استخراج نموده بدون حسود و زاید در تطویل بلاطایل از قرار ذیل میباشند و  
 ازانرا اصل رساله ممکن میگوید

بعد از آنکه لوای قدرت و استیلا ی طبقه اشکانی در ممالک ایران و مضافات بدرستی بلند  
 شد و شاهزادگان بسیار در خانواده سلطنتی بحد رشد و فابلت رسیده و ممکن نبود هر دگر  
 یک مملکت و در یک عصر و زمان مالک تحت و تاج باشند و اسم و رسم با شان و شوکت  
 سلطنت جمله را باشد ناچار و با طرف و اطراف رعیده نموده راهها دور و دراز پیموده که در  
 خطه خارج از فکر و شاهنشاه اشکانی برای خود را بره سلطنت مرتب سازند ازین رو اشکانیان  
 صاحب شعوب و قبایل کشند و هر یک از مورخین معتبر که در تاریخ این قوم تحقیق و تعمق داشته  
 و سوانح و حوادث با نام حکمران ایشان را نگاشته تصریح کرده و گفته اند که از اشکانیان یک  
 سلسله در ارمنستان با اسم اشاکو در سلطنت کرده اند و سلسله دیگر در کشت قباچاق بنام  
 خاقانی نیز سلسله در بخارا و کبر و صغیر و خوقند و غرجستان ناکند و در مملکت خراسان و جوار  
 جوجان و جوجان را مورخین فنک شوشان نوشته اند و این هر سه سلسله بقاوت سلطنت  
 دوازده ممالک منصرف خود پادشاهی و حکمرانی نموده اند و بعد از استیلاء طبقه ساسانی بر  
 سلسله اشکانی آن سه سلطنت گاه با طبقه مذکور در حال جنگ و جدل بوده و زمانه  
 راه صلح و مسالمت پیموده اند

در تاریخ کا شغری می نویسد بوی خان ناچی از خوانین جوجان در سال ششم هزار و صد و چهل  
 چهار

چهار از خلقت عالم و هبوط آدم که مطابق است با سال هفتاد و دو و قبل از تاریخ هجری  
 لشکر به مملکت خنا کشید و غالب بلاد آن ناحیه را ازید تصرف دولت چین منسوخ  
 ساخت و مملکت را در امان چون از پادشاه در گذشت و معلوم شد اختلاف او آن قوت و استعدا  
 که شخص و داشت نداشتند با زینچه ها آن ممالک را مسترد ساختند و باز ماندگان بوی خان  
 جوجانی را از مملکت خنا بلکه از خطه بخارا و صغیر که کا شغری ترکستان چینی باشد بیرون کردند  
 بعد از آن طوری نگاشته که خاندان جوجان ممالک باقی مانده خویش را در حکم اموال موروثی  
 دانسته آنها را قسمت کردند و هر یک رخصه خود دعوی استقلال نموده بیکدیگر مشت برداختند  
 بی الحقیقه بوجود شاهزادگان جوجان بوی ملوک الطوائف تشکیل یافت و در میان این ملوک  
 القوائف حکومتی بود از همه معتبر تر و با اسم ساوران معروف و فرما فرمای ساوران در مملکت  
 ولایت خوقند و ولایت دیگر را سجد خراسان قدیم حکمرانی مستقل داشته اما در تحت حمایت  
 و تبعیت سلطنت ایران و مقرر حکمرانی فرما فرمای مشاور الب و شاهزاده ساوران واقع در میان  
 نمنکان و چین است نوشته اند

بعضی از متأخرین که کتاب لغت تاریخی تألیف کرده در ماده سامان می نویسند قبلیه از قبایل  
 ترک که در ماوراء النهر پادشاهی کرده سامان نام داشته و آنها را ساوران هم می گفته اند شاید  
 سامان مصحف ساوران باشد

مقصود نویسنده رساله اینست که از سلسله اشکانی شعبه هم در ماوراء النهر و مضافات که  
 خراسان و غیره باشد سلطنت کرده اند و سلاطین سامانی معروف هم با یکدیگر از این سلسله باشند  
 و این گفته صاحب ساله به ماخذ و اصل صحیح نیست چه بسیار از مورخین مشهور و سلسله نسب  
 سلاطین سامانی را منتهی به هیرام چوبینه می نماند و فریب بیغیر است که هیرام چوبینه از اخلا  
 و بنابر سلاطین اشکانی بوده چنانکه حکیم اعلم العجمی فرمود و بی علی بن الحنفی در سؤال و جواب خبری  
 بر روی هیرام چوبینه این مطلب اظهار داشته از زبان خضر و صغیر میگوید

چو هر چه جهان را یاد بود	زمین و زمانه بد و شاد بود
نوی بر گاه فریبند که مرد	بجستی نخستین زهر منیزد
نبد هیچ جز بد بفرمان تو	دگر تنبیل و مکر و دستان تو
گر این بد نخواهد من از کین شاه	کم بر تو خورشید و ز شمشیر شاه

کون



کون تاج زاد در خور کار کبیت چون ناسترام سزاوار کبیت  
 از زبان هیرام چه پند در جواب خسرو میگوید  
 بدو گفت هیرام کای مرگ کرد سزا آن بود که تو شاه می گرد  
 چو از دخت بابک برادرش پس که اشکانان را بدان دارو گیر  
 فرخودار در شپور در وان بیکش بر نبرد و شد و تختش آمد بکشت  
 کون سال بر پنجصد بر گذشت سر و تاج ساسانان باد کشت  
 کوز تخت و در بهم زاد و زماست سر و کار با بخت پر و زماست  
 چو پندیم چه نوبت و بخت تو سپاه و کلاه تو و تخت تو  
 چو آهنگه شیری که کرد در زبان بر آرم بسز کار ساسانان  
 زد کفر همه ما شان بسرم سر و تاج ساسان بر پی سپر  
 بزرگی مرا اشکانان سزا است اگر بشنود مرگ دانند و راست

پس یک مقدمه صاحب ساله این است که شعبه از اشکانان در ماوراء النهر و خراسان  
 و غیره سلطنت کرده در پی صورت با خرم که بلخ قطعه از آنست جز و فلر و اینها نیز همیشه  
 و سلاطین سامانی اسلام هم نسبت با اشکانان می رسانند

مقدمه دیگر صاحب ساله این است که میگوید بموجب بطور آنست بسیار از مورخین طایفه  
 از شاهزادگان اشکانی در شهر بلخ قدم که موسوم به باها بوده سکنه داشته و آنها را  
 باها و میگویند یعنی حافظ و نگارنده باها و که شهر بلخ باشد چه روان و بان در  
 لغت هکوی یعنی حافظ و نگارنده است مثل نگهبان نلسبان دیده بان مرزبان غیره  
 و این باها و می گویند که فی الحقیقه از لقب ستم شاهزادگان اشکانی بلخ بوده از کثر آنست  
 رفتن هیران هیلوان شده است و معنی حقیقی باها و می پادشاه و حکمران باها و است  
 پس هیلوان یعنی پادشاه بلخ

مقدمه ستم نکه مورخین و علمای علم انساب و نسب قبایل ترک می نویسند طایفه پسته  
 و طایفه اوشار و طایفه فاجار از نواده هیلوانند و طایفه آمیر و طایفه کوچکلو و طایفه  
 جرید و طایفه سیل سپور و طایفه عبالو و طایفه اور و کلو و طایفه فراتو و سیلو و طایفه  
 آق و هیلوان اولاد و جب میباشند

نبرد رجای دیگر گفته اند بیات خان و فاجار خان و اوشار خان پسران هیلوان اولاد  
 خان از نواده او و غورخان جدا علی قوزانپان بوده اند

پس نگارنده رساله از این مقدمات نتیجه میگیرد که ایل جلیل فاجار که احراز سلطنت ایران  
 و تخت و تاج پکان مبارک ایشان مرتب است از نواد سلاطین اشکانی بلخ که شعبه  
 از سلاطین اشکانی ایران بوده اند میباشند چه اولاد ترک بودن این سلسله جلیل مرتب  
 ثانیاً معلوم شد که شعبه از اشکانان در ماوراء النهر و خراسان و غیره که بلخ و باختر باشد  
 حکمران و سلطنت کرده و آنها را باها و میگویند و باها و می گویند مورخین و مورخان  
 مورخین و مصنفین تصریح کرده که فاجار تیره اولاد هیلوان بوده و مانعی در پیش نزاریم که  
 این هیلوان همان باها و می است و هیلوان اولاد و زخان از همان باها و میهای بلخ و باختر بود  
 که از اشکانان میباشند و خون سلاطین در عرف بافر و آیین این دوده ستوده بوده که  
 بعد از سیزده چهارده قرن با حق خود را بقوت بسالت و جلالت و علو عظمت استرداد  
 و تملک نموده اند

این بود قصد و غرض نویسنده رساله که با اطناب تمام این مطالب نکات سینه ما خلاصه آن را  
 بیرون و استخراج کرده در آخر این کتاب روح نمودیم اما ما خود میگوئیم شرافت و بزرگواری  
 و بزرگی سلاطین با حمت و آدین فاجار خدا الله ملکهم صدره از آن برتر است که از آنست  
 با اشکانان مباحی باشند و اگر مقدمات و نتیجه صاحب ساله مسلم و صحیح باشد این خود پست  
 و شرفی برای اشکانان است

که من آب قد علا یا بن له شرف  
 کما علا بر سول الله عندنا

و این سخن بجز افندگویم بلکه عالم تمدن و محاسن آداب رسوم و مکارم اخلاق و جزای عصر زمان  
 سلاطین و شهر بازان این دولت با مدت خود میگوید که تفاوت و از آنست که با ما از آنجا  
 که صاحب ساله زحمتی کشیده و واردی نموده تا سعادت بیورد و معرفت انساب نیز در عالم علم تاریخ  
 اهتبی است نه بیضه مفاست که در بی موضوع باقصی الغایه استفضا کنیم و اگر با دله انقضی استناد محکم  
 این بر کشتیم کباب مخصوص این مطالب و رسالتیم و آنچه از صاحب ساله در نظر داشتیم و وجه کل و اتم  
 بیژانیم بیاری خدای علیم خیر و توانای قدیر بصیر و اتم نعم النصیر







### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد والصلوة چون در مجلدات کتاب زوالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان لغات  
 جغرافیای قدیم مکرر ذکر شده و اگر ملاحظه کنندگان ندانند از لغت اسم شهر یا ولایت یا  
 یا رودخانه و کوه و غیره است و چهار شکل لایحه میباشند و اگر بدانند و ندانند که آن در  
 کجا و کدام مملکت واقع شده از مطالب کتاب ممکن نیست بدین سبب استیفای خط خود نماید  
 و هر چه که باید برین حداد دفع این منقصت و تکمیل مرام را بنا بر این رساله مختصر در  
 تطبیق لغات جغرافیای قدیم و جدید ایران و مضامین بر داخله یعنی باز نمود که  
 فلان کوه یا دره یا ناحیه را که در قدیم بغلان اسم مینامیده امروز چه نام دارد  
 یا اگر اسم قدیم تغییر نکرده در کدام ولایت و چه بقعه واقع شده و از آنجا که این نگارش  
 منقول بجغرافیای قدیم است مختصر مقدمه هم را جمع بمطالعه جغرافیای قدیم  
 و پیشه و مبدا این علم و پیدایش و زایش آن در ضمن سه فصل نگاشت که موجب انبساط  
 خیرت و بصیرت گردد اگر چه این مقدمه اختصار را اختیار نمود و از اطنا تفصیل  
 اجتناب کرد از جو که در محضار باب فاضل و اصحاب فضل و معرفت این سعی مشکور و  
 چه اگر مشکور باشد اجر آن موفور است و مطلوب مسبور و الله اعلم بحقایق الامور

استگرا

## فصل اول در جغرافیای قدیم

فصل اول در اثبات آن فرنگ جغرافیای قدیم را از گران آئین مینامند و کلمه گران  
 مرکب است از دو کلمه گران که در لغت و گران باشد و ثرو بمعنی زمین است و گران  
 یعنی شرح حال میگویم پس گران عبارت است از علم باحوال و اوضاع بیطرفین  
 و در آن گفتگو میشود از چگونگی بلاد و ممالک و جمالی و اراضی و بحار و اهلها  
 و غیرها و کلمه گران را اعراب مغرب کرده و جغرافیای گفته و آن را بر اسم الارض  
 و هیئت الارض تعبیر و معنی نموده اند و زمین را چندان قدیم جغرافیای است و طارا  
 در اینجا کاری بان نیست فقط مقصود ما هیئت الارض و اسامی امکنه آن است  
 و از آنجا که هیئت زمین تغییر پذیر است و اسامی امکنه نیز تغییر میابد پس جغرافیای  
 بالطبع منقسم بجغرافیای قدیم و جغرافیای جدید میشود

اما تغییر آن که در هیئت زمین پیدا میشود گاهی فوری است مثل قوران ماده  
 الترفشانی از منقذی و آن ممکن است شکل آن محل بلکه ناحیه را یکجا تغییر دهد  
 صورت اولی در حال نابود شود و هیئت دیگر حاصل نماید بعضی اوقات تغییر  
 بمرور دهور و تصاریف سپین و شهرور است و اغلب اجمع بحوادث و سوانح غیر  
 طبیعی کرده زمین

تغییرات طبیعی ماده ی کره ارض ثابت و پایدار است برخلاف تغییرات غیر طبیعی مثلا  
 وقتی ماده الترفشانی از یک نقطه بنای قوران را میبکند ارد کوهی تشکیل میدهد  
 یا فلان وادی را پر و فلان رودخانه را از سراب مجرعی محو و نابود میکند یا رودخانه  
 از فوجاری میسازد این قسم تغییر طبیعی ثابت است و فوادمناصر بن اثر المحسوس  
 و برای العین می بینند و آن سائحه و ادر در فوادمناصل می بینند اما فوادمناصر  
 از تغییر طبیعی که در طی قرون و ادوار و تبادی اوقات و اعصاب سمت حدوث  
 میابد دیگر تبیحوس نمیشود و در تواریخ ضبط نمیکند اگر چه از تغییرات

ثابت است



ثابت است و ازین قبیل است تغییر یافتن مجری و مصبت و در جیون که ابتدا بنا  
بر وضع جری پائے که داشت بدربای خزر میبخت بعد در زمان طو بل ما بل و فخر  
گشته در پاچه آرا را مصبت خود قرار داد این است که نمینو اند تغییر میکنند  
که این واقع در چهر سال واقع شده

اما تغییرات غیر طبیعی و مادی که در زمین ثابت پایداری نیست از قبیل معرور  
مسکون شدن قطعه زمین با بر است و ممکن است که آن باز خرابی بیاب کرد و  
از عمارت و سکنه خالی شود و بالعکس و علم با این قسم تغییرات متعلق بعلم و صفت  
امکن است و علمای جغرافیة فرنگ آنرا اشکرا فی نامند و این علم اگر چه خود نیز  
شعبه از جغرافیا است اما در عالم جغرافیای هیئت الارض چندان اهمیت ندارد  
بر خلاف شعبه دیگر که معروف بمعرفة الامم یا علم انتشار البشر میباشد و فرنگها  
آنرا اشکرا فی میگویند که در شناسائی زمین و هیئت آن مدخلتین یکی دارد  
و زاید الوصف آنرا هم میباشند چه معرفت باحوال ملل و امم ساکنند در هر نقطه  
طوری یا معرفت آن نقطه مختلط شده که گوئی آن دو یکی گردیده و متحد گشته است  
یعنی باید بواسطه معرفت بحال امم و ملل معرفت باحوال هیئت زمین و تغییرات آن  
حاصل نماییم پس ما برای بصیرت کامل باحوال هیئت قدیم کره ارض و تغییرات آن که  
این سیار را طاری گشته تا کنون بریم که باحوال ملل قدیمه ساکنند در افطار عالم نیز  
بصیرت کامل داشته باشیم بعبارت اخری تاریخ قدیم را بجغرافیای قدیم ملحق کنیم  
یا جغرافیای قدیم را در شعبه نماییم یک شعبه آنچه متعلق بطبیعت و هیئت زمین  
است شعبه دیگر آنچه متعلق باحوال سکنه افطار است و درین هر دو بدقت  
نظر نماییم تا مقصود بدرستی حاصل شود و مجهول بتحقیق معلوم و مشکوک  
کرد

بسیار دیده شده و بکرات مشهود گشته که در قطعه از اصفاع زمین خاصه در  
دامنه جبال شامه صعب المسلك یاد رجز ابر مجرده مفروقه در باها  
مخبط در وسط دریا که از هر قیم نادری و نفاط معمره منتهای دوری ادا رجا  
ساکن اند و زندگانی میکنند و تاریخ عاجز است از اینکه بگوید این قوم از کدام پشته

بوجود

بوجود آمده و از کجا یا اینجا رو نموده و که مهاجرت کرده و اسباب وصول آنها بیان  
سز زمین چه بوده است و چون بقدر این مدلل میباشد که آنها بنا امتد بکرمختلط  
نگشته و خوششان با خون ملل دیگر مخلوط نگردد بده یک جنس اند بدوین اختلاط  
و پیوند بدزجر ثبوت رسیده که مسکن آنها از بسیاری از تغییرات مصون مانده است  
آنها را لبامکن و افطار پد که در قدیم مستخر و مفضوح ملل مقتدره کرده بدست خویش  
تغییرات کلیه بوده و از اینجاست که اهمیت علم معرفة الامم زیاد از علم و صفا مکن است  
چیرت مطالبت ر علم معرفة الامم بدست آید و چون اصول معلوم شد فرغ  
خود بالتبع معلوم میشود

این تغییرات که فی الحقیقه سوانح و انقلا باث تاریخی است بیشتر در ظرف چند قاره  
ما بین تاریخ عهد قدیم و قرون متوسطه یعنی از میلاد حضرت مسیح تا ما تاه  
ششم هجری رود آمده است

در همین از منظر قرون طوائف جرمن و سقلاب از آسیا کوچ کرده به اروپا رفته اند  
و اعراب از ازمغرب آسیا و شمال افریقا مهاجرت کرده اند و این قبایل بدو در جاهات  
سکنی گرفته که تمدن رومیها و یونانیها و ایرانیها آن امکان را روشن داشته پس باید  
گفت قبل از این تغییرات سوانح و انقلا باث تاریخی و جغرافیای و معرفة الامم محدود  
بوده و نویسندهگان در ضبط حواث با آنچه دیده و شنیده اکتفا نموده اند

در قرن شانزدهم مسیحی علم جغرافیای قدیم را فتنه جدا گانه قرار دادند و ذکر آنست  
که نتوانستند این اسم بود و مستحق نبود اطلاعات علمای انحصرا آنکه بالتسبیح  
داشتند تا در پیش آنچه ما امروز میدانیم چیزی به شمار نمی آید آنها از حواث و تالیف  
فقط نقل احوال نویسندگان سلف می نمودند و هیچ تحقیق و انقلا باث را در  
در کار نبود

خلاصه بعد از آنکه معلوم شد در علم جغرافیای قدیم ما را از علم تاریخ قدیم که بر  
بین این رشته را بان شعبه باید ملحق نماییم و برای کشف مطالب در هر دو نظر کنیم  
باید متوسل باستاد صحیح شویم

تند شعبه اول که جغرافیای قدیم یعنی علم بتغییرات مادی کره ارض و معرفت

انالیهم



افا لیم و مالک و بلاد است نقشه های مسوومه است یا شرحی که با نقشه کماله از راه دار  
و با وجود این دو اسناد اذات حالیه و تحقیقات هندسی نیز در کار است و بدون  
این جمله ناقص و قلیل الفایده خواهد بود

اما سند شعبه تاریخی کتب تواریخ و ادبیات قدماست خاصه آن دو ملکت یونانیها و رومیها  
ملل کلاسیک خوانده اند یعنی صاحب العلم و الادب آن دو ملکت یونانیها و رومیها  
میباشند چه از ادبیات و کتب قدیم مشرق زمین چیزی بکافیه قابل استناد باشد بدست  
هر چه هست ناقص و ناچیز است این است که ناپدید پیروی ملکت کلاسیک نماند و تحلف  
از آن عاجزند انیم چه آنها در همان عصر و زمان بقدم تحقیق این راه پیورده و بنی  
بوقت خود دقتی شایان نموده و بنایید و توضیح را گویم بعضی کتب پی عبرانیها و  
هندیها و با خبریها که در دست است مدنیست و ادبیت آن ملل را بر ما معلوم و هویدا  
میسازد و از آثار عتیقه و منقورات موجوده مصر و ایران و عراق عرب میتوان تحصیل  
برخی از تحقیقات جغرافیایه نمود لکن از این جمله آنچه حاصل شود فقط اسامی امکنه  
و بلاد و جبال و بحار و انهار و غیرهاست و از آنجا که مؤلفین یونانی و رومی آن  
اسمها را بلهجه خود تلفظ کرده و به املائی خود نوشته مخریف شده پس در منقورات  
و کتب مسطوریه صحیح آن ضبط است و این فایده واحدی است برای جغرافیای که ازین  
راه حاصل میشود اما برای السنه و ادبیات فواید بکرم دارد

آثار رسم نقش و نقشه کتی با بدداشت اول ملتی که ابداع نقشه کتی نمود و مطالب  
جغرافیایه را منصور و محتم نمود یونانیها بودند که بسبب واسلوب هندسی اینکار  
پرداختند بعد از آن سایر ملل قدیم در اینکار پیرویونانیها شدند و گذشت از  
اینکه الفضل المنعم نقشه های آنها بحال و تکمیل نقشه یونانیها نرسید  
چه از یونانیها ممتاز تر یعنی بقواعد علمیه نزدیکتر بود و میتوان آنها را امبدانها  
حالیته و اصل و اساس آن حساب نمود و از نقشه های قدیم که در دست است بگویند  
که استر این یونانی در سنه بیست میلادی رسم کرده و در چند مجلد شرح آنرا نگاشته  
و بلاد و امکنه را بوصف و رآورده همچنین نقشه دیگر با کتاب شرح آن از منجم معروف  
اسکندر بنا که اصلا یونانی بوده یعنی بطلمیوس موجود است این نقشه و کتاب را

فیما بین صد و پنجاه و صد و شصت سال بعد از میلاد رسم و تالیف کرده و ساطحا  
همان مآخذ و منشا تحصیل علم جغرافیا بود با وجود تغییرات کلی در حدود و ثغور  
ذول و مالک و پوشیده نباشد که پیشتر از استر این و بطلمیوس باز در ملکت یونان  
دانشندان بوده که اقدام بنگارش این فن شریف نموده اما چون آن دو فعل  
فاضل بتجکیل مطالب مستفیدین پرداختند و بعضی نزد دیگر ساخنه این نام و اشهرها  
آن دو را غایب آمده است

از علمای قدیم جغرافیه که قبل از استر این و بطلمیوس بوده یکی از اوقوس سینتس  
میباشند و او کابرداری کاخ امپراتور اسکندر در اشنه و فیما بین سیندر و بیت  
و پی و حدود نود و پنج قبل از میلاد کاپی در جغرافیای تالیف نموده است و  
پیش از او اناکسیماندر نام از فلاسفه یونان در سال پانصد و پنجاه قبل از میلاد  
کاپی در علم جغرافیه نوشته و نقشه رسم کرده و مسلما از اهالی فیثیه که از  
معروف به فیثیه میباشند و در آن زمان در علم و فضل سرآمد اهل زمان و مفید  
بر اهالی مصر و یونان بودند کتب اطلاعات نموده و بعد از و هیکلای نام  
در سنه پانصد قبل از میلاد و پس از او ادکس یونانی در سال سیصد و  
شصت قبل از میلاد و در پس آرد یونانی در سنه سیصد و بیست الی  
سیصد و ده قبل از میلاد با این کار پرداختند و این آخری اول جغرافیایان  
و مورخین است که از مغرب آسیا اطلاعات حاصل کرده و اسکندر و کبیر را  
اطلاعات و در کتاب کرکتی با این قسمت از این اقلیم هادی و دلیل راه  
بوده است

اول نقشه کش یونانی هیکلای نام داشتند و فیما بین سنه صد و شصت و پنج  
و سال صد و بیست و پنج میزدین و درجات عرض و طولی را و در نقشه ها بار  
گذاشته که الان هم با قلیل جرح و تعدیل معمول است

گذشته از علمای جغرافیه مورخین قدیم هم از قبیل هرودوت که چهار صد و چهل  
قبل از میلاد زندگی می نموده و پلین که دو مائه قبل از میلاد بوده در ضمن  
شرح تاریخی خود بنا اطلاعات که متعلق بجغرافیاست برای ما موجود است گذشتند



اطلاعاتی که از کتب هر ذوق حاصل میشود و جامع بمشرق زمین است آنچه از مسطوطا  
پلیس نفاد میگردد متعلق بمغرب میباشد

اما فضلاء و علمای روم از قبیل پومپونیوس و پلین (ملیناس) که در مائه اول میلاد  
بوده اند در این فن نالیفات زیاد دارند لکن منشا و مآخذ آن نالیفات همان کتب  
جغرافیا و تواریخ یونان بوده است

در سلطنت اگوستوس اول قیصر و امپراطور روم اگر بنیاد سردار این امپراطور  
کلیه در تعیین فراسخ و منازله صابین بلاد در نقاط مهمه که در معبر عام بود نوشت  
و نقشه بر طبق آن رسم کرد و آن اول کاپی بود که درین موضوع پرداخته آمد  
و در همان اوان یعنی در عهد امپراطوری اگوستوس که در شهر روم و بعد در اغلب  
بلاد معظمه که در نظر فیاض روم بود منتشر ساختند

تکمیل مراسم را گوئیم ابتدا که نقشه کشی در فنک رسم و معمول شد در بلاد  
جنوبی غربی و مرکز آن اقلیم بود و در بناط علمای این فن در آنوقت که تقریباً  
از مائه شانزدهم تا مائه هفدهم میسجی باشد با ممالک نیمه و حتی از قبیل عثمانی  
و طرف مغرب آسیا و بعضی از قطعات شمالی افریقا طوری که حالا هست نبود  
بنابر این علمای آن عصر اکتفا به همان نقشه های جغرافیای قدیم نموده بودند

## فصل دوم در فن اوتوگرافیه

برای توضیح مطلب باید مختصری از فن اوتوگرافیه که اثر بمعرفه الامم و انتشار  
البشر ترجمه نمودیم ذکر و بر ادعای بنابر این گوئیم این کلمه را اگر بابتشار الفبا بل  
هم معنی کنند و در بنا شد در هر حال مقصود شناسایی طوایف انسانی جنس است  
و باید دانست بعد از تحقیقات کامله در هیئت و سطح کره ارض و اختلافات طرز  
و وضع و شکل آن و طبیعت هر خاک و انقلا با هوا علمای فن جغرافیا معرفت

حیوانات

حیوانات و نباتات موجوده و منتشره در روی زمین خاصه سلاسل و قبایل بی نوع  
بشر که انشای جنس اندکال اهمیت دارد و از آنجا که انسان نسبت بسا بر حیوانات  
برای مهاجرت مستعد تر میباشد و فرود ترا بینحال او را پیش می آید و بر اینکار  
افدام مینماید و بر اساس معنای آب و هوای امکانه مختلفه میشود و در هر جا  
زندگانی میکند پس باید بطور تقوی و تحقیق معلوم کنیم هر قومی که در زمین سکنت  
دارند آیا بومی آنجا هستند یا از جای دیگر یا بن محل کوچ کرده اند قدما بر این بوده  
که هر قوم و قبیل که در نقطه و قطعه از نقاط و قطعات زمین دیده شوند بومی همان  
مکان اند و ابناء و اجداد آنها تا لا بعد نسل در همان مسکن ساکن بوده و زندگانی  
مینموده اند اما امروزه تحقیق پیوسته که این سهوی بین و ناشی از عدم استقضا  
و فحص باشد این است که جغرافیا دانانهای کامل که در علم معرفه الامم و اسخ میباشد  
مساکن و اما کن اصلیه هر طایفه را معین کرده و نسبتی که قبایل را با یکدیگر است  
از حیثت شباهت صورتی و معنوی تشخیص داده اند و این علم را کلیه اوتوگرافیه  
یعنی معرفه الامم نامیده اند

از مسطورات فوق معلوم و مستفاد شد که دانشمندان قدیم را در معرفه الامم  
دستی نبوده و این راه را اعظم علمای این عصر و قرن بازنموده اند و بدانشین این  
علم است که ما میتوانیم فرق گذاریم و تشخیص هم قبایل و امم مختلفه را و این تمایز  
و امتیاز نه از جهت مساکن و اما کن آنهاست که از حوادث میباشد و بواسطه  
از سنه و لزوم تغییر مینماید بل بواسطه طبایع که از امور مادی است و اعراض  
روحانی مثل هیئت و شمایل و السنه افوام و طوایف و پس از این قسم تمایز و فرق  
باید نسبت فیما بین آنها را تمیز دهیم توضیح آنکه ما قومی را در اقصی بلاد  
مشرق می بینیم با خلقت و <sup>وسای</sup> و آداب و عادات مخصوصه زبان و لغت معتبر بعد  
در اعان مغرب جماعتی را ملاقات میکنیم که بشره و رسوم و بعضی از لغات و اخلاق  
انها شباهت با آن قوم مشرقی دارد در حال سلطنت پیشویم که این جماعت شعبه  
محققه میباشد که یکوقتی از قوم مشرقی جدا و منشعب گشته و فرقه مغرب آمدند در  
سکنه گرفته اند بیکه بوم زادان غرب باشند

بعد از آنکه



بعد از آنکه نادانانیم فلان شعبه کوچک انسان از فلان شعبه بزرگ جدا گشته و از  
 فلان محل بفلان مکان آمده و طوری از جایگاه اصلی خود دور شده که گویی از این  
 طرف کره ارض با تمام رفته و درید و امر آن شعبه کوچک با آن شعبه بزرگ هر دو  
 در یکجا مقام داشته آنوقت در اندازه تغییراتی که در تکلم و تلفظ و وضع و خلف آنها  
 حاصل شده وقت میمانیم و از آنجا می فهمیم که در چند قرن پیش این دو شعبه از هم  
 جدا شده اند لکن در این تغییر و تبدیلی باید بقدری تغییر قناعت نمود چه بتجسس معلوم  
 کردن زمان جدا شدن فلان شعبه را از فلان شعبه غالباً امری محال است پس باید  
 پس همین قدر در ایت و اطلاع کرد انسیم فلان قوم از فلان قبیله جدا شده و تقریباً  
 در فلان مائز فلان محل بفلان مکان آمده گانے است و مفصود که شناختن قبایل  
 و سلسله بی نوع بشر و انبای جنس نباشد حاصل میباشند

عجب است که علمای قدیم یونان و روم با آنکه در بطواریناط با اهالی آسیا و این  
 داشته اند ملنگان و قباو معرفه الام نکر کرده یعنی شباهت و مشابهت اقوام را  
 بیکدیگر نمیچسبند و در نسبت السنه و اخلاق و عادات آنها دقتی نموده و در این  
 حاصله بعد از تقرق و تقرق غوری نکرده اند همینقدر زبانی که غیر از زبان  
 خودشان بود آنرا از زبان وحشیان می گفتند و فقط فرقی که در میان قبایل  
 و ام مختلف میگذاشتند و تفاوتی که فیما بین فرار پیدا در رنگ پوست بود  
 مثلاً می گفتند و نوع انسان در عالم هست سفید پوست سیاه پوست و کلیه  
 بی نوع بشر یک جنس است منتهای اینکه چون در امکن مختلف سکنی دارند بواسطه  
 اثر آفتاب و هوای آنجا جلد آنها تغییر کرده است و از این جهت جماعت ترک و چینی که  
 که در منطقه نازده جای دارند رنگشان مایل بزردهی است و چون هوای مصر و یمن  
 گرم است اهالی این دو مملکت سیاه چرده میباشند خلاصه این قلتند بر و  
 تقیق علمای یونان و روم در علم معرفه الام دانستند ان این زمان را منجیب  
 میبازد

عبر بهای که در دور خود با اندازه راه تمدن پهموده بود ند می گفتند تمام خلق عالم را  
 شجره نسب بر نفس منزهی میشود سام و عام و بافت آنها که اولاد یافت اند  
 سفید

سفید پوست میباشند اما فرزندان سام و عام در اول جلد سیاه است  
 مصر بهای که در مدینت بر غیر بهای برتری داشته انسان را چهار نوع کرده بود نای  
 و از ای چهار لون جنس مصری یعنی خودشان را سرخ پوست سیاه مؤشمرده  
 سکنه سواحل نیل علیا یعنی اهالی سودان و غیره را سیاه رنگ و مردم آسیا را  
 عمومآزرد پوست مؤسیاه و قاطین افطار شمالی افریقا را سفید پوست میدانند  
 و هنوز در بعضی از آثار و نقاشیهای مصری که قدیم این چهار رنگ انسان دیده میشود  
 و این عقیده چهار هزار سال پیش مصریها بوده است

## فضله سیم

### در باب السنه مختلفه قلم

بعضی از علمای معاصرین را عقیده این است که ام و ملل مختلفه را نباید فقط به  
 هیولاه و هیکل و سیمای بشره واستخوان نسبت داد و حالت پدشای و شکل و شمایل از یکدیگر  
 متمایز ساخت و فرقد اد و حکم کرد که فلان جماعت اصلاً از فلان شعبه بوده اند چه  
 هیکل و هیولاه و سیمای ممکن است بر مردمان و اختلاف اجناس تغییر پذیرد و این  
 اختلاف و تغییر اختصاص بفلان جماعت ندارد بلکه فلان شعبه که این جماعت از آن مشتق  
 شده نیز دست خویش همین حوادث است و بسا هست که از این تغییر و اختلاف سهوها  
 عظیم زاید و اسباب ضلالت شود چراغ این تاریکی و هادی این راه تاریک است  
 مختلفه است که ام ما ضمیمه در سوافایام بان زبان سخن می گفتند و دانستند ان  
 ما بواسطه تجسس و تدرب در ان السنه از روی حقیقت و تحقیق هر شعبه از شعب قبایل  
 و ملل را از شعبه دیگر جدا و متمایز دارند و بدانند که فلان طایفه را با فلان قوم خویش  
 است اگر چه در بنوقت هزاران فرسخ و میل از یکدیگر دور اند اما افسوس که این آریا  
 از سر چشمه و منبع آن غرارن و فیضانی که با یکدینست یعنی حالاً از السنه قدیم چیزی در  
 بدست نیست و اگر از بعضی زبانها لغتی چند باقی مانده باشد ان زبان که کامل نیست

که مفصود



که مقصود از آن بد رستی حاصل کردد چیز بیکه هست هوشمند آن زبان ماد است بلکه  
 کرده السنه مند اوله عصر را ماخذ فرار میدهند و از میان آنها لغات و اصطلاحات  
 بهر وقت آورند و با اصطلاحات و لغات السنه قدیمه تطبیق و موازنه میکنند و از این راه  
 یعنی تطابق و توازن درجه نسبت قرابت ام با یکدیگر ایشانرا معلوم میشود  
 خطوطی که از سواقی تا در مشهور این اجزاء و الواح اقطار مانده هر خواننده شد است  
 خط و میزان صرف و نحو و معانی بیان آن بدست آمده و اگر فاموسه محیط مشتمل بر  
 چهل پنجاه هزار لغت معمول آن زمان بدست نداریم کما چنانچه مخنوی بر سه چهار هزار  
 لغت داریم ترکیب از عبارات چند که همان تولید صرف و نحو کرده و تشکیل  
 معانی بیان داده است و از دانستن آن راه بجایه توانیم بزد و از آن زبانها  
 مترجم چیزی فهمید

در چندین هزار سال قبل زبان سانکریت در هند و ابرودر کار بوده و هنوز  
 آثار آن در آن دیده میشود همچنین زبان زند که با خرنان با آن تکلم میشود بهینه  
 از آن باقی است و پیشتر این دو زبان یکی است یعنی زند از سانکریت مشتق شد  
 و همانطور که زبان یونانی و لاتینی را با هم ربط و ارتباطی است آن دو زبان نیز  
 با هم مربوط میباشد و همین حالت دارد السنه عربی و عبری و سریانی و باز از  
 زبانهای قدیم که بواسطه کتب پنی و غیره آثار آن زبانها همان عبری و سریانی  
 مذکور است با حقیقی و قطعی و قیسی

از منقورات مصر و بابل و عرب ایران السنه اهلیه اسپر یعنی نیا اشور و بابلها  
 و خوزیها و ایرانیهای قدیم منگت گشته و این اکتشافات از منرا نیای عصر و زمان  
 مناسب و در فرنگ زبان اسک و اد برین و آرونسک و در ایسای صغیر زبان  
 اهلیه لیبی و فریژی و در قمتن بیک فرنگ زبان ابله که البانیها بعضی از لغات  
 از سنه کمینمایند و در طرف قفقاز السنه مختلفه که معمول بوده هر یک به  
 وجهی اندازه مکشوف گشته و با این وسایل که بعضی از آن کامل و برخی ناقص و قسمتی  
 در حالت توسط است معرفت بحال ام و شعبه قبایل انسانی جنس ما حاصل  
 میگرد

اما السنه اصلیه دنیا از یاد از سنه زبان نبوده و نیست و علم السنه ما لغات که در کتابها  
 آن در (الن کینین نیک) میگویند بحدید و تغییر هر یک از این سنه زبان برداخته و  
 آنها را از هم متمایز ساخته و این تمایز روی ادوات و روابط و قیاسی است که  
 آن السنه نسبت بیکدیگر دارند

بجز از این سنه زبان آنست که لغاتش همیشه مجرد است و منزه بد فیه ندارد و برای تغییر  
 معانی هرگز چیزی بر اصل و جوهر کلمه افزوده نمیشود قواعد صرفی و اشتقاقی  
 آن کم است و باری آن زبان بسنه پس لغات این زبان کلیه از صرف و اشتقا  
 دور و از صیغ مختلفه مجوز و عبارات اخیری از کاستن و افزودن مصون است  
 و فرنگها آن را منوسیلا بمبکوبند یعنی جوهر کلمه و ترکیب آن همیشه در حالت  
 واحده است مثل زد در فارسی که اگر بقتصد تاکید یا مقصود دیگر بگویند اندم  
 یا زد اندند غلط است و حکما نباید بگویند زدند و قول تغییر منبنا کید  
 و صرفش محدود است برخلاف سنید که در وقت متعدده نمودن میتوان گفت  
 شنو اندم و شنو اندند و صحیح است و جوهر کلمه تغییر کرده یعنی چیزی بر آن  
 افزوده شده برای فاده معنی دیگر که شباهت بمعنی اصل دارد که شنیدم  
 و شنیدند نباشد

زبان دویم است که بواسطه افزودن و ملحق کردن بعضی حروف جوهر کلمه تغییر میکند  
 یعنی حالت افعال مندر بدقیه عربی و اسماء مضمره و غیره از اسپد امیکند مثلا  
 کرم یعنی کرم بود همزه مفتوحه که بر اول آن بیفزاییم و کاف را ساکن و راء را  
 مفتوح کنیم اگر م میشود یعنی کرام کرد و رجل که بمعنی مرد است یا به در وسط افزود  
 و جیل کویم یعنی مرد کوچک و علامه که بمعنی دانستند است چون مبالغه در دانش  
 خواهم هاید در آخر زیاد نموده علامه گویم یعنی بسیار دانستند و این زبان را  
 اهل از و یا از که گویند یعنی قبول حروف زائده کنند و در اینجا  
 بجای اینکه بگویم جوهر کلمه تغییر کرده بهتر است که بگویم ترکیب کلمه تغییر نموده است  
 اما از زبان سیم است که اشتقاق آن بسیار است و صیغ کثیره از یک مصدر در آن  
 مشتق شود و اسامی و صفات عدیده از یک اصل ساخته و مرکب گردد و این زبان را



فرانسیس و فلکیون میگویند و فلکیون در لغت بمعنی انحناء و انعطاف است مقصود  
 قابل انحناء و انعطاف است یعنی لغات معموله درین زبان را میتوان به اشکال مختلفه  
 متشکل نمود و در معانی مختلفه استعمال و صرف کرد بعبارة اخری بصری درین زبان  
 برای افعال و اسماء زیاده از سایر السنه ممکن و درکار است و آن مثل زبان یونان  
 و لاتین است نسبت بالسنه سایر ملل و ممالک فرنگ و آنها که در لغات اروپا و نظر  
 کرده اند که پیش و اصل غالب لغتها و فرنگی لاتی و یونانی است چه هر قدر  
 محتاج با سببی با صفتی شده اند که آنرا در زبان خود نیافته و قوا عدا شقاق را هم در  
 همان زبان مساعد ندیده متوسل به زبان یونان یا لاتین گشته کلمه بسط یا مرکب از  
 آنها استغاره کرده اند از قبیل تلکراف و فنکراف و فنکراف و غیرها  
 پس ازین مقدمه باید دانست قبلا یله که در مشرق آسیا سکند داشته و در اندونزیا  
 نکتله مینما آید که قوا عدا صریحی آن کم است پس زبان آنها منوسلایان یا  
 قلیل الصروف و از آن قبیل اند مردم چین که مدتی آنها بسیار قدیمی است و از هر گاه  
 در راه تمدن افتاده اند اما علمای قدیم یونان و روم فقط اسما آنها را شناخته  
 و از رسم و راه آنقوم چیزی نمیدانستند

طوایف صحرائین آسیای وسطی که در قرن پنجم مسیحی در اناک و جاپیکاه تمدن فیکه  
 مغرب آسیا و جنوبی و با سکنه کفره تکلشان بزبان (آگ که لوتینانت) است  
 یعنی لغاتشان قبول حروف فزایدی برای تعبیر معنی میباشد آنها که در سواحل  
 دریای مدیترانه (بحر ایض) و جنوب غربی آسیا ساکن گشته زبانشان فلکیون  
 یا قابل انحناء و انعطاف است و ام و طوایفی که به السنه مزبوره سخن گفته منقسم به  
 سه شعبه بزرگ شده اند یکی شعبه شامی که عبرانیها این اسم را با این شعبه داده و  
 اینقوم در سواحل شمالی افریقا و در کار نیل سکند داشته و آنها مصر بیهام  
 قدیم اند که در دوره خود دارای تمدنی به اعلی درجه شدند و لیکن آن دولت  
 منحل بود بزودی مقهور ام ساریه گردیدند این مصر بیهام چنانکه پیش ازین شد  
 سرخ پوست سیاه موی بودند شعبه دیگر که تیریکه بوستان پیشتر از مصر بیهام که  
 قریب بیابانی بوده امثال آلات و اعضای صورت و هیئت و ترکیب بدنشان شبیه

بصریها و مطلقا از حیثیت بشر و سیماتقار و با سفید پوست همانداشته جز لکن و  
 سیاهی پوست در نوبه واقع در جنوب مصر و در حدیثه ساکن بوده اند و مملکت نوبه  
 همان است که خرطوم و دنفلا از معوره های معتبر است و یونانیها و قدیم نوبیها  
 و سیاه پوستان افریقا را ایتوی پی بن گفته یعنی اهل ایتوی پی و ایتوی در لغت یونان  
 بمعنی من میسوزم است و ایت بمعنی چشم است و حاصل معنی آنکه چشم من از شدت گرما  
 میسوزد چون اهل آن مملکت حالا یا فالاین سخن گفته با این اسم موسوم شد و جاعله  
 از لغتین گویند ایتوی بمعنی سیاه است و ایتوی بمعنی مملکت سیاهان

در هر حال مصر بیهام قدیم اینقوم را کوش میگویند و کوش نیز در لغت فقط ظاهر  
 معنی ایتوی پی را داشته باشد و ملحق به ایت است و قوم اند قبایل بی که طرف  
 شمال افریقا را تا محیط غربی مسکون ساخته با بطور صحرا گردی در آن بر و باد به  
 بی آب و علف گردش کرده و بالتسبی سفید پوست تر و با اهل جنوبی فرنگ از حیثیت  
 لکن چندان فرقی نداشته و اینقوم اند که در سمت مراکش و الجزایر سکند کرده و  
 هنوز از نسل و نژاد آنها باقی است و زمینها این طوائف ابار نار میگویند و اعراض  
 بعد از غلبه بر آن حدود اندک تغییر در لفظ و تلفظ با بار داده آن طوائف را  
 بر نر نامیده اند

ظایفه دیگر از طوائف مخطئه اهل عالم امروز با اسم سیمیتیک معروف اند و  
 زیاده از صد سال نیست که این اسم با بنطو ایفاده شده و سیمیتیک را بمعنی  
 بینی سنام است یعنی قبایلی که قبول این اسم کرده خود را اولاد سام بن نوح علیه السلام  
 میدانند و آنها سرکب انداز نسل شامی و ازین و پورت و مسکن اینقوم در میان  
 ساکن در وظایفه مزبوره بوده و زبانشان نیز از زبان آن دو وظایفه ترکیب و تشکیک  
 یافته و در جنوب ممالک مغرب آسیا سکند داشته اند و مزید اللغو صبح کو بد وظایفه  
 سیمیتیک از چند قوم و قبیل تشکیک یافته یکی از آن قبایل سکند سواحل طرف  
 سفلی فرات و در جله بوده اند که با بیهام و بی شوری باشند دیگر قوم آرا من که  
 یونانیهای قدیم آنها را اسپرین نامیده یعنی سر باینها دیگر آنها سکند در اراضی  
 کنعان سکند داشته تا ساحل دریای سفید و یونانیها آنها را فینکی گفته و به فینقی



معتبر شده و فرنگیها اینطایفه را فنیین میگویند و بعد از آنها بلافاصله سکونرها  
و بنی اسرائیل و امونیت و معاویت و ادوهیت بوده.

طایفه در چکر از سیمینیک اعراب میباشند که در عربستان جای گرفته و سکنه  
سواحل بنیل از دق و مصر نیز ازین طایفه بوده و حالا از جنس بنی سام فقط همان اعرابند  
که در حالت جنسیت اولی خود باقی مانده اند

اما طایفه آریین که ملل فرنگ با آنها نام اند و از ویشن داده اند یعنی هندی فرنگی  
یا اند و در زمانیک یعنی هندوستان بار و پها و یونا ناینها قدیم بیشتر از سایر  
طوایف سرارده داشته و حالا از سایر قبایل و بنی نوع عدد از یاد تراند و در تمدن  
و تربیت و علم و صنعت از جمله پیشرو اینطایفه نیز بستر شعبه بزرگ منشعب گشته  
اول شعبه آسیائی و این شعبه نیز سه قسم گشته یکی آریاها که در هندوستان  
سکنی داشته و در اندویشتر شمال هند را مسکون ساخته سفید پوست اند و  
با تمدن و در مذهب پیروی برهن با برهمن یا برهمنها میباشند

دیگر مردم ایران که در سمت مغرب آسیا متوطن گشته و این قوم و طایفه آریین  
هند هر دو در عهد قدیم بنام اریا معروف و یک سلسله بوده کویند چون این  
دو دسته از هم جدا شدند آنها که هند رفتند اسم اریا را برای خود نگاه داشتند  
و آنها که بطرف ایران آمدند معروف برابران شدند و بزعم بعضی جدائی این دو دسته  
تقریباً در روز هزار سال قبل از میلاد اتفاق افتاده دیگران مندرک در  
ارمنستان و آسیای صغیر و ناطولای سکنی گرفته اند

شعبه دوم از طایفه آریین عبارت است از اهالی یونان و غالب سکنه جنوب  
فرنگ و مقدونیه و غیرها همچنین طایفه لسکوز و ایلیرین و سکنه اینطایفه  
اینطوایف را عقیده این است که چون به طرف رور آورده غلبه کرده و اراضی  
قهر گرفته اند از پنجمت اریا نام یافته چه آریا در لغت خود آنها بمعنی مالک و  
صاحب است

شعبه سیم از طایفه بزرگ آریین در مرکز و شمال فرنگ ساکن گشته و چند فرقه بود  
فرقه اول طایفه سلت که در مغرب فرنگ و جزایر آنکلس فانت جنسند و بعضی آنها  
گاهگاه

گاهگاه بر اسپانیا بلکه بر ناطولای هم مهاجرت نموده اند و تیم طایفه زرمن  
که در المان توطن اختیار کرده سیم طایفه استوئی و وند که اجداد صفالیه باشند  
اما طوایفی که در روسیه کوه قفقاز و داغستان و منگولای جای داشته بلکه  
بقولای قمت عمده از ناطولای را مسکون ساخته بعضی آنها را از جنس آریین دانسته و بعضی  
انکار این معنی کرده اند و در معرفت عقیده این است که قبل از هجوم و استیلای طایفه  
آریین برین نقاط این اماکن را اجماعی معهود داشته و سکنه اصلی این سرزمین بوده اند  
چون آرینها بر آنها غلبه کرده غالب مغلوب مختلط و مخلوط گشته اند

طوایف دیگر از بنی نوع بشر که در اراضی شمال و مشرق دیای عتیق یعنی در غیر اقلیم  
بینی دنیا و اقلیم استرالی سکنی داشته و مسکن آنها شمال فرنگ و در شمال و مرکز  
آسیا بوده اند و نامشان قدیم یونانی و در بعضی معرفت بحال آنها نداشته اند لکن  
بعضی از علمای عصر کلیه آنها را مغول نامیده اند و جنس مغول را با سایر بنی نوع  
بشر خلفاً بنیان کلی است چه گویند مغولان بر کشته و پیشانی محذب و ذوق نیز همبند  
و رنگ بدن سفید مایل بر زردی و موها سیاه و ضخیم و ریش کوه سبک با یکبار و طلخ

اینقوم یا این جنس مخصوصاً از اقصی امکنه شمالی آسیا مهاجرت کرده بر نقاط معتدله  
رفته و از قدیم دارای تمدن بوده و چینیها از همین قوم اند اگر یونانیها و رومیها این  
جنس را شناخته یعنی معرفت بحال آنها حاصل نگردد اما آرینها ای آسیا اعم از هند  
و ایران از قدیم از وضع و حال آنها آگاه بوده و معرفت بحال آنها داشته چه  
در سناکن و یورث با آنها همسایه بوده و حدودشان بسکند بیکر اتصال داشته است  
و هندوهای طرف شمال و ایرانها آن قوم را سل میگویند و از هر لغت برهنها  
و ایرانها اسکیت یونانیها وجود یافته و اشکانیان چنانکه مکرر نکاشته شد  
همان اسکیتها میباشند و در وره مسانینها اسکیتها را توراتی گفتند و این  
لغت جامع و شامل تمام طوایف مغول و چه توارک و شغوز میباشند که در ناحیه  
و سبعی از صفحان مرکز به و شمال آسیا سکنی داشته و در عهد قدیم شمال فرنگ  
هم مسکن آنها بود و علمای یونانی و در بعضی معرفت بحال بعضی از این طوایف که در سمت  
شمال اروپا توطن اختیار کرده داشته و آنها را لای نوا میگویند و باید دانست  
که در



که در شاهنامه فردوسی علیه الرحمه و کتب دیگر هر جا اسم سکسار و سکسره برده شده  
مقصود همین طایفه سلس است  
قوی را عقیده این است که قبل از هجوم واستیلای طایفه آری بر ایران و ارض کلده  
و نابل و ناطول و طول و افریغ را مکتب منوره ساکن بوده سینه پوست یا سینه چرده  
اما وضع خلقت و بشره آنها شباهت به سینه پوستان خالیته افریغیه نداشته و اینطور  
یونانیها اینگونه و مصریها گوشه و کوشید میگفته اند و از ترا آنها الآن بلوچها و بعضی  
از طوایف هند و سکنه جنوب عربستان هنوز بله میباشند نیز مردم قدیم خوزستان  
قبل از هجوم آریتها از همین جنس بوده اند

نکارنده گوید این بود خلاصه احوال بزرگان اهل فضل و علم در باب معرفت الایم و  
السنة مختلفه که قدیم و خود چون بنظر تدبر و مامل نظر نمائیم دانیم از شاهنامه  
بیکدیگر نمیتوان قرابتی نزدیک بر ای طوایف آری و در طایفه بزرگ دیگر که شاه  
وسایه باشند ثابت نمائیم لکن میتوانیم بگوئیم قبل از انقضا این سده جنس  
یا سده طایفه زبانهای آنها بحدی با هم شباهت داشته که اگر السنة ثلاثه را واحد نامند  
چندان خطا نکرده بعد از آنکه از هم دور شدند و مدت بگذشت و طبع هر یک  
دیگر گوشت لغات را تغییر کلی حاصل آمد و هر یک صاحب زبان علیده شدند با  
لغت و قواعد جداگانه و رفتن آن در کتب یا منقورات ضبط شد و طوایف و  
شبهه های که از این سده طایفه اصیل منشعب شده از حیثیت وضع و خلقت مطلقا  
شباهت با سکنه افریقا و اهلای شرق و شمال آسیا ندارند و باید دانست که علی  
این مائنه یعنی آنها که از یکصد سال قبل تا کنون درین محبت سخن را ندیده و سینه  
جنس قفقاز به نامیده و مقصود این نیست که اینجا محض و صاسکته قفقاز بوده اند  
و از آنجا بسایر اقطار عالم مهاجرت نموده بلکه این اسم را بر ای ایطوایف اسم عامی  
یافته و بسلاطه مشایخت و مجاورت و قرابت هر اجسر قفقاز به گفته اند

و تکمیل اسم را در اواخر این فصل گوئیم اگر چه علمای قدیم ایران در سینه در علم معرفت  
الایم نداشته و اطلاعی نشان در عالم جغرافیا که بوده اما باز کلماتی چند گفته  
و سطر به چند نوشته و از اقوال آنهاست که سده سپهر بدون یعنی سلم و تور و ابرج  
رزم

رزم و توران و ابران را معور و مسکون ساخته اند و بقینا آری یونانیان همان  
ابرج ایرانیها است اینکه گفته اند اولاد سلم روم را آباد کردند از آنست که از فلک  
مهادت در جغرافیا حد و مغرب مابله شمال ابران همین مغرب مابله جنوب روم  
همیندا شدند و ساکن جنس تورانی را که همان طوایف سکس و سکسری زبان کلان  
و ساسر و اسر و رده اشکانیان و تورانیهای عصر ساسانیان باشند ترکشان  
گفته یکی از انتهای شمال کوه ارض و اقصیه بلاد مشرق آسیا تا حد درجه و خوارزم  
با این اسم موسوم شده

در توران نیز سده سپهر فوج را اجداد سده طایفه بزرگ نوشته یافت را پدر طوایف فیکه  
و اغلب قبایل آسیایه و سام زاید یعنی سام که سر زبانها و کلدا آنها و بنی آشور و عبرانها  
و اعراب باشند و عام را پدر سینه پوستان گفته و عام یا شام همانست که بواسطه  
آری بیدر خود فوج او و پدرش کنگان هر دو ملغوز شدند

زبان یونانی آری من یعنی سر بله بوده  
در اینجا بهمین قدر مقدمه اقصای خوده اینک میرویم بر سر اصل مطلب که نگارش  
لغات جغرافیایی و تطبیق و تعیین آن باشد بشرتیب حروف هجی  
**حرف الف بمکروه**

**آنا** - شهری بوده است واقع در مملکت منگبری و در دهنه رود فازه  
به فرقه دیکمیر میزند  
**آزلسن یا کشر یا فنا** - اسم قدیم شهر طالقان خراسان بوده و محاصره کردن  
چنگیز خان این شهر را معروف است و ترجمه یونانی این اسم دهنه جهنم میباشد  
**آباسی** - آبامی اسم قدیم بعضی از طوایف تورانی است و آنها در ازمنه لغت  
لسواحل شرقی دریای سیاه معروف به فرقه دیکمیر آمده در آن حدود سکنی گرفته اند  
و مملکت این طایفه در طرف مشرق به رود قویان و در جنوب غربی بدریای مذکور  
و در شمال شرقی بسببه از کوه قفقاز محدود بوده امریزان مملکت را آنجا با سینه  
طایفه مزبور غالباً با اسم آبازه نام برده شده و گویند صحیح آن آبا زخت - آنجا زبا  
حالا در تصرف دولت روس است و فلاح و حصون در آن ساخته و جمعی کثیر از کرجی



و ترکمان و روس و یونانی و ارمنی با خنلاط در آن فلاح و حصون ساکن میباشند و شهر  
 آناپا و سخم قلعه که در آن حد و داسن از بنیه عثماییها میباشد غالب ظاهر آناپا  
 صحرا نشین بود و خلاصان خفی مذهب و تعداد نفوس آنها چهل و دو هزار است  
 تا با نصد سال قبل از این پیروین مسیح بودند از آنوقت اسلام اختیار کردند  
**آبیت** - اسم قدیم شهر **بیت** است از اعمال قندهار واقع در ساحل جنوب  
 شرقی رود هیرمند و در محل التقای رود ارغنداب به هیرمند و آن معروف بقلعه  
 بیت است و در اغلب کتب تواریخ و جغرافیای آبت ضبط شده و هیرمند را  
 فرنگیها هلند میگویند

**آبدیکم** - اسمی است که اهالی شهر **رم** بشهر معروف **آبی** که پای تخت ارمنستان  
 بزرگ بوده داده اند خرابیهای این شهر در حوالی فارس و در کنار غری آریاچای  
 اکنون دیده میشود کلیساهای زیاد در این بلد بوده و آن ابنی از فرط رفعت نظریات  
 متعجب میخورد

**ابوس** - **آباس** - اسم قدیم کوه معروف بکوه کول میباشد که آنرا هرات  
 هم میگویند این کوه در طرف جنوب شرقی شهر **ارز** از **اروم** واقع است و در آن  
 و بعضی شعب شط فرات از این کوه پرمغفک جاری میشود مفسرین تواریخ و فضلا  
 از فی این کوه را جنت آدم علیها میدانند و قبل از مصطفی در جانی کوه پداسم چنان  
 این کوه اجداع است اما سهو کرده

**آپامنا حیرتیا میا** - عقیده بعضی اسم قدیم روم قلعه است که امروز خراب و در  
 ساحل بین فرات و در لوی اور فرات واقع بوده جماعت دیگر گویند  
 آپامنا مزینا میا اسم قدیم شهر سلوکا که در کتب اسلامیه آنرا مداین نوشته اند  
 و این قول بنظر صحیح میاید چه روم قلعه از بلاد جزیره خارج است  
**آپامنا حیرتس** - اسم قدیم قصبه فوریه بغداد بوده که در ملتقای فرات  
 و دجله واقع است و ناحیه که البطحه نا بصره امتداد دارد در قدیم نیز همین اسم  
 نامیده میشود

**آپامنا باپیلینا** - اسم شهری بوده در نزدیکی بابل و میتوان گفت تل ابراهیم  
 که امروز

که امروز جز بک تپه خاک آتاری از آن نمانده جای همان شهر بوده  
**آپامنا حدیا** - اسم شهری بوده از بلاد جبال و امروز خراب آن در نیم فرسخی  
 دو شان تپه که از صور سلطنتی غالب و در طرف شمال شرقی دار الخلافه طهران است  
 دیده میشود و محلها شاخه آن که فرنگیها سپرک میگویند رود ارو با سم کبج آباد موسوم  
 نگارنده بدلائل مسطورات کتب تواریخ و جغرافیای قدیم این محل را کشف کرده بنظر  
 چند نفر از علمای این علم رسانیده

**آپاوارا کتیکا** - در ازمنه سالها یکی از نواحی هرکان که کرکان باشد موسوم  
 با این اسم بوده و شهر ایور که آنرا باورده میگویند نام داشته

**آپلونیاسپریا** - اسم قدیم قصبه شهریان یا شهریان بوده که محل آن در نیم  
 فرسخی ساحل جنوب شرقی رود دپال من اعمال بغداد است و باید دانست که آتلین  
 کاپه از آفنا بیت و این شهر که امروز مرکز عالم ماست و این پنهانی قدیم آنرا شنیداشید  
 و اعراب نورالانوار میگویند صابین رت النوع نور و نور و صنایع و علوم و طبابت  
 میدانشند و یونانیها و رومیها با آنها در این عقیده موافقت میکنند که با اسم آتلین بنا  
 میکردند اضافه با اسم آن شهر میکردند چنانکه آتلونا اسپریا یعنی معبد شهر اسپری  
 و شهر را نیز همین اسم نام میبردند و از این قبل بیت مطرد است مثل شهرهای اسکندریه  
 و انطاکیه و سلوکا و آپامنا که منسوب با اسم اسکندریه و انطاکیه و سلوکا و آپامنا  
 مادر سلوکوس نیکاتر شده

**آترپاتنا** - اسم قدیم مملکت آذربایجان است و آذربایجان ابتدا از مدی یعنی  
 از بلاد جبال بود بعد جدا شد و جبهه شمالی این ولایت با این اسم آنکه در زمان دارا  
 آخرین پادشاه کبابی شخصی آذربایجان نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت  
 و آذربایجان پنهانی آترپات میگویند و ولایت منسوب باور آترپاتنا ضبط کرده بعد  
 بزبان پهلوی آنرا آذربایجان گفته و اعراب آنرا معرب نموده آذربایجان کرده اند  
 که سی این ولایت گازاکایا کازاکا بوده که تفریبا همین تهر بخالت است و از آن  
 آنرا تا ویران <sup>تلفظ</sup> نموده اند

**آتوریا** - آتوریا ممالک آتور است که اسپری خالت باشد و یونانیها آنرا  
 آتوریا



اتور با تلفظ نموده اند و اکثر کتب فارسی و عربی آثور را آشور نوشته اند  
**آذربایجان** - اسم قدیم قصبه اردانوج است و اردانوج تابع لوای چلدر  
ولایت اوزن الروم بوده در جنگ آخری روس و عثمانی اردانوج با قارص و اردهان و اونی  
بدولت روس فاکدار شد طلعه مثل طلعه بلده نور بلکه صعب تردد بالایی بر قصبه  
موجود است

**آزبایین** - اسم قدیم نواحی است که از بیل نزار الملک آن میباشد ذاب علیا و ذاب  
سفلی و در جلد و سلسله کوهی این ناحیه را محدود نموده باصطلاح عثمانیها فضای اربل  
تابع لوای کرکوک از ولایت موصل از ممالک عثمانی است و آن همان آذربایین قدیم میباشد  
ابتدا اسم آن کاداباب یا شاداباب بوده و شاداباب مخفف شاداباب است

**آزبایین** - آذربایجان عربستان است که یونانیها اینطور تلفظ نموده اند و باید  
دانست که علمای جغرافیای قدیم تمام جزیره العرب را عربستان میگویند و آنرا منقسم  
قسمت بزوک کرده بودند و ما بعد از تجدید حدود این مملکت و بیان قسمتهای کرد  
کتب جغرافیای اسلام نگاشته شده بشرح سقیم مسطور خواهم پرداخت

اما حدود جزیره العرب با عربستان در شمال شرقی و شمال این مملکت بمحدود میشود  
بنظر فرات و در شمال غربی بولایت حلب و در مغرب بولایت بلقاع سوریه (شام) تا  
خلیج عقبه و در غرب مابلی جنوبی پسند بسباب المندب از دریای احمر در جنوب شرقی  
بدریای باب المندب و دریای عمان و در مشرق مابلی جنوبی بخلیج فارس نامصیبت

العرب که شکلا مثلث میباشد و شبیه است به نیم کلابی که از رأس تا فاعده آنرا در  
کرده باشند که در شمال غربی و مغرب واقع است بخشی اتصال دارد سطح این مملکت  
شش کرد و یکصد و پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت است و عدد سکنه آنرا بیست  
چهار کرد و پنجاه و پنجاه و اندکی فراتر و قواعد علمیه معلوم میباشد که زیاد از این  
کتابه عربستان این اوقات چهارده قسمت است از قرار شرح ذیل

اول بادیه العربیه و آن از بخت اشرف است تا بلقاع شام و این قسمت در شمال  
جزیره واقع و آبادی آن در ساحل جنوبی فرات است  
دویم ارض تبه که از بیابان تا کافال سولیس معروف به سوئز است در مابلی بدو در طرف

مغرب

و از سمت اس

مغرب مابلی شمال جزیره واقع و آبادانی آن آنچه در سرحد سوریه است تابع ولایت  
بلقاع شام میباشد و آنچه فیما بین خلیج عقبه و کافال سولیس است نجد و مصر تبعیت دارد  
سیم حجاز است که فیما بین بادیه العرب و ارض تبه و بحر احمر و همایه و قهامه و در طرف  
غرب جزیره واقع و شکل آن مربع است

چهارم تهامه است فیما بین حجاز و بحر احمر و همین و حضر موت و همایه و آن نیز در طرف  
غرب جزیره واقع و بی شکل آن مستطیل میباشد  
پنجم همین است که فیما بین تهامه و بحر احمر و عدن و حضر موت و یازده در غرب جزیره واقع  
ششم عدز است فیما بین همین و حضر موت و ملقاعی بحر احمر و باب المندب و در آنجا

جنوبی جزیره واقع و شکل آن مثلث است  
هفتم بصره است فیما بین بادیه العرب و شط العرب و بحرین و خلیج فارس و در مشرق  
مابلی شمال جزیره واقع و شکل آن نیز مثلث است  
هشتم بحرین است که فیما بین یمامه و مسقط و بصره و خلیج فارس و در مشرق جزیره  
واقع و شکل آن نیز مثلث است

نهم مسقط است فیما بین بحرین و خلیج فارس و عمان و در طرف مشرق جزیره واقع  
و شکل آن مستطیل میباشد  
دهم عمان است که اطراف آنرا خلیج فارس و مسقط و همایه و احقاف احاطه کرده و  
در منتهای مشرق مابلی جنوبی جزیره واقع شده

یازدهم احقاف است که فیما بین دریای عمان و شحر و عمان و همایه و قهامه و در  
جنوب شرقی جزیره واقع است  
دوازدهم شحر است محدود بدریای عمان و احقاف و حضر موت و همایه که در منتهای  
جنوب جزیره واقع شده

سیزدهم حضر موت است که فیما بین عدن و دریای مندب و همین و شحر و نیز در آنجا  
جنوب جزیره واقع میباشد  
چهاردهم یمامه است که آنرا بادیه العرب و بحرین و بصره و عمان و احقاف و شحر  
و قهامه و حجاز احاطه کرده و در وسط جزیره واقع است

طرف



طرف جنوبی بادیه العرب و شمالی بنامه را بخند اخل گویند و بحری و نصف بکره یا مدینه  
خارج گویند و مملکت شحر را سبأ و مآدب می نامند و آنست که قسمت جغرافیای قدیم بشرقی است  
که در ذیل نگاشته میشود

**آزایا یا نیرقا** - معنی این کلمه همان بادیه العرب است حد در این قسمت را از طرف  
شمال یا المهر که تمدن باشد دانسته اند و تمام قسمت شرقی جزیره العرب را از شمال غربی  
تا شمال شرقی موسوم باین اسم کرده اند و آن عبارت است از بادیه العرب و ممالک و احاطه  
و مسقط و عدن و این قسمت از دو قسمت بکر و سبعا است اقلیم بزرگ و شرف دار میباشد  
مطلب موس مصر گویند که طایفه باجمعت در این قسمت بادیه یمنی می نمودند از آنجمله  
بوده است بنی قحطان

**آزایا یا فایکس هرز** - معنی این کلمات عربستان سعید است چه این قسمت را  
سبب سوزن عکاظ مکه معظمه زاده الله شرفا و تعظیما که هر سال بکار بر پا میشود  
با سعادت و فرخنده میباشد آنست که در سوزن عکاظ خربور مال التجار  
هندوستان بلک چین داد و ستد میشود و بعضی زانند که بچند و قدری مبادله  
میکردند و چون اعراب از آنجا مصلحت حاصل نموده بنجار یونان و روم و سبأ الکبری می فرستند  
یونانیها و رومیها گمان میکردند آنجمله محصول حاصل زمین عربستان و نتیجی سعی  
اهالی آنست و فرض می نمودند که هوای این مملکت دائمی با اعتدال است و از ارضی  
همواره سبز و خرم و مملو از اشجار و ازهار میباشد این است که این قسمت را عربستان  
با سعادت میدانند چون باطلسهای قدیم نظر ما نمیشود که مملکت حجاز و  
نهامه و یمن و عدن و حضرموت و شحر را علمای جغرافیه آن از سنه جز این قسمت می پند  
و مورد و بلسان و کندر و فلو و را محصول بلاد یمن میدانستند

مطلب موس مصر گویند بنجاه و شحر طایفه از عرب در این مملکت سکین داشته و از آنجمله  
بوده است طایفه حیره که پنج قبیله آنرا بزرگی ننوده اند و نیز دانستند مصر اسم  
صد و هفتاد شهر این مملکت را میبرد بلاد معظمه عربستان مآدب یا بنوع و سبأ  
و شرب یا مدینه منوره و ما کوزا یا مکه الرت یا مکان لاریاب که مکه معظمه اجتهات الله  
تعالی باشد و بحران و معبد و غیرها

عاد و ثمود و جدین و طسم و غیرها که آنها را عرب یا بدیه می نامند بواسطه اینکه از ایشان  
اعقابی در دنیا مانده هر این قسمت می پند

**آزایا یا پترا** - این قسمت را بواسطه شهر شهر پترا که معروف است بدان صالح است  
با این اسم موسوم نموده اند و این مملکت عبارت است از وادی تبه که حضرت باری تعالی  
چهل سال پیش از میلاد در آن سرگردان و محبوس داشت و مداین صالح امر و معرفت  
به الحجاز است طایفه عمالقه و مدین و بنط در این قطعه سکین یافته و هم اکنون خانه های عفا  
که در کوه های کوه در سنک تراشیده شده مشهور است و اسباب عبرت ناظرین است کوه  
سبنا که قبا بن خلیفه عقبه و سوش میباشد از مفاخر این قسمت است

**آزایا یا بیتا** - اسم طایفه بوده که در طرف مغربی رود سیند که آن را فرنگیها اندوز  
میکویند و به محیط هند میریزد سکین داشته بعد از آنجا کوچ کرده به زابلستان آمده  
در آنجا بورت و فامت اختیار کرده اند و میتوان گفت این طایفه فاعنه یا فوجی از آنها  
میباشند بعضی از علمای علم انساب طایفه خربوره را اورینده نامیده اند

**آزایا یا خلس** - اسم قدیم رودخانه ارغنداب بوده و آن از سلسله کوه باغان واقع  
در پالت مالستان یعنی افغانستان از چندین چشمه تشکیل یافته از شمال طرف مغرب  
جاری شده از سمت غربی قندهار گذشته بر رودهای نازمک و انکران پیوسته از کنار  
قلعه کت برود هر هند میریزد

**آزایا یا خربا** - اسم قدیم افغانستان است مسبوک پیرا فاضل علمای جغرافیه گویند  
هوای این مملکت سرد و ارتفاع آن از سطح دریا از هزار الی هزار و دویست متر است  
اگر چه زراعت آن زیاد نیست ولی برای اغنام و مواشی جزاگاههای پر فایده بسیار  
دارد سکنه قدیم این مملکت را پاکوی می نامیدند و بنا بر بنوفا آنها را پشونو میگویند  
اهالی ایران آنها را افغان میخوانند در سمت جنوب غربی این مملکت زمین مسطحی است  
و در روزخانه عظیم در این ناحیه جاری میباشد اسم یکی از نودا ندر است یعنی دریا  
بل زیاد و آن همان است که امر و معروف با اسم هر هند میباشد بگری موسوم بر اختر  
که حالا ارغنداب مشهور میباشد و تمام قسمت جنوبی پشت مملکت را با اسم این رودخانه  
آزایا یا گفته اند



در وسط این مملکت اسکندر کبیر برای مهاجرین مقدونیه شهری بنا کرده آنرا با اسم خود و بنام مملکت الکساندرو یا آراخس نامیده یعنی اسکندریه آراخس و آن همین قندهار حاله میباشد کاتب چلبی از جمله فضلاء عثمانی در کتاب جغرافیای ناریجی خود که موسوم به جهان نفاست گوید آراخس یا منمنه از مملکت سیستان است و اسکندر کبیر بنا به شهر قندهار صاحب قافه موسی الاعلام میگوید آراخس یا اسمی است که یونانیان برای قدیم بدانرا الملک سیستان داده اند و آن شهر را سمرقند میگویند که آستور بنا کرده است و کوفه نامیده و شک نیست که کوفه شهر کابل باشد چه در انوبل میگوید کوفه اسم رودخانه است که از کابل عبور میکند و رودخانه خروبر که برود کابل معروف میباشد از چند چشمه کوه هند و کشنیکل پافه و جاری شده برود پنجاب میریزد و بنا بر این میتوانیم بگوئیم که سیستان قدیم همان آراخس بوده است نیز کاتب چلبی در فصل سیستان و پنجیم از کتاب خود که در مورد احوالی فرس یا خراسان میگوید در سیستان مملکتی است که اطراف آنرا کوهها احاطه کرده و لایط طولانی میباشد حدود آن در مشرق پیشاور و بعضی از بلاد هند و در مغرب کوهستان هزاره و در شمال ولایت قندرو کوه هند و کش و در جنوب افغانستان و قزلباش و مکتد بیکر و ذار الملک ابن مملکت شهر کابل است در آن منمنه یا قندهار این شهر را مبارک و مقدس دانسته احرام آنرا از فریض میدانسته اگر کسی از سلاطین آنها در غیر شهر کابل تاج گذاری میکرد اطاعت و انقیاد او را واجب میشمردند در تاریخ کاشغر از مولفان عاطف بیگ که بزبان ترکی است و در سال هزار و سیصد و دو در اسلامبول طبع شده چنین مکتوب است که تمام پادشاهان زابلستان را که در ضد اسلام سلطنت مینمودند زانبل میبختند و مستقیماً عرب زانبل را زانبل نوشته اند و آخر الامر بحرف کاتب زانبل را زانبل کرده چنانکه بلفوس بد را اسکندر فیلقوس شده نیز همین مؤلف گوید زانبلها یا امراء مسلمان سیستان کاهنجک میگردند و زمانی صلح مینموده اند در نوار پنج عم زانبل در رسم را حکم از سیستان نوشته اند در رسم را که میگویند چند صد سال عمر کرده چون عقل از قیون این گفته با و امتناع دارد اگر بخوایم محمل صحیح برای این حرف قرار دهیم باید بگوئیم چند نفر از همین خانوادگی حکم را به سیستان کرده و چون رسم شخص شاه بوده شاهنشاه ایران با آن چند نفر حکمران موالی لقب مسم داده و از این قبیل کار در حاله بسیار اتفاق افتاده است نیز یونانیان گفتند زانبل و زانبل محقق زانبل است

**آرادوس** - اسم دو جزیره بوده است در خلیج فارس در حوالی هرموز که طایفه موسوی بر فقیقه از این دو جزیره مهاجرت کرده به مالک ساحله شام رفته در آنجا سکنی گزیده اند ایضا بقده که فرقیها آنها را فنیسی میگویند در تجارت و کشتی رانی انگلیسهای زمان خود شایع محبوب میشوند

**آراکرات** - اسم قدیم ناحیه بوده که رود ارس از آن ناحیه میگذشت بعد ها کوه ماسیس که ترکان آنرا آغری داغ میگویند و در حد فاصل بمالک دول ایران و روس و عثمان واقع است باین اسم موسوم گشته کبیر تا ستاد بزرگ جغرافیا گوید موسوم شدن این کوه با اسم از روی محتوی و ماخذی نبوده است در هر حال چون طایفه اوزانی یا اوزار زوزان طوقا تورا را در این ناحیه حکومت مینموده این سرزمین که در حقیقت ارمنستان کبیر است منسوب باین طایفه شده آنرا آراکرات گفته اند

**آراکینس** - اسم یونانی رود ارس است که از کوه مین گول واقع در ارزنة الروم سرچشمه گرفته از ارضه دولت علیّه ایران گذشته داخل رود گز شده بدو پای خرمی میریزد **آراکینس خرمی نام** - اسم قدیم رودخانه خابور است که از جبال ویران شهر واقع در داخله لواء دیر سرچشمه گرفته در سمت شمالی قل گوکب به رودخانه خابور میریزد در پائین البصیره فنیایین در و میادین شط فرات میریزد

**آراگس** - اسم قدیم رود کرفارس است که از کوهستان سمت شمالی سیران تیکل یافته و بطرف جنوب شرقی جاری گشته در مرودشت بارود بلوار یکی شده بدو پایاچه موسوم به در پای نیر میریزد **آراگوس** - اسم قدیم رودخانه پوزامی باشد که از شهر وانان میگذرد و به رود کرمی میریزد

**آرا مناها** **آرا بمر** - اسمی بوده که قدما خاسته گشته بود به جزئیاتی یعنی الجزیره داده اند و آن عبارتست از اراضی واقع فنیایین شط فرات و در جلوه و کوههای ارمنستان **آریلا** - اسم قدیم اریلا است که واقع در لولای شهر زوزان ولایت موصل میباشد بنا این شهر در زمان سلطنت نبی آشور شده گویند چون آریا نبل دو تیسر و پادشاه



بخی آشوب این شهر را برای شهنشاه و محمد نمودن تا خود بنا کرد با اسم او موسوم شد  
بر فرض صحت میتوانیم گفت از بیل و اربل هر دو همان آریابیل است که بحرف با تحفه  
در حال جنگ سکندر کبیر با دژ ادرخواستی این شهر اتفاق افتاده و بعد از آن جنگ

سلطنت بکان منقرض شده است (در سده قبل از میلاد)

**آریابیل گانا** - اسم قدیم شهر هرات بوده است

**آریابیل کاسا** - اسم نادر الملک سلاطین اشکانی از منستان بوده و این شهر را

آریابیل پادشاه ارمن بدستور العلی آریابیل سردار کار نادر در سال صد و هشتاد و قبل

از میلاد در ساحل شمالی رود ارس بنا نموده در سال پنجاه بعد از میلاد در ویرانهها آنرا خراب

کردند و خرابی شهر آن موجود در نقشهها جدید محل آن فیما بین فریون و دوه

شهر است

**آریابیل گری** - اسم قدیم قصبه فرم باغچه است که در ده فرسخی جنوب غربی بازر

واقع میباشد این قصبه را آریابیل گری میگویند یعنی قلعه آرد و در قدیم ایام از اعمال

محبوب میشده

**آریابیل** - اسم قدیم قصبه ادرمید است و آن در ساحل جنوب شرقی

در باجه وان واقع شده گویند همراهمین ملکه بابل بعد از فتح قلعه وان این شهر را

بنا کرد و چون آب نداشت شهری ساخت از محل عبود آب با بنیا آورد اکنون آن شهر

موجود و با اسم همان ملکه منسوب میباشد چون آبی که در آن هر جاری است در آن کج

دارد بسبب مثل ناودانی از کج بنظر میآید

**آریابیل اسپریا** - اسم قدیم دستگرد است و آن در کنار رود دجله واقع میباشد

این شهر را ملوک بابل بنا کرده و در زمان ساسانیان یکی از شهرهای معتبر بلکه پایتخت

حضر و پر پر بوده و حضور عالیه اش چون هر قلعه قسطنطنیه بر خسر و غالب شد

این بلد را قتل و غارت کرد و هر چه از دولت قسری گرفته بود مع شئی نماند مسترد نمود

و این واقعه در نتیجه جنگ سی ساله که چون صلیبیان خسرو از یونانها گرفته بود واقع

و آریابیل کلدانی ارض است و میتا یعنی زمین بایر و ارض میت که امروز هم

مضامع است که در جمع آن اراضی موافق میگویند

عقیده

عقیده بعضی از عقیده اسپریا قسری است که ما بین زهاب و خانیس میباشد

**آریابیل کندر** - اسم قدیم اردستان بوده که فیما بین کاشان و نائین در سیر راه واقع

و با زارت چنانکه کهنیم بزبان کلدانی ارض است و کندر مستور یعنی ارض مستور

**آریابیل ندر** - اسم شهری از کردستان ارمن بوده و آن امروز خراب است و خرابی

فیما بین قصبه زوز و رضوان واقع در لوی شعر داریت تبلیس موجود در نقشهها

بجز آن نقطه مشهور میباشد و از آن شهرها آنرا ارض میتا میدهند و این اسم در کتب

جغرافیای اسلام نیز ضبط شده

**آریابیل** - اسم قدیم شهری بوده است از ارمن که امروز معروف به آریابیل است و

آن حالا فریون معنی است در دشت ارض الروم در کنار فرات که در این موقع آن را

فرم سوینا مند و معروف است که شهر ارض الروم در عهد قدیم در آنجا بوده است

**آریابیل کیکا** - اسم است که پادشاهان اشکانی بشهری با لقب کیکا از این شهر که خود

بنا کرده بودند داده اند

**آریابیل فراتا** - اسم قدیم سمیسط است و آن در کنار فرات واقع بوده و امری

مركز ناحیه و قصبه کوچکی است در داخله لواء ملاطیه تابع ولایت معوره العزیز

که معروف به خرپوت بود

**آریابیل نیاس** - اسم قدیم دور و در خانه است یکی از آن دورا امروز مراد جای

میگویند و آن بزرگترین یکی از شعبات است این رودخانه از کوه نمرود سرچشمه

گرفته از ملاذ که رودش موش و پالو میگذرد و در معدن بکان بفرات میریزد و آن

آنرا امیرات و اراذ را میگویند رودخانه دویم که کوچک است از کوه سمیسط جاری

شده نیز بفرات میپونند

**آریابیل الویس** - اسم قدیم در باجه وان بوده و یونانیها آنرا اسپریا و آریابیل

میکشند و حالا آن در باجه معروف به وان در پاسی میباشد

**آریابیل** - در ازمنه سالها شهر قدیم و پایتخت ارمن را با این اسم نام میبرد

و امروز آن معروف به اسکی ارچش میباشد این شهر را در باجه وان فرات گرفته در

تابستان گاهی آنرا آن پیدا و نمودار میشود

آرگانا



آنرگانا - اسم قدیم قصبه ارغنی واقع در لوای معدن ارغنی از ولایت دپار بکراست  
و معدن منسپار یا منفعی در ناحیه پرضبه موجود و در کار می باشد  
آنرکیپائی - هر دو کابوالموچین کوبداز گیپائی طایفه از ترک میباشند و این  
طایفه مصلح و آبرومند و مرکمان در سنج هستند در طرف شمالی در پای خزر سکون  
دارند و چادر نشین اند

آنراوی مروی - اسم قدیم دارالملک اربین بوده و در خرابه این شهر حسبنجان قاجار  
فرزینی سردار آباد پروان را بنا نمود

آنرمنیا - اسم مملکت ارمنستان قدیم بوده که امروز در حدود ولایت ایران و عثمانی  
وروس واقع است در عمده قدیم حدود این مملکت در شمال اگر جستان و ایمرفی و در  
اناطولی و در جنوب مرز بونای یعنی الجزیره و جنوب شرقی آن توربا که آشور باشد و امروز  
معروف به اسپری است و ما آنرا کردستان عثمانی میگوئیم و در شرق آن دریاخان میباشند  
این مملکت از شمال شرقی بجنوب غربی امتداد یافته و قدما آنرا منقسم به دو قسمت نمود  
بودند قسمت اول را سائالامیکند یعنی ارمنستان کبیر و قسمت ثانی را سیمبر یعنی ارمنستان  
صغیر و سائالامیکند منقسم به قسمت کرده و هر قسمت را هم چند ناحیه قرار داده بنا بر این  
قسمت اول ارمنستان کبیر عبارت بوده از نواحی واقع در میان رود ارس و شط فرات  
و هر ناحیه اسمی داشته بشرح ذیل

آیکلیسین و ساکاسین و باسپلیسین و گانارزین و فاسینا  
و گلشین

قسمت دوم از مملکت ارمنستان کبیر که فیما بین شط فرات و در جلد واقع بوده نیز منقسم بچند  
ناحیه گردیده و اسمی آن از فرار ذیل است

سفن و آنرین و خرن و باگرایدین و کردی ان و گند  
و مگسین و گارین نید

قسمت سیم از مملکت ارمنستان کبیر در میان رود ارس و آری دریا واقع بوده و نواحی  
آن موسوم با سائی نبل شده

آنرالیسین و این و ابانرین و تانچی و انکیپینی و سانی  
شهر

شهرهای تختابن مملکت را آن تا کاسا تا میکنند و آن امروز خراسبت و معروف  
به کنه از حبش و در طرف غربی بحیره و آن واقع  
اما ارمنستان صغیر حد شمالی آن کولشید و حد مغربی کاپادوس و جنوبی کازرن و  
مشرقی فرات بوده و کلیه شهرهای ناحیه قسمت شده باین صورت

میلپتین و گانائینی و موربان و لایوان و مروان  
بدلیل این مخدود و ادله دیگر میخوانیم گفت محال گردند و ما گو و خوی و سلماس و  
بعضی از نواحی غربی ارومی ایران و تمام گورنا توری پروان و قارص و اردهان و  
اولکی و ارفوین و روسته و لوای کوار و روان و موش و تیلکس و ارزنة الروم و یابوز  
و آرزینان و قتره حصار شرقی و کونیک و خرپوت و ملاطیه و سیواس و بیره جلگه  
مرغش عثمانی در ایام قدیم جزء مملکت ارمنستان محسوب میشده

آریا - اسمی است که یونانیها بولایت هرات داده یعنی اسم این ولایت را اینطور  
تلفظ می نموده اند بر اینها می گوئیم اینچا را هار بوا می گویند و در منفور ان بیستون  
که بفرجان دارای کبیر نظر کرده اند هار و اضبط شده

هار و آرزبان از منی که مرکب از زبان پارت و مید و فارسی قدیم است بمعنی مشرف  
میباشد کبیرنا زاجله علمای جغرافیا کوبداز یا ناحیه ایست که رودخانه هری یا  
هری از آن میگذرد پس آریا کلبه اسم ناحیه هرات حالیه بوده و الکساندر با اربون  
که بمعنی اسکندر است آریا میباشند اسم دارالملک و ولایت هرات است که اسکندر کبیر  
تجدید عمارت آن نموده و جمعی از مهاجرین یونان را در آن ساکن کرده و میشود که  
آن همین شهر هرات حالیه باشد اگر چه شهر هرات قبل از اسکندر موسوم به  
ارناخوئانا بوده

در حدود ولایت آریا فیما بین مصنفین خاصه جغرافیا دانهای روم و یونان اختلاف است  
اسرا بن موزع گوید بابت حد آریا پنجاب است و حد دیگرش سرحد کرمان و بلوچستان  
و بعد از این شرح تمام مملکت خراسان را جزو آریا شمرده

مؤلف کتاب قاموس الاعلام میگوید آریا اسمی است که جغرافیا دانهای قدیم  
یونان شهر هرات و قسمت شرقی مملکت خراسان و سیستان داده و بعضی فاسد همد را جزو



آریا دانستند چنانکه تمام افغانستان و بلوچستان را اما ظرغالب این است که آریا حفظ اسم و لایین هرات و بلخ بوده بسیاری از متأخرین علما که در انساب السنته ام تدبر کمال نموده چنین دانسته اند که در زمان قبلی از تاریخ طوایفی که در حد و بلخ و هری ساکن بوده موسوم با اسم آریا شده و بعد ها مملکت را با اسم سکت نامیده اند و آن طوایف در اوقات مختلفه هندوستان و ایران و تمامی اروپا مهاجرت کرده اند

اگر چه می توان گفت مملکت آریا مهد بقی نوع بشر بوده است اما می توان قبول نمود که مدت پیش انسان ابتدا در این سرزمین بنای شرف و ظهور را گذاشته چنانچه استعداد موقع و مکان و خصایص اقلیم آن ظاهر کرده در آن نشو و نما نموده از حیثیت مناسب خلق اعضا و هوش و ذکا بر مردم اظهار دیگر برتری داشته و پیش از سایر اقوام بحالت تنب و تمدن فایز گشته در زمانی که غالب قبایل صحراگرد و خاندان بدوش بوده و بشکار و شکار معاش می نمودند آریا بهر شیبی در زراعت مایل گشته و چون از اوقات بادیه گردی محفوظ مانده همواره بر جمعیت آنها افزوده تا آنکه مملکت بلخ و هرات بر آنها مناسک شده و بحال مهاجرت افتاده اند و با تصور آن می توانیم بگوئیم بسیاری از مردم ممالک بعیده اصلا از قوم آریا میباشند

**آریا ناس**

استاد جغرافیا دانها کیرت کوید آریا نام اسم قدیم مملکت ایران حقیقی است و این اسم را طایفه موسوم بر آریا باین مملکت داده اند و معلوم نیست که در چه قرن این طایفه از طرف شمال و نواحی نادرستان کوچ کرده باین مملکت آمده اند

پویانها فقط قسمت شرقی مملکت ایران را آریا نام آریا می گفتند و مسلم است که با ائمه اند سال بعد از خروج اسکندر و کیرت این مملکت را ایران نمینامیده از زمان اردشیر اول پادشاه ساسانی اسم ایران مذکور و شایع گردید یعنی ایران اسم قدیمی را ضی و اضر در سمت شمال که رودخانه های جورد و جیون آنها را سیراب می سازد بود در سلطنت ساسانیان آن را ضی و اضر خوانند و اسم آنها را باین مملکت دادند بعضی از مصنفین قدیم را عقیده این بوده که از اضر و اضر ما بین رود پنجاب و جلگه دریای خزر و عمان موسوم بر آریا نام آریا بوده آریا نام موضح یک حد آریا نام آریا را خاک چین دانسته هردو میگویند پیش از این مملکت مکه یعنی عراق عجم با جبال موسوم باین اسم بود

بطلبوس

بطلبوس مصری گویند یکی از طوایف تورانی که فیما بین جیون و سجون پورث داشتند آریا کا نام داشتند و از کجا که ظاهره مر پوره از پورث خود کوچ نکرده باشند و به جبال با می پناهنده باشند و بعد از تصرف این مملکت اسم خود را بآن نداده و مملکت را آریا کا گفته و عراق معرب آریا کا بنامند

هر دو میگویند سکنه این مملکت یعنی ایران را آریا می نامیدند و معنی این کلمه رشید است و قوم آریا آنها را بودند که هندوستان و ایران و ترکستان و ارمن بل اغلب بلاد فرنگ را معور ساختند و میدها نیز از این قوم اند و بدو آریا نام داشته

جمعی را عقیده این است که قوم نجیب آریا از اولاد بافتند و ابتدا آنها در یک سرزمین سکنی داشته بعد نزاع و خلاف در میان آنها در گرفته از هم جدا و منفرد گشته هر فرقه بطریقی رفتند و بواسطه اختلاط با سایر اقوام اصلی آنها که سانسکریت بوده تغییر یافته چنانکه آریانها را که با ایران آمدند زبان زند را که تحریف زبان سانسکریت میباشد اختیار کردند و آریانهای هند زبان اصلی خود را با القسه حفظ نمودند و از اینجاست که زبان آریانها اروپا مشتق شد و بعضی گفته اند زبان اصلی طایفه آریا نیز زند بوده که کتاب مقدس زندو اوستا را بآن زبان نوشته اند

آنها که در علم انتشار بشر قوی نموده گفته اند قوم آریا ابتدا در ترکستان و باختر ناسر حد ثبت جای داشته و معلوم نیست که از کجا بترکستان یعنی به راضی فیما بین جیون و سجون آمده اما معتین است که از قدیم تمدن بوده و تمام ادیان عهد مذهب آریایی داشته یعنی عناصر رعبه و اخلاق کائنات پیدا گشته و می پرستیده اند بعد ها هر قومی از آنها جدا شده و اختلاف مذهب سبب جدائی آنها از یکدیگر گشته و دین آریانها از کوه هند و کش عبور کرده بطرف هندوستان رفتند و دین دیگر بجز آسان و ایران و ارمنستان روانه شده قبیله در مقرر اصلی خود یعنی ترکستان مانده و اختلاف مذهب و جنگ مذهبی در میان آن طوایف طوری سخن گشته که دیو که رب النوع آریانهای هند بود هرگز آریانهای ایران گردید

**آریوس** - بعضی از جغرافیا دانهای قدیم این اسم را برود میهند داده اند اما حق این است که اسم قدیم هری رود بوده

آریا



**آزبا (آسبا)** - آزبا را مردم مشرق آسبا تلفظ میکنند و آن اسم اقلیم از اقلیم  
 خسته کرده ارض میباشد و از چهار اقلیم دیگر وسیعتر و مهذبتر و نوع بشر و ظهور تمدن  
 در آن از همه جای پیشتر شده بوده و وجه تسمیه این اقلیم را با این اسم یونانیهای قدیم بیک  
 جغرافیا دانند که از قرون متوسطه و مناسبتین هم نمیدانند هر دوی که با نصد سال  
 قبل از میلاد تاریخ خود را نگاشتنند هر چه خواستند است و وجه موثقی برای این تسمیه  
 ذکر نمائند ممکن نشده در این اواخر که در خزانه شهر قدیم بنیوا کاش می نمودند لوحه  
 منقوشی بدست آوردند خط این لوحه سیکانی بود که اهالی اروپا گویند منقرم میگویند و بزبان  
 آشوری نوشته شده چون آن لوحه را خوانند معلوم شد که آنور یعنی مشرق است و  
 عرب یعنی مغرب و آنور آسبا شده و عرب را یونانیها آنور را با ناطولی ترجمه کرده و  
 عرب را به اسپر یا بعد بزبان لاتین ترجمه شد اناطولیها را لاتینها ازبانت و اسپر یا را یونانی  
 گفتند و پیشتر یونانیها که در آرشیپل یعنی جزیره های بحر اقیانوس واقعند آنها بین آسبا و اروپا  
 سکنی داشتند تمامی یونانیستان را که در شمال یاقوت واقع بود اروپا می نامیدند و طرف  
 مقابل را آسیوس مخضر بعد از بحر بیانات چنانکه ذکر شد آنور آسبا شد یعنی مشرق و عرب  
 اروپا شد یعنی مغرب

در اشعار همر شاعر معروف یونانی آسیوس هست و آن هم اسم یکی از بیلوانان بوده هم  
 اسم ناحیه از نواحی لیدیا که امروز آن مملکت عباد رشتک از نواحی آیدین و صزار و خا  
 بنی آشور که بوقتی لیدیا را هم در تحت سلطنت خود داشتند بزبان آشوری که زبان  
 اولاد سام بود آن را آتوه نامیدند و لفظ عرب بزبان عبری و زبان مردم فنیقیه که هم  
 از شعب اولاد سام است یعنی ناریک میباشد و زبان عربی که باز از همان زبان مشتق  
 شد عرب را عرب کرده نیز میتوانیم گفت عرب فنیقیه را یونانیها تصحیف نموده و چون  
 باندایشن با را پاک کرده و ابور و پوس گفته و ابور و پوس پوزپ و اروپ و اروپا شده و از این  
 تفسیرات در کلمات و الفاظ بسیار اتفاق افتاده

**آزبی میتر** - اسم شبه جزیره بزرگی است در منتهای غربی آسبا واقع و امروز  
 معروف به آزبی میتر میباشد یعنی آسبای صغیر این قطعه با وسعت را یونانیهای قدیم  
 میگویند و آسبا و منتهای قدیم آسبا میتر و جغرافیا دانند نامهای اسلام روم میباشدند

در این عصر آزبی میتر را غالباً با اسم اناطولی نام میبردند و اناطولی در زبان گریک معنی  
 مشرق است چه این مملکت نسبت یونان در طرف مشرق میباشد و امروز این اسم یونانیها  
 مشهور و در خواه است مملکت اناطولی با آسبای صغیر در وسط همالکی واقع است که آن  
 ممالک در از منتهای مشرق معروف با فطار مدینه عالم بود سه طرف اناطولی را در دنیا  
 احاطه کرده و فقط در طرف مشرق بخشکی وصل میباشد در سمت شمال محدود بدریا  
 سپاه و در پای مرمره و در جانب جنوب بدریای سفید و در مغرب به آرشیپل آطه  
 در گری میباشد خلیج اسلامبول و خلیج چان قلعه اناطولی را از اروپا جدا کرده است اگر  
 حدود شرقی یعنی حدود این مملکت را نمیتوان درست معین نمود ولی بطور تخمین  
 میتوان گفت آن حدود سلسله جبال است که از کوه قفقاز با سکندرون امتداد یافته و  
 منتهی به رأس الخمر و واقع در جنوب خلیج اسکندرون شده و در بعضی جاها شطفرات  
 حدود شرقی این خط را محدود میسازد و آن در سمت جنوب شرقی کردستان و جزیره  
 وشان است امتداد این مملکت در ساحل بحط مستقیم چهار هزار و یکصد متر است که هزار  
 سیصد و یکصد متر آن در کنار دریای سپاه و با نصد و یکصد متر در کنار دریای مرمره و هزار و  
 یکصد و یکصد متر در طرف مرمره و در کنار ساحل دریای سفید میباشد و امتداد خط  
 حدود اناطولی تقریباً هزار و سیصد و یکصد متر میشود در هر طرف از سواحل مذکوره خاصه  
 در سواحل غربی خلیجها و لنگرگاههای محفوظ دارد که هم برای تجارت نافع است و هم برای  
 جنگ مساعد و غالباً معور میباشد از سواحل دریای بحر اقیانوس تا بحرای شطفرات منتهای  
 طول خاک اناطولی هزار و سیصد و یکصد متر و منتهای عرض آن نیز هفتصد و یکصد متر میشود  
 سی و یک درجه طول شرقی واقع است و سطح آن با سطح جزایری که از این مملکت شمرده میشود  
 پانصد و چهل و هفت هزار و یکصد متر مربع است بنا بر این از مملکت فرانسه بزرگتر اگر اقلیم  
 سبب یعنی وضع تقسیم جغرافیائی قدیم را در مد نظر گیریم اناطولی با ممالک اسپانیا و ایالتا  
 و یونان در یک اقلیم واقع شده و شهر سنیوب که در منتهای نقطه شمالی این مملکت است با  
 شهر روم محاذی در رأس نامور که در منتهای نقطه غربی آن است با جنوب فادس هم از حالت  
 دارد منتهای نقطه غربی اناطولی در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقه طول شرقی  
 واقع و منتهای نقطه شرقی آن در سی و نه درجه و سی و هفت دقیقه طول شرقی است

**آزبا**

اسم دریا در آن میباشد که حد  
 ایران در منتهای آن است  
 اسم رودی است در عراق  
 که آنرا حالا الخابور گویند



آذوقس

یکی از شهرهای قلمطین  
و در کنار دریا در شمال  
عقلا و در مغرب است  
بوده حالاً خراب است

اساآک - اسم شهری بوده از دهستان نیا از کوهستان خراسان که در عهد قدیم  
آنها پارت و پارتوا میگویند اسکا اول مؤسس ساسی سلطنت طیفه اشکانی آنرا بنا  
نموده و بعد از آنکه مورخین نواح سلطنت زاد این شهر بزرگ نهادند اسکا اولی الحقیقه  
همان اشکانست با آنکه مخرب و یکی از علمای جغرافیه میگوید اسکا اول را امر و زاوه میگویند  
لکن یک زاوه در نزد یک تربت حیدر پست و زاوه دیگر در شمال غربی پای و هجرت  
صلاحیت آن را ندارد که بگویم اسکا اول در این محل بوده بعقیده ما در ناحیه عشق آباد  
حالتی در سمت شمالی داشته که شهر اسکا بنا شده و آنرا اشکان کهنه اند یعنی بنا  
نهاده اشکانیون بنا کرده اند اسکا اولی اسکا که ضبط کرده و آخر الامر اینها که این  
طبقه سلاطین را اشکان مینامیدند آنجا را اشکان خوانده و عشق آبادی که امروز  
معروف است همان اشکان آباد است

اسپادانا - اسم شهر صفتان بوده و معنی آن محسوس و جای سواران است چه  
اسپادانا که در لغت آن اسپه نگاشته شد یعنی سپاه و سوار است و اسپادا  
یعنی محل سپاهیان و بنا برین از علمای جغرافیه در کلمه سپاهان مختصری بطلب میگویند  
نموده اند

اسپی ( اسپه ) اسم ظایفه بوده که در زمان اسکندر یکم در ناحیه کابل  
ناهندوستان سکنی داشته که آن فریب بیفتن این است که همین ظایفه افغان حالیه بوده  
یعنی افغانه از نسل آنها میباشند و بمناسبت سپاهی بودن این اسم باقیه

استابنا - شهری بوده از بلاد دهستان که قدما دانیان میگویند شهر استابنا  
در نزد یک اسکا اول مذکور در فوق بنا شده و شاید در محل فعلی رباط که عوام ظالفر  
آروان میگویند آنرا ساخته چو چاد بگرد آن حدود قابل بنای شهر نیست

اسساکتی - اسم ظایفه بوده از طوایف هند و که در عهد اسکندر یکم در حوالی  
سرزمینهای رود پنجاب ساکن بود اند

اسپریا - همان مملکت آثور یا آثور است که حالا فرنگها اسپری میگویند و آن  
یکی از ممالک قدیم اسپانیا و مبادی واقع در طرفت علوی دجله منبسط در دو سمت  
شطر بود و زمین زاب علیا و سفلی آنرا اسپریاب میگویند در مغرب محدود بر شامات

در جنوب بر ارضی بابل در مغرب مملکت مدیخی جمال و آذربایجان و ناحیه عبدالمعین  
خوزستان و در شمال برار منستان و قسمت شرقی این مملکت و کوهستان آن همان  
کردستان حالیه عثمانی است بزرگترین شهر آثور بنیوای معروف بوده که زیاده از  
هزار سال است که خراب میباشد

در الواح بیسپون آثور را آثور نوشته و یونانیهای عهد اسکندر یکم آنرا آثور و با صبه  
کرده و هر دو نام ماناها اسم بوده اول پای تخت این مملکت موسوم به آثور و در طرف  
جنوب دجله بوده و مکرر تغییر پای تخت داده اما هر وقت پای تختی اختیار کرده اند از  
کار دجله عبور ننموده

کبیرت از مشاهیر معلین علم جغرافیا اسم اسپری را آثور به نام آثور به نگاشته و در قرن  
قدیم آنرا آثور نام کرده اند و قبی سلاطین اسپری بابل را تملک نموده و شهر بابل را پای  
تخت قرار داده آنوقت تمام عراق عرب جزو اسپری محسوب میشد

زمانی شهر کالاش پای تخت اسپری شده و ناما نه هم سلاطین بنی آثور در این شهر قیامت  
داشته و خزانه کالاش را اعراب قطع نموده میگویند اگر نفون اسم این شهر را لاریسا  
مینویسند و موقع و محل آنرا در دهستان زاب کبیر مشخص مینماید

اسپا - شرح اسپاد زلف آنرا نگاشته شد  
اسپای صغیر - همان آزی سیر و نا طولی است که پیش نوشته شد

اسکامپس - اسم رودخانه جوی بوده که از جبال مابین آریز و روم و  
با یورد سر چشمه گرفته و طرف شمال جاری شده از میان شهرهای اولخی و آرتوین  
گذشته از منستان کبیر را از مملکت کلش جدا کرده در حوالی باطوم بدر زبای سپاه  
میریزد

اکرابا - اسم یکی از شهرهای الجزیره بوده و واقع در کنار رود خابور که بقرات  
میریزد تا نوبل گوید و بیست سال قبل محل این شهر را اعرابان میگویند

اکلیتم ( آچی لسن ) اسم شهر کوچکی بوده در بوغاز در بای آرف و فرنگین  
احمر و محل آنرا اخیان نیز میگویند

الانا ( الاسنا ) اسم خطه احسای جزیره العرب است که با اسم لوای نجد تابع ولایت  
الای

شد



الزبنة - اسم طایفه از طوایف تورانی بوده که در قدیم از سواحل غربی دریای خزر  
ناکار شرقی دریای سیاه بواسطه ماوراء کوه قفقاز را بری خود بورت مزار داده بودند  
طایفه هون که از توران بان حدود آمدند آنها را نانا بود نمودند

البانایا - اسم قدیم حلوایان بحر پره است و بعضی آنرا البانایا هم گفته اند  
البانیا - اسم قدیم داغستان و شهر وانات بوده علی جغرافی قدیم گفته اند که در  
این مملکت دریای خزر رود کز و کرجستان و آذربایجان است دانوبل کوبد کصد  
سال قبل از میلاد پای تخت این مملکت کابالا کا نام داشته و امروز معروف به کابل سوار  
میباشد از فزار وسطوزات کبیر نام البانیا و ایری در تورانیج مشترک ذکر شده پای تخت  
آن شهر البانیا واقع در در بند خالت بوده ام مختلفه در این مملکت سکوناشه اسم البانیا  
سکنند و خانه اولی میلادی فراموش کرده آنرا شیروان و داغستان می نامند

البانیا پیلد - معنی البانیا پیلد مدخل البانی میباشد و آن اسم قدیم شهر در بند است  
که اعراب آنرا باب الا بواب گفته با بدگانت که آلب یعنی سفید است لهذا قدا اکثر کوهها  
برق دار را آلب میده و چون قصبه از جبال داغستان و شیروان را نیز البانیا میگویند  
شهر در بند را مدخل البانیا نام داده اند

البانوس - اسم قدیم رودخانه صغیر است که از کوههای داغستان جاری شد  
از ساحل غربی دریای خزر میریزد این رودخانه بزرگ از شیروان میباشد  
الکساندریا ای پاروسیا میزهر - اسم قدیم شهر کابل پای تخت حالته افغانستان  
که اسکندر کبیر بنجدید عمارت آن پرده اخته و آنرا اسکندر رتبه پاروسیا میخوانده  
الکساندریا آراخر - کوبند اسکندر کبیر این شهر را در زابلستان ساخت با  
بنجدید عمارت آن پرده اخته و آنرا اسکندر رتبه آراخر نامید چه آراخر را از شهری اسم  
زابلستان و سیستان بوده و بعضی بانی اولی این شهر صهر اسم ملکه بابل را دانند

الکساندریا آریا - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در سیستان در کوه دریا  
زوه ساخته و آنرا اسکندر رتبه هرات نامیده چه پیش کنیم آریا اسم هرات بوده آثار این شهر  
معدوم است بعضی بر این اند که الکساندریا آریا خود شهر هرات است که اسکندر آن را  
عمارت بعضی مرتب کرده و باین اسم موسوم نموده  
الکساندر

الکساندریا بابلین - اسم قدیم شهر حیره از بلاد عراق عرب که در نیم فرسخی  
بخت شرف بوده میباشد البتدر این شهر را هم اسکندر کبیر از نو ساخته و اسکندریه  
بابل نامیده صاحب موسی الاعلام کوبد حیره در همان جای بخت شرف بوده است

الکساندریا اوکسانا - بوشیده نباشد که اکنون اسم رود جیحون است فاکتور  
اوکسانا یعنی اسکندریه جیحون و از این اسم چنین معلوم میشود که این شهر هم از بناهای  
اسکندر است و هی آنرا باین اسم موسوم ساخته در هر حال بعد از بلده مزبور بنام سالی  
سرای معروف شده و قبل از امپریته مورسلطین جنائی زانار الملک بوده بنابر مکتوبات  
انوبل محل این شهر کار رود جیحون در بدین شهر نرود است ما آثار ای از آن موجود نیست  
الکساندریا اولینا - اسم شهری بوده که اسکندر کبیر در کنار رود جیحون ساخته  
بعضی کوبند فایح مقدونیه بنجدید عمارت شهر بنجدید اخته و آنرا باین اسم نامید  
این شهر ابتدا کبر و من شاطرانام داشته یعنی شهر کبیر و شهر خور شد کبیر اسم این شهر را  
الکساندریا اوکسانا ضبط کرده

الکساندریا تیکرما - اسم شهر شاراکس یا خاراکن است که اسکندر آنرا بعد از  
تجدید عمارت الکساندریا تیکرما خوانده و شرح شاراکس باید بعضی کمان کرده اند الکساندریا  
تیکرما یعنی اسکندر رتبه جلجه چه تیکرما اسم جلجه میباشد اما ممکن است شهر کوبنده باشند چه  
تیکرما اسم جاهای دیگر هم بوده

الونتا - اسم یکی از رودخانه بوده که حالا معروف به ترک و او قوم میباشد  
این رودخانه از کوههای قفقاز جاری شده بدریای سیاه میریزد  
الونجی - اسم شهری بوده از آسوریا آسیری در ساحل شرقی ذاب علیا واقع نزدیک  
مصبت آن که جلجه میباشد درین زمان بجای آن شهر فریه البت موسوم به شامیست

انابین - اسم قدیم ناحیه بود که شهر هرات در آن عمارت یافته  
اناق (اناطون) - اسم قدیم جزیره بوده واقع در سطر فرات با اسم قلعه حکم  
شهر خانه تابع ولایت بغداد شاید جزیره خرزوره در مقابل خانه واقع شده باشد  
اناطولیکرما - اسم آسپای صغیر بوده که شرح آن داده شد کوبند این کلمه یعنی  
مشرق است چون آسپای صغیر در مشرق فسطاطتبه واقع است موسوم باین اسم شده



**انالیبلا** - اسم قدیم شهر کد ارنده بوده از ارمغان وسطی و احرور تابع

ولایت سیواس است

**انتیوسیناس** - میگوید شهری بوده در حوالی بیره جک تابع لوای اوزی

ولایت حلبی واقع در الجزیره در نزدیکی فرات بعد این شهر موسوم با **سرهوین**

گردیده اما باید دانست که **سرهوین** ولایت بوده نه شهر و این را که بیره جک

باشد کسی آن نوشته اند

**انطیوخیا مارثیا** - باعتبار بعضی وقتی مرموسوم با این اسم بوده و میگویند

چنانکه اسکندر مرموسوم کرده الکانند با مارگا نایا مارثیا نانا میباید یعنی اسکندریه

مرو انطیوخس پس لوکوس نگا تر هم بعد از اسکندر بتجدید عمارت آن پرداخته و اسم

شهر را **انطیوخیا مارثیا** گذاشت یعنی انطاکیه مرمو

**انگاریتیس** - اسم قدیم شهر انبار است از بلاد جزیره (مروپوئامی)

**آن بنی** - اسم قدیم کوه آلتای است که آنرا آلتون داغ هم میگویند و آن کوهی

میباشد از جبال تبتان که معروف بکوه آسمان است و حد فاصل ما بین مغولستان

و اراضی فیهها و رودخانه ابرایش از این کوه جاری میشود در کوه آلتای معدن طلاست

### حرف الف عبری مکدوده

**انیماندر** - اسمی است که یونانیان برود ارضند اب افغانستان و در باچه زره

سپستان و رود هیرمند داده اند و در باچه زره که در سرحد غربی افغانستان واقع شد

با آنکه رودخانه های شرقی و شمالی این مملکت در آن میریزد مخصوصا هیرمند که از

رودهای معتبر است عمقی ندارد و گاه چنان آب آن کم میشود که از هر جای آن عبور ممکن است

(رودخانه هیرمند از دامنه کوه بابا در سمت غربی کابل جاری شده بدو باچه زره داخل میشود

از رودخانه ها که به هیرمند پیوسته اند آخر الامر آبش جزو زره میشود از طرفین (سی آید)

(خود) (باغران) (مورچه) از سمت بسار (ارغنداب) (نرناک) (انگیزان)

(دوری) بارودخانه کشود

از جانب شمال هم (هاروت رود) و (فرارود) بدو باچه زره ریخته میشود آب ریاحیه

شورینست اما نایغ و سپاه است علمای جغرافیة فرنگ هر چند را هلمند زره را همامون میگویند

**ادینسا** - اسم یونانی قدیم شهر ریاحیه و در فخره خالیه میباشد واقع در طرف غربی

الجزیره در سرخیمه رود بلخ و اور فخره خالیه پیش گفتهیم تابع ولایت حلب است حران و طبرستان

ابراهیم علی بنیسا و آل و علی بنیسا در سنه فرسخی این شهر در طرف جنوب آن است در آورده

زیار نگاه می است با اسم مولد حضرت ابراهیم ادینسا را بیشتر ادین می نویسند

**افرانس (افرات)** اسم یونانی شط فرات است و عبری آنها آنرا ایرات گفته و

از امتیازات درالواح بیسبون افرا تا ضبط شده منبع حقیقی آن حوض مرتعی است در

مکارچه سنک واقع در کوهی موسوم به طومل داغ در چهار فرسخی از ریزه الروم در شمال

شهر حوض مرمور را تراشیده اند و آبی که از آن میجوشد بسیار سرد و دارای هر گونه محسنات

و ایندایش از یک سنک نیست هر چه جریان میابد و از کوه سرازیر میشود بر آن می افتد

در زیر کوه رود معتبری میگذرد فرات از منبع رو جنوب غربی جریان یافته از زمین و بسیار

چند رود کوچک بآن می پیوندد و پس از طی مسافتی موسوم بفرات میگذرد و دیگر سواران

نمیوانند عبور کنند باید با فایق از آن گذشت بعد از آن نیز انهار و آبهای بسیار بآن ریخته

نادر صفت قورنر بنا دجله یکی شده شط العرب را تشکیل میدهد

شط فرات امرور و ولایت رزن الروم را از شمال شرقی تا جنوب غربی و ولایت عموره الفرات

از شمال غربی تا جنوب شرقی و ولایت حلب از مغرب تا بل شمال تا مشرق مایل بجنوب و در

بعد از آن نیز بدو قسمت منقسم میکنند و بین آنها برین بوجود این شط و دجله موجود شده مختصر

شط فرات از انهار فایدی نه است امتداد و طول این رودخانه از منبع طومل تا مصب قورنر

شصت و چهار فرسخ میباشد

**افیطالیت (افیتالیت)** - اسم هیاطله است که ظایفه از طوایف تورانی بود

و آنها را هون سفید هم گفته اند اما اسم اصلی آنها خیل و هیطل بوده که در خنایز و هیاطله

جمع میکنند

**اکباتانا (اکباتان)** - اسم قدیم شهر همدان است هر دو کوبد این اسم درالواح

بیسبون و جاهای دیگر هانگ مانا نانا گفته شده در این اواخر که الواح بیسبون را خوانده

این کلماتها را مانا نانا فرات کرده و در توریه اخیرا نوشته و علماء علم الکنه گفته اند

این کلمه مرکب است از هاخای فندی و تانای پالی که شعبه ایست از زبان سانسکریت و تانای

### اسرهوین

اسم قدیم از اراضی الجزیره است و شرح آن در اصل کتاب الجغرافیه در جلد دوم نگاه داشته شد لهذا مکرر مینویسیم



بعضی سنان فارس است که محل و مکان باشد و اخشا را بشهر کوسنی محل دوستی نرجب کرده چه پادشاهان ایران در تابستان دوستان خود را با بن شهر کوسنی میفرستادند عقیده ما این است که در قدیم هم اسم این شهر همدان بوده چه هم افاده اتفاق میکنند و ذان طرفت را میسراند و حاصل معنی متفقین میشود شاید این شهر معسکر تابستانی دولت ایران بوده یا مجمع تجار خاجه و همانک مانا مانا و ها کا مانا مانا از لفظ همدان دور نباشد چه تارا که در حال قلب کنیم و همانک مانا مانا یا ها کا مانا مانا گوئیم خیلی همدان نزدیک شود و این قلب مطرب است و در کل که با ذال شد با ندک تعبیر همدان میشود

باری این شهر تاریخی بزرگ آسیای میانه است دولت مید با طبقه پیشدادی بوده بنا بر مستطورات علمای جغرافیای قدیم ایگاناتان در جنوب غربی کاسپین و در دامنه کوه اورنگ که اکنون باشد بوده پس همین همدان است میشود بموجب سفرنامه تورین این شهر را ارفاکا دانند که از حشد پادشاه مید باشد بنا نموده مورخین قدیم یونان گفته اند که کوسنی در سپس نامی از سلاطین مید مقصد بچاه سال قبل از میلاد این شهر را ساخته بعقیده هر دو وقت هفت حصار دور این شهر بود و در توکشیده شده کنکره حصار اول سفید و دوم سبزه سیم سرخ چهارم کبود پنجم نارنجی ششم زعفرانی هفتم طلایی و هشتم سلطنتی و خزانده و نهم در حصار هفتم بوده است از زبان داریا که کجای در لوجه بیسون مستطورات است که جزوارش از غای سلطنت مید میگردید بعد از جنگ وجدل او را گرفتند و کوش و دما عشق را بریدند بعد ها کا مانا مانا آوردند

بذارش زدم  
**ایگاناتا پر سبا** - این شهر بنا بر مستطورات دانویله ز فاردوس معروف بگرتین با گری بوده و آنرا ایگاناتای همدان میگویند چه مغربان در قدیم مدینه در این شهر است و در آن تحصیل میکردند

**الکوس** - اسم است که یونانیها بر رودخانه کارون داده اند سرچشمه این رودخانه در مقابل سرچشمه رود دایبند رود اصفهان و در دایبند است قریب به سیم از اعمال همین ولایت است قدر که جریان میباید از طرف همین رودخانه آورد جان و رودخانه چهار رخا که از نرسنه آب تشکیل یافته با آن یکی میشود و محل این انقاد در فریه زرد گور است که سرخ پائین تر نیز رودخانه خرسان و رودخانه فریه سا دات از طرف باران رودخانه که با مال

موسوم برود کارون میگردند میریزد و بطرف شمال غربی مایل گشته در هر جا از طرفین راست و چپ آنها رصعبره باز داخل آن شده همینکه بجای خرابه سوزیان که موسوم باشوش باشد میرسد کارون نام میگردد چون بقلعه کوچوند رسید و بجنوب میگذارد و در ریالای شوش رود شوره زرد مرده نیز بان طبعی گشته بعد وقت میشود یکی موسوم به کور کور یا کور گز که بطرف مشرق جریان یافته قسمت دیگر که بشطوط معروف است از سمت مشرق شوش گشته در زیر بند قیر برود خانه در فول می پوند با آب در فول که از حوالی جزیره سرخس گرفته و آنها را رودخانه های عدیده با آن پیوسته تا بر بند قیر رسیده در محل مزبور برود کارون میریزد پس از آن چند قسمت شده قبیله لبط العرب و قبیله های دیگر

مخلیج فارس منصب میگردد  
**الیمانی و الیمانیس** - اسم مملکت بنو عبید است که عبارت از لرستان و خوزستان باشد

**اندوس** - اسم رودخانه سند است و آنرا سندوس هم گفته اند اصل آن که لغت سانسکریت میگوید (سندو) بوده که حالا سند تلفظ میشود این رود عظیم سرچشمه طبیعی هندوستان و سایر قطعات آسیای هند را از ممالک دیگر آسپا جدا میکند سرچشمه این رودخانه در کوه های البرس است که در تیکه های ایلیا میسوزند رودخانه های جزیره سمک هندوستان چهار طرف افغانستان با این خط میبریزد و مصب خود رود سند محیط هند میباید در بعضی مکت عرض این رودخانه دو هزار ذرع و سه هزار ذرع است و طول جریان آن شصت و هفتاد و پنج فرسخ جغرافیای که هر فرسخ چهار هزار متر است میباشد و قریب که رود پنجاب داخل رود سند میشود چهار هزار ذرع عرض پیدا میکند چون از حوالی شهر تته گذشت منعب بچند شعبه میشود و هر شعبه در لفظه محیط هند منصب میگردد سلاطین کشور که ایران از قبیل کچس و و دارا و مهر داد و فاطمین خارجیه مثل اسکندر و غیره که از یونان و مصر بابل و کله بجز مملکت سنی حرکت کرده این شط را سرحد منصرفا خود قرار داده اند

بعقیده بعضی اسم هند از اندوس است فاف یافته در هر حال اول پادشاه ایران که مامور علی ای کشف و تحقیق منبع و مصب و وضع جریان این شط فرستاد از رای اول بود که در پانصد و

اند (اندیا)  
همان محرق با مصحف  
هند است



پانصد و دوازده سال قبل از میلاد مسکلاکس یونانی زابریاست جیحی مامور اینکار و بعد  
اسکندر کبیر رسید بیت و پیمان قبل از میلاد در زو این رودخانه شخصی زانی  
کرده است

**ایرانیان** - اسم قدیم شهر بغداد بوده گویند پیش از آنکه منصور عباسی  
این شهر را بنا کند یونانیها در زمان سلوکوس نیکاتور شهری را بر محل ساختند و با این اسم  
موسوم کردند اما از آنجا که معنی لغت این اسم شهر شیرین است و شیرین همان بون  
دختر قصر میباشد شاید این شهر را خسرو پرویز با اسم شیرین عمارت کرده باشد و آبادی  
آن بعدها بقوی مانده تا وقتیکه منصور این کار برداشته

**ایزاطین** - گویند اسم قدیم شهر بزرگ بوده علی الظاهر این خواست این نام داشته است  
**ایک سبوفاکورومر** - (اش تیوفاکورومر) - این اسم در زبان یونانی یعنی  
ماهی خوار است طایفه که غذای خودشان و علوفه مالشان ماهی بوده در ساحل دریای  
مکران سکند داشته وقتی که قشون اسکندر از این محل گذشتند آنها را دیده موسوم با این اسم  
کردند در این محل عساکر کج بود همزمان اسکندر کبیر از یقوی صدقات دیده اند

**ایمانوش** - قدما سلسله کوه بزرگی از اسپای علیا را که در جنب راضی اسکت نشین  
(ترک نشین) بوده با این اسم موسوم نموده و آن قسمتی است از همان سلسله که وقت عمده از  
بلور داغ چون پامانود رنگت سالک کبریت بعضی برون است و قلل این جبال همواره در برف  
مستور بوده موسوم با این اسم شده و تحقیق کوه ایمانوش چین را از کاشغر و خنجر جلا

### حرف الباء

**بابیلین** - همان بابل معروف است و از قرقر مسطور است نور نبرد در ارض شغار واقع  
نزد این کوش این خام ابن نوح علیه السلام با قوم خود در سه هزار و سیصد نه سال قبل از میلاد  
بارض شغار مهاجرت کرده این مملکت را مملکت نموده شهرهای بابل و فالاش و شانی و زور را  
جساخت و بر سلطنت پردازت و این اساس بنیادی دولت نموده است امر فرد در جبا  
شهر بابل فصبه حله آباد است و ادنی محله آن شهر بزرگتر از حله خالی بوده و لندن را  
که میخوانند بر آبادی است بنا میکنند بابل بناست اما بابل بکر تیبذاری این آبادی نشد  
بلکه چون پای تخت بوده نموده و بر روی وسیع و تزیین آن گوییده اند

وضع

**ایرانیان**  
کوهها و زمینها که از دریای پارس  
تا ساحل بحر خزر امتداد داشت  
و سمت شمال آن خرد و بکو  
قفقاز و فلان را اینها میگویند  
بنابرین ایرانیان اسم تمام کرجستان  
و کرجه و تکیه آنکه ایرانی اسم قدیم  
اسپانیان بوده گویند مهاجرین  
اسپانیان در اسپانیا آمدن  
شدند و یونانیها کرجستان را  
ایرانیان گنجانند  
بعضی گفته اند ایرانیان با هم  
بوده که در ویرانه قبل از تصرف  
جزیره اسپانیا با آن داده بودند  
یعنی اسپانیایا ایرانیان بزرگ و  
ایضا ایرانیان اسپانیای کوچک گنجانند  
و از آن اسپانیای قدیم و لایب  
ایمیران از مالک و روس و در حل  
کشید بوده پس ایرانیان  
به کرجستان ملار و اما این  
قول صحیح است

**ایدومیا**  
یکی از توابع فلسطین بوده  
وظایف آدوم آنجا ساکن  
بوده اند

وضع شهر بابل زیاده از آنست که در این مختصر کج خلاصه آن اینست که در دیوار پاد و  
قلعه قور زو با برج و بارو برای بابل ساخته قطره دیوار تقریباً تا نوزده ذرع حالتی و  
ارتفاع آنها هفتاد و پنج ذرع و دیوار بیرونی دو لایه و پنجاه برج داشته و دیوارها و برج  
همه با آجرهای قطور با نف و قیر سرشته ساخته شده و هر دیواری را نیز یکصد و نوزده از  
مضغ باحدن بوده و سور خار جی اخندی عمیق پر از آب و فزات خاطر کرده و از شطرنج  
انهار عبیده برای سیراب کردن باغات و بساتین و مزارع بریده و مطلقاً زمین لویزرع  
در اطراف شهر دیده نمیشد است

حدائق معلقه که یکی از عجایب هفتکانه عالم شمرده شده از زمینهای شهر بابل بوده و شرح  
آن اینست که اطرافهای زیاده روی هم ساخته تا ارتفاع آنها با ارتفاع دیوار قلعه مساوی گشته  
در بالای نام آن اطرافها درختان بارور و غیره گاشته و صفای آنرا با علی در صبر رسانیده  
بودند و بعضی حدایق معلقه را چغندر درخت نکور فرض نموده اند

معابد عجیبه که هر یک از اینها عالمی در بنا شده اند نیز در شهر بابل ساخته شده و برج بابل  
معروف است و آنرا از بناهای عجیبه انصاریان خوانند که برای تضرع زوجة  
خود که دختر پادشاه میدی بوده در حوالی حدایق معلقه بنا نموده و در بالای آن معبد قرار داده  
اما محققین این برج را در صدخانه کلدانیان میدانند نه اینست که در مرتبه تخالی آن معبدی هم  
معتقدند گویند این برج مرتب بوده و هر ضلع آن بطول صد و شصت و شش ذرع حالتی بنا  
و ارتفاع آن را پانصد قدم و عظمت این بنا از زیاده از عظمت هر مان مصر میدانند و دانستند  
خراب شدن این برج و تبلیل السنه مشهور است و ما را بدکر آن حاجی نیست

**بابلیان** (بابلیانی) از این دو کلمه نیز مقصود ارض بابل است که آنرا بابلی  
هم گفتند و گاه گاه که ارض کلدانها میگویند مقصود همین سرزمین میباشد و فی الحقیقه  
ارض بابل آن اراضی است که فیما بین دجله و فرات ناملتقای این دو شط که بخلج فارس  
متصل میشود واقع شده

**بابلیان** (بابلیان) - اسم اهالی قدیم بابل است و مورخین چنانکه گشته  
نموده آنها را منسوب به کوش این خام ابن نوح علیه السلام دانسته اند

**باتاناب** - اسم قدیم قصبه سروج تابع لوائی بیه جک و لایب حلب از الجزیره است  
باشه



باتند - اسم شهر اطنه است واقع در مشرق زنگاو در مغرب اوردنه

بات هپس (باطیس) - اسم بندر باطوم بوده

باتیس - اسم قدیم یکی از شهرهای کرمان بوده واقع در حوالی مانعه کاریل که امری معروف بجاساک است این شهر در سرحد مملکت قدیم کرمان و مکران و از بلاد ساحلته جنوب میشده

باتر یا بریکومر - در قدیم اسم یکی از مصیبه های ویدسند بوده

باتر چین - اسم رودخانه ایست که از پهلوئی دشو شام میگذرد و این شهر را سیرا سینما بدخل معروف بر برداست با قوت جوی در عم البلدان کوبد این رودخانه را نام بردیا میباشند و بقال له بردیا یونانیها این رودخانه را کری زرهواس میگویند یعنی آب طلا

باترپس - از شهرهای پریدی بوده امروزه معروف به لوی امید است واقع در آسیای صغیر و آنرا اسپارنه میگویند

باترکانی - اسم ظایفه از طوایف تورانی که در دامنه کوه بالخان واقع در ساحل شرقی بحر خزر سکون داشته بوده است

باتسکا تیس - بنا بر مستطولات بطلبوس صیر اسم شعبه از رود سچون بوده

باکستانا (باکستانا) این اسم محرف باغستان است و وقتی کوه بیسون بلکه آباد واقع در پای کوه بیسون را باغستان میگویند شاید باغستان وسیعی داشته از این جهت موسوم باین اسم شده و ممکن که در اصل باکستانا باستان بوده و بهستان را به سون تلفظ میخورد چنانکه در نگاره الان هم بیسون را به سون میگویند چون یونانیها حرف ها انداخته بجای آن کاف گذاشته و باکستانا و باکستانا گفته باشند بعضی از علمای جزایه قدیم باکستانا ممکن اریاب انواع معنی و ترجمه کرده و این ضمیمه است جزایه ایست که در کتب اریاب نوع نمیشود و اندک مسکن برای آنها قرار دهند

باکتر - اسم قدیم شهر بلخ که پای تخت باختر بوده میباشند و اسم رود بلخ و باکتر همان مصحف باختر است و بسیار اتفاق افتاده که کرمی مملکت را دادا شده است

باکترپانا - اسم مملکت باختر است و آنرا باکتر و یا کتر پانا و یا ختر و یا ختر پش گفته و یا خدی و یا خل هم نوشته چنانکه بلخ را اکثر بلخ و مصحف باختر میدانند تا طین قال آنکه

بلخ

بلخ پای تخت باختر بوده و باکتر محرف باختر است با باختر بصحیف یا کتر شده مطلب را راجع بند تراهل فن میفانیم و بنقل بعضی اقوال میگردانیم

جمعی را عقیده این است که چون باختر در شمال شرقی مملکت مدعرا ن عجم بوده و یا خنی بنا باختر در لغت مدیهها معنی شمال داشته از این جهت آن مملکت موسوم بناختر شده است برخی بر این اند که بلخ در زبان پنجو که حالا لایتنو میگویند یعنی زبان فاغنه معنی قلعه بوده که این گفته صحیحی را در بابا بدگفت چون پای تخت باختر قلعه اشتر موسوم باین اسم شده

مملکت باختر از زمانک معروفه بسیار شده اند اما حدود حقیقی آن را درست معین نکردیم قوی گفته اند حد شمالی آن سمت قد و شمال شرقی آن بر مملکت ساک یا ساک یا ساکن یا ساگری محدود میگردد از جانب مشرق بر بلور داغ که فاصلت بت صعب و همین ناحیه است منتهی شده و کوه هندو کتر در جنوب و جنوب شرقی آن واقع و مرکز حد مغرب و جنوب با بلعبریان بوده از این محدود و چیزی معلوم میشود اگر چه میلاد هر وقت سرحدات آن تغییر کرده و در هر حال رود جیون رودخانه بزرگ و عمده این مملکت بشمار آمده است و این رود را یونانیها قدیم کسوس میگویند و بر اینها واخس و حالا هم بعضی و خشاب میگویند و مملکت باختر را این رودخانه و شعب آن سیراب میخورد

پای تخت باختر را که باکتر یا بلخ باشد زاری اسپاناز را سپهم نامیده اند بلکه بطلبوس مصر که در جزای پای خود خا رسیا ضبط کرده شاید خا رسیا معنی خوار اسپاناست که از خوار مشرق را فصد نموده و از اسپانیا راه را به محل و معرکه عساکر شرقیه قصب شرقی باختر که مملکت کومستانی بوده و وصل بر سعد میشده در عهد اسکندر یکبار محرف به بار و انا کاشنه و این کلمه هم بمعنی کوهستان است

بعضی در آبادی باختر میانگه کرده چنانکه در سن مویخ میگوید مملکت باختر غیر از فزار و فضیات هزار شهر معور فاژد و شک نیست که این حرف را عراق کلی است شاید مقصود ناقل از هزار عدد کامل بوده و در سن بجز از این اصطلاح باور نموده مثل اینکه بگوئیم فلا کوه هزار چشمه آب کوا را دارد و مقصود بسیاری عبون و مباد عذب باشد شخص خارج از این اصطلاح فرض حقیقت نماید

فاریج سلاطین باختر از هر طبقه مفصل است و ما حکم را در سلسله از خلفای اسکندر در و

شعبه



شعبه از اشکانیان را در کتاب رواتجیحان اجالا ذکر کرده و نگاشته ایم  
**بالینیکا** - اسم قدیم قصبه یا لوانای ارضی که در کنار است واقع در  
کنار رودخانه مراد در اینجا چند خانه در کوه و سنگ تراشیده و ساخته و در لوجه نجات  
بیکایه بعضی وقایع تاریخی ثابت کرده اند

**بدهل** - از شهرهای فلسطین و در نزدیکی بزرگ بوده حالا خراب است بنا بر  
مسطوبات توریدورین شهر وخی حضرت ابراهیم نازل شده که ارض کنعان تا ابد متعلق با و لا  
او خواهد بود

**بدهل (بطلر)** بیت اللحم است از بلاد فلسطین که مولد حضرت عیسی علیه السلام میباشد  
**بدهرون** - نیز از شهرهای فلسطین با اسم دو شهر بوده است چنانکه در توریدورین  
شده بنای این شهر را حضرت سلیمان گذاشته

**بدرخان بابان** - از شهرهای حلیله نزدیک رود اردن معروف است این  
شهر در لوانای عکه و در ساحل غربی رود یزور که عنقه شریجه الکبیر میباشد و مانند جنوبی  
کوه واقع بوده طاقت اسکیت که از توران با بران و از ایران بشام هجوم نمودند و فلسطین  
آمدند بنای این شهر را گذاشتند تا نوبل گوید حالا این شهر بران با ایران معروف است  
بعضی محل آن را کرد و با حیطه طبریه و ارض فلسطین نوشته در هر حال از بلاد مشهوره این ناحیه  
بوده است

**بریزا** - از شهرهای قدیم فاطوی واقع در بالک طر بوزان و در ساحل رود پشل  
آراف شرایب این شهر در قدیم معروف بوده امروز بجهار و شبیه است

**بریا** - وقتی شهر حلب شام را با بن اسم می نامیدند وقت دیگر آنرا کالیون می گفتند  
**بریتوس** - از قنار مسطوبات دانوبل بر و در حال است و بعضی گفته اند اصل پر و  
بت ابل بوده یعنی بیت الله

**بزاید** - اسم قدیم جزیره ابن عمر است واقع در ساحل جل و تابع لوانا در دریای مدیترانه  
**بوانا** - اسم قدیم شهر و است در ارض است که حالا هم در یکی از ولایات شهبانای عثمانی است  
وقتی بلای تحت سلاطین ارمن بوده

**بوسپیا** - اسم قدیم یکی از شهرهای بابل بوده امروز آن معروف به سواد و تابع لوانای حله  
ولایت

ولایت بغداد است  
**بویاروس** - اسم قدیم رودخانه میهد بنام است که در نزدیکی جلده به زاب بزرگ می  
**بیتاک** - اسمی است که بویاروسهای قدیم بشهر بباد عین که در ترکستان افغانستان  
و در شمال شرقی هرات داده اند

**بی قی بنا (بی قی)** - مملکتی بوده در ساحل دریای سیاه مشتمل بر لوانای بزرگ  
و ارفلر تابع ولایت خلدون در لوانای قوجه ابل یعنی از میدان نایع اسلامبول از المملک  
قدیم آنرا بنام می گفتند

**بیرتا (بیرطا)** اسم قدیم قلعه الشرفه بوده در ساحل غربی جلده اکنون خراب است  
**بیلینا** - اسم قدیم رودخانه بلج واقع در الجزیره است که از حوالی اورف و از طرف  
جنوب غربی سرچشمه گرفته بعد از طی مسافتی در نزدیکی رقه بفرات میریزد

**حرفی قاری که پ باشد**

**پار** - اسم شهر هرات است و آنرا پار را هم نوشته اند  
**پار تاسینی** - اسم کوههای فاصل با بین اپالت فارس و اصفهان بوده و طاقت  
پار فاسین در آن سکونت داشته

**پارو یا میسوس** - اسم کوه هند و کس است و آنرا پارو یا میسوس می نویسند  
اسکندر که بر کینا او هندوستان می رفتند چون با بن کوه رسیدند و اسم آن دادند یکی  
پارو یا میسوس یا پارو یا میسوس اسم دیگر فاف است از آنجا که کوه فاف را از خود بنا میدارند  
خواستند علقا با اسکندر بگویند تو نا آخر دنیا آمده هند و کس را کوه فاف گفتند و کوه  
فاف کوه فقاز هند شد

هند و کس در اصل هند و کوه بوده و که نختف کوه است و آن فاصل است ما بین هندوستان  
و ترکستان و قصبه از افغانستان و از جبال عظیمه آسپای مرکزی شمرده میشود امتدادش از  
حدود خالتیه ایران تا ساحل عین رود سیند و در طرف جنوب شعبه های آن وصل بکوه همالیه  
میکرد و بیشتر سرچشمه های رود سیند را از دامنه جنوبی این کوه میدارند بعضی قله در نفعه  
این کوه شاهفت هزار رود و بیت منار تقاع دارد

**پارزنگای (پارزاقاری)** اسم یکی از شهرهای فارس و پای تخت حقیقی سلاطین  
کلیه

**پارمژ**  
اسم مملکت اصلی اشکانیان  
چون شرحی مشیح از این  
مملکت وجود آن در  
جلد اول رواتجیحان  
نگاشته شده در اینجا مکرر  
نمودیم



کجایی که قبل از کبیر بوده اند و موقع آن ها بخانی است که حالا شهر فسا آباد میباشد و در فسا  
 کجانی که پیش درین شهر تاج بر سر میگذرانند  
 بعضی گویند شهر فسا را کبیر و ساخته بهر حال غیره آن پادشاه هنوز درین شهر است  
 جمعی بر این اند که پارا وگا در زبان کجانی معنی اردوی ایران یا خزانه ایران بوده و جغرافی  
 فسا خالی از نفیض نیست نگارش آن در اینجا از ما سخن فیه خارج است  
**پازی تگر پس** - قدما این اسم را بچند رودخانه خوزستان و عراق عرب داده از جمله  
 رود کارون را با این اسم نامیده و از قورنه بطرف خلیج فارس که دجله و فرات بکلیه پستی  
 و شط العرب بنیده نیز پازی تگر پس نام یافته و پازی تگر پس را با سی تگر پس هم خوانده اند  
**پافلاگونیا** - که آنرا پافلاگونیا هم میگویند ولایت فسطوی است  
**پالسطینا** - فلسطین است معروف به لوی قدس و هودیه و قدما آنرا کفغان گفته اند  
**پراسپا** - اسم تحت سلیمان بوده از محالان خمسه  
**پرسارمینا** - اسم ارمنستان کبیر است که منعلق به ایران بوده  
**پرس (پرسی)** همان فارس است که فرنگها اسطوره تلفظ میکنند حد فدیهم این  
 مملکت را از طرفین شمال و جنوب میدانی جبال و خلیج فارس نوشته اند و خوزستان در  
 میان فارس و بابل واقع شده از سمت مشرق فارس بکرمان محدود بوده چون سلاطین فارس  
 سایر ممالک ایران را تملک نموده بعد ها بنام ایران فارس گفته اند و فارس یعنی ایران تا زمان  
 کبیر و چندان اسم و رسم می نداشتند پس از آن که حدود آن بدریای فارس را ورود سیندر رسید  
 و مصر هم جزو آن گردید در اوج عظمت قرار گرفت  
 در تورین فارس را که معرب پارس است پاراس نوشته و آنهم محرف پارس است علام باعبلا  
 پس نام بنا بر مستطورات کتاب مقدس جده فارسپان بوده  
**پرس پلیس** - اسمی است که یونانیان بشهر فدیهم اصطر فارس داده و معنی آن لفظ  
 آن ایران شهر است این شهر از بلاد قدیم ایران و پای تخت کجانی و در دمنزل شیراز در  
 طرف مشرق آنست و از شهرهای نامی ایران بقار میاید باقی آن کبیر و نامیدند غیره  
 بعضی از سلاطین کجانی در آن بوده اسکندر بکیر و سیدوسی را قبل از میلاد این شهر را  
 فتح کرد و حکم بقتل اهالی و غارت آن داد و بنامی اینک سلاطین ایران این پای تخت یونانی

سوزانده بودند حکم کرد اصطر را با ائمه سلطنتی آنرا آتش زدند و شرح این واقعه سایر  
 تفصیل اصطر طولانی است  
**پرسپوس سیدوس** - اسم قدیم خلیج فارس بوده و این دریا اسامی مختلف داشته  
 از جمله آنرا قلزم و در ریای سبز و در ریای بابل و در ریای اربط روم می گفتند از طرف شمال  
 این خلیج محدود به سرحدات فارس و کرمان و خوزستان و در سمت شمال غربی دنباله آن  
 وصل با بالک صحره میشود و در جنوب غربی بقسمی از احسا و در جنوب بناحیه عربتین  
 عمان و در سمت مشرق بواسطه تنگه هرموز بدریای عمان متصل میگردد در طرف ایران  
 جزایر زیاد دارد و در سواحل این مملکت حراریدهای متنازد آن در با صید میکنند بزرگ  
 آبی که با این دریا میریزد شط العرب است  
**پیری ساپرا** - شهریه بوده در عراق عرب موسوم بپیر و زشاپور سقاح اول خلیفه  
 عباسی شهری در حوالی آن ساخته آنرا انبار نامید  
**پینوس (پنت)** - اسم ولایت طرابوزان بوده در زمان سلاطین کجانی تبعیت  
 دولت ایران می نمود یعنی خدیوی داشته بنا بر یاد شاهان کجانی تا بعد سلطنت منقله  
 در این سرزمین تشکیل یافت و سلاطین بزرگ از قبیل مهر زاد مالک این مملکت شده  
 لبط مملکت پنت بنسبت بقدرت پادشاه آن مملکت بوده گاهی تمام سواحل و جزایر دیگر را  
 مشرف کرده اند بلکه بدریای آرف هم رفت دولت روم مدتی پنت را صاحب نموده و  
 دریای سیاه را که پنت گن میکنند انداز بابت جنوب نمودن بر پنت بوده یعنی دریای پنت  
 قدما اهالی این بالک را لوکوسین نام داده یعنی شامیها سفید بعد ولایت را نیز با اسم اهالی  
 خوانده اند  
**پومرد پتا** - از بلاد انجریزه در ساحل فرات و دارالعلم هود بوده اهالیش بزرگترین  
 چنانکه گفته اند پومرد پتا قبل از سوراخ سوزن بیرون میکنند درین شهر قصرهای عالی  
 بوده و مسکن بخجایی هود و مدارین آنها  
**پروفرا پتا** - حالا معروف به زارنگست از شهرهای معروف سیستان اسکندر بکیر ازین شهر عبور کرد  
**پورا** - از شهرهای بلوچستان و نزدیک کرمان و سیرناه اسکندر بکیر بوده  
 دانویل مینویسد حالا معروف به پورک یا پورع یا خوراست بعید نیست بمپور باشد



### حروف التاء

**تاپوری** - اسم طایفه جنگجو بوده که در طبرستان سکنه داشته و چون طبرستان را  
 تاپورستان هم نوشته اند معلوم میشود معنی این کلمه ناحیه قوم تاپوری میباشد و طاپورستان  
 بر روی طبرستان شده و در آن از منته تمام مازندران موسوم باین اسم بوده اسکندر کبیر مدتها با  
 طایفه تاپوری زد و خورد کرد و نتوانست مملکت آنها را مستحکم کند آخر الامر صرف نظر نمود  
**تاناوری** - تاناورستان را فرنگیها تاناری میگویند و تانورها و تانورها و تانورها این مملکت را  
 اسکیتها و سبتهانا میبند یعنی اراضی اسکیت زمین و غیر آنها ما گوئیم گفته که ما جوج باشد  
 یعنی جای قوم ما جوج

بعضی از علمای جغزیه تاناورستان را بدو قسمت منقسم نموده یک قسمت را سارماسپا یا  
 سارماسی اسپانی و شرقی گفته قسمت دیگر را سارماسپای غربی و اروپایی حمله سارماسی  
 شرقی و در طانا نایس است که در آن باشد و اراضی آن تانوری مازندران و تانور بلکه بدین  
 چین میسند گویند طایفه سارماتان ترکها و تانورها که غیر از اسکیت بوده و اصلا از ترکستان  
 حاکم مهاجرت کرده اسکیتها را بفرنگ رانده خود جای آنها را گرفتند بنا بر این مملکت این  
 قوم را سارمات هم گفته اند اما سارماسی غربی و سارماتان از ممالک حاکم روس و ولستان  
 و سارماسپارا در کتب قدیم قباقر نوشته اند و شرح تاناورستان و حدود و بلاد آن  
 و در اینجا خارج از مالمخ فیلس است

**تانیلی** - فرنگیها طرا بلس و انری بلی میگویند

**تکرانوق کرد** - از شهرهای قدیم ارمنستان کپراست و تکران کپراست و تکران کپراست و تکران کپراست  
 ارمن با آن شهر بوده حالا معروف به استکی شهر میباشد و خراب است  
**تیریس** - اسم قدیم جزیره و بندر هرموز واقع در خلیج فارس بوده  
**تیریا (تیرا)** - از بنادر خلیج فارس در ساحل بلوچستان است و آنرا حالا بند  
 نیز و بعضی طبرستان میگویند

### حروف الحاء

**حضر** - که غالباً الحضر نوشته میشود از شهرهای مغرب و جزیره (خریونای) بود  
 چون شرح آنرا مفصلاً در جلد اول در التیجان و جلد ستم نگاشته دیگر حاجت بنگار نیست

حرف اللام

### حروف اللام

**لام** - از شهرهای قدیم آشور (آسیری) و فیما بین ماردین و دبار بکر واقع  
 بوده و ضربی در ارا در جنوب نصیب است

**لامگان** - با دار عوفان اسم رودخانه بوده است از باختر که بارودخانه  
 استوس با آگوس یک شده بعد بچگون ریخته

**لاماس** - با داماش کوس شهر مشرف است

**لامه** - یاد اهی با داء اسم طایفه از طوایف تورانی بوده که آنها را اسکیت  
 سینت و سگری هم گفته و ذکر بقوم و محل و مسکن آنها در کتاب رراتیجان بسیار شده  
 در اینجا دیگر حاجت بشرح نیست

**لابا** - اسم قدیم شهر عین تاب بوده از توابع ولایت حلب

**لامبانا** - با دار ابنا یا داراب سا با بد اسم شهر در ارب فارس معروف به  
 داراب گرد باشد شهر با میان از بلاد افغانستان که در مغرب اسکندر کبیر بوده و جنگها  
 آنرا خراب نموده نیز باین اسم نامیده شده

**لامنگا** - با دارانزبان اسم قدیم سیستان بوده بعد از هجوم طایفه ساسانیان  
 با اسکیت باین مملکت ساسکانین نام یافته و مردم ایران آنرا سگستان کرده و سگستان  
 مغرب آن است

**لامس** - اسم رودد باله است که از کوه با طاق سرخس میگذرد و از شهر رود  
 گذشته بدجله میریزد

**لامریوس** - اسم شهر کرکول است از ولایت موصل و بطلوس مصری آن را  
 کورکوز اضبط کرده

**لامرینا** - قصبه ای در لوانی با نزدیک تابع ولایت رزن الروم و امروز معروف به بادین  
 است

**لامر** - اسم صحرائی سیعی بوده نزدیک با بل که نابو خود و فوز و راجت النصرها  
 (نمارده) محتمه خود را که سوز رخ طول داشته در آن صحرا نصب کرده این اسم در توریه مذکور است

**لامر** - اسم قلعه جرجا لته است که منسوب به دو سر غلام میباشد  
**لاموس کوریا** - با سبناستوبلی از شهرهای منگبری واقع در کنار قراونکین  
 و امروز



وامروز معروف بر اسکوته میباشد

### حکوف الراء

مرازش - اسم قدیم شهر می بوده و آنرا زاک و آرسا سبها هم گفته اند و میتوان گفت اسم دیگری را زاست و رازس محرف آن میباشد که آنحضرت را هر جا طوری نوشته از جمله در توریته را گزینش شده در الواح بینون در آن لوحی که بر بیان میاید میباشد و اگر ثابت کرده و در لوح دیگر که بر بیان نورانی است ذاک کا آن و در اشکان آن نیز چیزها گفته اند تا آنجا که آنرا از کلمه راج سا نسکریت مشتق دانسته و مشتق ترجمه نموده چنانکه راج و راجه هندیها که برای پادشاهان آنها علم بوده همین معنی را دارد ( راج یعنی با تشع بسیار و راجه صغرا است که راج کوچک باشد )

قدما در بلاد جبال یا مکه یا عراق عجم اول شهر ایگانه را دانسته که همان باشد و در شهر روی گفته اند که رازس یا رازا گزینش را از باشد چون شهری را مقدونیه بوده موسوم بر او و پوس بعد از غلبه اسکندر کبیر بر این حدود فاتح مقدونیه با خلفای او روی را که شاهیست بشهر مزبور دانسته با بدله از خلکت وطن خود او پوس نامیدند و در سلطنت اشکانیان این شهر موسوم بر آرسا سبها یا آرسا کجا شد یعنی شهر آرسا سبها یا آرسا که اشک باشد در زمان ساسانیان یا زانرا با اسم قدیم که داشت نامیده و رازس یا رازا گزینش را بعد از رازس و رازا گزینش نامیدند

چون راج یا راک چنانکه قبیم یعنی مشتق بوده و این شهر هم در آبادی و این شهر غالبه و قسود و در وضعه شش زبادی داشته ممکن است با سالی مزبوره موسوم شده باشد از آنجا که بهری داده اند نام البلاد و شیخ البلاد است

یا قوت حموی گوید در تواریخ قدیم ایران مینویسند که کاس و اخراج از ایه نمود و آنرا در آن قرار داد که بواسطه آن با آسمان رود حو تعالی باد حکم داد آن را از ایه زابا بر رساند و از آنجا سرتگون کند که کاس و نا ازا به اش بد زبای جرجان افتاد کچس و سپر کچا و چون تحت سلطنت داشت همان ازا به امرت کرد که بشهر بابل بر د یعنی یا ازا به با بخار و در محل شهر ری که رسید مردم او را دیده فریاد بر آوردند که بیری آمد یعنی یا ازا به آمد چندی در لغت فرس قدیم یعنی ازا به است کچس و حکم کرد در آن محل شهری بنا کرد و آنرا ری نام نهادند

در وجه تقسیمه ری از این قبیل چیزها بسیار گفته اند که در صحت آن حرفها است لهذا مشرفینند مگر زاین شهر عمارت شده از جمله جعفر بن محمد زبای گوید در خلافت منصور عباسی و بعد خلیفه مهدی شهر نازده در ری بنا کرد و در آن شهر خند در حفر نمود و مسجد جامع ساخت و این ابنی در سال صد و پنجاه و هشت هجری تمام شد این قلعه دیگر مهک در حواله ری بنا نمود و خند در آن کنده و آن قلعه را محمد بن ناسید

قلعه ری را وقتی قلعه الفرخان میگفتند اند با قلعه در ری بوده موسوم بر قلعه فرخان نگارنده شرح مبسوطی از ری در کتاب مرآت البلدان ناصری در لغت نهران نوشته لهذا در اینجا همین قدر اقتصار مینماید

مرا مباسبا - از شهرهای بلوچستان بوده و اسکندر کبیر در مراجعت از هندستان از این شهر عبور نموده دانوبل میگوید خلاصه معروف به این ماجرا است

مرا مروت - اسم رودخانه ریون است و آنچه در سنگبری و آنرا فاهم گفته اند برینا - از بلاد خیره است و خلاصه معروف به ریاس العین میباشد مهربت سگوس - بنا بر مستطورات دانوبل و بعضی از علماء دیگر اسم قدیم رودخانه و کجا بوده

### حکوف الراء

زابدسنا - اسم قدیم جزیره ابن عمر است تابع موصل و خلاصه موسوم همین اسم است زابوس مینر - یعنی زاب کوچک و آنرا پونا پونا کاپروس میگفتند اند

زادرا گارنا - بقصد دانوبل اسم شهرهای نازندران بوده اما علماء اخیر ازین میگویند در محلی که حالا شهر استرا اباد واقع است شهری بوده موسوم با این اسم در هر حال این اسم مرکب از دو کلمه است زاد را و کارنا اما زاد را علی الظاهر اسم والی یا پانی این شهر بود و کارنا همان گرد است مثل زاب گرد

زادرا بنجی - بازارانگا اسم قدیم آن قسمت سیستان است که در حواله زابا چهره واقع و این لغت زندی است و در لغت زندی زارا یا جای یا نلاق را میگفتند چنانکه در فرس قدیم هم دارا یا همین معنی را دانسته چون بجای آوردند زابا چهره این قسمت با نلاق بوده موسوم با این اسم شده

زادرا لیس - اسم در پاچهره سیستان است اکثر باس طبیب که شرح حال او در آخر



جلد دوم در راجستان نکاشته شده ز نایب خود میکو بدزد پس اسم شهری است در نواحی سیستان  
**زاسپا** - اسم قدیم شهر بلخ بوده  
**زغما** - معنی این کلمه بلخ می باشد و قبلیکه از بلاد سوریه خواستند به بلخ بره بروند  
بلی بر روی خزان بسنه از روی آن عبور کردند بعد شهری ریزید یکی آن بل آباد نموده  
آنرا هم با اسم بل زغما گفتند این بل و این شهر فیما بین حلب و روه (بهرجات) واقع و حالا  
معروف به بقرة الفرات است

### حرف ن س

**سابری** - اسم شعبه از طوایف هپاطله بوده که از شمال بسواحل بحر خزر آمده  
در سمت قفقاز سکنی گرفتند بعد از آنکه پنجم و ششم سیحی بحوالی دنی بر رفته و حالا از ناحیه  
سوری تا سیر میانه و ابلت بولنا و اوچرینکو از مالک روس در آنجا است  
**سارفاسیا** - دشت قبیله است و در لغت فارسی نگاشته شد  
**سارپگا** - اسم شهر قدیم سرخس خراسان است  
**ساگا** - با ساس اسم یکی از شعب بزرگ طوایف تورانی است مسکن آنها از طرف غرب  
ترکستان و از طرف جنوب شرقی و مشرق کوه ایما نوس و از طرف شمال تا نارستان و آنها  
همان قوم سگزی میباشند که در سیستان منزل گرفتند و بدین واسطه سیستان را سگستان گفته  
و سگستان را اعراب عرب نموده بجهت آن کرده اند و سگزی با ساس بعد با هم ما سارت موسوم  
شده و سگ سبی که فردوسی علیه الرحمه و غیره بنویز اینها نسبت داده بواسطه این است که  
نژاد آنها بطایفه ساس می پوشند

از پیش از عهد چکان هر وقت طایفه یاورت به پیشدادیان باغی میشد ساسها را بجمک خود  
میطلبیدند بعد هم که بارها سلطنت اشکانی را تشکیل دادند باز در هنگام لزوم از طایفه  
ساس استعانت می نمودند دیواری که یکسخت آن بر قرار نکند و سگزی با ساس با ایوان متصل  
میشد و باز از سمت مشرق دریای خزر شروع شده و تا ساحل همچون امتداد باغی برای منع  
مطاول و چپا و ساسها بوده که آنها را گک و ماساگک می گفتند و گک و ماساگک همان  
پاجوج و پاجوج است که در توریه گوگک و ماگوگک نگاشته شده

**سپوناس** - با اسپوناس بقیه استرا این اسم در پاجه او می بوده و آنرا از اشتهای پوتان می

**سید نفوس** - اسم رودخانه ایست که از اطول که امر و معروف به ترسو و قریب  
میباشد اسکندر یکبار در آب این رودخانه رفته سپینه ها و کوه نزدیک بود بمیرد  
**سلنی** - اسم شهر افون فره حصار است که آنرا فره حصار صاحب بنویسند مرکز گروا  
و تابع ولایت خذاوند کار برو س است  
**سلوسپا** - با سلوسی شهر مشهور بابل است که سلوکوس نیکانثر در سنه شصت و هفت  
قبل از میلاد در کنار دجله ساخت خرابه او در مقابل طیسفون هنوز موجود است و این دو  
شهر را چون روبروی هم بوده اعراب مداین می گفتند

**سمینا** - اسم قدیم سمنان بوده  
**سنخار** - با سنخار با سپینهار اسمی است که عبرت با روض بابل که در حوالی انقا  
دجله و فرات واقع شده داده و شهر بابل در همین خطه بوده است  
**سنگارا** - مصحف سنجار است و این شهر از جهت تولد سلطان سنجرد آن موسوم  
با این اسم شده است

**سوزیا** - اسم شهر زوزن است مابین نسا بور و هرات بعضی زوزن را ولایت دانسته  
اما گفته اند شهر این ولایت هم موسوم به زوزن میباشد چون علمای بزرگ از زوزن بیرون  
آمده آنرا بصیرت صغیر نامیده اند

**سوکاندا** - اسم قدیم خیرآب کون بوده  
**سیازوروش** - اسم قدیم شهر زور کردستان است  
**سیتاسین** - حالا معروف به کارکوف است و اسم صحیح آن عفر قوف است  
بعضی عفر قوم هم ضبط کرده در هر صورت قلی زوزن دیک شهر بعد از موسوم با این اسم  
گوتند که گاو س که بزعم بعضی مردم است آنجا را ایباخته که در آنجا حن حضرت ابراهیم  
در آنش خود بان بلندی رود

**سپدری** - یکی از رودخانه های استرا بابل است که بعد موسوم به اسپتر شده  
از حوالی شهر استرا بابل حالتی کدشته بدینا می پزند

**سپرویلی** - شهری بوده در کالان معروف به کوزاب از اینبیه کجسر  
**سپروس** - اسم رودخانه است که رود کرد را در منشا دیگری رودخانه بنام سپروز

### سوزیانت

اسم خوزستان بوده و پاتی  
آنرا سوزوسوس می گفتند  
که همان شوش باشد و بعد  
از آنکه شوش خراب شده در  
نزدیکی آن شوش را بنا کرده



### حروف التثنية

شاقه سیندر - یا کانه سپند اسم شهر خن است در ترکستان چین  
 شامرا - یا کارزایا شازان یا کارزان اسم جایی است که کراسوس سردار رومی از  
 اشکانیان شکست خورد حضرت بر اهریم از آنجا بارض کنعان رفت و حالا موسوم به خن است  
 واقع در داخله لویای بیه حاک تابع ولایت حلب  
 شامرا کس - در کارا کس نگاشته میشود  
 شامروث - صحیح خرپوت است و آن از شهرهای ولایت معوره العزیز میباشد  
 منفذین آنرا حصن یاد نامیده و من آخرین خرپوت و از آن منکار پیرت یا کاروت پیروز  
 هر حال از بلاد ارمین سطلی است  
 شوارا - اسم خوار و در امین است  
 شواب - و کوآب و اولانوس هر سه اسم رودخانه فراسو و آب زال و کرخه است  
 که داخل شط العرب میشود

شاطر امون  
 یا کارا امون اسم ناحیه  
 خضر موت بن است

شبو - یا خویا اسکوا جزایر اناطولی در بحر اژه واقع است اسم شهر این جزیره  
 هم شبو میباشد بونا پنها شبوزا کوی میگویند و عثمانیها سا قزاقه می (جزیره سا قز)

### حروف الطاء

طخاری - اسم یکی از طوایف ترک بوده که در ترکستان با خن سکنی داشته چون  
 این طایفه در طخارستان ترکستان جای گرفته آن ناحیه با اسم آنها موسوم شده یا قونجوق  
 در شرح طخارستان گوید اینجا را طخیرستان هم میگویند و طخیرستان یا طخارستان ناحیه  
 وسیعی است متعلق بخراسان و منقسم بدو قسمت میباشد طخارستان و طخارستان  
 سفلی طخارستان و طخارستان بلخ و در بدست و پنج فرسخی آنست و در مغرب رود  
 چون واقع شده خلم و سمنکان و بقلان از بلاد معتبره طخارستان است  
 اصطرخی میگویند از شهرهای عمده طخارستان طالقان خراسان است

عوریا  
 شهر عوریا است در آنجا

فلاویاس - بعقیده دانویل اسم قلعه فارس است که از آنجا هارس میگویند  
 فنیسیا - اسم فنقیه است که در اصل فنیکو بوده و آن ناحیه کوچکی بوده از شام

مابین

مابین لبنان صغیر و دریای مدیترانه شهر تبر و صیدون از بلاد فنقیه است فنقیه در  
 حقیقت بیروت خالیه میباشد اختراع الفبای ایجد در این مملکت شده و امر وز علمای  
 بیروت سر آمد عصر اند

فیری - یا فیری اسم لواهای کوناهاه فرقه حصار صاحب است از بالان آسیای صغیر  
**حرف الفاف**

قالانیا - حق این است که صحیح این کلمه غالباً و غالباً لانیاً میباشد و در حرف غین  
 باید نوشته شود منابت و دفع المناس را در اینجا نگاشته شد و غالباً لانی اسم لواهای  
 انقره و بوزغاد و اما سپه میباشد از بالان آسیای صغیر  
 قالبله - یا غالبله (گالبله) (گالبله) اسم ناحیه وسیعی است از بیت المقدس  
 و از تمام نواحی فلسطین آن سرنهین حاصلخیز تر و پر جمعیت تر بوده

### حرف الكاف

کابیسار - از شهرهای فلسطین است و ابتدا استا و انون نام داشته بود  
 که از جانب گویت قیصر روم در اینجا حکمرانی داشته مطلقاً آنرا قیصریه نامید و کابیسارا  
 همان قیصریه است

کابیسارا - نیز قیصریه است از شهرهای کاپادوسیا و ارجاس طاعی شهر  
 بزرگ و مرکز لویای این قیصریه میباشد از ولایت انقره

کابالاکا - اسم یکی از شهرهای شهران بوده دانویل آنرا کابلا سوار و در ساحل  
 رود سمور نوشته و بطلمیوس رود سمور را البانوس نامیده

کایاس - لواهای نگه و قیصریه مسطور در فوق و در عرش و ولایت سواس است  
 کاپوت - اسم کوهی است نزدیک درنده و عرب کبر و از آنجا کوه کوبند و آنجا

که فرات از میان دره بسیار تنگی میکند و در آخر روز معروف به بوغاز کبان معده است  
 کانا بانومر - در خضر موت بمن حلاله آنرا شام میگویند و آباد است

کاننا - اسم جزیره کیش است در خلیج فارس  
 کانا اوینا - از بالان ارمین صغیر و غالباً جزو کاپادوسیا بوده حالا اسم قضاوتیه  
 البسان است در لویای عرش تابع ولایت حلب البستان را البستان هم ضبط کرده اند

کادی



**کاردی** - حالاً معروف به کدوس است مرکز فضا و نایع لوای کونا هیه و لا یخدا و نیکارا  
**کاردینا** - از شهرهای ناطولی و حالاً موسوم به رینک ده است  
**کاراکس** - باشاراکس یا خازاکس شهری بوده در خوزستان در نزدیک مصب  
اولا نوس که رود کرخ را قریباً سو یا سدا سکند که در آن عمارت نموده جمعی یونانی زاد را آنجا  
ساکن کرد و موسوم شد به کاراکس اسکندر نیز چون ظنجان آب آنرا خراب میکرد آنطو خرابیها  
ساو کید جای آنرا تغییر داده دور نزدیکه قرار داده و آنقبو شبها با انظار که نامید  
بعقیده نگارنده کاراکس خوزستان نزدیک بخلیج فارس و مابین مصب قرا سو و کارون است  
بسطا العربی و امروز معروف به کارم میباشد و این ناحیه را کاراکس میگویند اندکی جایی که  
شهر کاراکس در آن واقع است ایوان کف هم از این یونانیان میباشد و معروف  
به کاراکس بوده

**کارابلس** - از شهرهای ناطولی و بعقیده بعضی همان قبرلی است که مرکز ناحیه ناطولی است  
**کارانا** - از شهرهای مابین عتد و مار واقع در بالای سنجی که امروز معروف به بلقرن است  
**کارشا** - یا کارشا یا کارشی همان کرخ بعد از کهنه است  
**کارمانا** - یا کارمانیا اسم مملکت کرمان است و بطلبوس آنرا منقسم بدو قسمت  
کرده کرمان دایره کرمان با برحد شمالی کرمان دایره کرمان بایر بوده از طرف مشرق محدود  
به بلوچستان و مکران از طرف مغرب بفارس و پای تخت این قسمت کارمانا که کرمان باشد  
نام داشته و داردا اما کرمان با برحد و بخراسان و هرات همیشه در حقیقت لرستان  
فارس هم جزء کرمان قدیم بوده نیز بطلبوس خیره و بندر رهروز را هم با بلبلین میگویند

**کارپلا** - دماغه جاسک است در ساحل کرمان  
**کازیا درتوی** - بعقیده دانوبیل اسم شهر کاشغراست  
**کاسپینا نا** - اسم دریای مازندرانست که آنرا کاسپین هم میگویند فی الحقیقه  
بزرگترین دریایچه ها شور کرده ارض است و مابین حدود اروپا و آسیا واقع شده امتداد  
از شمال غربی بجنوب شرقی و منتهای طولش هزار و دویست کیلومتر و منتهای عرضش صد  
پنجاه کیلومتر و منتهای عمقش هصد ذرع است چون ظانفیه کاسپی در سواحل این دریا ساکن  
بوده آنرا کاسپین گفته اند بعد دریای هیرکانی نامیدند یعنی دریای کرکان و اسامی دیگر

دریای خزر دریای پلم دریای جرجان دریای طبرستان دریای باکو میباشد  
**کاسینیل** - یکی از شهرهای کشمیر با اسم خود کشمیر بوده  
**کارمانن** - پای تخت قدیم ابالت کاپادوس که سبواس نامند بوده حالاً به کامان معروف  
**کانامن** - همان کمان است که در طرف جنوب شامات واقع شده  
**کچی** - با سبی از شهرهای دشت قیچاق و در کنار دریای آرف بوده دانوبیل گوید  
حالاً معروف به کپیل است و کچی در زبان قیچاق باغ میباشد  
**کیریفون** - با سبیه زین اسم شهر طبرستان بوده و اعراب آنرا معرب نموده طبرستان  
نامیده و امروز معروف به مدائن سلمان و طاق کسری میباشد این شهر را سلاطین اشکانی  
در کار در جمله در مقابل شهر سلوسی بنا نموده و در آن قتلامبشی میبوده اند طاق کسری از این  
با عظمت این شهر است و ما شرح آنرا در مرآت البلدان ناصری نگاشته ایم

**کیران** - یا کیراقوس از کوههای بزرگ ناطولی است و ولایت بدین نام و امروز معروف به کیران  
**کیرسونتوس** - اسم بندر پیشهراست که در جلوی بندر بوشهر میباشد  
**کس ساری** - این اسم را یونان را کاس سین میگویند کونیند یکی از طوائف حضرت نبی  
ایران بوده که در زمان اسکندر در کوههای با طاق و کزند در حدود بکر طرف لرستان است  
سکنی داشته بواسطه سفتا قهای سخت بهیچ پادشاه اطاعت نمیکرده اسکندر جمعی از بند  
فرستاده آنها را مغلوب نمودند بعقیده نگارنده ظانفیه فروره اجداد الوارحاله بوده اند

**کش** - یا کک اسم طبرستان است  
**کفت** - یا کفوس اسم رودخانه کابل بوده که داخل رود پنجاب میشود  
**کلشید** - یا کاشی که در یونان کلبیس میگویند اسم قدیم قطعه مینی است در آسیا  
که امروز مملکت بن امیره و منگله در آن میباشد حد آن در مغرب دریای سپاه و در  
شمال قفقاز و در مشرق کرچستان خالت است  
**کلشی** - یا کیکلا کاری بنابر سطوراٹ بطلبوس اسم شهری است از هند در ناحیه  
در کنار رودخانه و امروز معروف به کاکاری میباشد رودخانه فریون بخلیج میریزد که آنرا  
نیز بطلبوس کاشکوس نامیده

**کارپا** - اسم دماغه کرمان هندوستان واقع در ابالت مدرس میباشد  
کچی زنا



کوزنا - اسم قدیم قوم است

کوانا - اسم قدیم شهر قم بوده است

کوددا - اسم شهر کج مکران است

کوراسمی - اسم یکی از طوایف تورانی بوده که در دوساحل چون سکنی داشته

این طایفه اسم خود را بناحیه که خوه در آن است داده آن سزین را کوزا اسم گفتند و

کوزا اسم بر و خوارزم شد پس وجه تسمیه که برای خوارزم مناخرین بیان کرده نباید صحیح داشته باشد

کورومیشین - با خورومیشین اسم قدیم خراسان است و ظاهر این اسم از کلمه

خورومهر مرکب شده باشد اگر چه وجود دیگر هم بنظر می آید

کوناکسا - از شهرهای عراق عرب و در نزدیکی فرات و در جنوب مابعد مغرب نیاید

بوده چون جنک در شهر دراز است کجانی با برادرش خسرو که با غی شده بود در حوالی

این شهر اتفاق افتاده معروف شده است ( این همان جنکی است که خسرو شکست خورده و

کشته شد و اگر نفون سردار معروف یونانی که در خدمت خسرو مستخدم بوده با چهار هزار

یونانی ب وطن خود بازگشت و ده هزار نفر آنها را سالما ب وطن رسانید بازگشت ده هزار

نفری از مطالب شهوره تاریخی شد )

گیرس شاتا - با سیر شاتا از فراع قدیمه ماوراء النهر بوده است کجس و کبر آنرا

در کار رود همچون ساخته که بواسطه آن دفع شر طوایف تورانی را نماید معنی تحت اللفظ

گیرس شاتا فاعله خسرو است سکندر کبیر این قلعه را خراب کرد و قدری در نزد همان حوالی

قلعه بنا نموده آنرا اسکندر بنامید

گوانی سبیس - با کات فارسی یعنی قسمت عمیق فارس که عبارت از دشت جلگه

باشد و گوان مشتق از گوالا شده که بمعنی گود و عمیق است گوان پز سبیس همان ناحیه است

که بازاریکاد پای تخت کجس رود آن بوده و ذکر آن گذشت

### حرف اللام

لابانا - اسم قدیم شهر موصل بوده

لازیکا - موزخین معاصر قیصره کلشید لازیکا می گفته اند که حقیقت لازیکا

قسمت منگبری کلشید است و امروز معروف به لازستان

لگزی

لگزی - اسم طایفه لگزی است

لیکوس - اسم رودخانه ایست که از کوه بلیک کول جاری میشود و از خاک خوس گشته

برود مرادی چونند در قدیم رودخانه زاب را هم لیکوس می گفتند

### حرف المیم

مارکاندا - اسمی است که یونانیها شهر سمرقند داده در جغرافیای بطلمیوس قند

مراکنند ضبط شده اسکندرحال این شهر را هم تغییر داده است

ماردی - با ماریدک یا میریدا اسم قدیم شهر ماردین است در ولایت دیاربکر

ماردی - با مارد یا آماردی اسم طایفه بزرگی بوده که در ساحل بحر خزر سکنی داشته اند

و شرح حال آنها در اصل کتاب نگاشته شده

ماروگا - با مارو که اسم مرو و شاهجان است

ماناکسا - اسم یکی از طوایف سکیث بوده

ماسگا - اسم مسیلی است در آنجزیره که امروز آنرا وادی السباع میگویند

ماسیوس - اسم قدیم فرجه طاع الجزیره است

ماسینس - یکی از اسامی آغری دماغ است

ماکیراتکا - اسم شهر میافارقین است که در دوازده فرسخی بار بکر و در طرف شمال آن است

مدرس - ظاهر اسم شعبه از رود کفراس باشد

موروندا - بطلمیوس شهر مرند آنرا بیان را موروندا نوشته است

موکسوتن - اسم قصبه موش است تابع ولایت تیلیس و اسم قدیم آن در زبان راسنه و رونیو

### حرف النون

ناسارس - از شهرهایی بوده که سلاطین بابلی در دشت بابل حفر کرده برای وصل

کردن دجله بفرات با برای سیراب کردن مزارع امر و معروف به سراسار یا ثراتا است

نارمانجا - با فلور و بوس در کوم این اسم در لغت عبری با کلدانی بمعنی نهر الملک است

و با این اسم شهری در حوالی سلوسیه بوده که دجله و فرات را بهم وصل میفوده

نپسده خوروم - با نیکه خوروم شهر قرقه حلب است در ساحل شرقی فرات اول

آنرا



آنرا اسکندر کبیر بساخت و اسکندر تبه نامید بعد سلوکوس کالینوکوس پادشاه سلوکیدی  
ببندید عمارت آن برداخت و آنرا به کالینوکوس موسوم کرد مانه پنجم یعنی لیون قیصر بنیاد آنرا  
فتح کرد و لیون دلبلس خواند در سنه پانصد و هشتاد میلادی مورخین قیصر بنیاد آن را مفاخر خرد  
پرویز بعد از وصلت با خسر بکت اول شکر کشیده در حوالی این شهر بهرام چوین را که بخسری نامی  
شده بود بعد از جنگ سختی شکست داد

**نیراکامپی** - یعنی صحرائی نیراکه چمن سلطانیه باشد ایلخی سلاطین قدیم ایران آنجا می پریدند  
و حالاً هم مرتجع اسمهای توپخانه دولت است

**نیریزی** - یا آسوخا اسم نصیبین معروف است در دیار ری بعد از آنجری  
فلیس - پونا بنها اسم این شهر زاپارت هونیز اضبط کرده یعنی شهر پارتها این شهر  
از بلاد بزرگ اشکانان بوده که قبل از اسیلای کلی خود بنا کرده اند حالاً معروف به نسا و  
در حوالی ایبورد است مقبره بعضی از سلاطین اشکانی در آنجا بوده که بنیاد جداد سلاطین عثمانی  
از این شهر مهاجرت کرده اند

**نی نی** - یا بنوس پای نوا اسم بنیوای معروف است از شهرهای قدیم مغرب بنا و مرکز  
تمدن آسپاد در ساحل جلده در حوالی شهر موصل حالیه بنا کرده بودند در جای بنیوای آبادی خالیه  
معروف به اسکی موصل با قره خنر آباد است ز قورنه بنیوای مجننه تمام مملکت آشور (آسیری)  
مییاشد بعد از انقراض سلطنت ساردا ناپال کبیر و کاپل در پانصد و سی و هشت سال قبل از  
میلاد بنیوای اتمک نمود در حصار شهر بنیوای اچمل و پنج هزار ذرع بوده و دیوار حصار بارها  
سوی ذرع و قطر دیوار حصار با اندازه که سحر زاده در بالای دیوارهاوی هم حرکت میکرد در  
ذایره بروج قله هفتاد ذرع بوده جمعیت شهر بنیوای انا ششصد هزار نفر نوشته اند در توپ  
بانی شهر زانمر دنگاشنه و در تواریخ آشور نام در هر حال تاریخ بنای آن دو هزار و ششصد  
هشتاد سال قبل از میلاد بوده در هزار و هصد و شصت و هشت بنیوس مجلد اعمارت نمود  
در زمان این پادشاه و اخلاف او اول شهر بنیوای اتمک آمده اما عظمت آن دوا می کرد که بزودی  
سلاطین مد (پیشادی) بنیوای اتمک را خراب نمودند و تاریخ این شهر و مملکت و شرح  
بزرگی و آبادی آن زیاده از این است که درین مختصر کتب هم بنیوای اتمک که چنین بود  
آخر الامر بدست اعراب مقدم شد حضرت بولس علی بنیوای اتمک را بنیوای اتمک و مردم را عظمه

و بخند

و بخند بر می نمود که اگر معصیت کند شهر ناچهار روز دیگر بکلی منهدم میشود اهالی تو کبرند  
و آنوقت بدغای خضرت بولس شهر محفوظ ماند اما بعد از آنکه عادت روزگار است غارتها بود

**حروف الواو**

**والامریا پات** - از شهرهای قدیم ارمن بوده واسم بانی آنرا والار سا ضبط نموده اند  
که بنیاد برادر محمد زاد پادشاه اشکانی چون از جانب این پادشاه خدیوی ارمنستان یافت این  
شهر زاد در حوالی اوج کلیسا نزدیک پروان بساخت و امروز معروف به وفار و افارش آباد است  
باین فاعل اسم برادر محمد زاد والار سا بوده که او امیر و افارشاک تلفظ نموده و باز ماخذ اشفاق  
همان ارنا س و اشک است و بعقیده نگارنده اوج کلیسا در همان محلی که شهر والار سا پات بوده  
بنا شده و الا آن باقی است و طرفه و افارش آباد نزدیک اوج کلیسا است

**والیدوس مورفوس** - اسم سد با جوج و ما جوج یعنی دیواری است که از دیوای شیا  
تا کوه هندوکش امتداد داشته و در نزدیکی زیند با یا با ابواب که دیوار خرد بود بخسری منتهی  
میشود موسوم باین اسم میگردد

**ولوزریا** - یعنی شهر ولوز که بلاش باشد یا بدین است که بلاش پادشاه اشکانی مغان  
زین قیصر و در این شهر زاد در حوالی با بلاد رکار و طری که از فرات منشعب گشته بنا کرده و نگارنده  
کمان این است که شهر ولوز در موضع کربلای معلی که بنیوای اتمک معروف بوده پاد در حوالی آن  
ساخته شده چه محل آنرا که در کتب نگاشته اند اینطور میشود

**حروف الهاء**

**هانریا زوس** - اسم قدیم آریاچای است که از شوره گل عبور کرده به ارمن می پرید  
**هارموزیا** - جزیره یا بندرجون است در قدیم سواحل نزدیک دریا هارموزیا  
میگفتند در مانه چهارم مسیحی که اهالی هارموزیا یعنی سواحل بوا سطره غلبه مغول از اراضی خود  
به جرون آمد ساکن شدند آنجا راه هوز نامیدند بعد از آنکه شاه عباس صفوی هارموزیا را از  
بروغا لهما انتراع نمود آنجا معروف به بندر عباس شد و شرح این جمله در مرآت البلدان نامی  
**هکاتم پلس** - بزبان پونا یعنی شهر صد و روزه و در مغان از این اسم نام برده اند اما بنیوای  
اسکندر و اقصا صد و روزه داشته بلکه چون از این شهر طرف عده باضا رخنه نموده این نام یافته  
اشکانان در اوایل که برغام ایران سلطنته چند هکاتم پلس را که مغان باشد پای تخت قرار داده بودند

هوز



هو من لے -- باهوشی اسم یکی از طوائف نانا بوده و بعضی آغازاً مغولان سنه و آنستلاکه  
در اصل آملی میباشد اول کسی است که در این قوم پادشاهی یافت و برای حمله حرکت کرده چون به تنظیم  
نزدیک شد نصاب سپاه و مبلغی که از نواحی آن مملکت نشود محسب لیون پاپ رزم هدا با  
سپاه و داده که رزم را محاصره نکند آنستلا تا مملکت خزان سر رفته و نارنج او مطول است و در اینجا  
موقع آن شرح نیست خلاصه گفته هون که با اسم هون نه یا هوشی معروف شده از قبایل مشهوره اهل عالم  
هیرا - همان چهره معروف است که در نزد یکی نجف شرف پادرجل نجف آباد بوده و فرنگیها  
صراحتاً تلفظ میکنند چون جنگی مندر آنرا پای تخت قرار داده آنرا المندریه گفته اند کلدانیها چهره  
بنام بالاکو یا اسم برده نارنج این سرزمین نیز طوایفی است

**هیرکانیا** - باهیرکانی از نواحی بزرگ آسیا و از ممالک ایران است از طرف شمال بسمت شرقی  
در پای غازیندان و از طرف جنوب به مملکت پارت از مغرب به مکه از مشرق به ماریکانا که مرز باشد رود  
شده بنا بر این هیرکانیا حاوی مشرف است طرف مشرق حالبه مازندران را و تمام گرگان و استرآباد  
حالبه را پای تخت آن نیز موسوم به هیرکان یا گرگان بوده بعضیده بعضی هیرکان هورکان بوده درین  
صورت هور یعنی آفتاب کان یعنی معدن است یعنی آفتاب جزایر عرب گرگان را بحرچان مغرب نموده اند  
در پای غازیندان و در پای گرگان هم میگویند جنگل گرگان معروف است

**هیقاز** - معروف به بهانه و یکی از شعب رود استیل هندوستان است که بنام اسم قدیم رود  
پنجاب هیقاز بوده اما بجهت هیقاز همان استیل است

### حکروف الیاء

**یا کسارت** - اسم رود سپهر است که آنرا سپهر دریا هم میگویند چنانکه اگوس یعنی  
چگون دانند و رود را گفتند و این اصطلاح ترکستانهاست که رودخانه را دریا میگویند  
آنان که نظرشان بکبابی و ثوابی است  
دانند که این نیز ثوابی و کبابی است

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائق الله في الدنيا والآخرة  
أجمعين  
و بعد از این کتاب بعون الملک الوهابی فی سبب الیاسی شهر صلفظ  
مشهور است در عتبات عالیات فی شهر کربلا  
شهر حاکم التوابع کاتبی فی ذمه الطباعه الذریه

**و شکیانک**  
**بیمبریانک**  
بانیال بیروال بندگان اعلی حضرت فدر  
قدت هما چون شاهنشاه ولینعت بیست و پنج سال  
الرفاییم دارای تخت و تاج جم التلطان الاعظم و الخاقان اکرم  
ناصر الدین شاهی فاجار خدا لله ملکه و ابد الله دولت خرد دار و نیک نای و داد (جهان باجهان جهان در سر و  
باشد و شاه باد سپاه و دل و کج و دست و دست همان رزم و نیرم همان سورست (جهان در سر و  
افرا و باد سپاه و دل و کج و دست و دست (به یوسم این نام نیز نام اوی هم حضرتی یاد فرجام اوی)  
التیجان فی تاریخ بی لاشکان با تمام رسید (به یوسم این نام نیز نام اوی هم حضرتی یاد فرجام اوی)  
بلاوه در این جلد ملحق و ضمیه نمودم مختصری از قبایق و طوایف و قبایل ام و ملل اهل عالم را با آنچه از آنجا آمده است  
و جبال و بیجار و انهار و صحاری و جزایر و طوایف و قبایل ام و ملل اهل عالم را با آنچه از آنجا آمده است  
میباشند و این خدمت را با کمال زحمت و کسر وقتان مرتباً قرائن کرده اند آنرا با آنچه از آنجا آمده است  
ملا و آسیا برای آن نمودم که این عصر از منتهی سالی میباشند آگاهی از آنست که در این کتاب  
یاد شده خبر سدابیران و زاری عصا و سدابیران میباشند که در این کتاب یاد شده است  
با سکناف و فایق و حقا و سدابیران و زاری عصا و سدابیران میباشند که در این کتاب یاد شده است  
باید بداند هم هر وقت که در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
چهره نوشتند و خواهرم و کمرگان را چه نامیده اند تا آنکه در این کتاب یاد شده است  
ببینیم در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
اولاً که بیست و پنج سال در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
مشهور و عبارتی از این توضیح کرده که فلان محل را که در این کتاب یاد شده است  
متعلق بایران بود مختصری از آن در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
بروز و بعد از آنکه از در و سال گذشت که در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
از در کبابها چون در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
خود معرفت و محسن آنرا در در حال بعزت  
زندگانی میکند که در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
خاطر و نصرت آنرا

و شکیانک  
بیمبریانک  
بانیال بیروال بندگان اعلی حضرت فدر  
قدت هما چون شاهنشاه ولینعت بیست و پنج سال  
الرفاییم دارای تخت و تاج جم التلطان الاعظم و الخاقان اکرم  
ناصر الدین شاهی فاجار خدا لله ملکه و ابد الله دولت خرد دار و نیک نای و داد (جهان باجهان جهان در سر و  
باشد و شاه باد سپاه و دل و کج و دست و دست همان رزم و نیرم همان سورست (جهان در سر و  
افرا و باد سپاه و دل و کج و دست و دست (به یوسم این نام نیز نام اوی هم حضرتی یاد فرجام اوی)  
التیجان فی تاریخ بی لاشکان با تمام رسید (به یوسم این نام نیز نام اوی هم حضرتی یاد فرجام اوی)  
بلاوه در این جلد ملحق و ضمیه نمودم مختصری از قبایق و طوایف و قبایل ام و ملل اهل عالم را با آنچه از آنجا آمده است  
و جبال و بیجار و انهار و صحاری و جزایر و طوایف و قبایل ام و ملل اهل عالم را با آنچه از آنجا آمده است  
میباشند و این خدمت را با کمال زحمت و کسر وقتان مرتباً قرائن کرده اند آنرا با آنچه از آنجا آمده است  
ملا و آسیا برای آن نمودم که این عصر از منتهی سالی میباشند آگاهی از آنست که در این کتاب  
یاد شده خبر سدابیران و زاری عصا و سدابیران میباشند که در این کتاب یاد شده است  
با سکناف و فایق و حقا و سدابیران و زاری عصا و سدابیران میباشند که در این کتاب یاد شده است  
باید بداند هم هر وقت که در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
چهره نوشتند و خواهرم و کمرگان را چه نامیده اند تا آنکه در این کتاب یاد شده است  
ببینیم در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
اولاً که بیست و پنج سال در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
مشهور و عبارتی از این توضیح کرده که فلان محل را که در این کتاب یاد شده است  
متعلق بایران بود مختصری از آن در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
بروز و بعد از آنکه از در و سال گذشت که در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
از در کبابها چون در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
خود معرفت و محسن آنرا در در حال بعزت  
زندگانی میکند که در این کتاب یاد شده است که در این کتاب یاد شده است  
خاطر و نصرت آنرا

و حش را















# شاهزادگان و اعیان و خاندانها و ارباب خاندانها

که در اداره جناب نظامی جل کرم عضد الملک وزیرها بزرگوارند  
شاهزادگان و اعیان و خاندانها و ارباب خاندانها  
قاجار منظورند

نواب محمد شریف میرزا سرتیب محمد علی میرزا سرتیب  
ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا سرتیب  
ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا سرتیب  
میرزا شامخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم  
میرزا حاجی سید الله میرزا شجاع الدین میرزا  
حسین علی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا  
سلطان اوپس میرزا عبید خان خرد خان سرتیب  
محمد تقی خان سرتیب علی اکبر خان عباس خان  
علی اصغر خان علیخان محمود خان محمد حسن خان  
علی خان

## طایفه اعظام قوایلو

خلیل الله خان ریس سرتیب غلامحسین خان حاج  
مصطفی خان محمد اسماعیل خان محمد قلیخان محمد حسن خان  
طایفه حاجی مهدی قلیخان  
حسین قلی خان میرزا محمد قلی خان ریس سرتیب  
علی خان سرتیب محمد قلی خان محمد ناصر خان سرتیب  
محمد قلی خان قاضی سلیمان خان سرتیب صادق خان  
عبدالله خان کاظم خان

## طایفه قزل ایاق

محمد حسین خان سرتیب احمد خان ریس نورالله خان  
محمد صادق خان علی محمد خان احمد خان غلامرضا خان  
قرابان خان محمد قاسم خان

## طایفه دولو

حاجی محمد حسین خان ریس سرتیب محمد خان جمال الله  
محمد صادق خان شهاب الدوله محمد قاسم خان محمد خان  
ابوالحسن خان عباس قلی خان سرتیب محمد خان  
سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندر خان سردار  
محمد علی خان عبدالباغ خان

# ذابره دولک

جناب مستطاب شرف مجد کرم عضد راعظم دولک علیه انوار امیر السلطان آقا میرزا علی اصغر خان  
مجلس خیر خیر الشوری کبری دولتی با جمیع اعیان القاد اجازت الدوله  
اسامی وزراء عظام و اعضاء نظام دار الشوری کبری از شاهزادگان معظم و غیره از قرا و سنوات ماضیه و تعین نموده  
فقط از سنه ماضیه لوی بل از سنه ۱۳۱۱ اشخاص که تازه عضویت این مجلس نموده اند از فروردین است  
جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا فضل الله خان مجد الاشراف | جناب میرزا عباس قلی خان سرتیب | جناب میرزا ابوالقاسم میرزا

# وزیر خاندانها

نواب مستطاب شرف الامیر السیاطنه میر کبیر و پیر جنگ و رئیس کل فئودال نظامی دوله و نظیران و قوای  
وزیران کتانه و اوقاج قاهره و سواره و پیاده نظام و خارج نظام  
جناب جلاله آقا جل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دارالخلافه

## اجزاء و وزیران خاندانها و لشکر

چون از فروردین ماضیه حاجی سرتیب شمس الدین میرزا باقر خان حکیمانیه میرزا محمد  
علی خان ناصر خان رضا خان معتمد الاطباء  
طایفه شاه بوداغلو  
محمود خان ریس سرتیب حاجی محمد زمان خان  
علی محمد خان احمد خان

## دکتر لشکر

جناب میرزا ابوسفیان امین لشکر میرزا محمد جعفر میرزا محمد علی  
جناب جلاله آقا میرزا نعمت الله خان لشکر نویسنده و شیخ طبیب  
مدیر السیاطنه و خطا و حسابی نابل شده  
میرزا محمد حسین میرزا لشکر میرزا علی میرزا لشکر  
میرزا سید باقر لشکر نویسنده حاجی میرزا سید حسین  
میرزا عبدالحمید لشکر نویسنده میرزا سرتیب لشکر  
میرزا سید باقر لشکر نویسنده میرزا سید بوسفت کرون  
میرزا سید احمد لشکر نویسنده میرزا اسمعیل خان ناظم دفتر  
لشکر میرزا حسین خان لشکر نویسنده میرزا مهدی  
لشکر نویسنده میرزا شایق علامان شوکت میرزا مهدی  
لشکر نویسنده میرزا هدایت الله خان لشکر نویسنده میرزا جعفر  
میرزا اسمعیل میرزا سید احمد لشکر نویسنده میرزا سید  
تقی خان میرزا سید محمد لشکر نویسنده میرزا سید باقر  
میرزا مهدی خان لشکر نویسنده میرزا سید مبارک میرزا جعفر  
میرزا رفیع خان میرزا اشرف لشکر نویسنده میرزا جعفر  
میرزا علی اکبر لشکر نویسنده میرزا محمود خان میرزا  
دردار و الانشاء نظام میرزا کاظم خان بنان نظام ایضا دردار

## دکتر و دفتر لشکر

جناب میرزا ابوسفیان امین لشکر میرزا محمد جعفر میرزا محمد علی  
میرزا حسین خان ناظم لشکر میرزا هدایت خان لشکر نویسنده  
حاجی میرزا ابوالقاسم خان میرزا احمد خان لشکر نویسنده  
ماموران و مسمه سایر ولایات  
لشکر نویسنده میرزا و نفاوند با میرزا افلاطون اسک  
لشکر نویسنده میرزا و کلیپان با میرزا ابوالقاسم میرزا  
سمنان میرزا حسن خان لشکر نویسنده میرزا جعفر  
کرمان جناب حاجی میرزا اسمعیل لشکر نویسنده  
کرمانشاهان میرزا سید علی نصر لشکر و میرزا  
سید محمد لشکر نویسنده  
صاحب منصبان  
اعزای قوامت  
نواب و الاچنانوز میرزا امیر نوبان شده



### سرتیپان اول

علیحسین خان سرتیپ اول برادر جناب حاجی امیر السلطنه  
ملقب بمید بر نظام حاجی عطاء الله خان میرزا علیقلوب  
عطاء السلطنه عزت الله سرتیپ سمرقندی  
امیر الامراء العظام غلامرضا خان سرتیپ جناب حسام الملك  
امیرزاده ارسلان میرزا سرتیپ اول امیرزاده جلال  
الدین میرزا سرتیپ سوم عماد الدوله حسین نایب خان  
اجودا نایب اشقی ذریا بجان ملقب امیر بهادر علی آقاخان  
پیشخدمت صوفی میرزا سید عبدالکریم خان سرتیپ اول ملقب  
بحسام لشکرشده حاجی میرزا عیاض خان احتشام نظام  
سرتیپ اول بوکجان سرتیپ سوم محمد خان امیر تومان  
میرزا حسن خان خازن لشکر رئیس مخزن نادر کان عسکریه  
آذربایجان آغا سلطان خواجہ سرتیپ اول نصر الله  
خان سرتیپ اول ظالم ملقب بعبد السلطنه شده  
امیر حسین خان شیخ السلطنه خانبابا خان مامور کتایب  
میرزا موسی خان عیاض نظام حاجی قلیخان جوانشیر  
حاجی دستخان فاجار ملقب بعقصاب لشکر محمد باقرخان  
ملقب بعصرغام الملك شاهزاده آقا محمد خان محمد علیخان  
سرتیپ فوج نوچیان اول افشار میرزا ابراهیم خان کاندان نوچیان  
سرتیپان دوم خارج از فوج

فضلعلیخان سرتیپ ویم اسدالله خان سرتیپ ویم  
عباسقلیخان برادر جناب بشیر الملك میرزا محمدخان سرتیپ  
جناب میرزا حسن معاون دیوان نجفعلیخان سرتیپ  
علیحسین خان سرتیپ فوج سکا بن محمد حسین خان سرتیپ  
ساعدا الدوله سرتیپ میرزا اسحق خان شاورزاد افیم  
بطرز بورغ هدایت الله خان میرزا علی اکبرخان کار  
کذارسا و جلاغ میرزا ابوالفتح خان نایب وزارت  
سرتیپان سوم خارج از فوج  
آغا مکمل سرتیپ سوم محمد علیخان سرتیپ سوم رضا خان  
نایب اشیک آقا سباشی میرزا حسین خان ولد میرزا  
میرزا زکی میرزا هادیخان نوچیان جناب صدیق الملك

نواب علیقلوب میرزا عیاض الملك امیر تومان شده  
نواب سلطان عبدالحمید میرزا حکمران زار و بیل و سبکین  
ملقب بعین الدوله محمد حسن میرزا معتمد السلطنه امیر تومان  
جناب امیر الامراء العظام محمد باقرخان شیخ السلطنه ملقب  
جناب امیر الامراء العظام وکیل الدوله وزیر قورخان و  
رئیس مخزن نادر کان عسکریه ملقب بسرتیپ  
جناب جلاللقاب محمد فاضلخان صاحب جمع امیر تومان  
جناب امیر الامراء العظام معز الملك امیر تومان  
جناب جلاللقاب والی حکمران ولایات ثلاث  
جناب جلاللقاب نصاب شیرخان امیر تومان  
جناب امیر الامراء العظام میرزا عبداللہ خان نظام الدوله  
امیر تومان والی نایک مازندران و استرآباد و کرکان  
جناب جلاللقاب نصاب فخر الملك امیر تومان  
امیر الامراء العظام محمد تقی خان امیر تومان امیر الامراء  
العظام عبداللہ خان ساعدا السلطنه امیر تومان امیر الامراء  
العظام محمد باقرخان سعد السلطنه امیر تومان امیر الامراء  
العظام حسینقلیخان صارم الملك امیر تومان امیر الامراء  
العظام میرزا نبی خان صبر الملك امیر تومان امیر الامراء  
العظام حشمک الملك امیر تومان خاکم سیستان  
امیر الامراء العظام منصور الملك حسینقلیخان قورقو و بکلو  
امیر تومان جناب نظام نصاب میرزا فتح الله خان بکلو  
بیکرکشت و رئیس کرک کلان و مازندران و خراسان  
امیر الامراء العظام حسینقلیخان نصاب الملك امیر تومان  
رئیس فوج نوچی همدان صادقخان افشار رئیس فوج  
اول نوچیان افشار آذر نایبانی محمد علیخان نصر الملك  
محمد صادقخان رئیس نوچیان اول افشار  
ایضا اشخاصی که بر تیره و حمایا و شتاب  
امیر تومانی نایب شده اند  
نواب عماد السلطنه جناب جلاللقاب بشیر الملك  
جناب میرزا محمودخان مشیر نظام پیشکار قورقو و بکلو  
میرزا نصر الله خان امیر السلطنه نواب عزیز الله میرزا  
ظفر السلطنه جناب جلاللقاب فیلسوف الدوله

میرزا حسن خان سرتیپ فوج خاصه عباسقلیخان  
الحکومه ساووساوه امیرزاده محمد حسین میرزا پیشخدمت  
مردود بشاهزاده حسین محمدخان بر ظفر الملك  
میرزا عبداللہ خان نایب حسین خان سرتیپ سوم اجودا  
توچیان امیرزاده محمد حسین میرزا  
سرتیپان خارج از فوج  
میرزا علی اکبرخان سرتیپ اول ابوالقاسم وزیر میرزا علی  
خان میرزا تقی خان سرتیپ امیرزا عبدالشکر نویسنده  
جز و معملین فرنگی  
مسویانای کنت بر خنک مازور مالنا  
نویچانده مبارکه  
با مار و جناب جلاللقاب نظام الدوله امیر تومان  
عسکرخان سرتیپ توچیان ملقب بعصرغام السلطنه  
علی اکبرخان سرتیپ ملقب باعصام نظام حاجی  
امیرخان سرتیپ امین دیوان لاهیج سرتیپ اول شده  
یوسف میرزا سرتیپ میرزا مهدیخان سرتیپ سوم  
موسی وزیر لشکر سرتیپ توچیان حاجی بوستخان  
سرتیپ تبریزی میرزا محمد حسین آشتیانی طبیب  
توچیان ملقب باعتماد الحکام  
اجزاء خزانده مبارکه نظام  
از قرار سنه ما ضابطه است

از امر اصطیبات توچیان  
کاکان بریاست و امیر آخوری امیر الامراء العظام محمد  
حسین خان پیشخدمت مخصوص حضورها یون  
فوج خزانده مبارکه و خزانده مبارکه  
کاکان بو وزارت و ریاست جناب امیر الامراء العظام  
وکیل الدوله سرتیپ  
مدرس سرتیپ که جدید البنا ی نظام  
ناصری  
کاکان بریاست جناب امیر الامراء العظام میرزا کریمخان  
صمصام السلطنه امیر تومان  
افواج قاهره  
بقر و ترتیب سنه ما ضابطه است  
سواره  
بیزاز قرار سنه ما ضابطه است  
سواره و جماعت قورقو و بکلو و امیر الامراء العظام حسین  
خان منصور الملك امیر تومان واکدار شده است  
از امر سواره قزاقیه  
کاکان بریاست و فرماندهی کنتل شنه اور  
مکافه جوین از امر و وزیرت  
جنک و غیره (شاهزاده معتمد الدوله سلطه  
اولین میرزا امیر تومان) عزیز الله خان صارم الملك  
امیر تومان (حاجی میرزا علیخان سرتیپ اول سرتیپ سوم میرزا  
آقاخان صدراعظم

### دار الخلافه طهران

نواب ستیاب شرف اکرم والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنک و حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها اذام الله اقباله  
جناب جلاللقاب جل نظام الملك وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه  
تفسیر الی که در اجزاء حکومت دار الخلافه شده است  
رئیس اجزاء محاکمات دار الخلافه جناب میرزا عباسخان  
مهندس سباشی  
حاجی میرزا حسنخان لشکر نویسنده میرزا حسین خان  
لشکر نویسنده و منبج محمد حسین میرزا میرزا محمد علیخان  
منشی میرزا عباس منشی سار و منشیان و غیره منشی  
نایب حسنخان فرانس سباشی حکومت دار الخلافه  
حاجی عباسقلی مبارک خزانده  
نایب رحیم مبارک خزانده  
میرزا فضل الله نایب کن و سولقان  
حاجی آقابیک نایب سرتیپ بار و وزیر امین

### اجزاء



علمای اعلام در خلافت

از فرارسیدن سنه ماضیه هستند  
امراء واعیان خوانین و معاز  
دار الخلافه نیز از فرارسیدن سنه ماضیه هستند  
تعیین آن وزارت نظمیہ یلیس دار  
الخلافه

جناب جلالک نصاب میرزا ابوترابخان نظم الدین  
وزیر نظمیہ  
میرزا ابوالفتح خان سرتیپ دوم نائب اول وزارت  
نظمیہ

عباسقلی خان سوشف وزارت نظمیہ رئیس محله  
دولت سرتیپ دویم  
حسن خان رئیس بازار مستشار درجه اول سرتیپ  
دویم

میرزا عبدالغنی خان سرتیپ سوم رئیس محله سنگلج  
میرزا علی محمد خان سرتیپ رئیس محله بازار  
میرزا آقاخان سرتیپ سوم سررشته دار کل معاون  
وزارت نظمیہ

حاجی میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس محله خلدی  
میرزا احسن خان سرتیپ سوم ناظم داخله وزارت نظمیہ  
میرزا محمد علیخان سرتیپ سوم رئیس دارالانشاء  
وزارت نظمیہ

میرزا احسن سرتیپ سوم مستشار درجه اول و کلان  
اداره نظمیہ رئیس محله عودلاجان  
باله از فرارسیدن سنه ماضیه است  
عده کلبه اجراء یلیس از صاحب منصبین  
و پیاده و سواره چهارصد و دو نفر

اداره قرا سوزانهای خول  
و حوض در الخلافه

عده الامراء العظام میرزا سید عبدالکریمخان  
حسام لشکر سرتیپ اول رئیس اداره قرا سوزان  
میرزا سید رضا لشکر نویس  
امیرخان ولد مرحوم محمد صالح خان  
ابوالقاسم خان سرنهک

سید احمدخان سرنهک (ناظر اجراء و نه نفر)  
سوار کریمچه و شاه سواری و ویست نفر

اداره اعلیٰ ستم در الخلافه  
بر یاست جناب امیر الامراء العظام فخر الملک  
امیر تومان - اجراء از فرارسیدن سنه ماضیه هستند

کارکنان و علمای

مخصوص در بخانه ثواب مستطاب اشرف محمد الا  
نائب السلطنه امیر کبیر زبیر جنک  
جناب امیر الامراء العظام شرجون امیر تومان شده  
حاجی میرزا عباسعلیخان احتشام نظام سرتیپ اول

محمد اسمعیل خان کشکی باشه سرتیپ اول توپخانه  
میرزا محمودخان منشی باشه ملقب به بدین نظام  
میرزا مهدیخان منشی مرحوم شده  
باله از فرارسیدن سنه ماضیه است

وزارت جنگ و اخلاص

جناب جلال القاب اجل آقا میرزا حسن مستوفی الممالک  
جناب جلال القاب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجراء خاصه در عیادت عظمی

جناب جلال القاب دبیر الملک  
وزیر مسائل خاصه دولتی

جناب غلامرضا آقا میرزا  
سید احمد ملقب به شیخ صدقات  
عظمی میرزا قلیخان منشی  
و غیره و غیره  
از فرارسیدن سنه ماضیه است

تعیین آن وزارت قراستیفا

دو بقراستیفا جدید مطابق آنچه در روزنامه مبارکه ایران ثبت شده است

استیفا ملک خراسان جناب میرزا فضل الله خان مستوفی  
اول مقوم شده جناب میرزا حبیب الله خان مجله اشرف  
جز و وزیر اول و بار اعظم شده جناب میرزا رفیعخان مستیفا  
السلطنه پیشکار مالیة آذربایجان مستوفی اول جناب  
میرزا محمدخان پسر مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر ملقب  
بصدقه السلطنه جناب میرزا عباسقلیخان پسر مستوفی  
اول جز و وزیر اول و بار اعظم شده میرزا زین العابدین مستوفی

نظام خطاب جنابی جناب میرزا حبیبخان مستوفی بتالیف و  
ملقب بقوام دفتر جناب میرزا حبیبخان مستوفی نوروزی  
پسر میرزا ملک جناب میرزا حسن معاون دیوان مامور بود  
عربستان جناب حاجی میرزا علیخان مستوفی مامور بود  
خراسان میرزا محمد طاهر مستوفی کاشانی ملقب به پسر الملک  
جناب میرزا کریمخان پسر جناب میرزا فضل الله خان بمنصب  
استیفا اول و لقبیان الدوله و عمل محاسب خراسان مستوفی

و نایب شده میرزا رضاقلیخان مستوفی اول نایب الحکومه  
بوشهر ملقب به میرزا السلطنه میرزا اسمعیلخان مستوفی اول  
ولد جناب میرزا رضاقلیخان مدیر مسائل خاصه میرزا فتح الله  
خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه  
میرزا اسمعیلخان مستوفی دویم محاسب بستان و دامغان و چهارده  
کلاته پسر بصیر الملک میرزا احسنخان امین الوزاره پیشکار  
قره بن مستوفی دویم میرزا محمد حسن کلاته مستوفی  
دویم میرزا عبدالعلیخان مستوفی دویم پیشکار امور در

مستوفی اول و لقبیان الدوله و عمل محاسب خراسان مستوفی  
و نایب شده میرزا رضاقلیخان مستوفی اول نایب الحکومه  
بوشهر ملقب به میرزا السلطنه میرزا اسمعیلخان مستوفی اول  
ولد جناب میرزا رضاقلیخان مدیر مسائل خاصه میرزا فتح الله  
خان پیشکار حاجی شهاب الملک ملقب به بنان السلطنه  
میرزا اسمعیلخان مستوفی دویم محاسب بستان و دامغان و چهارده  
کلاته پسر بصیر الملک میرزا احسنخان امین الوزاره پیشکار  
قره بن مستوفی دویم میرزا محمد حسن کلاته مستوفی  
دویم میرزا عبدالعلیخان مستوفی دویم پیشکار امور در

مکاتب مرحومین

میرزا سید احمد مستوفی پسر مرحوم میرزا موسی وزیر  
میرزا بزرگخان مستوفی نائب جناب جلال القاب حاجی  
امین السلطنه میرزا هادیخان مستوفی که نود ثواب  
والارکن الدوله بوده است



# آراء حكومتهاى كياما ملك سواد

## مملکت آذربايجان

نواب مستطاب شرفنا محمد اسعد و الاشاه منشا فراده  
ولي عهد و ولي مهاد و لك عليه صاحب اخبار مملكت  
تذربايجان ادام الله اقباله العالى

## اجراء مخصوصه در آذربايجان كدام جانب مختار و لايت عهد متفكر خداوند هستند

جناب جلاله العالى مقام پيشكار كل جناب جلاله العالى  
وكل الملك ميرزا فضل الله خان جزو اعضاء مجلس شورى  
كبرى فاسطه البلاغ عربى كليه حكام و ادارات  
تعيين اينكه هم سیده استاد فرزند  
روزنامه ايران

ميرزا محمود خان مشير نظام پيشكار كل فسون آذربايجان  
و امپاراز امير تومانى ميرزا رفيع خان مستشار السلطنه  
ميرزا نصر الله خان مير السلطنه ربه و امپاراز امير تومانى  
حاج ميرزا كاظم و كل الرعايا آذربايجان مخاطب بخدا  
مخد جليلان شخصه السلطنه خطاب جنابى  
ميرزا سيد عليخان سونى صندوقدار حضرت ولي عهد  
ملقب بميرزا تومانى الملك

ميرزا محمد عليخان كاشانى مخاطب بخدا جنابى  
حاج آقا خان قلعه بكي تبريز مخاطب بخدا جنابى  
ميرزا يحيى خان منجم باشه حضور ليحه ملقب ببحر الممالك  
سائر تعيينات و امپارازات در جزو اهل نظام و وزارت  
حكومت و مواقع ديكر ثبت شده است حاجت بكار نيسند  
و اسماي حيله اجراء و صالحه نصاب و حكام جزو افرار رسته است

## اصفهان

نواب مستطاب شرفنا محمد اكرم و الاشاه منشا فراده  
معظم ظل السلطان صاحب اخبار اصفهان و ميرزا

وكلها بجان و خوارى و محلات ادام الله اقباله العالى  
**بندر**  
ميرزا محمد سنونى في حكمه ان بندر

## كليايك و خوانسار

ميرزا يحيى خان حكمران

## فارس

نواب مستطاب شرفنا اكرم و الاشاه منشا فراده ساله  
السلطنه فرما فرمايى مملكت فارس

جناب جلاله العالى نظام السلطنه ميرزا تومان صاحب  
اخبار مملكت فارس

بند بوشهر و ساير بندر فارس و شوش  
جناب جلاله العالى نصاب سعاد الملك ميرزا يحيى حكمران بندر  
فارس و شوش و دستستان

## خراسان و سيستان

نواب الامور بيدل و له ميرزا تومان فرما فرمايى مملكت  
خراسان و سيستان و متوليايى

جناب حاجي ميرزا عليخان مستوفى پيشكار خراسان  
**حكام و ولايات جز خراسان**  
طبرستان

اميرالامراء العظام عماد الملك ميرزا تومان و كل طبرستان

## فناين

اميرالامراء العظام شوكت الملك حكمران فناين

## سيستان

اميرالامراء العظام علي اكرخان حشم الملك امير تومان حكمران سيستان

## قوجان

اميرالامراء العظام شيخ الدوله امير سيستان اميرالامراء العظام  
شاد لود و حكمران بجنورد

## بجنورد

## سبزوار و نيشابور و سمرقند و غير

نواب والا ليدر الدوله سلطان حسين ميرزا امير تومان حكمران  
(خواف) علمه و ان خان نصر الملك (مخمس)

محمد يوسف خان سرتيب **كلان** محمد مهدى خان  
سرتيب حاجي محمد ميرزا

## شاهرورد و سبظام

نواب والا جمال السور ميرزا امير تومان حكمران

## سمنان و دامغان

جناب جلاله العالى اعضاد الملك امير تومان حكمران

## گرمانشاهان و گرسنا و كرس

جناب جلاله العالى مير نظام والا والا ليدر گرمانشاهان و كرسنا و كرس  
گرمانشاهان

## كرستان

حكمران اميرالامراء العظام عبدالعظيم ميرزا يحيى سيستان  
اجل امير نظام و پيشكار و صاحب شير ديوان و عليقله خان سرتيب

## گرس

حكومت عبدالعظيم ميرزا يحيى سيستان و مير نظام  
نواب والا فرما فرمايى الا ليدر كرس و كرس و بلوچستان

## استرآباد و كركمان و مازندران

اميرالامراء العظام نظام الدوله ميرزا تومان و الا ليدر  
ايات مازندران و استرآباد و كركمان

## مازندران

ميرزا عليخان نايب الحكومه ميرزا محمد حسين مستوفى وزير

## استرآباد

ميرزا مقيم لشكر ميرزا نايب الحكومه  
جناب جلاله العالى شير السلطنه والا ليدر و طوالش

## عربستان

نواب والا حاجي حاتم السلطنه ميرزا تومان والا ليدر  
جناب ميرزا حسن معاون ديوان مستوفى پيشكار عربستان

ميرزا فرج الله خان نايب الحكومه شوشتر  
امير زاده سلطان احمد ميرزا نايب الحكومه نون

## لوسستان و بروجرد

نواب الا حنف الدوله ميرزا تومان والا ليدر لوسستان و بروجرد  
امير زاده حمزه ميرزا سرتيب والا نايب الايه بروجرد

ميرزا فرج الله خان پيشكار لوسستان و بروجرد

## ملاير و تويسركان و نهاوند

جناب جلاله العالى والا ليدر ميرزا تومان حكمران و الايات ثلاث  
ملاير و تويسركان و نهاوند

ملاير حليم المالك نايب الحكومه  
تويسركان شيخ حسن ميرزا

نهاوند هدايت الله خان سرتيب

## عراق

جناب اميرالامراء العظام ساعد الدوله سرتيب والا ليدر عراق  
نواب الاشاه فراده عضد الدوله حكمران همدان

## همدان

اميرالامراء العظام محمد حسن خان ميرزا يحيى حكمران كاشان  
علي اكرخان سرتيب و پيشكار حضور نايب الحكومه

## كاشان

جناب جلاله العالى ميرزا محمد الملك حكمران و الايات خمس  
اميرالامراء العظام ميرزا يحيى حضور نايب الحكومه

## خمس

جناب جلاله العالى ميرزا محمد الملك حكمران و الايات خمس  
اميرالامراء العظام ميرزا يحيى حضور نايب الحكومه

## تبريز

اميرالامراء العظام ميرزا يحيى حضور نايب الحكومه  
حكمران داوود السلطنه فرزين ميرزا احسان اميرالامراء  
مستوفى وزير وزير

## تبريز

نواب ميرزا ده اعضاد الدوله عباس ميرزا امير تومان  
حكمران قم ميرزا رضا خان پيشكار

ساوه و زريند و شاهسون بغداد  
حكومت جلاله العالى ميرزا يحيى حضور نايب الحكومه  
ميرزا فرج الله خان لشكر ميرزا نايب الحكومه ساوه



بسم الله خان ناسب الحكومه زويد

### خرقانه

بجکومت امير الامراء العظام سبک السلطنه جناب  
اجودا نياش کل مير تومان

### ميرز کوه

بجکومت جناب امير الامراء العظام ميرزا کريم خان مصم  
عباسي خان حاکم رماوند

### دماوند

### تنکابن

محمد حسين سرتيب سر جناب عبدالذوله نايب الحكومه تنکابن

### کنکاور

بجکومت امير الامراء العظام ساري اصلان مير تومان

### اسکندريه

بجکومت خان بابا خان صاحب خينار

### نظکتر

در جزو حکومت نوابان مؤيد الدوله و حاجي ما  
التلطنه ميرزا اللهيار خان نايب الحكومه

### جوشقان

بجکومت کاشکان نواب والامعز الدوله

### خوار

اميرزاده ابوتراب ميرزا سرتيب اول حکمران خوار  
نايب الحكومه ابو الحسن ميرزا سرتيب سوم

### زاويز مقدس حضرت عبدالعظيم

اميرزاده حسين خان ناظم التوليه و حکمران

### طالقان

فتح خان حاکم طالقان

### طار عليا

بجکومت مير شکار

## وزارت حليله و کرامت و عظيم

در اداره خاصه جناب مستطاب شرف مجد کرامت امير السلطان صدراعظم  
جناب جلال القاب امير الملك نايب کل وزارت و ادارات خاصه صدرت عظمى

### خاوت همايون

ملقب بجناب الملک محمد علي خان ميرزا سرتيب و شيخ  
مخصوص مير جناب حاجي خان الملک مخاطب جناب  
جناب و ملقب بجناب حضور علي آقا خان شيخزاد  
منصب عماد و نشان سرتيب اول اميرزاده شافزاد  
حسن شيخزاد حضور منصب سرتيب سوم (آقارضا  
خان ناظم خلوت مرحوم) آقا سليمان خان شيخزاد  
ولد ان مرحوم ملقب بناظم خلوت شاه

جناب جلال القاب امير خلوت وزير مخصوص درين خلوت  
تعيين سرتيب کل خلوت همايون به سرتيب اول  
جناب محمد حسن خان شيخو مخاطب مخاطب جناب  
جناب محمد حسين خان شيخ خلوت منصب مير تومان  
جناب ديب الملک مخاطب مخاطب جناب جناب  
اجودان مخصوص مخاطب مخاطب جناب جانج الملک  
منسوب بمنصب مير تومان احمد خان سرتيب اول شيخزاد  
خاصه نوازه مرحوم سردار ملقب بشيخ حضور نواب  
محمد حسن ميرزا مقصد السلطنه منصب مير تومان  
آقا ميرزا محمد خان ميرزا شيخزاد خاصه ملقب امير  
ميرزا سيد محمد خان سرتيب اول و شيخزاد خاصه ملقب  
با جودان حضور اميرزاده حسيني ميرزا سرتيب اول  
اقب بسخ السلطنه ميرزا محمد تقی خان شيخزاد حضور

### ايشا

جناب شيخ الملک مير تومان در سلك و زراي حضور  
جناب حاجي حسيق خان (حاجب الدوله سابق)  
ملقب بجهين الدوله

### دار النظاره مبارک

جناب جلال القاب امير الامراء العظام مجد الدوله  
خواستار اجراء از فرار سنه ماضيه استيعاب کرده

### آبدارخانه مبارک

اعتقاد الحضره آقامر قضي خان آبدارباشي اجراء  
از فرار سنه ماضيه هستند

ميرزا غلام حسين سر رشته دار مرحوم آقا فتح الله  
قهرمان خان مبارک

### قهرمان خان مبارک

در اداره غلامعليان امير همايون سر ابدارباشي  
صندوقخانه مبارک

### صندوقخانه مبارک

جناب جلال القاب حاجي امير السلطنه صندوقدار و جلا  
دار خاصه و مدير دفتر خانه مبارک استيعاب و محصل  
محاسبات اجراء از فرار سنه ماضيه هستند

ميرزا بزرگ خان منوچه مياش صندوقخانه و دفتر دار مرحوم  
تقنيکدار امير خاصه  
در اداره جلال القاب امير خلوت وزير مخصوص  
اجراء و تقنيکداران از فرار سنه ماضيه

### کشيکخانه مبارک

جناب جلال القاب عبداللله خان امير تومان و کشيکباشي  
جناب جلال القاب حاجي ميرزا محمد تقی و کيل لشکر عمده الا  
الظام حيدق خان قولر آقاسي باشي و سرتيب اول  
صاحب منصبان و پوزباشان و غلام شيخزادان و اجراء  
کشيکخانه مبارک از فرار سنه ماضيه هستند

### السيکخانه مبارک

جناب جلال القاب ظهير الدوله وزير شريفان ايشان  
امير الامراء العظام محمد ناصر خان خانان نايب اول  
ايشان آقاسي باشي ساير اجراء از فرار سنه ماضيه  
جناب حاجب الدوله جعفر قليان امير الامراء العظام  
جلال الملک خان نايب  
ميرزا آقاي شيخزاد  
ميرزا محمد تقی شيخزاد

### فرارستان مبارک

جناب حاجب الدوله جعفر قليان امير الامراء العظام  
جلال الملک خان نايب  
ميرزا آقاي شيخزاد  
ميرزا محمد تقی شيخزاد

### اميرالامراء العظام

جناب حاجب الدوله جعفر قليان امير الامراء العظام  
جلال الملک خان نايب  
ميرزا آقاي شيخزاد  
ميرزا محمد تقی شيخزاد

### اميرالامراء العظام

جناب حاجب الدوله جعفر قليان امير الامراء العظام  
جلال الملک خان نايب  
ميرزا آقاي شيخزاد  
ميرزا محمد تقی شيخزاد

### اميرالامراء العظام

جناب حاجب الدوله جعفر قليان امير الامراء العظام  
جلال الملک خان نايب  
ميرزا آقاي شيخزاد  
ميرزا محمد تقی شيخزاد

### اميرالامراء العظام

جناب حاجب الدوله جعفر قليان امير الامراء العظام  
جلال الملک خان نايب  
ميرزا آقاي شيخزاد  
ميرزا محمد تقی شيخزاد

### نواب

در جناب اول وليعهد ميرزا سرتيب وليخان  
سرتيب موسي خان نوه حاجي سنار الدوله

علي اکبر خان سرتيب محمد ابراهيم خان کاشاني حاجي محمد  
تقي بيگ بری آقا محمد جعفر تهرزي محمد تقی بيگ

ميرزا محمد تقی ميرزا عباسقلي آقارضا قاسم حسيني  
ميرزا عبدالحميد ميرزا عباس

در جناب دوم ميرزا محمد آقارجب عليخان  
نوه شيخ الملوك ميرزا آقارضا ميرزا حيدق احمد آقا

محمد مهدي بيگ قزويني ميرزا سيد محمد خان شيخ جناب  
آقا ميرزا سيد احمد عيشه باشي صدرت عظمى شيخ خان ولد

حاجي رحيم خان احمد بيگ نهاوندي نايب دفتر خانه مبارک  
در جناب سوم از فرار سنه ماضيه استيعاب و محصل نفر  
سابقين

بسا اول چهار نفر پوزباشان چهار شتر نفر پنجاه  
باشان سي نفر ده باشان پنجاه نفر فرارشان  
سبب پنجاه نفر

### قاپوچيان

برياست آقا محمد قاي ناظم دربار  
محمد حسين خان قاپوچباشي قاپوچي چهارده نفر  
فرارشان سوار برياست وليعهد ميرزا سرتيب و  
نايب اول با پوزباشي چهل و يك نفر

جراغخانه برياست محمد حسين بيگ چراغچي باشي  
چراغچيان پانزده نفر

خياخانه برياست حاجي محمد ختام با اجراء  
فرارشان حضور با صاحب منصب شانزده نفر

سر ابدارخانه مبارک امير همايون غلامعلي خان سر ابدارباشي اجراء  
خانه از فرار سنه ماضيه هستند

سنقخانه محمد رحيم شيخ باشي اجراء از فرار سنه ماضيه  
اداره باغات عمادات قواي اولي برياست جناب جلال نصاير اديب الملک شيخزاد

ميرزا رضا بزاز نويس ميرزا حسن مشرف ميرزا  
علي اکبر شيخزاد ميرزا حسن آقا مشرف انبار

ميرزا رضا بزاز نويس ميرزا حسن مشرف ميرزا  
علي اکبر شيخزاد ميرزا حسن آقا مشرف انبار

ميرزا رضا بزاز نويس ميرزا حسن مشرف ميرزا  
علي اکبر شيخزاد ميرزا حسن آقا مشرف انبار

ميرزا رضا بزاز نويس ميرزا حسن مشرف ميرزا  
علي اکبر شيخزاد ميرزا حسن آقا مشرف انبار

ميرزا رضا بزاز نويس ميرزا حسن مشرف ميرزا  
علي اکبر شيخزاد ميرزا حسن آقا مشرف انبار



خاصه حضورها بون اجزاء از فرار سنه ماضیه هستند  
**اطباء خاصه**

فرنگی و غیره جناب آقا بکر طولووزان حکیمباش  
مخوم حضورها بون دکتور فوریه مرتضی خدمت  
سایر از فرار سنه ماضیه

اپوزانی جناب جلالت مضایف ابو الدوله با منیار  
و وقتیه امیر تومانی نابل لقمان الملک حکیمباشی که نظام  
بخطا جناب مضایف و میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء در  
سلک اطباء حضوره منک و باقی از فرار سنه ماضیه هستند

**خواجسته ابان خرم جلالت**  
اعتمادالحرم حاجی آقا سرورخان خواجسته شاهی سرتیپ اول  
سایر از فرار سنه ماضیه هستند  
**اطاق موزة مبارکه**

باستیفای جناب میرزا سید علی اعتماد حضور مستوفی  
سکایر اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**اداره خزانه مبارکه**

براست جناب جلالت آقا امین الملک  
جناب میرزا فضل الله خان مستوفی اول استیفای ملک  
خزاسان و سپستان میباشند مستوفی الیه شان  
سایر اجزاء از فرار سنه ماضیه هستند

**اداره خزانة مبارکه**  
جناب جلالت نصاب نصر السلطنه امیر تومان وزیر عبا  
و مسکوکات و کت علییه میرزا عبدالعزیز خان مستوفی  
دوم پیشکار امور خزانة مبارکه سایر اجزاء از فرار  
سنه ماضیه هفتاد هفت

**فوج سواد کوه قراول مخصوص**  
براست حاجی حسینعلی خان سرتیپ میرزا سید  
شکر توبی و حرم شده میرزا سید آرتجای اول شکر توبی  
**اداره خزانه های خایانهای دولتی**

براست حاجی حسینعلی خان سرتیپ اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**اداره کتخانه های ممالک محروسه**  
براست و وزارت جناب جلالت آقا امین الملک

اجزاء از فرار سنه ماضیه هستند  
**اداره غلات و ابر الخلافه**

براست جناب جلالت آقا امین الملک اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**اداره تولیت و حکومت او و مقتدر**  
**حضرت عید العظیم علیه السلام**

جناب جلالت آقا امین الملک خازن هر تقدس امیرزاده  
حسینعلی خان ناظم التولیت و حکومت سایر اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**اداره صرف جبارک**

حاجی حسینعلی خان سرتیپ بخوبی اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**وزارت خالصه جبارک بواجی**  
جناب جلالت آقا امین الملک وزیر کل خالصه خان خاصه بواجی  
جناب میرزا محمد ظاهر مستوفی میباشند امور خالصه جبارک

**اداره غلامان مهدیه مخصوصه**  
ابوالجمع جناب جلالت آقا علاء الدوله امیر تومان  
جناب جلالت آقا حاجی کمال شکر  
سایر اصحابه منیار و اجزاء از فرار سنه ماضیه هستند

**اداره شترخانه و قاطرخانه و شترانگاری**  
براست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع  
امیر تومان اجزاء و محلیان از فرار سنه ماضیه  
**تخت خانه مبارکه**

براست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع  
امیر تومان میرزا امیر علی میرزا حاجی میرزا علی  
مشرف باقی اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**اصطبل خاصه هابون**

تواب محمد حسین میرزا امیر خور اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**زینخانه مبارکه**  
جناب صدوق السلطنه غلامحسین خان سرتیپ خازن در کتخانه

**کالسکه خانه مبارکه**  
براست لطف الله خان شافع الملک پیشخدمت خاصه اجزاء از فرار  
ماضیه هستند  
**شاطرخانه مبارکه**  
براست جناب جلالت آقا امین الملک امیر تومان خور و زور حضورها بون  
عباسعلی خان شاطر شاهی سرتیپ سایر اجزاء از فرار سنه ماضیه هستند

**اداره سواره سواران**

براست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان صاحب جمع امیر تومان  
**سواره خواجسته** سینه به با امیر الامراء العظام میرزا عبدال  
انظام الدوله امیر تومان و امیر تومان و امیر تومان باقی از فرار سنه  
ماضیه

**اداره انبار غلات و ابر الخلافه**  
براست حاجی آقا یوسف عقابباش اجزاء از فرار سنه ماضیه

**اداره ایالات و ابر الخلافه**

با بلخانی کبری جناب امیر الامراء العظام محمد قاسم خان  
صاحب جمع امیر تومان اسامی ایالات از فرار سنه ماضیه  
**اداره معمارخانه و معمارخانه**

جناب میرزا حسینعلی افروم دفتر حاجی صبیح الملک معمارباش سایر  
اجزاء از فرار سنه ماضیه  
**میرزا شکار و اتباع**  
علی میرزا شکار و سرتیپ اجزاء از فرار سنه ماضیه

**وزارت نظام و اوقاف و سینه المملکت و غیره**

در اداره جناب جلالت آقا امین الملک وزیر کل نظام و اوقاف و سینه المملکت و غیره

**وزارت سینه المملکت محروسه**  
جناب میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه  
و رئیس کل اداره سینه المملکت محروسه  
اجزاء از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت نظام و اوقاف**  
جناب جلالت آقا امین الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه  
جناب صدیق الملک میرزا سید مصطفی مستوفی وظایف  
از ایالتها بجز امور خزانة و اوقاف و غیره از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت علوم و فلک و اوقات معانی المملکت**

جناب جلالت آقا امین الملک وزیر علوم و فلک و اوقات معانی المملکت محروسه

**مدیر مبادک و دولتی**  
براست احمد خان سرتیپ اول اجزاء از فرار سنه ماضیه

**وزارت فلک و اوقات محروسه**  
جناب فخامت نصاب میرزا امین الملک و رئیس کل اداره  
تلکراف ممالک محروسه  
سایر اجزاء عموماً از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت فلک و اوقات محروسه**  
جناب فخامت نصاب میرزا امین الملک و رئیس کل اداره  
تلکراف ممالک محروسه  
سایر اجزاء عموماً از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت فلک و اوقات محروسه**  
جناب فخامت نصاب میرزا امین الملک و رئیس کل اداره  
تلکراف ممالک محروسه  
سایر اجزاء عموماً از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت فلک و اوقات محروسه**  
جناب فخامت نصاب میرزا امین الملک و رئیس کل اداره  
تلکراف ممالک محروسه  
سایر اجزاء عموماً از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت فلک و اوقات محروسه**  
جناب فخامت نصاب میرزا امین الملک و رئیس کل اداره  
تلکراف ممالک محروسه  
سایر اجزاء عموماً از فرار سنه ماضیه هستند

**وزارت امور اید عامه**

جناب جلالت آقا حاجی حسینعلی خان صدق السلطنه وزیر نوادها



# وزارت انطباعات و اخبار

جناب جلالتعالیٰ اعتماد السلطنه من مخلص حضورها بون و وزیر انطباعات دولت علیہ و دار الترجمة دولتی

میرزا علی محمد خان مستوفی و میرزا علی محمد خان مستوفی و میرزا علی محمد خان مستوفی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفرعی مستوفی دیوان و رئیس دارالترجمة مبارکه دولتی

از منجهن بارون نومان غایب و غارخان منجهن ترک و میرزا جعفر قراچه داعی منجهن ترک متوفی

و رضاقلی خان منجهن ترک و انکیلیس و غیره برقرار و از فرارسنه ماضیه میکنند

# وزارت عدلیه و دار عظم و وزارت تجارت و عیال

جناب جلالتعالیٰ علی محمد شاه الدوله و وزیر عدلیه و وزیر تجارت کل مالک محمد حسن ابرار

وزارت عدلیه و وزارت تجارت و وزارت عیال

وزارت تجارت و وزارت عیال و وزارت عدلیه

# اداره مھر و آثار مبارک

در تحت اداره جناب مستطاب جل عضد الملک و وزیر حضورها بون جناب جلالتعالیٰ نصاب خازن السلطنه میرزا علی محمد خان من مخلص آثارها بون

اجزاء از فرارسنه ماضیه میکنند

# وزارت تجلیه خارجه

جناب جلالتعالیٰ جل قوام الدوله و وزیر امور خارجه دولت علیہ ابرار

جناب جلالتعالیٰ مآب صدیق الملک رئیس کل اداره و وزارت خارجه مختلفه نصاب میرزا علی محمد خان من مخلص آثارها بون

تعیین علی محمد خان من مخلص آثارها بون

جناب میرزا احمدخان مستشار وزارت خارجه سرسپه اول ملقب بمنتظم السلطنه و مخاطب جناب جنابی میرزا عبدالحمیدخان نایب وزارت خارجه سرسپه و تم

# سفره دولت و امتحان در زبان و ادب

ناظم الملک مامور معاونت کیمسیون مترجم خراسان میرزا اسمعیل خان سهرنگ

مصباح الدوله رئیس مضاء تذکره آذربایجان مرحوم لقب مصباح الدوله فیروز نادرشاه جعفرقلیخان و عمل

تذکره آذربایجان برسر دیکر شریک میرزا حبیب الله خان شایر و الگزارشد

میرزا محمدقلیخان سرسپه اول و نایب وزارت تجارت و کاردانان ملقب بمنتظم الملک

کاردانان قویجان بمصطفی خان سرسپه اول کاردان میرزا ابوالمحسنخان کاردان و نمازندان

# سفره و مامورین

میسر (حاجی میرزا حسین خان جنرال قونسل عین و هندوستان ملقب بمصباح السلطنه

بلژیک) جناب سجد الدوله میرزا جوادخان وزیر مختار وایلی مخصوص در دولت بلژیک

از منجهن میرزا حسین خان کاردان عراق عرب) میرزا علیقلی خان جنرال قونسل

مقیم بغداد ملقب بمستشار الوزاره فرانسه) جناب محمد نصاب نظر آغا امیر قوام

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

وزیر مختار وایلی مخصوص ملقب بمنتظم السلطنه

اعتماد السلطنه میرزا علی محمد خان مستوفی دیوان و رئیس دارالترجمة مبارکه دولتی



# ممالک خارجیہ

## اروپ

### دولت آسٹریا

امپراطور فرانتواشارل زوزف درشتا اہری مولد شدہ  
ولجہد فرانتوا فرم بناند شارل لوی زوزف ماری ہجده ماہ  
دسامبر ششما سیسی مولد شدہ است پای تخت وینہ  
صد اعظم وزیر پرد و لجا رہ کن کالنگ مذهب ولجی  
کاتولیک و پروتستان ہم دارد جمعیت از فرار دوسال قبل  
تقریباً ہشتاد و دو کروڑ

### دولت اسپانیا

پادشاہ آلفونس سیزدهم در ہفده ماہ ششما سیسی مولد  
شدہ مذهب ولجی کاتولیک جمعیت تقریباً سی و ستر  
و چار صد چار ہزار و ہفت صد ہشتاد و شش  
پای تخت مادرید

### دولت مغرب المان

جمعیت از فرار ششما نو و سہ کروڑ و سب صد پنجاہ ہزار  
و ہفت صد پنجاہ مذهب ولجی پروتستان و بعضی کاتولیک ہستند

### اٹلیا

فرمانفرما فریڈرک گیلوم لوی ستن شصت و ہشت سال  
ولجہد فریڈرک گیلوم لوی لویلا گوست ستن سو و پنجاہ  
پای تخت کارلرہ مذهب پروتستان

### روسیا

پادشاہ (اٹون) تولد در ہفده آوریل ششما جون ہجده از تمام  
بلد پرینز و زنان است ولجہد پرینز لوی پای تخت وینیک

### پروس

امپراطور المان و پادشاہ پروس گیلوم دوم در بیست و ہفت سال  
میلادی مولد شدہ و در شانزہم ژون ششما میلادی  
شوال ششما اہری بر سر امپراطوری المان پادشاہی  
جلوس نمود ولجہد پرینز فریڈرک گیلوم در ششم ماہ  
ششما مولد شدہ ستن ہزار و سہ سال وزیر اعظم جزال کاروی  
مذهب ولجی پروتستان و بعضی کاتولیک ہستند پای تخت برلن

### دولت ساکس

شاہ آیرن فریڈرک گوست ستن شصت و پنج سال پای  
دو و زو مذهب ولجی پروتستان و قدری کاتولیک

### ورمنسبرگ

شاہ گیلوم شارل و ششما جلوس نمودہ ستن چہار و پنجاہ سال  
پای تخت نون کارٹ مذهب ولجی پروتستان و قدری کاتولیک

### دولت انگلستان و آئرلند و اسکاتلند

پادشاہ ملکہ ویکتوریا الکساندرینہ ششما میلادی مولد  
شدہ اند ولجہد پرینز آیرن ملقب بہ پرینز وگال ستن پنجاہ  
و دو سال وزیر اعظم سہولادسون پای تخت لندن  
جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و آئرلند و اسکاتلند و جزایر  
حول و خوش از فرار ششما اسی ہزار و سہ سوزان و ملادگان  
کروڑ و سافرن ہستند ہفتاد و ہفت کروڑ و ہشتاد و سہ ہزار

و ہفت صد پنجاہ و پنجاہ نفر و جمعیت تمام ممالک تقریباً انگلیس از  
ہندوستان و غیرہ باضد نو و کروڑ و یکصد نو و سہ ہزار  
و ہفت صد بیست و دو نفر مذهب ولجی پروتستان و کتا  
مملکت آئرلند کاتولیک

فرمانفرمای ہندوستان مارکیڈ لاند اڈون

### دولت اٹالیا

پادشاہ ہومبرٹ اول ستن چہار و ہشت سال ولجہد ویکتور  
امانول پرینز ناپولین ستن و سہ سال وزیر اعظم مستور  
مذهب کاتولیک جمعیت از فرار ششما شصت و یک کروڑ  
چہار صد چہار ہفت ہزار و سب صد شش نفر پای تخت رم

### دولت بلژیک

پادشاہ لویلا و تیم ستن پنجاہ و ہشت سال پای تخت برو  
جمعیت از فرار ششما ہزار و زو کروڑ و سہ ہزار و ہفت صد  
نود و ہشت نفر مذهب ولجی کاتولیک

### دولت پرتوغال

پادشاہ شارل اول و ششما میلادی مولد شدہ ولجہد

### دولت سوڈن

لویسلیپ تولد در ششما پای تخت لزبن جمعیت تقریباً  
پادشاہ اسکار دوم تولد در ششما مسیح ولجہد کارگوستاو  
تولد در ششما پای تخت استنگم جمعیت سو و زو و زو نفر  
سیزده کروڑ و ہشتاد و یک ہزار و سب صد و نہ نفر

### دولت سوئیس

رئیس جمہوری سہوز تیرہ و قیرواک کرد زوز پای تخت  
برین مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک  
جمعیت پنجاہ کروڑ و چہار صد سی و چہار ہزار و پنجاہ نفر

### دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید ستن پنجاہ سال ولجہد شاد احمد  
صد اعظم خواجہ پاشا پای تخت اسلامبول مذهب ولجی لیا  
سنی علی و غیرہ نیز از جمعیت شصت و ہشت کروڑ  
سب صد بیست و دو ہزار و ہشت ہفت ہشتاد و پنجاہ نفر  
و عین عثمانی نصف بزرگ پای تخت بیعت حمایت عثمانی

### دولت فرانسیسہ

رئیس جمہور مسوسادی کارلو پای تخت پاریس مذهب  
عموماً کاتولیک جمعیت از شش کروڑ و سب صد پنجاہ ہزار و ہفت  
سہ نفر

### ایالت متیکو

پرینز نکالی اول ستن پنجاہ و دو سال ولجہد پرینز ناپولین  
ستن بیست و سال پای تخت چینیہ جمعیت و سب سی و شش  
ہزار و ہفت ہشتاد و زو نفر کاتولیک مسلمان دارد

### دولت یونان

پادشاہ ژوزف اول ستن چہار و ہشت سال ولجہد قطنہ  
در ششما مسیح مولد شدہ مسبود بلقانی رئیس شور و زور  
داخلہ و جنگ پای تخت آتن جمعیت چہار کروڑ و شصت ہشتاد و  
ہفت ہزار و دو سب صد شصت نفر مذهب مسوگرک

لویسلیپ تولد در ششما پای تخت لزبن جمعیت تقریباً  
پادشاہ اسکار دوم تولد در ششما مسیح ولجہد کارگوستاو  
تولد در ششما پای تخت استنگم جمعیت سو و زو و زو نفر  
سیزده کروڑ و ہشتاد و یک ہزار و سب صد و نہ نفر

### دولت بلجا

پادشاہ ویکتوریا ویکتوریا ستن میلادی مولد شدہ  
نایب السلطنہ ایشان (ایما) والدہ ایشانت جمعیت از فرار  
ششما نہ کروڑ و چہار ہشت ہزار و باضد نو و دو شش نفر  
مذهب ولجی پروتستان

### دولت اٹالیا

پادشاہ کربتبان ستن ہفتاد و پنجاہ سال ولجہد کربتبان  
فریڈرک گیلوم شارل ستن چہار و ہشت سال پای تخت  
کپٹاک مذهب ولجی پروتستان جمعیت از فرار ششما پنجاہ  
کروڑ و سب صد و دو ہشت ہزار و سب صد شصت و ہفت

### دولت روس

امپراطور روس الکساندر ستن چہار و ہشت سال ولجہد  
گراند کینکا الکساندر وچ ستن بیست و پنج سال مسبود  
وزیر خارجہ جمعیت تمام ممالک روس و سب صد پنجاہ  
پنجاہ صد سی و چہار ہزار و باضد نو و دو ہفت ہشتاد و  
دس کروڑ و ہشتاد و سب صد و دو ہفت ہشتاد و پنجاہ نفر

### دولت رومانی

پادشاہ شارل اول ستن پنجاہ و چہار سال پای تخت بوکار  
جمعیت تقریباً کروڑ و سب صد ہفتاد و شش ہزار و ہفت ہشتاد  
اور نو کروڑ نفر

پادشاہ الکساندر اول ستن چہار سال پای تخت بلگراد جمعیت  
موافق ششما پنجاہ کروڑ و نو و شش ہزار و چہار و سہ نفر  
مذهب کاتولیک و کرک

### دولت چین

پادشاہ گوآنکسو ستن بیست و دو سال وزیر پرینز  
وزیر شاہزادہ پای تخت پکن مذهب ولجی بودا مذهب

### دولت آسیا

پادشاہ گوآنکسو ستن بیست و دو سال وزیر پرینز  
وزیر شاہزادہ پای تخت پکن مذهب ولجی بودا مذهب

### دولت چین

پادشاہ گوآنکسو ستن بیست و دو سال وزیر پرینز  
وزیر شاہزادہ پای تخت پکن مذهب ولجی بودا مذهب

### دولت چین

پادشاہ گوآنکسو ستن بیست و دو سال وزیر پرینز  
وزیر شاہزادہ پای تخت پکن مذهب ولجی بودا مذهب

ہستند مسلمان و غیرہ ہم دارد جمعیت کتبہ ہشتاد و پنجاہ  
کروڑ و سب صد و پنجاہ ہزار نفر کہ ہفت صد شصت و سہ  
کروڑ و پنجاہ و چہار ہزار و ہفت ہشتاد و ہفت نفر ہالی



چین و باقی متعلق به مائوری و تحت و معول و سایر  
مالک تا بعد مستند جمعیت رعیت مستند و نه  
کرد و چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیت که زیر حاکم  
مستند بچاه و هفت کرد

### دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور مؤلف و حیوانی سنش چهار یکسال  
و نیمه (پوش حیوان) سنش چهارده سال و نیمه شوری  
برین ساخو پای تخت بود مذهب بود مذهب جمعیت مستند

## افریقیه

### ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه و استبداد علی سیک  
و بعد استبداد محمد نایب سیک پای تخت تونس جمعیت سیک کرد

### دولت حبشستان

از فرانسوا ناصیه بر طوکر که گوس میا مندا مشر و نایب جمعیت  
دوازده کرد و هفت و لوکا تولیک سلطان غیر هم دارد

### دولت زنگبار

از فرانسوا نایب سابقه زنگبار و نایب و نایب کلین  
سلطان سید علی پای تخت بند زنگبار جمعیت جزیره زنگبار  
یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن ملک ششصد نفر است

## افریقیه

### بنگی نیل ای شمالی جمهوری نازونی

رئیس جمهور مسیو گبولاند پای تخت و استنگش ملک  
اعلی بر و نشان و غیر جمعیت در ششصد و یکصد و بیست  
چهار کرد و چهار صد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر  
جمهوری مکیات

رئیس جمهور استنگش نزل بر فر بود یاز پای تخت مکیات  
مذهب کاتولیک جمعیت و افریقا ششصد و بیست و سه کرد

غیر تمدن

مکرر و یکصد و هفتاد و هشتاد و بیست و سه چهار نفر  
دولت سبیا

پادشاه سایدچ فرار با راستند و ماها خولان کرن کرد  
ششصد و سیصد و بیست و هشتاد و بیست و سه نفر  
داخله و امور خارجه در کرم توانک داوانک سی و دو  
پراکا) مذهب بود مذهب جمعیت نخبینا از و او  
الی بیست و چهار کرد و نفر

### جزیره مایاگاسکار

در زیر حاکم و نظارت و تحت فرمان پادشاه مکرر (داناوا)  
مانواکا) ستم در ششصد و بیست و سه نفر و در پای تخت

### دولت مراکش

سلطان مول حسن الحقی العاوی پای تخت فاس  
جمعیت تقریباً شانزده کرد و مذهب مسلمان

### ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی

خدیو عباس علی پاشا شش و نوزده سال و زیر اخلد و مالیه  
و رئیس شوق پای تخت فاه و مذهب اسلام سنی  
جمعیت تمام مصر سیک کرد و سیصد و هشتاد هزار و بیست و سه نفر

### بنگی نیل ای غربی

یکصد و یک هزار و سیصد و چهل و هفت نفر  
جمهوری میان سالوادتر  
رئیس جمهور در نزال زنا پای تخت سان سالوادتر  
جمعیت یک کرد و صد و شصت و شش هزار و شصت و سه نفر  
جمهوری کوسناریکا

رئیس جمهور در زنگبار پای تخت سان زنگبار  
دولت نوزده هزار و شصت و چهل و شش نفر و پانصد و هشتاد نفر

### غیر تمدن دولت و حاکم هزار نفر جمهوری کواتمالا

از قرار سنه ماضیه  
رئیس جمهور (ژوزف اربلاس) پای تخت کواتمالا جمعیت  
دو کرد و چهار صد و شصت هزار و هفتاد نفر

### جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهور (ساکارا) جمعیت و بیست و هشتاد و دو  
هزار و شصت و چهل و پنجاه و بیست و هشتاد و بیست و سه نفر  
مستند غیر تمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

### جمهوری هوندوراس

رئیس جمهور (جنرال لبتا) پای تخت کوما باکا  
بنگی نیل ای جنوبی

### جمهوری ادرانتین

نایب رئیس جمهور (پلیر کریفی) پای تخت بونیرش آریس  
شک و دو و بیست و سه هزار و هفتصد و بیست و سه نفر

### جمهوری کواتر

رئیس جمهور (فاورس) جمعیت دو کرد و چهار هزار و  
شصت و پنجاه و یک نفر پای تخت کونپو

### جمهوری اوراگوا

رئیس جمهور (هرتالی اولین) پای تخت شویید جمعیت  
ششصد و چهل و هشت هزار و بیست و نود و هفت نفر

### بدریل

رئیس جمهور پای تخت ریونانر جمعیت موافق  
ششصد و بیست و هشت کرد و دو هزار و سیصد و بیست و سه نفر  
عجله و ششصد هزار نفر هم هندی و حیوانی دارد

### جمهوری بولیوی

رئیس جمهور آرس پای تخت چون ساکا جمعیت اصل و کرد  
و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد و بیست و سه نفر هند و کما و حیوانی  
دولت و چهل و پنج هزار نفر

### جمهوری پاراگوا

رئیس جمهور کترالین پای تخت آسمپون جمعیت از  
ششصد و بیست و نه هزار و شصت و هشتاد و هشت  
نفر و جلوه شصت هزار نفر هشتاد و بیست و هشتاد و بیست و سه نفر  
نفر هندی و حیوانی و بانزده هزار نفر از اهالی خارجه  
در اینجا اقامت دارند

### جمهوری پرو

رئیس جمهور کنگلن بر و دوس پای تخت کما جمعیت پنج  
کرد و مذهب کاتولیک

### جمهوری شیلی

رئیس جمهور ویشت  
جمهوری ولز متحد کولمبی

رئیس جمهور ورتال نویر پای تخت بگا جمعیت کل و  
متحد کولمبی شش کرد و چهار صد و بیست و سه هزار و پانصد و بیست و سه نفر

### جمهوری وینزویلا

رئیس جمهوری (رای موندو) نندوک با لاسپو پای تخت  
کلراک جمعیت چهار کرد و بیست و سه هزار و هفتصد و بیست و سه نفر

### جزیره ساندویچ

پادشاه ملکه لیبو کالانی در ششصد و سیصد و بیست و سه نفر  
پای تخت اولونو

### جمهوری مینی کن

رئیس جمهور (اولینس مرن) پای تخت سون و منک  
جمعیت چهار صد و هفتاد هزار نفر

### جزیره هایلیتی

رئیس جمهوری (هیوینیک) پای تخت پرون پرنس  
جمعیت هفتصد و شصت هزار نفر





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
تَعَالَى شَيْخَانَا  
جِلْدُ كِتَابِ التَّجَانُزِ  
فِي تَارِيخِ نَبِيِّ الشَّكَاةِ مِنْ مَضِيغِهَا  
جِلْدُ رَجُلٍ جَلِيلٍ لَتَأْتِيهِ أَجَلُكَ  
اعْتِمَادِ السُّلْطَانِ الْعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ حَسَنِيكَ  
وَفِي أَنْطَبَاتِ قَدْرِ الرَّحْمَةِ  
وَعَنْ هَذَا أَمْرُ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
ذِي سِنِينَ كَرِيمَةٍ وَمِيزَانِ  
قَدِيرٍ وَأَنْزِيلِ  
فَهْرِي



